UNIVERSAL
LIBRARY

*

بسم الله الرحمن الرحيم

ذكر خلاصهٔ دودمان سلاطين خلد مکان - و زبدهٔ ثمر شجر
گلشن سلطنت امير تيمور صاحب قران - زيبندهٔ افسر و
اورنك ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زيب بهادر
عالمگير پادشاه غازي که بواسطهٔ يازدهم با مير تيمور ميرسد

اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دين پرور ابو المظفر
محي الدين محمد اورنگ زيب بهادر عالم گير پادشاه غازي پردازد
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعهٔ کمالات صوري و معنوی
از علم باعمل و شجاعت باتدبير و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشتهٔ
اختصار دور مي افتد اما کلمهٔ چند خالي از تصنع عبارت باحاطهٔ
تحرير مي آورد - اولا از ابتداي نشو و نماي ايام شباب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبهٔ مي نمودند که تا انقضاي روزگار حيات
باوجود مشغلهٔ جهانداري و سلطنت مملکت وسيع هندوستان عشرت
يشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هيچ حرام و هيچ کبيره
ييالوده و سواي بعضي امور لابدي سلطنت که در حق وارثان ملك
در مقدمات ملك داري و ملك گيري اهم ست و کمتري از فرمان

روایان سلف ازانها ضبط خود توانستند نمود و در اجرای احکام اسلام و تقویت دین متعین محمدی و تبعیت اوامر و مناهی الهی چندان تقید بکار می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوش پندنیوش سلاطین هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام شاه زادگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی که با فیل دیونژاد مست جنگی بظهور آمده و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده بگذارش در امده و محار باتیکه در زمان شورش عارضهٔ اعلی حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچندین نهنگان دریای غیرت که هریکی شیر بیشهٔ شجاعت و تهوری خاندان امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرر مغلوب گردیدن افواج ظفر امواج از جا در نیامدن و استقامت ورزیدن و دل و تدبیر نباختن و با جمعیت معدود خصم غالب آمده را ازجا بر داشتن و در عین تفرقهٔ معرکهٔ رزم سر رشتهٔ بزم‌تردد از دست ندادن بجز تاییدات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود * بیت *

دل روشنش آگه از کار ملک * عیان نزد او جمله اسرار ملک
بآهن رسد گر ز عدلش خبر * بپای درخت آب گردد تبر
کند سیل اگر خانهٔ را خراب * شود زهرهٔ ابر از بیم آب

باقی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه دادگر عالم ستان را بر محل موقوف داشته بتحریر اصل مطلب می پردازد *

اگرچه خلاصهٔ سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جاه بتذکار آوردن آب دریا بکوزه پیمودن است خصوص احوال چهل سال اواخر که مورخان از تسطیر آن ممنوع گشته برشتهٔ بیان نکشیده اند

بحریست بي پایان اما راقم حروف بقدر مقدور دست و پا زده بعد تفتیش تمام و تفحص تام بعضي مقدمات و واقعات قابل تحریر که از السنهٔ کهن سالان ثقه مسموع نموده و از اهل دفتر و واقعه نگار کل تحقیق کرده و دریں مدت براي العین مشاهده نموده بدستور خوشه چیدان بي بضاعت از صد یکي بزبان خامه میدهد - نزد سخن سنجان گنج معاني و مطالعه کنندگان دانش پژوه عیب پوش التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشتهٔ سوانح بدست نیامدن در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روي تاریخ دیگر در مقدمات جزئي اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند *

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام دهود که سرحد صوبهٔ احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - درایامي که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطهٔ بیان درآمده در سنه هزار و شصت و شش هجري مطابق سال سي از جلوس اعلی حضرت که من بعد بفردوس آشیاني وآنچه بتقاضای مکاں در تنگناي عبارت گنجد بزبان قلم جاري خواهد گردید بمهم بیجاپور مامور گردید - بعد ترددات نمایان که قلعهٔ بیدر و صوبهٔ احمد آباد و قلعهٔ کلیاني را بتصرف والا درآورده بصوبهٔ ظفرآباد (1) مسمی ساختند -

---

(1) ن - بصوبهٔ ظفر اباد و محمد اباد مسمی ساختند *

بعده بتسخیر قلعهٔ بیجاپور کمر عزیمت بسته آنچه سعی بهادرانه و تردد رستمانه دران محاصره بظهور آوردند بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ سخن دور افتادن است - حاصل کلام بعد ازان که مورچال بپای قلعه رسانده کار بر محصوران تنگ اورد و مفتوح گردیدن آن بامروز فردا رسید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصالحه بمیان آورد خبر موحش از نوشتجات حضور بوضوح پیوست خلاصهٔ کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم ذی حجه سنه هزار و شصت و هفت هجری عارضهٔ بدنی رو داد و امتداد مرض بحبس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که ولیعهد مستقل خود را می گرفت و درایام صحت نیز زمام اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صوفی مشرب تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توام خوانده رسالها درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان دم موافقت و موافعت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا محلکای عدم تحریر وقائع در بار گرفته راه تردد قاصدان و مسافران بنگاله و احمد آباد ودکن را مسدود ساخت و چون در همه صوبجات اخبار شرر بار خلل افزای مذکوره بذاك چوکی زبان انتشار یافت تفاوت تام در اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای مالگذار و مفسد پیشگان واقعه طلب راه یافت - و فتنه جویان هر گوشه و اطراف و هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف سو

بفساد بر داشتند - چون خبر بمحمد شجاع صوبه دار بنگاله رسید و محمد مراد بخش در احمد آباد برین هنگامه اطلاع یافت هر دو بهم چشمي همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامي پیش‌قدمي بغي بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم عازم بهار و پتنه گردید و صداي کوس مخالفت او بمخالفان بهانه طلب اطراف تا دارالخلافت رسید - و حضرت فردوس‌آشیاني که با دارا شکوه از ابتدا محبت والفت بافراط داشتند و اکثر درهمه امور بخاطر داري او مي کوشیدند دریئوقت که از انحراف مزاج بحال خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او متوجه شدند - و ازانکه دارا شکوه از جوهر ذاتي محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکان و آنچه بزبان قلم جاری گردد بگذارش خواهد آمد نظر بر تردّدات رستمانه و تدبیرات حکیمانه متوهم مي بود پادشاه را بانواع دلائل فهمانده برین آورد که ابتداءً امراي نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکان براي تسخیر بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند - از انتشار این‌خبر موحش انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقدهٔ تعویق افتاد - و خلد مکان ناچار باسکندر عادل‌شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روپیه نقد و جنس بوعدهٔ اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصرهٔ بیجاپور برخاسته به‌خجسته بنیاد تشریف آوردند - باز مسموع نمودند که داراشکوه بارادهٔ متصرف شدن‌خزانه فردوس‌آشیاني را از دارالخلافت شاه جهان آباد بمستقر الخلافت اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه جیسنگه را با چند امیر

دیگر و فوج سنگین بسرداري سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیك بنارس رسید محمد شجاع هم با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود در آورده متوجه مقابله و کار زار راجه گردیده بفاصلهٔ یک و نیم کروه فرود آمد - راجه روز دویم بعدم شهرت جنگ و اشتهار تبدیل مکان ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در خواب غفلت و نشا آلودهٔ خمار دو شینه بود جلو ریز رسیده بقتال و جدال پرداخت - و آن نا تجربه کار بیخبر خبردار گشته وقتي از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و ار خود را با خدمهٔ محل و همراهان خاص بنوارهٔ رسانده سوار کشتي شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و کارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنگه آمد - و محمد شجاع از صدمات فوج پادشاهي تا بنگاله بندنگردید - و آن ولایت بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعي از نوکران و همراهان نامي شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبرآباد روانه نمود - دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضي را مقتول ساخت و جمعي را قطع ید فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با قاسم خان و توپخانهٔ حضور و چند هزار سوار و توپخانهٔ خود و چند امیر نامي دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود که بعد تحقیق خبر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت سبقت نماید قاسم خان با چند امیر نامي و توپخانه باستقبال او

شتابد - و بعد خبر حرکت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جسونت بتقاضاي وقت بعمل آرد - و در صورتیکه محمد اورنگ زیب درحرکت از دکن سبقت نماید مهاراجه با قاسم خان و همه بندهاي پادشاهي امر راه او بگیرند و باتفاق بمقاتله پردازند - و تمام صوبهٔ مالوا را دارا شکوه در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانهٔ آنجا که زر همه محالات آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعي بدل و جان ممد و معاون همدیگر گشته گرد آوري سپاه و مصالح جنگ آنچه مطلوب گردد توانند نمود - نیز مسموع گردید که عیسی بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانهٔ اورا ضبط نمودند - و معا از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرا را با فوج ومصالح قلعه‌گیري براي تسخیر قلعهٔ بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت - و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه و دواندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تجار را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست‌گردان طلب نمودند - بعد قیل و قال بسیار حاجي محمد زاهد و پیرجي که از عمدهٔ تجار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه عوض همه تجار داده تمسك بمهر محمد مراد بخش و ضامني خواجه شهباز نوشته گرفتند - و در همان روزها علي‌نقي نام که دیوان و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکي از خواجه سرایان مقرب عداوت همچشمي داشت و علي نقي باوجود کمال دیانت وسلوك در نسق ملك و اجراي سیاست چنان شدید بود که باندك

تقصیري که از کسي مشاهده مي نمود حکم به برآوردن زهرهٔ او مي فرمود - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدي مقید ساخته نزد علي نقي آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود که زهرهٔ او بر آوردند - فقیر دران حالت رو بآسمان نموده گفت که مرا ناحق میکشي امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار گردي - با این همه کمال تدین و رسوخیت او در خدمت محمد مراد بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علي نقي نوشتهٔ جعلي بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون ارادهٔ فاسد درست نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که بدست چوکي داران که درچنان هنگامه براي جست و جوي خطوط و محافظت طرق مقرر مي نمایند افتاد - و قبل از طلوع آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب سلطاني شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتي که نشسته باشد فرمود - وقتي سزاوالان رسیدند که علي نقي کلاه بر سر نشسته کلام الله تلاوت مي نمود - محصلان فرصت تبدیل رخت ندادند - او نیز بسزاولي اجل بگمان آنکه براي مصلحت امور ملکي طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت دربار پوشیده خود را بهم عناني ایام موعود رساند - محمد مراد بخش که بغضب و قهرآلود برچهي در دست گرفته برکرسي نشسته بود از علي نقي سوال نمود که شخصي که بارادهٔ نمک حرامي قصد فاسد در بارهٔ ولي نعمت خود نماید سزاي او چیست علي نقي ازانکه از خیانت خود را پاک مي دانست بي باکانه جواب

داد که بسیاست و عقوبت تمام اورا بسزا باید رساند - بعد ازان
محمد مراد بخش آن خط را بدست علي نقي داد او بمطالعه
در آورده نظر بر عقیدت و فدویت خود گستاخانه در جواب گفت
آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائي آن
پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و این قدر تمیز
ندارد که از دوست و فدویان خود و مخالفان منافق دولت فرق
توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیرهٔ غبار جا گرفته
بود ازین سخن زیاده بر آشفته برچهي که در دست داشت
بسینهٔ علي نقي رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشارهٔ بکشتن
و اتمام کار او نمود - و همان لمحه در همان مکان بحربهاي جان ستان
کار او ساختند - و در همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضهٔ
بدني فردوس آشیاني براي کومک خاندوران روانه شده رسیده از
راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود
مصلحت دران دانست که اورا براي دفع بدنامي بدستور محبوسان
بقلعهٔ دولت آباد گذاشته متوجه مقابلهٔ مخالفان دولت گردند - و
در عالم تدبیر و راي صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روي کمال
افراط محبت نامهٔ التیام آمیز نوشتند مبني بر مبارکباد و تهنیت
پادشاهي و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه دلبستگي و آرزوی
کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سواي ارادهٔ طواف بیت الله
مراد دیگر منظور نظرنهٔ و در مقابل زیاده سري و بي انصافي برادر
بي شکوه هرچه بخاطر آن زبدهٔ اخوان رسیده بموقع و بجا بوده و
ما را شریک و رفیق بي نفاق و معاون خود دانند اما انسب

آنکه چون پدر بزرگوار هنوز در قید حیات است هر دو برادر باتفاق
احرام خدمت پدر بسته بسزاي خیره سري آن مست بادهٔ غرور
و نخوت و خود رائي آن بد ملت پرداخته اگر مقدور باشد و دیدار
مبارک حضرت ولي نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطرار بي اختیار رو داده از پادشاه
حق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان
دولت آن برادر ازان برگزیدهٔ اخوان رضاي کعبة الله حاصل نموده عازم
مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته بافوج شایسته
و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسونت
مرحلهٔ پیماگردند - و مارا آن طرف آب نربدا رسیده دانند - و فوج دریا
موج و توپخانهٔ جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند
و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه
وسواس بخاطر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
در فکر گرد آوري لشکر و ترتیب توپخانه بسعي پادشاهانه و تدبیر
عاقلانه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگشته پادشاه زاده محمد
معظم را براي حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد
اکبر را که در همان ایام آن نخل نو نهال گلشن سلطنت از کتم عدم
در حدیقهٔ آرزو جلوه گر گشته بود باتالیقي خواجه منظور با دیگر
پردگیان حرم در قلعهٔ دولت آباد گذاشتند - و معظم خان عرف میر
جمله را که محمد امین خان پسر او درحضور بخشي و نائب
وزارت او بود بتقاضاي مصلحت و رفع بدنامي براهنمائي او بطریق
محبوسان در قلعه فرستادند و غرهٔ جمادي الاولی شاه زاده محمد

سلطان را با نجابت خان و جمعي از امرا پیشتر هراول نموده روانه ساختند - و مرشد قلي خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران ملک تا انقضاي روزگار از جملهٔ کار نامهاي وزرا یادگار خواهد ماند نظر بر جوهر شجاعت و جانفشاني او که ضمیمهٔ کارداني ملکي و مالي داشت دیوان خود نمودند - و آخر خدمت میر آتشي نیز باو مرحمت نموده در رکاب همراه گرفتند - بیشتر از امراي کار زار دیده آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور خود عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور گردیدند - گویند که در برهانپور زبدهٔ اقطاب زمان حضرت شیخ برهان قدس سره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکاني بارادت باطني خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام ارادهٔ ملاقات بمیان آوردند ماذون نگردیدند بعد تسلق تام رضاي شیخ حاصل نموده همراه شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجي ملاقات بود جریده بدیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در در جواب فرمودند که از فاتحهٔ ما فقیران چه حاصل شما که بادشاه اید فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروري بخوانید ما هم برفاقت شما دست بدعا و فاتحه برمي داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت انجام زبان بمبارکباد مژدهٔ سلطنت کشود و بعد از فراغ فاتحه چند کلمهٔ نصائح بر زبان شیخ جاري گردید و تبرک داده وداع نمودند و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرور و تحقیق اخبار حضور مقام نموده بیست و پنجم جمادي الاخري محمد طاهر مشهدي را

مخاطب بوزیر خان ساخته برای بندوبست صوبهٔ برهانپور نگاه داشته رایت ظفرآیت طرف دارالخلافت برافراشتند - و همان روز اثنو فال همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید ساخته بود و اعلی حضرت او را مرخص و مطلق العنان گردانده بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمت نمود و بر حقیقت رسیدن مهاراجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند - و دو سه منزل که طي مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان صفوي که یک صبیهٔ او بخلد مکاني و صبیهٔ دویم بمراد بخش منسوب بود در برهانپور مانده و ارادهٔ رفاقت ندارد - شاه زاده محمد سلطان را با شیخ میر امر نمودند که به برهانپور رفته او را در قلعهٔ ارک محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اضافه و خطاب عنایت مي فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامهٔ محبت آمیز از احمد آباد بر آمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود و از هر دو طرف گرمي اتحاد و وداد و رسمیات تواضعات و ضیافت بمیان آمد و از سر نو عهد و قرار بکفالت یمین کلام الله بمیان آوردند - میرزا محمد مشهدي را خطاب اصالت خان و عطاي نقارهٔ و میر شمس الدین بني مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید عبد الرحمن ولد سید عبد الوهاب خاندیسي را مخاطب به سید دلاور خان ساخته با جمعي دیگر امراي عقیدت کیش همراه سواري خاص حکم نمودند - چون بر سر معبرهاي آب و گذرهاي خشکي

چنان بندوبست شده بود که باد و آب را بیحکم تردد عبور متعذر می‌نمود تا رسیدن رایت ظفر آیت هفت‌کروهي اجین مهاراجه جسونت را از رسیدن فوج دریا موج هردو برادر خبر واقعي نمي‌رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبرپور راجه شیورام کور قلعه‌دار ماندو آگاهي یافته مجمل بمهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم خان که از شهرت بر آمدن مراد بخش از احمد آباد باستقبال شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس‌گشته مراجعت نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهدهٔ لشکر عدو پمال هردو برادر فرار نموده بمهاراجه پیوستند - و راجه مع قاسم خان از آوازهٔ تزلزل افزاي موکب ظفر پیکر از مکان خود یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد مکان کب نام برهمن‌را که در شعر هندي و زبان‌آوري‌شهرت داشت نزد مهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین‌حرکت قصد ملازمت و عیادت حضرت ولی‌نعمت و مرشد و قبلهٔ دو جهان است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پرنور گردیده ایم و ارادهٔ مخالفت و جنگ نداریم مناسب آن‌ست که او هم سعادت همرکابي حاصل نماید والا از سرراه کنار اختیار کرده باعث فتنه و خونریزي بندهای خدا نگشته بوطن خود رود - راجه اطاعت حکم اعلی حضرت را دست آویز عذر عدم قبول پیغام ساخته جواب ناصواب فرستاد - و روز دیگر هردو طرف در ترتیب فوج پرداختند ازین طرف بعد آراستن توپخانهٔ خصم سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زادهٔ محمد سلطان مقرر فرموده نجابت خان را باجمعي از امراي رزم آزمای مصاف دیده همراه شاه زاده مع فيلان کوه شکوه تعین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندي از بهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلي خان را مع توپخانهٔ پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زادهٔ محمد اعظم را با بعضي دلاوران کار زار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهمین دستور فوج یلتمش وچنداول و جابجا از امراي جان نثار ودلیران شیرشکار که اگر بتعداد و توضیح اسم هرایک پردازد سررشته اختصار بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهمعناني فتح و نصرت بر فیل گردون شکوه سوار شده با جمعي از امرای رزم آزمای کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و ازان طرف مهاراجه جسونت نیز بآراستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پیشه را عقب توپخانهٔ عظیم پادشاهي و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسره و یلتمش آراسته فیلان مست جنگي کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ هر دو فوج و سردار علحده ساخته خود با چند هزار راجپوت جهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و دوم رجب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه وار بمعرکهٔ کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون وقار اول بداروغهٔ توپخانه حکم نمودند که به پیغام بانهاي آتش فشان و گولهای توپ صف ربا که مقدمهٔ شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

ساختند - و هر ساعت نائرهٔ قتال و جدال شعله افروز می‌گردید تا کار بتیر و سنان جان ستان رساندند - از جملهٔ دلاوران جانباز چه سرهاي سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانهٔ زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خو که پدر از خون پسر قشقهٔ نیکنامي بجای صندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئي مي دانست چه دلیریهاي بهادرانه که بعرصهٔ کارزار بظهور نیاوردند * بیت *

همه سرکش وجاهل وجنگ جو * چوشمشیر آهن دل وسخت روی
بیدر وغا جملگي همقـــدم * همه بسته چون موج دامان بهم

خصوص از جملهٔ راجهای نامدار خونخوار مکند سنگه هاره ورتن سنگه راتهور و ارجن کور و دیال سنگه جهاله (2) و دیگر راجپوتان بی باک سفاک رام رام گویان اسپها برداشته دست از جان شسته پروانه صفت که خود را بر شعلهٔ آتش زنند بر توپخانه ریختند و از حملهای پی در پي آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ گردید و کار بجائي کشید که ذوالفقار خان بدستور ناموس پرستان با نام و ننگ پا در معرکهٔ جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان چون دید که کار از دست رفته بائین بهادران جان نثار خود را از فیل انداخته برفاقت چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

(2) ن - دیال داس چهاله *

قدم پیش گذاشته کارزار رستمانه نموده زخم کاري برداشته سد راه سیلاب بلای آن بدکیشان کافرکیش گردید و داد مردانگي میداد تا کومک فوج یلتمش بدو رسید و صدای دار وگیر از عرصهٔ زمین بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان با همراهان بدفع آن ضلالت کیشان پرداخته چون کوه وقار از جا در نیامدند - و غلبهٔ راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ میر خوافی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده بکمرگاه مخالفان زدند اما هرچند که تردد وجانفشاني بظهور آوردند گرد ادبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن چون آن جلادت و کوشش هردو گروه مشاهده نمود فیل سواري خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمي همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدومال هرلحظه اثر غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و فیروزي دم بدم مي وزید - و راجپوت بیشمار علف تیغ و هدف تیر و سنان مبارزان گردید

* بیت *

زبس راجپوتان پرکار جنگ * گذشتند از جان بناموس و ننگ
فتاد آنقدر کشتهٔ درکار زار * که شد بسته راه گذر بر سوار

از خون رخسار و بدن دلاوران صفحهٔ روي زمین را سرخ روئی تازه بر روي کار آمد و براي طیور و وحوش آن قطعهٔ زمین از گوشت کشتگان هردو طرف ذخیرهٔ طعمهٔ سالها آماده گردید معهذا راجپوتیه دست از یراق کوته کوتاه ننموده پای ثبات از پای جهالت بر نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با فوج

خونخوار خود بر بنگاه مهاراجه جسونت تاخته بغارت و تاراج
پرداخت و در انجا محاربهٔ عظیم با راجپوتان وخیم رو داد وجمعي
مثل دیبی سنگه و برسوجي و مالوجي و غیره که با هشت نه هزار
سوار براي حراست بنگاه مانده بودند بعد مقابله و مقاتله که داد
مردانگي ازانها بظهور آمد و مکرر خود را بفیل محمد مراد بخش
رسانیدند * بیشتري از انها رخت هستی خویش بباد فنا دادند
مگر دیبی سنگه که خود را از شجاعان مدبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت بیني و پاس آبروي ناموس بدر صلح زده از اسپ غرور
پیاده شده مثل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش
رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر ترددی که ازان نتیجهٔ دودمان تیموري
در رکاب ظفر انتساب برادر والاقدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن
نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و صدمهٔ حملهاي صف رباي
پیاپي آن بهادر شیر شکار مکند سنگه هاره و سجان سنگه سودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن گور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هاره
از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقهٔ تام بحال آن جماعهٔ بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هرطرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکي غلبهٔ کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردید تاآنکه

---

(3) این همان شخص است که نامش در صفحهٔ ۱۵ سطر ۱۲
مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در
بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ چهاله نوشته *

خوف و هراس عظیم در دل جسونت وخیم جاگرفت و برخلاف دستور راجهاي نامدار عار فرار از معرکهٔ کار زار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمي را برخویش پسندیده از طعن همچشمان ناندیشیده قبل از انکه فوج همراه او هزیمت نماید بجاي قشقهٔ صندل سرخ و سفید خط نیل سیاه بر پیشاني خود کشیده عنان هزیمت و فرار از صف قتال تافته راه طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهي و فوج سرداران خانگی دارا شکوه نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده هریکي بطرفي شتافت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ صدای شادیانهٔ فتح و فیروزي بلند آوازه گردید و مجموع توپخانه و فیلان مع خزانه و قطار قطار اشتران راستران پراز بار وتمام کارخانهٔ پادشاهي ودارا شکوه بعد حادثهٔ تاراج وتصرف بهادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ زهیجا شدند • بتاراج بنگاه اعدا شدند
زدشمن کسي بخت اگریار داشت • همي سربدر برد وسامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جمله رادست وپا درحنا

در عالمگیرنامه مندرج است فرامیني که بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاه بنام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شده دران بزبان قلم داده بودند که شش هزارکس مقتول از لشکر مغلوب با جمعي از سرداران باحاطهٔ شمار درآمدند و ازین طرف سواي مرشد قلیخان دیگری بکارنیامد - و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمهاي نمایان بر داشته ازمرهم لطف و انعام التیام پذیرفتند و هر دو برادر بمبارکباد همدیگر رطب اللسان گشتند - و شاه زادهاي والانسب و امرا تسلیمات تهنیت بجا

آوردند - پانزده هزار اشرفي بطريق مرهم بها براي همراهان محمد مراد بخش مع چهار فيل باساز نقره و حوضهٔ طلا و قدري جواهر و مرصع آلات و لآلی آبدار در جلدوي تردد نمايان محمد مرادبخش فرستادند آري گفته اند * بيت *

همين تا برايد به تدبير كار * مداراي دشمن به از كار زار

محمد سلطان را اضافهٔ پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خانان و عطاي لک روپيه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطاي خدمت ديواني از انتقال مرشد قلي خان و نقاره و ديگر عنايات سربلندي دادند و ذوالفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطاي اضافهٔ نمايان و انواع مرهم لطف و احسان تسلي بخش گرديدند - بهمين دستور در مراتب منصب اكثر همراهان افزودند - و بپادشاه زاده محمد سلطان و ديگر امرا كه بعطاي اضافه و خطاب و نقد كامياب ميگرديدند مي فرمودند كه نزد محمد مراد بخش رفته تسليمات بجا آرند - بخواجهٔ كلان خوافي كه خالوي محرراوراق مي شد اصالةً ديواني اجين كه بدار الفتح موسوم ساختند و نيابةً صوبه داري از طرف شاه زاده عطا فرموده حكم نمودند كه آنچه از مصالح نقدي وجنسي مطلوب باشد بعرض رساند او التماس نمود كه اولا ارادهٔ غلام اينست كه از ركاب سعادت جدا نگشته در جرگهٔ فدويان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر كدام وقت التماس و درخواست مصالح و كومك است تا جان و مال دارم نثار كار مرشد و قبلهٔ دوجهان نمودن سعادت خود خواهم دانست بعد ازين التماس بخطاب كفايت

خان و عطاي خلعت و اسپ و فيل مفتخر ساختند - و عالم سنگ
را که زميدار عمدهٔ آن ضلع بود بخطاب راجگي و عطاي خلعت
فيل و شمشير و جمدهر و کمر مرصع و جيغه و دکدکي و گوشوار
در زمرهٔ حلقه بگوشان در آورده همراه کفايت خان تعيذات فرمودند .
و بيست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجين کوچ فرموده به
بيست و هشت کوچ در سرحد گواليار مضرب خيام نمودند - نصرت
خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افرازي بخشيدند - چون از
طرف دارا شکوه احتياط معبرهاي آب بعمل نيامده بود به صف شکن
خان داروغگي توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان
سپه سالار و توپخانه بطريق استعجال از گذر بهدوريه عبور نمايد -
غرهٔ رمضان المبارک لشکر ظفر قرين از آب چنبل عبور نمود و خود
روز دويم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقائع دربار اعلي حضرت آنکه چون هواي گرم
اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمي نمود و پاره صحت يافته
بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازين حرکت
مانع بود و مصلحت نميداد خبر هزيمت مهاراجه شنيده
سراسيه گشته چون هوش باختگان بالحاح و لجاجت پدر بزرگوار را
رنجانده از مابين راه مستقر الخلافت بر گردانيد و خود در کمال
اضطرار تهيهٔ پيکار گرفته با همه امراي نامدار رکاب بادشاهي
و قديمي و جديدي خود که از شصت هزار سوار تجاوز مي نمود
مع جمعيت توپخانهٔ جهان آشوب روانه گرديد - از فيلان گردون
هيکل مست جنگي که دشت و صحراي سبز را سياه نموده بود

چه تعداد نماید : چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور مقید ساخته بر خانهٔ او چوکی نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیاني دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادهٔ ستیزه وخیره ساختن هردو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن باراده صلح و فهماندن هردو گوهر درج سلطنت نموده حکم پیش خانهٔ بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضي نشده بهمزباني و همدمي خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مگرر کنکایش آن درمیان آوردند خان‌جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص ته دلي بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتي و رشد و مشاهدهٔ اوج طالع او بتقاضاي وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن طرف داري خان‌جهان برده مغضوب ساخته سر عصا بر سینهٔ او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهرباني فرموده بتجدید که پاي کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن پیشخانه فائده نداد - و دارا شکوه

شانزدهم شعبان خلیل الله خان را با قباد خان و رام سنگه و غیره بندهای پادشاهي و ملازمان خود بطریق هراولی رخصت نمود که به دهولپور رفته اقامت ورزند و گذرهاي آب چنبل را بضبط در آرند و خود برون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع بر گشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضي سرانجام سفر نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک نزدیک سموگده بتفاوت نیم کروه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل هم فرود آمدند و فرستادن فوج براي بستن معبر اصلا فائده نه بخشید و دارا شکوه در تهیهٔ فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن فیلان مست جنگي کوه پیکر پرداخته روز دیگر سوار شده قدري راه پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کروه عرض زمین را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطهٔ شمار فرو گرفت دران روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت هوای شش جهت آتش مي بارید و کمي آب و تابش زره و بکتر فولاد پوشان علاوهٔ آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند - و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه در تیز جلوئی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف مي کشیدند چون ازان طرف حرکت سواي نمودن محله بظهور نیامد بعد از اداي نماز عصر و مغرب در همان مکان نزول فرموده حکم نمودند که تمام شب سپاه بهوشیاري و خبرداري شب تار را بصبح امید بسر

آوردند - روز دیگر چون خسرو زرین کلاه آفتاب با تیغ عالمگیر از مطلع مشرق درخشان ونمایان گردید و پادشاه انجم سپاه سر از دریچهٔ افق بر آورد خلدمکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقارخان وصف‌شکن خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند و پادشاه زاده محمد سلطان را با خان‌خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفرخان بارهه و شجاعت خان وغیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پیشگان کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند - و محمد مراد بخش باسرداران نامی خود درجرنغار جا گرفت - و سرداری یلتمش به شیخ میر و سید میر برادر او وشرزه خان با بعضی دلاوران جان نثار مقرر فرمودند - و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیدهٔ مبارز پیشه که اگر بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار می ماند تعین نموده جمعی از بهادران عقیدت کیش هرقوم خصوص سید دلاور خان خاندیسی که برتهوری و فدویت خاندان او اعتماد کلی داشتند و دیگر سادات بارهه با خود همرکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افزای قول و صف آرای فوج دریا موج گردیدند وبهمعنانی توکل و همرکابی فتح و نصرت بدستور شجاعت پیشگان سلف از بسیاری لشکر خصم اندیشه

بخاطر راه نداده مقابل فوج عدوي بیشکوه قدم پیش گذاشته چون کوه شکوه معرکه‌آرا گشتند - و از انطرف نیز داراشکوه بآراستگي لشکر پرداخته فوجهاي هراول و برنغار و جرنغار و یلتمش و چنداول آراسته توپخانهٔ جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگي پیش رو داده با قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در ان روز باأو همرکاب بودند در وسط روز که‌آفتاب جهان‌سوزعالمي‌را از تب و حرارت بیتاب داشت خود در قول جاگرفته در حالتي که سعادت و اقبال چون سایهٔ زوال ازو میگریخت و اختر برگشتگي ایام در خانهٔ هبوط و وبال سیاهي میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گولهٔ توپ شرر دار گوش نبرد آز مایان هردو صف گرم ساختند و هردم و هرقدم آتش جنگ در معرکهٔ نام و ننگ هر دو طرف شعله افروز میگردید تا کار بکارزار تیر وسنان جان شکار انجامید و از هردو طرف چندین هزار تیر جگر دوز در هواي سینهٔ مخالفان بد روز بپرواز در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت • بیت •

سپاه از دو رو تیغ درهم نهاد • زره دیدهٔ از بیم برهم نهاد

دولشکر بصحرا کشیدند فوج • دودریاي آتش بر آورد موج

دوفیل از دوسو درخروش آمدند • چودریاي آتش بجوش آمدند

سپهر شکوه که هراول بهمعناني رستم خان دکهني بود با ده دوازده هزار سوار بر توپخانهٔ محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد افگنان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده محمد سلطان هم اول برساند و تزلزل تمام در لشکر هراول رو داد -

دریں ضمن بیاوری اقبال عدو مال گولهٔ از توپخانهٔ دشمن سوز عالمگیر
برفیل پیشاهنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ خورد و بخاک
هلاک افتاد و ازین صدمهٔ فیل افگن ناگهان زهرهٔ آن رستم زمان آب
گردید و عنان جرأت از مقابل هراول کشیده طرف برنغار که بهادر
خان کوکه دران فوج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر
خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هرساعت
به رستم خان کومک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخروئی برداشت و بسیاری از هردو
طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک بود که تزلزل تمام در استقامت
فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلاورخان و
دلاور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریزخان و عرب بیگ و محمد
صادق بافوج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیده
بمقابلهٔ رستم خان و دیگر دلاوران همراه سپهر شکوه پرداختند وصدای
دارو گیر دران دشت پروحشت پیچید • بیت •

برامد خروشیدن گیر و دار • درآمد بزنهار ازان روزگار
زخون یلان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین دارو گیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید
دلاور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانهٔ زین را خالی و از
خون دلاوران رنگین ساخت از زخمهای پیاپی نقد حیات
درباخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خان و قزلباش بیگ و محمد صادق زخم سرخروئی برداشتند - آخرالامر رستم خان هزیمت یافت و پای ثبات سپهرشکوه نیز از جا رفت - دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را مع فوج قول که از بیست هزار سوار کم نبود بران غول رسانده باظهار شجاعت و تهوری از توپخانهٔ خود گذشته مقابل توپخانه و هراول پادشاه فتح نصیب رسید - ازین طرف نیز بهادران بزدن بان و گولهٔ توپ و تفنگ و حملهای صف ربای پیاپی چنان بمقابله پرداختند که دارا شکوه استقامت نتوانست ورزید عنان عزیمت طرف محمد مراد بخش منعطف ساخته جلو ریز خود را مع فوج دریاموج بمقابل آن شیر معرکهٔ وغا رسانید و هردو صف باهم درآمیختند و خلیل الله خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار ازبک کماندار بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیر باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش بر پا گردید که هول قیامت آشکارا گشت و پای ثبات اکثری از جا رفت و نزدیک بود که از صدمات تیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل آن بهادر فیل افگن بر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر در پای فیل اندازند درین حال راجه رام سنگه که میان راجپوتان بتهوری شهرت تام داشت سهرهٔ مروارید بیش قیمت بر سر بسته رخت زعفرانی با همه همراهان بدعوی پر دلی پوشیده جلو ریز خود را بفیل سواری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه هوس پادشاهی در سرداری و برچهٔ طرف محمد مراد بخش انداخت و بر مهاوت بمهابت تمام

بانگ زده گفت که فیل را بنشان آن بهادر شیر صولت حملهٔ اورا رد نموده چنان تیر جان ستان به پیشانی او رساند که از خانهٔ زین سرنگون ساخت - راجپوتانی که همراه آن خیره سر بی ادب بودند بیشتر در پای فیل محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف فیل محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ارغوان ساختند - اگر چه در عالمگیر نامه درج است که درین حالت خلد مکان خود را بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران تردد همرکاب آن پادشاه زادهٔ والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته تا انتهای جنگ رفاقت نمود مسموع گشته و از راویان ثقهٔ دیگر ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طلبیدن خبر و ظاهر شدن غلبهٔ اعدا خواست که خود را بکومک برادر رساند شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت یکگز دو فاختنه هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستخیز عظیم دران عرصهٔ دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جلادت نشان داد تهوری داده شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند • بیت •

ز بیداد تیغ جدائی فگن • سر از تن جدا ماند و تن از کفن

راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بچپقلشهای مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روپ سنگه راتهور از اسپ پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت دست از جان شسته با شمشیر برهنهٔ برق کردار فوج قول را از هم دریده خود را زیر شکم فیل سواری خاصه رسانده به بریدن ریسمان حوضهٔ فیل اقدام نمود خلد مکان از جرأت وجلادت او اطلاع یافته از راه انصاف

و جوهر شناسی نخواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ بهادران گردد فرمودند که تامقدور زنده دستگیر سازند اما هواخواهان رکاب نظر برسوی ادب او پاره پاره نمودند - و درهمان اوان داروگیر که بار دیگر رستم خان خود را بمقابلهٔ دلاوران معرکهٔ نام و ننگ رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود ازحملهای رستمانهٔ بهادران رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه ازو قوی بود باراجه ستر سال و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید ناهر خان و یوسف خان برادر دلیر خان افغان از پا درآمدند - و رام سنگه و بهیم پسران بیتهل داس کور و راجه شیورام زخمهاي کاری برداشتند - داراشکوه ازمشاهدهٔ کشته و زخمی شدن چندان سرداران بانام و نشان متوهم وسراسیمهٔ مآل کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمهٔ بان آتش نشان به حوضهٔ فیل او رسید دل و استقلال باخته از بالای فیل فرود آمده درکمال اضطرار که فرصت کفش پوشیدن نیافته بی یراق خود را بنسپ رساند - از ملاحظهٔ این اضطراب بیوقت و تبدیل سواری که سپاه از دور حوضهٔ سواری او را خالی دیدند دل لشکر نیز بموافقت سردار از جا رفت ودر فکر فرار افتادند - و در همان حال یکی ازخواصان او که ترکش برکمر داراشکوه می بست گولهٔ قضا بدو رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال هواخواهان اطراف نیز درکمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده بعضی متفرق گردیدند وجمعی مصلحت جان بدربردن ازان معرکهٔ جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهدهٔ متفرق شدن سپاه و استقلال باختن لشکر نقد حیات مستعار را بتر امید سلطنت نسیه

اختیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که درطریق هزیمت شریک گشتند راه اکبرآباد باهزاران نا امیدی پیش گرفت - و نسیم فتح و فیروزی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانهٔ تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بتقدیم رسانیدند * بیت *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَ فَتْحٌ قَرِیب

پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازهٔ قیاس از فیل پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمهٔ دارا شکوه آورد چون سوای خیمه و توپخانه همه کارخانجات بتاراج رفته بود دران خیمه فرود آمده از سر نو زینت افزای آن مکان گشتند و شاهزاده و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهرهٔ محمد مراد بخش زخمهای تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان چابکدست را حاضر ساخته سراو بر زانوی شفقت خود گذاشته بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه زادهٔ ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخسارهٔ برادر پاک می نمودند - گویند حوضهٔ که محمد مراد بخش بران سوار بود از بسیاری تیر حکم خار پشت بهم رسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه آن حوضه درکار خانهٔ دولت خانهٔ قلعهٔ دارالخلافت بطریق یادگار

و کار نامهٔ تهوری آن نتیجهٔ دودمان تیموری تا زمان سلطنت فرخ سیر که انشاء الله تعالی بتحریر گذارش مادهٔ فساد آن عهد خواهد پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیرهٔ اعیانی محمد اعظم شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمهٔ سرکشي سادات بارهه آن حوضهٔ مشبک شده را نشان میداد - القصه از جملهٔ عمدهای خلدمکان خواجه خان و راجه مالسنگهه هاره و غیره ده نفر بکار آمدند - و از انکه مقابله و مقاتله با محمد مراد بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عمدهٔ محمد مراد بخش شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از غلبهٔ شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید و از لشکر دارا شکوه سوای عمدها که بزبان خامه داده آنقدر سوار و پیاده کشته شدند که باحاطهٔ حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مبذول گردید اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام دارا شکوه با دو هزار سوار بي سروسامان که اکثر ازان زخمی بودند وقت شام بی مشعل باکبر آباد رسیده از خجالت و انفعال برگشتگی طالع نزد پدر عالیمقام نرفته در حویلی خود فرود آمد - هرچند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکایش تازه فرستادند بعذر دفعیه نمودهٔ همان شب بعد انقضای سه پهر با سپهر شکوه و زوجه و صبیه و چند نفر دیگر از خدمهٔ محل و از جواهر و زیور و اشرفي و طلا و نقرهٔ آلات ضروری هرچه توانست بالاي

فیلان شتران و استران بار کرده باخود گرفته از شهر بر آمده راه شاه جهان‌آباد بقصد دارالسلطنت لاهور پیش گرفت - و در منزل سیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی کارخانجات فرستادهٔ فردوس آشیانی باو رسیدند ٭

وحضرت خلدمکان بعد از فراغ‌فتح عریضهٔ متضمن بر ارادهٔ خود از راه ارادت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف وحشت افزا وموانع آمدن و سد راه گردیدن مهاراجه وبه تنبیه رسیدن او و بازرسیدن دارا شکوه بافوج عظیم بقصد فاسد ورو دادن جنگ و هزیمت یافتن او و معذور بودن خود از انچه در مشیت الٰهی مقدر بود درخدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین خان و خان‌جهان پسر آصف‌خان با جمعی از امرای دیگر که مدار علیه سلطنت بودند آمده شرف اندوز ملازمت گشتند و بعطای خلعت و جواهر و اسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دهم رمضان از سموگده کوچ فرموده متوجه مستقر الخلافت گشته نزدیک سواد اکبرآباد که مضرب خیام گردید از نزد اعلی حضرت تسلی نامه در جواب عریضه که بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب فاضل خان خانسامان و سیدهدایت الله‌صدر رسید - و روز دیگرنواب قدسیه پادشاه بیگم باشارهٔ پدر بزرگوار نزد برادر آمده بعضی کلمات ملایم و ناملایم بطریق نصیحت باظهار محبت‌گفت و جواب خلاف مرضی شنیده مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفقت نامهٔ نصائح آمیز مع قبضهٔ شمشیر باسم مبارک عالمگیر که به ازو شمشیری در تیموریه نمیدانستند و پیغامهای دلپذیر مصحوب معتمد خاص

شرف ورود بخشید - دقیقه سنجان بزم معنی رسیدن شمشیر باسم عالمگیر تفاول نیک گرفته زبان به مبارک باد این مژدهٔ غیبی برای لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای نسق شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اوباشان شهر و تسلی رعایا مقرر فرمودند - و خان‌جهان پسر آصف خان را که بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر ساختند - و احمد خان و قاسم خان و نامدار خان و ظفرخان و سید شیر خان بارهه و حسن بیگ و عبد النبی خان با جمعی دیگر از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن اعلی حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند اما عاقل خان خافی در واقعات عالمگیری تالیف خودبشرح و بسط ذکر کرده خلاصهٔ کلام آنکه کار بمحاصرهٔ قلعه و محصور گردیدن شاه جهان و بند نمودن آب و بمیان آمدن رسل و رسائل شکوه آمیز مشتمل برکلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و هشت بپادشاه زاده محمد سلطان حکم فرمودند که بقلعهٔ مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان خودگذاشته بعده بخدمت جد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک رانی کوتاه ساخته منزوی گردانید * بیت *

همین است رسم این گذر گاه را * که دارد بآمد شد این راه را
یکی را در آرد بهنگامه تیز * یکی را زهنگامه گوید که خیز

محمد جعفر خان ولد الهوردی خان را برای ضبط چکلهٔ میوات که در جاگیر دارا شکوه بود مرخص فرمودند - بیست و شش لک روپیه مع دیگر لوازمات سلطنت بمحمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیست و دویم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبهٔ ظفر آباد ضمیمهٔ قلعه داری مامور و منصوب فرمودند *

چند کلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگارد که چون نزدیک دار الخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمهٔ تعاقب فوج محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظهٔ محصور گردیدن بیرونها فرود آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار پادشاهی و آنچه از خانهٔ امرا توانست بدست آورده چند روز در انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فرار شجاع در بهار پتنه بادیه نورد دشت حیرانی و حیران کار و بار خود بود و از آوازهٔ تسلط خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز بشب آورده بعده که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجهٔ قهر برادر گرفتار خواهد گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحلهٔ پیمای سمت پنجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او بسهرند یا بلاهور

و استمالت نامه بفوجداران و حکام اطراف پنجاب مبني بر وعده و وعید نوشته روانه می ساخت - و مکرر عریضه بر عذر میسر نیامدن ملاقات از ناموافقت طالع و شکوههای خشم آمیز هردو برادر و امرای همراه نوشته بخدمت پدر ارسال داشت - و خلد مکان مکرر ارادهٔ دیدن پدر والا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از تقدیرات الهی و شومي برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند - آخر چون دانستند که مرضي اعلی حضرت طرف رعایت و اعانت دارا شکوه غالب و راغب است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر از دست رفته مصلحت در فسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و رخصت بقلعه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان بعضي پیغام معذرت آمیز رساند - پادشاه زاده پانصد اشرفي و چهار هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثاني بدل خوش و ناخوش محمد اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان مرخص ساختند - و خلد مکان بتهیهٔ تعاقب دارا شکوه پرداخته پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسامان و جمعی دیگر از بندهای پادشاهي در خدمت اعلی حضرت گذاشته اسلام خان را سی هزار روپیه مرحمت فرموده اتالیق پادشاه زاده نموده دو لک روپیه و شصت اسپ بپادشاه زاده عطا فرموده مقرب خان را برای معالجهٔ فردوس آشیاني گذاشته سه هزار اشرفي عنایت نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابي ظفر و نصرت متوجه برادر مخالف گردیدند - در این راه بعرض رسید که

دارا شکوه بیست و یکم رمضان ازشاه جهان آباد بر آمده روانهٔ لاهور گردید - محمد مراد بخش را بیست وشش لکهٔ روپیه و دوصد و سی اسپ باساز طلا ومینا که فی الحقیقت همه‌حکم امانت داشت تواضع نمودند - خان‌دوران را از تغیر سید قاسم بارهه که از طرف دارا شکوه در قلعهٔ اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانهٔ حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته درصورت ضرورت کومک طلب نماید - وسلخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را ازمنزل سلیم پور بطریق هراول بتعاقب دارا شکوه رخصت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دولک روپیه عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافهٔ هزاری هزار سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت و عبد الله بیگ ولد علي مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رسیده سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند ٭

شرح فرماني که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن
خفیه بمهابت خان که دران ایام در صوبهٔ کابل
بود نوشته بزبان قلم میدهد ٭

عمدهٔ مخلصان عقیدت‌کیش مهابت خان بعنایت و توجهات بادشاهانه مستظهر و مباهي بوده بداندکه از ناسازگاری روزگار غدار و شماتت خبرامانیان بدکردار شنیده باشد که چه تهم چشم زخم باین دولت پایدار رسیده و بي سعادتان حرام خوار چه سلوک ناهنجار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانهٔ لاهور شده درین وقت مخلص درست اعتقاد
که نظر بر حطام بد فرجام دنیوی نینداخته جویای نام و ننگ
باشد بغیر ازان خلف الصدق مهابت خان یعني مهابت خان
ثانی درین جهان فانی نیست لهذا درد دل خود را بر روی کار
و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این‌است وقتی که
خراسانیان بر جنت مکاني عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
بودند آن شیر بیشهٔ وغا از کجا تا کجا طي منازل نموده آن غفران
پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزي چند در اختیار خود
داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال ازسرنو
داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویهٔ خمول و وادی
محنت بر آورده بعد از قضیهٔ آن رضوان منزلت بدار السلطنت
آورده کامروا ساخت - اکمال معامله ازان مشکل تر روی داده
و شخصي که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
با تدبیر سرا پا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
می رسد از خزانه در لاهور کمی نیست و آدم و اسپ در کابل
وافر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غرابت دارد - همین‌که آن
شیر بیشهٔ تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلو ریز بلاهور
رسیده بمدد و رفاقت داراشکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
هر دو نا برخوردار پردازد و صاحبقران ثاني زنداني را بر آورد
به‌بیند که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای
دون چه قدر حاصل خواهد شد ٭ ع ٭

این کار از تو آید و مردان چنین کنند

و بفرزند ارجمند نوشته ام که خود را باو گذاشته بهبود حال و مآل خویش در اطاعت آن سپه سالار داند و خلاصی من درین شناسد - مکرر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی بر صفحهٔ روزگار یادگار خواهد ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده بکام خود ساخته بر تخت خلافت کامرانی کند و باین حال اگر آن عمدة الملک اغماض نماید فردای قیامت دست من و دامن او ٭

چند فقره از مقید ساختن محمد
مراد بخش بزبان خامه میدهد ٭

که چون آن پادشاهزادهٔ ساده لوح باکثر صفات پسندیده موصوف بود و در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میکوشید و از صفای باطن وحسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند بخاطر نیاورده فریفتهٔ وعدهای دلفریب و تواضعات نقد و جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل از جنگ و بعد از فتح نسبت بحال او مبذول میگردید دل خود را خورسند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعبده بازگشته نقش تمنای سلطنت را از ساده لوحی بر لوح سینه می نگاشت و سر رشتهٔ سلوک سلاطین را از دست نمیداد واصلا ازعدم ایفای عهد و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت باوجودی که بعضی هواخواهان مکرر گوش او را از روبهٔ بدعهدی روزگار غدار خاصه در مادهٔ سلوک

که ملوک باوارث ملک در زمان سلف نموده اند پرسی ساختند فائده نمیداد و بی محابا بامردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از ریش سفیدان معمر که از مقربان قدیم الخدمت بود و بعبادت و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن نزد برادر التماس نمود که درخواب من کمتر خلاف تعبیر معبران راه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت برندامت اعتماد عهد و پیمانی که بمیان آمده می نماید - محمد مراد بخش این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گویان نموده ازو رو گردانده طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چندین کلمات لایعنی گفتن و شنیدن مادهٔ اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه چهارم شوال که بمنزل متهرا بیست کروهی عرفي اکبرآباد رسیده مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمي پردازد دستگیر ساخته زنجیر بپا انداخته همان شب چهار حوضهٔ فیل پرده دار بشهرت چهار طرف مرتب ساخته همراه هر کدام فوج بایک دو سردار نامی مقرر کرده فیلی که بقلعهٔ سلیم گده همراه شیخ میر و دلیر خان روانه نموده بودند دران حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند - این احتیاط برای آن نموده بودند که بر ان حوضه که آن محبوس مبتلا ببلا را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش غلو نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دام و درمي بحادثهٔ تاراج نرفت بضبط در آوردند

* بیت *

بتدبیر شایسته هشیار مرد • کند آنچه نتوان بشمشیر کرد
ابراهیم خان ولد علی مردان خان و سید فیروز خان بارهه که رفاقت محمد مراد بخش نموده بودند با علی نقی خان نوکر قدیمی محمد مراد بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاه جهان آباد بعرض رسید که چون راجه تودرمل ثانی که متصدي محال خالصهٔ سرکار سهرند بود از شهرت رسیدن دارا شکوه خزانه که موجود داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساخته خود باقدری زر که توانست همراه گرفته طرف جنگل سوالک فرار نموده بود دارا شکوه که به سهرند رسید براهنمائي زمینداران که آنها را گرفته تهدید فرموده خزانهای مدفون را بتصرف در آورد و هرجا از آب پنجاب عبور می نماید کشتیها را شکسته و سوخته و غرق ساخته پیشتر میرود و داود خان را با چند هزار سوار بر گذر آب تاون که معبر قلب مشهور است گذاشته و آب دریاها روبطغیان آورده - و نیز مسموع گردید که دارا شکوه بعد رسیدن بلاهور قریب کرور روپیه خزانهٔ آنجا را باکار خانجات پادشاهی و امراي حضور بضبط در آورده در فراهم آوردن سپاه و اسباب جنگ می کوشد •

از شنیدن این خبر به داخل شدن قلعه دارالخلافت نپرداخته نوزدهم شوال کنار باغ آغر آباد که الحال بباغ شالا مار اشتهار یافته مضرب خیام فرمودند و بهادر خان و خلیل الله خان را باجمعي از امراي کار طلب بطریق هر اول بتعاقب دارا شکوه مرخص نموده غرهٔ ذیقعدهٔ سنه هزار و شصت و هشت روز جمعه بعد از اداي نماز درساعت مسعود و طالع محمود که جرم نیر اعظم در خانهٔ دهم

ریاست جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه پردازند بنای جشن
جلوس گذاشته سریر آرای مملکت پر وسعت هندوستان بهشت
نشان گردیدند - و طنطنهٔ شادیانه و صدای کوس و کرنا در گنبد
سبز گون گردون بپیچید و ندای تهنیت از زبان جن و انس و ملک
بگوش عالمیان رسید * بیت *

چو خلد برین بزم آراستند * برقص آسمانها ز جا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * بر امشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب

همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشاندند و خرمن خرمن زر
سرخ و سفید بارباب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
بخشش درآمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمالان
از خزانهٔ مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاریخها که
صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اَطِیعُوا اللّٰهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی
الْاَمْرِ مِنْکُمْ پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزاوار سریر
پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمهٔ رسم سریر آرایان
می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
دور و نزدیک بعمل بایدآورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده
بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و بخلیل الله خان حکم
صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
سرمعبرهای برداشته کشتیها را بتصرف خود درآورد و معبرقابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد - دریفولا بعرض رسید که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را نزد پدر برگشته‌اختر برساند - امیرالامرا و لودی‌خان و فدائی خان کوکه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانده سر راه سلیمان شکوه بگیرند - هفتم ذي‌قعده پیش خانه‌طرف لاهور زدن فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کار زار دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدولت کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند - جعفرخان را از اصل و اضافه شش هزاري پنجهزار سوار نموده بصوبهٔ مالوا ضمیمهٔ وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند - چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفاي منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماهه نمودند - در منزل کرنال از عرضه داشت بهادرخان و دیگر امیران بعرض رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهي بفراغ عبور نمود - درین اوان منهیان بعرض رساندند که سلیمان‌شکوه بسرحد هر دوار رسیده از خبر تعین سر لشکران شیر شکار ناچار راه ادبار کوهستان سري نگر اختیار نمود و از زمینداران آن‌طرف توقعي که داشت درهمراهي بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانهٔ حضور شدند و زمیدار سري نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگي از پانصد سوار زیاده نمانده اند مصلحت درتوقف دران مکان نداده ازانجا طرف اله آباد بر آوردند - باقي بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز بسبب

عارضهٔ بدنی به اله آباد نارسیده با جمعی دیگر ازو جدا شده ببادیهٔ عدم شتافت - و سلیمان شکوه از آثار واژگون افتادن نقش مراد پدر و خود او که درین وقت زیاده از دو صد سوار با او نمانده بود باز خود را نزد زمیدار سری نگر رساند مابین راه که عبور او بر جاگیر بیگم صاحبه قدسیه افتاد دو لک روپیه بتعدی از کروری محال بیگم گرفته خانهٔ اورا نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفت آخرکار بقتل رساند - و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاه کوکه و چند نفر شاگرد پیشه و خدمهٔ محل دیگر با او نمانده و زمیدار سری نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالای قلعه برده مثل محبوسان نگاه داشته بعد عرض بامیر الامرا که برای سد راه او گردیدن تعین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند - دیگر معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاه و جذب قلوب سکنهٔ آن طرف میکوشد و بزمیداران و فوجداران استمالت نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل * بیت *

کسی را که ایزد کند یاوری * که آرد که با او کند داوری
ز دارنده نتوان ستد بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را

و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله درباب کشور ستانی که بعد فتح یافتن او خسرو و عالم ستان برادرانه ملک میان هم قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن عهد نامهٔ پر از افسانه و افسون فریب خورده باوجود که قبل ازان

از طرف خلد مکان نیز تسلي نامه پر از ذکر عهد و پیمان بنام محمد شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیهٔ روانه شدن بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و توپخانهٔ عظیم برآمده - و نیز مسموع شد که دارا شکوه مکرر خواست که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده باجرای سکه و خطبه خود را بلند آوازه سازد از صدمهٔ دبدبهٔ تیغ محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن اخبار برگشتگي ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون شکوه بدو نگرویدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عار فرار اختیار نموده خود را بوطن رسانده بود ازانکه بعضي زنان را خصوص زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب در زندگي عذاب نار بر عار اختیار مي نمایند زن کلان او که دختر راجه چتر سال بود شوهر را مطعون ساخته ترک همخوابي با او نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایهای ملالت انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او در بارهٔ راجه حکایات طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنجه نداشته به تسطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده براي شفاعت جرائم گذشته عریضه مصحوب وکلای مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائیي یافتن رو ببارگاه عرش اساس آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن منصب بکمي سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسبب متفرق شدن لشکر تازه فراهم آمده و تزلزل آمد آمد فوج دریا موج پادشاه ذو الاقبال با سه چهار هزار سوار و قدري توپخانه راه تهته و ملتان بطریق فرار اختیار نموده داوُد خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته که تا مقدور چند روز سر راه لشکر ظفر انجام داشته بعده کشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند ؛ ومعه بعرض رسید که طاهرخان با دیگر بندهاي پادشاهي خود را بلاهور رسانده بضبط ملک و مال که بعد از تصرف دارا شکوه مانده پرداخته - و راجه راجروپ زمیدار عمده آن‌دیار از دارا شکوه جدا شده نزد راجه جیسنگه و خلیل الله خان آمده پیوست اورا روانهٔ حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف میر جمله را که مصلحة در دولت آباد مقید ساخته بودند براي خلاصي و روانه نمودن او بپادشاه زادهٔ محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را که براي بحال نمودن خطاب مهاراجه التماس او بدرجهٔ قبول نیفتاده بود و از رفاقت او خاطر جمعي حاصل نبود براي محافظت دار الخلافت شاه جهان‌آباد مرخص فرمودند - پنجم ذي‌الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب میسر نیامدن کشتي و بستن پل که لشکر بتصدیع تمام بمرور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دریا اکثر اسباب و کارخانجات زیاد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم کمجریده بلاهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضروري سبک بار گشته بتعاقب داراشکوه رایت ظفر آیت برافراشتند - و راجه‌جیسنگه را که از مدت یک سال رفاقت اختیار نموده بکمال بي ساماني بحسرت بسر مي برد بوطن مرخص نمودند و بکوچهای طولاني

طی مسافت می فرمودند - درین ضمن بعرض رسید که دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توقف نورزیده دشت پیمای طرف بهکر گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه و بعضی اسباب دارا شکوه که همراه فیروز میواتی بر سر کشتی دریا رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پارهٔ را غارت نموده باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر بمیر منزل حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راوی متصل ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاقب دارا شکوه داشتند همراه غیرت خان وغیره دو سه امیر نامدار از همراهان آن سرگشتهٔ وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هریکی مورد عنایات گردید - شیخ میر و صف شکن خان را باجمعی برای تعاقب دارا شکوه مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعهٔ ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای صوبه داری احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر ارادهٔ محمد شجاع و مراجعت و توجه فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد شجاع با بیست وپنجهزار سوار و توپخانهٔ جهان آشوب از بنگاله بقصد پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معروض گردید اول بفکر استیصال آن برادر بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته دو ازدهم محرم عنان توجه از تعاقب دارا شکوه طرف دار الخلافت

معطوف داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواره از شهر لاهور گذشته سیر اندرون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلخ محرم ازلاهور طرف دارالخلافت کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به بنارس رسید و رامداس قلعه‌دار منصوب کردهٔ دارا شکوه بموجب اشارهٔ اوقلعه را حوالهٔ مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل بارهه قلعه‌دار چیتاپور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم حضور گردد و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت که قلعهٔ اکبر آباد بر عدانداز خان سپرده یک کرور روپیه و لک اشرفي از خزانهٔ اکبر آباد برداشته برفاقت پادشاه زده قبل از رسیدن ما خود را باله آباد رساند و بخان دوران که براي تسخیر قلعهٔ اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده خود را رساند ٭

هفتم ربیع الثاني جشن وزن شمي سال چهل و یکم آراسته گردید و بندگان دور و نزدیک بعطاي خلعت و جواهر و دیگر عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان ذخیرهٔ سالها اندوختند - چون خان خانان نجابت خان که از بني اعمام صاحب قران گفته مي شد و در هردو جنگ ازو ترددات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصلهٔ پادشاهان که ازو مشاهده مي نمودند بر طبع مبارک گراني مي نمود

لهذا قبل ازین بچند روز معمور خان را که از مصاحبان و همدمان نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده بودند معمور خان از آنکه ما علي الرسول الا البلاغ و رابطهٔ خلت را ضمیمهٔ آن دانسته پیغام تند و تلخ را در خلوت بگذارش آورده در جواب لاونعم آن دو کلمهٔ نصیحت آمیز از طرف خود نیز بي باکانه بر زبان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیري که بالاي مسند او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دو حصه ساخته بود بنابران بعد عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او درگذشته بعطای خلعت وعفو جرائم و بحالي منصب سرافراز ساختند - و داؤد خان که از نزد دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطاي منصب چهار هزاری سه هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از دارالخلافت کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقي بر افراشتند چون نزدیک اتاوه رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده وذوالفقار خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثاني براي مقابله مي کشند - محمد شجاع نیز بعد ازگرفتن سه لک روپیه بتعدي از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را که براي تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور بعد محصور بودن چند روز حوصله باخته بر آمده بشجاع پیوست درین ضمن میر ابوالمعالي که بتقاضاي مصلحت چند روز بشجاع پیوسته بود وقت یافته بحضور رسیده بعطاي سي هزار روپیه و منصب سه هزاري مع خلعت و فیل سرافرازي یافت - بعد زیارت

هزار نقود اصفیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان میمنت نشان معظم خان که از راه دور مسافت بعیدهٔ دکن را بپای ارادت و رسوخیت بطریق یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود بجبهه سای ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سوای مصالح جنگ اصلا اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسپ مع دو فیل و خیمه و دیگر ما یحتاج مرحمت نمودند - هراولی بنام پادشاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت خان بارهه و ارادت خان و بیرسنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب پادشاه زاده تعین نموده - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی مقدمة الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی راجهای تهور پیشه طرف برنغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده محمد اعظم را مع خاندوران و مراد خان و جمعی از امرای کار زار دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چنداولی بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از احدیان و افغانان تیز جنگ قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی عقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سوای خاصه در قول مقرر ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش داده عقب توپخانه و همراه همه سرداران تقسیم فرمودند و بهادر خان و داؤد خان و راجه سبها سنگه و کنور رامسنگه و دیگر بهادران جلادت کیش دست راست و چپ موکب خاص و پادشاه زادها تعین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در حوضهٔ فیل سواري خود جا دادند فی الجمله چنان لشکري آراسته و مستعد گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا و سنان دشمن گذار مبارزان لمعهٔ برق میزد - نود هزار سوار موجودی معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *

زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدی چو باران * بماندي بر سنان نیزه داران

و شجاع نیز بترتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست با سید عالم بارهه وجمعی از امیران کار زار دیدهٔ نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولي قرملي را با چندي معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را با جمعي در برنغار جا داده حسین خویشگي را با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوي را با سید راجي و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموري را یلتمش قرار داده اهتمام توپخانه بابو المعالي میر آتش سپرد و میر علاول دیوان خود را بچنداولي و محمد قاي ازبک را با جوقي بقراولي گماشت - و خود با اله وردي خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعي مبارز پیشگان در قول جاگرفت - و پادشاه
فریدون شکوه بعد انقضای دو ساعت نجومي هفدهم ربیع الثاني
هنگامیکه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر فارسي
و اشعار هندي مشق او بجاي رسیده بودکه امیر خسرو ثانیش توان
گفت تاریخ فتح گفته وقت سواري گذراند * بیت *
ای حرز تو سورهٔ تبارک بادا * پیوسته ترا تاج تبارک بادا
جستم ز بي شگون فتحت تاریخ * دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت فرموده بهم عناني
فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین
با آهستگي تمام و آراستگي فوج که در انتظام فوج بندي خلل
نپذیرد دو سه کروه فاصلهٔ راه در دو پهر بتاني طي کرده سه پهري
بفاصلهٔ نیم کروه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت
تیغ عالمگیري بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابله
بظهور نیامد و از کم جرأتي اقدام بر پیش قدمي ننمود آن روز
به پیغام شعله افروزي گولهٔ توپ و بان روز بآخر رسید و کار بر حملهٔ
نبرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانهٔ زین و حوضهٔ
فیل و بسیاري از پشت اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر
بسته در شمردن ستاره بسر بردند و به خبرداري تمام گوش بر آواز
بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانهٔ شجاع پارهٔ
مشرف بر مقابل توپخانهٔ پادشاه عدو سوز واقع شده بود معظم
خاني که در فن محاربات دستور دان با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جائي چیده بودند در سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم نصب نموده دراهتمام و پاس داري لشکر آرام بر خود حرام ساخته بتسلي دلاوران مبارز پیشه مي کوشید و پادشاه گردون اساس تا سه پاس شب بپاس عبادت زیر خیمهٔ مختصر مشغول به نیاز تمام از درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذراندند در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگي غلغلهٔ عظیم هوش زبا از لشکر بچرخ برین رسید و غریب آشوب برپا گردید - تفصیل این اجمال آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامهٔ بدنامي فرار برقد آن نابکار درخته بودند و بدسرشتي آن تبه کار شعار بدسرانجامي او گشته بود بگمراهي عقل تباه و ارادهٔ فاسد اول شب زباني محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مبني بر ارادهٔ خویش که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم نمود و دریں صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر ظفر پیکر تاخت آرند و قریب چهار پنج گهري شب مانده آن تیره روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و مهداس (مهیس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازهٔ قیاس که باخودبدین قصد به شهرت ارادهٔ جانفشاني فراهم آورده بود از جاي خویش حرکت نموده غارت کنان راه ادبار پیش گرفت و دست تعدي بتاراج نمودن بهیر و کارخانهٔ امرا و پادشاهي و پادشاه زادها آنچه سر راه او بود دراز کرده هرکه قدم ممانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شربت شهادت می چشید خصوص بر لشکر و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد و هیچ خیمهٔ خورد و کلان از آفت دست برد و تاراج آن بدکیشان سالم نماند و تمام خزانه و توشک خانهٔ سرکار پادشاه زاده که بروز بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسیاری از مال و ناموس سپاه پامال حادثهٔ راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست تطاول رجپوتیه و اوباشان و تاراجیان واقعه طلب تا بخزانه و کار خانجات و دواب پادشاهی رسید تا اطراف دولت خانه خیمهٔ نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی سبب هنگامهٔ رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هریکی بغلط قیاس دور از اندازهٔ عقل می نمود و درتمام لشکر تفرقهٔ تام رو داد و بسیاری حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایهٔ نجات ازان بلیهٔ ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند و برخی خود را در لشکر خصم رسانده درانجا بتاراج رفتند و اکثر امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه و مال و عیال باضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم درثبات قدم فدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل وحوصله باخته چه رسد - و باوجود آن همهٔ اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی در بنای استقلال آن شاه گردون وقار راه نیافت - بعده که بعرض رسید که آن کافر بدسرشت زحل صفت از خانهٔ شرف به ببیت هبوط و وبال خود رجعت نموده عمدا سواری فیل را بسواری تخت روان تبدیل دادند تا بر ظاهر بینان دست وپا باخته ثبات

قدم پادشاه بلاتفرقهٔ ارادهٔ تبدیل مکان ظاهر گردد و بتاکید اکید
سزاولان تیز گام و قدغنان چنان شدید تعین فرمودند که سرداران
فیل و اسپ سوار را نگذارند که از جاي خود حرکت نمایند و
هرکرا از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سررشتهٔ تدبیر رزم و کارفرمائي از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصلهٔ آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگي و بشاشت طبع که مطلقا آثار بیدماغي وتند
گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روي
کار و محک عیار آمد و این معني را از عطیهٔ آلهي و اثر فتح و
فیروزي خود میدانیم و اکثر منافقان کوته اندیش که بداندیش مآل
کار خود گشته این معني را دلیل و برهان عظیم و غلبهٔ غنیم تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزاي اعمال و خیال خام خویش
خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بحادثهٔ تاراج و فرار
که بیشتري رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچهٔ مشرق
بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشني صبح مبدل گردید
بعرض رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیماي طرف مستقر الخلافت
اکبرآباد گشت و بندهاي عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر
آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گردون شکوه بتمکین
و وقار کوه سوار شده بي آنکه چین جبین بر چهرهٔ مبارک ظاهر
گردد بدستور مقرري بعزم کار زار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجاي آن کافر بدفرجام سرفوج برنغار مقرر نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغیر و تبدیلي که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را تغیر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند اختر را با خود درقول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار پنج گهري روز برآمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن بان و غرش توپهاي اژدها پیکر رعد صدا و صداي کوس و کرناي رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان دل باختگان هر دو فوج افتاد و براي پردلان تهور نشان لشکر ظفر آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هرقدم مي افزود و هرساعت هنگامهٔ بازار برق افروزي و دشمن سوزی گرمی زیاده مي پذیرفت و از گذشتن مهرهٔ تفنگ از مهرهٔ پشت مخالفان غلغلهٔ اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان مي رسید

* بیت *

زغریدن کوس خالي دماغ * زمین لرزه افتاد در کوه وراغ
شدازبرق کین گرم بازار جنگ * ز غریدن اژدهاي تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشه‌ها * همي رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانهٔ ظفرقرین گولهٔ توپي بر فیل سواري سلطان زین العابدین رسید اگرچه براکب و مرکوب ضرر نرسید اما یک پاي فیلبان و یک پاي خواصي که عقب حوضه نشسته بود پرید این معني باعث زهره باختن بسیاري از فوج خصم گردید

بعد ازان که کار از گرمي باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار بآمد و شد تیر و صنعت پردازي ناوک اندازان بیخطاي خطا و روم منجر گردید از هردو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانهٔ کمان و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش تیر بجاي آب جوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و جوشن یلان گو تن و بدن پردلان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *
ز بس تیرباران که آمد بجوش * فگند ابر باراني خود ز دوش
بجنبش در آمد دو دریاي خون * شد از موج خونش زمین لاله گون
درین هنگامهٔ داروگیر سید عالم بارهه با سه فیل مست جنگي بر جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمهٔ فیلان کوه منظر وحملهٔ سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در لشکر فیروزي اثر رو داد و از اثر غلبهٔ فوج خصم و هزیمت یافتن مردم میسره تفرقهٔ تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهدهٔ این حال بفال مبارکباد دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته بر قلب همایون بکمال گستاخي و بي باکي تاختند و خلد مکاني بمدد تایید یزداني چون شیر ژیان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از دست نداده بتسلي و تشجیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک تیر بر لشکر مخالفان مي انداختند درین ضمن مرتضی قلي خان از میسره و بهادر خان از یلتمش وحسن قلي خان از دست چپ

خود را رسانده هر یکی بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان جان نثار با معدود چند که بآنها مانده بودند رستمانه سر راه فوج خصم گرفتند و پادشاه عد و مال نیز از مشاهدهٔ آن حال رخ فیل کوه تمثال سواری خود برسر خصمان بدمآل گردانده باتفاق آن نهنگان دریای غیرت و شیر صفتان بیشهٔ شجاعت آهنگ جنگ و دشمن کشی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بپای فیل سواری پادشاه رساند و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد * بیت *

دلیران ز کین در هم آمیختند * بهم رستخیزی بر انگیختند

و ازین جرأت و جلادت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری کشته و زخمی گردیدند اگرچه پیش قدمی سادات بارهه بحال نماند اما هر سه فیل مست جنگی که هر یکی کوه مثال بلای سیاه بود زنجیرهای دومنی و سه منی در خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله می آوردند از مشاهدهٔ آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هر قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل سواری خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا ازجا در نیامد و سوای حرکت نبض تغیر و تبدیل براحوال و چهرهٔ حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید در پای فیل سواری زنجیر انداخته بیکی از قراولان بی خطا اشاره نمودند که به تفنگ جان ستان کار فیلبان بسازد جلال خان قراول درست انداز و دور انداز مرد دباکار آن فیلبان خیره سر را که بحرکت گجک او آن فیل دیو سیرت حمله آور بود ساخته از بالای

آن بلاي سياه بزير انداخت و يكي از فيلبانهاي سركار جلد و چسپان برو سوار شده فيل كوه تمثال را باختيار خود آورد و آن دو فيل ديگر از مشاهدهٔ آن حال از قول همايون گذشته بجانب دست راست جنود مسعود حمله آور گرديدند درين حال بلنداختر با چند سردار جرار مثل شيخ ولي و شيخ ظريف وحسن خويشگي كه از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج رو داد و فيل سواري اسلام خان از صدمهٔ بان رم خورد و بسياري ازان فوج رو بفرار گذاشتند - سيف خان و اكرام خان كه هراول برنغار بودند ثبات قدم ورزيده مردانه در دفع مقابل اعدا كوشيدند درين ضمن اگرچه بعضي از همركابان نا آزموده كار صلاح دادند كه پادشاه گردون وقار خود را بكومك فوج برنغار برسانند اما ازانكه برابر پادشاه نيز فوج سنگين گرم دار وگير بود و ازغلبهٔ خصم اكثر دل باخته در فكر فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحضهٔ آنكه مبادا اگر رخ فيل سواري خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسپ خواري بر انها براند احتمال داشت كه پيادهٔ زياده از حساب توپخانهٔ شرربار خصم بشهرت فرار شوخي نمايند درين صورت كه بساط برنغار هم برهم خورده منصوبهٔ فلك لعبت بازچه نقش بر روي كار آورد لهذا تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزيده باسلام خان و ديگر سرداران پيغام ثبات قدم ورزيدن و مردانه بدفع اعدا كوشيدن داده اميدوار رسيدن خود بمدد فرمودند درين حال خبر رسيد كه بختان (بختيار) بيگ روزبهاني كه كارفرماي توپخانه بود از زخم پياپي درلشكر شجاع وداع حيات نمود و جان بيگ پسرش زخم كاري برداشته از اسپ افتاد.

از شنیدن این خبر که غلبهٔ فوج مقابل نیز پارهٔ تخفیف یافتهٔ بود شهنشاه عدو مال بلا اهمال خود را بمدد برنغار رساند و از شکوه خصم گدازیکه تاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنغار راتقویت تمام بهمرسید و بهادران رزم جو و دلاوران کینه خو از هر طرف صدای بکش بکش بلند ساخته سیلاب خون از هرگوشه و کنار روان ساختند دران زد و خورد شیخ ولي قرملي که عمدهٔ فوج شجاع بود با دو سه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خویشگي از خانهٔ زین سرنگو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاري هدف تیر و سنان پردلان و علف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اختر از مشاهدهٔ آن دست و با زوی بهادران گریزان گشته .خود را بپناه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز برقول شجاع تاختند - درین حال مکرم خان صفوي که بتقاضاي مصلحت رفاقت شجاع اختیار کرده بود ازو جدا شدهٔ خود را بصورت زینهاریان نزدیک فیل پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب بآفرین گشته مامور گردید که بر حوضهٔ یکی از فیلان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان وسنجر بیگ ولد اله وردی خان ازان لشکر دل باخته رسیدهٔ بلشکر ظفرقرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح وفیروزی وزیدن گرفت و مزدهٔ فرار شجاع زبان زد همرکابان پادشاه فتح نصیب گردید و ندای مبارك باد و تهنیت از هرگوشه و کنار بلند شد و صدای نقارهاي شادیانه و آواز کرنای فرح و نشاط افزا سامع افروز مبارزان گشت • بیت •

ز کوس فتح غلغل ساز کردند • نفیر و کرنا دم سار کردند

و افواج قاهره بر بنگاه شجاع بر گشته بخت ریخته خزانه و فیلان و اسپان و همه اسباب تجمل و کارخانجات هرچه بدست هرکه آمد بتاراج و غارت بردند و یک صد و چهارده توپ و یک صد و پانزده فیل با قدری خزانه و جواهر سوای آنچه دست خوش تاراجیان گردیده بضبط سرکار در آمد - و بادشاه ظفر اقبال از فیل فرود آمده بعد از ادای دوگانهٔ شکر و تحسین امرای رکاب مصلحت صواب دران دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقب او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را با فوج خود او و پادشاهي هرکه توانست رفاقت نموده تعین فرموده عجالة دوپتهٔ کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بیش قیمت که مدت مدید پوشاك اعلی حضرت و آن حضرت بوده تیمنا عنایت فرموده فاتحهٔ خیریت خوانده رخصت آرزاني داشتند چون اردو وکارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج رفته بود حکم فرمودند که از سرکار سرانجام کارخانجات ضروری سفر مهم نموده باسه تفوز خلعت و شمشیر خاصه و صد اسپ برای پادشاه زاده از عقب روانه نمایند - و یك هفته دران مکان نصرت نشان مجلس آرای عنایات بي‌پایان امرای رکاب عالي گشته هریکي را فراخور پایه و ترددانی که ازانها بظهور آمده بود از عطاي اضافه و نقد و جواهر و خطاب و نقاره معزز و مفتخر ساختند - ازان جمله معظم خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار که دو از ده هزار سوار براوردي باشد نموده بعطاي ده لك روپیه و دیگر عنایات پادشاهانه بهمه امرا امتیاز بخشیدند - و بیست و هفتم

ماه مذکور از منزل کهجوه کوچ فرمودند - و راجه جیسنگه که رخصت وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - و بسلخ ماه کذا گنگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رای سنگه و داود خان وفدای خان را باجمعي از روشناسان کارطلب و توپخانه عظیم بهمراهي بادشاه زاده مقرر و مرخص نموده هر یکي را بعطای خلعت و اسپ و فیل و نقاره و نقد و مرصع آلات و شمشیر و جمدهر و اضافهٔ نمایان سربلندی دادند *

الحال بذکر شمهٔ از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اختر بزبان قلم میدهد چون حقیقت برگشتگي طالع و ناموافقت ایام دارا شکوه بعرض رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نمانده ببهکر رسیده از عدم میسر آمدن باربردار و ترک رفاقت همراهان بعضي از خدمهٔ محل را مع قدري از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین بار زیاد را بانوید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در قلعهٔ بهکر گذاشته پیشتر روانه گردید از ترا کم اشجار خار دار و پیش آمدن راههای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار دریای تهته و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج بادشاهي بسرداري شیخ میر وغیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست ورزید و مردم بسیار از بي آبي و صعوبت راه و انواع مرض تلف و ازو جدا مي شدند و شیخ میر پاشنه کوب میرفت عرصه بمرتبهٔ بران دشت پیمای بدانجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او نماند بعده که بسرحد سوستان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کمي آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسپ و بار بردار و دیگر صدمات راه ضائع و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاده گشتند بعد عرض فرمان مراجعت نمودن شیخ میر وصف شکن خان صادر شد - و پادشاه انجم سپاه غرهٔ جمادی‌الاولی متوجه مستقرالخلافت گشتند در منزل دویم عرضه داشت پادشاه‌زاده محمد سلطان مشتمل بر مژدهٔ فتح ثاني و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل آن مي نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داري اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ رفاقت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعهٔ تعلقهٔ خود رسانده باستحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعذرهای معقول اطاعت نه‌نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده ازو مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضهٔ مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد که خان دوران را در قلعهٔ اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت نموده روانهٔ حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر که فکر گرد آوري لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهي داشت از سرنو دست و پا باخته مرحلهٔ پیماي وادي حیراني گردید - محمد امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد الله خان براي تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و راي سنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت مي شد و با عموي

بدسگال خود نزاع ارثی داشت بخطاب راجه و اضافهٔ هزاری و عطای لک روپیه و خلعت و اسپ و فیل و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه ساخته شریک مهم استیصال آن نکوهیده خصال نموده امیدوار بخشیدن وطن جودپور نمودند - و بنام امیرخان حارس دارالخلافت حکم رفت که بعد رسیدن شیخ میر از تعاقب دارا شکوه محمد مراد بخش را از قلعهٔ سلیم گده بر آورده همراه او روانهٔ قلعه گوالیار نماید - هیجدهم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافت اکبرآباد رسیده متصل باغ نور مضرب خیام فرمودند - فاضل خان خانسامان لک روپیه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و امیرالامرا و همه امرای متعینهٔ قلعهٔ اکبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند - از زبانی بعضی اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن جسونت تبه کار بطریق یلغار نزدیک مستقر الخلافت جمعی از منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصرهٔ قلعه پرداخته برای بر آوردن اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معنی وسواس زیاد در دل بسیاری از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای ذکر آن حکم فرموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضی از آنها را همراه امیر الامرا در رکاب تعین نمایند - و بیست و سیوم از کنار مستقر الخلافت کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون دارا شکوه بولایت کچهه متصل سرحد صوبهٔ احمد آباد رسید قریب سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فوج پادشاهی از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بجذب قلوب فوجداران و زمیداران سرراه و گرد آوری سپاه می پردازد و زمیدار

کچهه را برعایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای سپهرشکوه پسر خود نامزد نمود و زمیدار بعد تقدیم ضیافت بدرقه داده از حد خودگذرانده روانهٔ احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن احمد آباد شهنواز خان صوبه دار احمدآباد که یك صبیهٔ او در حبالهٔ عقد پادشاه و دختر دویم در خانهٔ محمد مراد بخش بود برفاقت رحمت‌خان‌دیوان و دیگرکومکیان برآمده استقبال‌نمود بعد ملاقات شرط اعانت در سرانجام ضروری بجا آورده قریب ده لك روپیه طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سپاه پرداخته مردم را بعطای‌خلعت و اضافه وخطاب و جواهر خورسند ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال‌در بندر سورت وکنبایت و بهروج و پرگنات سیر حاصل تعین نموده بضبط خود در آورده و در فرصت توقف یك ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم آمده - و بحکام بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب نقد و جمعیت بمیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن براجه جسونت فکرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی اخبار فرار راجه جسونت از رفاقت‌لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر وقوعی و خبر کاذبهٔ غلبهٔ خصم علاوهٔ آن گردیده بود نوشتهٔ راجه جسونت مشتمل براشارهٔ طلب داراشکوه رسید و غرهٔ جمادی‌الاخری با سپاه آراسته و توپخانهٔ بسیار که از بندر سورت سی چهل توپ طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن‌در هر منزل‌نوشتهٔ ابله فریب راجه جسونت بدمیدن‌افسانه و افسون رسیدن خود می‌رسید واین

معني باعث تقویت مادهٔ عزم آن برگشته اختر مي گردید بعد
استماع اخبار مذکور راي عالم آراي تقضاي آن نمود که رایت
ظفر آیت طرف اجمیر افراشته براجه جسونت که شفیع جرائم او
میرزا راجه جیسنگه گشته بود استمالت نامهٔ عفو تقصیرات او و
بحال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگي باستصواب راجه‌جیسنگه
مرحمت نمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین معاده
باو نوشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانه سازد *

الحال عنان کمیت تیز خرام خامه از تحریر احوال دارا شکوه
سوخته اختر به تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف مي سازد
پادشاه زاده محمد اکبر با دیگر پردگیان حرم‌که در دولت آباد بودند
اواخر جمادي الاخرى از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند -
چون چنپت بندیله از کم‌طالعي در سفر پنجاب بیحکم از رکاب جدا
گشته بوطن آمده طریقهٔ راه زني اختیار نموده بود سبهکرن بندیله
را که هم چشم و هم جدي آن تبه کار گفته مي شد بعنایت اضافه
و خلعت و اسپ و شمشیر مفتخر ساخته فوج دیگر با او داده
براى تنبیه آن تیره روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعي و
بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند
شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسیدکه تربیت خان صوبه‌دار
اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بسرحد جود پور حوصله
باخته خود را بحضور رسانده - محمد امین خان را که براى تنبیه
راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقضاي مصلحت موقوف
فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطاي منصب سه هزارى

هزار سوار و خطاب شهامت خان سرافرازي بخشیدند - طاهر خان را برای قراولي و خبر تحقیق داراشکوه مرخص فرمودند - بعد رسیدن بمنزل آنبیر تعلقهٔ راجه جیسنگه حکم فوج بندي فرموده راجه جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلي‌خان و جمعي دیگر از دلاوران هراول مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش بردن توپخانهٔ معمور فرمودند و شیخ میر را با امیر خان برادر او سر فوج یلتمش ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلي خان و بعضي سرداران رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداري جرنغار بنام پادشاه زادهٔ نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و بهمین دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلادت‌نشان و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمنه و میسره و قول و چنداول مقرر گشتند و فرمودند که تامقابل شدن بفوج خصم بهمین ترک در راه وقت سواري تفاوت راه نیابد •

شمهٔ از احوال پر اختلال دارا شکوه آنکه بعده که منشورنجات و رقم عفو زلات خفیه بانوشتجات راجه جیسنگه و دیگرهواخواهان براجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کروهي جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشکوه بر آمده بود فسخ آن عزیمت نموده زحل‌صفت رجعت بمکان خود نمود - خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متردد خاطر گشته رسل و رسائل درمیان آورده مکرر باظهار تملق و ابرام پیغام نموده فائده نداد و این معني زیاده باعث خار خار دل زار و نزار آن

سرگشتهٔ وادي حیراني گردید - و بیست کروهي جودپور رسیده چند مقام نموده دیچند نام هندوي معتمد سرکار خود را که با راجه رابطهٔ التیام نیز داشت نزد او برسالت فرستاده تکلیف ایفاي وعده به لجاجت تام بمیان آورد - او در جواب از روي غدر گفت که من بر قول خود راسخم اما في الحال آمدن من مصلحت نیست - دارا شکوه باجمیر رفته استقامت ورزیده براجپوتان دیگر پیغام نموده نزد خود طلب نماید بعده که دوسه راجپوت نامي دیگر نزد او جمع آیند من نیز خود را خواهم رساند - بدین جواب یاس غدر آمیز دیچند را مرخص ساخت - دارشکوه عقل و هوش باخته طوعا وکرها باجمیر آمده باردیگر دیچند را نزد آن غدار مکار فرستاد - دیچند باز پیش راجه آمده بهزاران توطیهٔ کلام ذکر پیام نموده هرچند انسانه و افسون برو خواند فائده نه بخشید وتحقیق شدکه همه جواب اوغدر و دنعیه است - و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذیرسراپا تدبیر نیز در زبانها انتشار یافت - ازانکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتیاج شیران را روباه مزاج مي سازد باوجود علم سختي اغماض او سپهر شکوه را نزد آن سست عهد غدار فرستاد و سپهر شکوه چندانکه بلابه والحاح ودلبري کوشید و وعده و وعیدها بذکر آورد آن کافر فاجر ناشنیده انگاشته بدستور دیچند مایوس مرخص ساخت - و سپهر شکوه بادیدهٔ پر آب و جگر کباب که همه از انقلاب فلک کج رفتار مي دانست نزد پدر آمد

* بیت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ * ازین فسانه وافسون هزارداردیاد

داراشکوه بالکل قطع امید مدد از جسونت نموده نمي دانست که چارهٔ کارچه‌سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار برکار زار داده بتقاضاي وقت صرفه در جنگ صف ندانسته بمنصوبهٔ در آمدن بکوهستان نواح اجمیر بخیال مور چال بستن دران جبال پرداخته و از جاي خود حرکت نموده در درهٔ درآمد بعضي راهها را به بستن دیوار خام و سنگ چیدن نمودن و چیدن توپها و نشاندن تفنگچیهاي قدر انداز استوار ساخته جانب یمین خود را بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران وهمراهان باجمعي ازبرقندازان چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر بفیروز میواتي که بشجاعت و تردد کار طلبي او اعتماد کلی داشت بامصالح توپخانه و جمعي دیگر از مبارز پیشگان سپرد و رو بروي خود سپهر شکوه را بابسیاري از آلات آتشبازي و توپهاي نامی صف ربا قائم ساخت و خود درمیان جاگرفته همه جا توپ چیده جمعي را مقرر نموده که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولي نموده نگذارند که همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقسیم مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع ریواري که ازانجا اجمیر سه کروه مسافت داشت و ازمکان مورچال خصم نیم کروه و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرموده حکم مورچال بستن بتعین مکان نمودند صف شکن خان میر آتش

مامور گردید که توپخانهٔ آتش بار را پیش برده جابجا مقابل
مورچال خصم چیند و عقب توپخانه شیخ میر و دلیرخان شیر
نبرد را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو
و دلاوران شعله خو مکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده
دست و بازو بزدن گولهٔ توپ کشادند و هریکی بر دیگری در تردد
کار فرمائي سبقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی
دادند خصوص پردل خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین
خان دکهنی و دیگر فدویان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا
سه روز تردد بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و
امیرالامرا سعي تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه ربا
زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم
در جوف کوه قلب در کمال استحکام بود تردد بهادران پیش رفت
نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال بر آمده سپرها
پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهي ریخته آدم و چار پا ضائع و
زخمي نموده باز خود را به پناه جبال مي رساندند و گولهٔ توپ آن
طرف که مي آمد بي آنکه از صدمهٔ ضرب آن جانداري تلف و
زخمي گردد برخاک نمي افتاد - و گولهٔ مورچال پادشاه سواي
اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روي کار نمي آمد -
شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهاي اخلاص نشان را طلبیده
از روي تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب یورش
نمودند روز دیگر راجه را جروپ زمیدار جمون که همراهان او در
کوه نوردي و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهاي خود را از

عقب پارچهٔ کوهي که به پهاري شهرت داشت و ازان طرف که کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولهٔ توپ وتفنگ و انداختن سنگ که متصل هم مي باريد لمحهٔ فرصت نمي دادند روانه ساخت و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت برکمر بسته افتان وخیزان با اسلحهٔ جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده هرچه در راه اجل او مي رسيد زينهٔ زيرپا ساخته نشان راجه راجروپ بالاي کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که ازعقب جان بازان مستعد گشته چشم براه آواز بالا برآمدن آنها بود باوجود فرود آمدن قريب هزار نفر جنگي مخالفان در مقابل بهادران راجه راجروپ آن جلادت کیش قدم پیش گذاشته درمقابل باریدن گولهٔ تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گرديد و دلیر خان که میان افغانان در بهادري و يکه تازي شهرت داشت از مشاهدهٔ جرأت راجه را جروب دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده داد تهوري داده خود را بدم گولهٔ توپ و سنگ باران زده از طرف دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میرکه در تدبیر و شجاعت روز پیکار بي نظیر روزگار گفته مي شد باهمراهان خویش قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بر روي کار آورد و امیرالامرا با بسیاري از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هرطرف صف در صف معرکه آرا گشتند اگرچه دران یورش تردد جانفشاني از همه

بندهاي جان نثار بروي کار مد اما درابتدا پیش قدمي از مردم راجه راجروپ و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار نمودن شیخ میر و جلادت دلیرخان افغان بود که در مقابل آنها از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گولهٔ بلا و ژالهٔ تفنگ اجل مي بارید و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار آمدند و از غریدن توپ که اصداي کوه همدم گشته بول و سرشاخن بان و توپخانهٔ هردو طرف آنقدر دودو صداي وحشت افزا دران کوه و صحرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن دشوار مي نمود * بیت *

برانگیخت رزمي چو بارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
برآمد زقلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش

از هرطرف چندان سر و تن پا مال سم سمندان کوه نورد گردید که نشان از سر و صورت آنها پیدا نگردید - دلیرخان چون شیر ژیان مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیري که بدست راست او رسید از تردد باز ماند - و دارا شکوه بر بلندي کوه ایستاده مردم خود را باوجود مشاهدهٔ آثار هزیمت ترغیب جنگ بسرزنش نام و ننگ مي نمود هرچندکه از کوه نشینان رزم جو بوسیلهٔ پناه مورچال و بعد برآمدن از عقب احاطهٔ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد فائدهٔ برروي کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتي امید نجات ازان جنگ جان ستان محال مي دانست و در خدمت هر دو ولي نعمت خصوص درجناب پادشاه گردون وقار بدون آنکه نقد حیات در بازد و از خجالت دائمي نجات یابد رو برو آمدن

وزیر سایهٔ آن ظل الله سبز گردیدن بر خود گوارا نمي توانست نمود مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخروئي از معرکهٔ دار وگیر رخت هستي بر بست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک بغروب آفتاب بود وخبر آثار فتح و بالا برآمدن نشانها از هردوطرف سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود شیخ میر که از شهامت ذاتي و ارادت باطني در جان فشاني مي کوشید و بوسیلهٔ قتال و جدال باستقبال اجل مي شتافت آن چنان مستانه وار جلادت را کار فرموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلولهٔ تفنگ که بسینهٔ او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را بدین زمزمه گویا ساخت • بیت •

جان دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتکار عقب حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمربند من زده مرا چنان نگاه دار که تا بلندن شدن صداي شادیانهٔ فتح که همین دم نسیم فیروزي برین لشکر عدو مال بیزوال خواهد وزید و علامت و آثار ظفر پیداست رفقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطلع گشته دلیرانه قدم پیش گذارند - سبحان الله انسان را بدنیا پیش آمدن ترقی حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگي و الفت است که باوجود برباد دادن نقد بی بهاي جان که درین ضمن سخن در ایمان نیزمي گذرد باید که درچنان حالت سواي یاد ذات پاک

پادشاه حقیقي در خاطر خطور نکند و بجز کلمهٔ طیبه و اسم معبود برحق برزبان او نگذرد براي مزید اعتبار که شاید در بارهٔ فرزندان و وابستهاي او وسیله ترقي باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه منظور مي دارد - گویند بسبب چنان جان فشاني که بدان ارادت و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاد پرور را نسبت بهمه مردم خواف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که درعهد خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خواف که محقر ترین الکهای خراسان است پیش آمدند و ترقي نمودند در هیچ عهدی از پادشاهان سلف درتواریخ بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه مردم خواف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بدرو واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و درطریقهٔ پاس حق نمک آقا از جملهٔ ثابت قدمان مي توان محسوب نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهدهٔ برگشتگي طالع خود و استماع افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا برآمدن نشانهای فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش وتدبیر و حوصلهٔ خود داري باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتي و بعضي خدمهٔ حرم اول پاس شب تار بهزاران یاس بهمعنانی غم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار اختیار نمود و از مردم عمده سواي هردو نام بردهٔ فرصت وتوفیق رفاقت نیافت و قدري از جواهر و اشرفي و محل خاص و صبیه و چند خواص که باخود توانست گرفت با خویش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و دوازده فیل و استران و شتران پر از بار
خزانه و دیگر اسباب انتخابي مالیت دار و بسیاری از خدمهٔ
محل هرچند آنها را از راه عاقبت اندیشي پیش آمدن چنین
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما باخود نتوانست گرفت
و باعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای
معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیادهٔ برقنداز یکسر
حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی
خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشتهٔ وادی حیرانی
بر محل بذکر خواهد درآمد - القصه اکثری از لشکر هزیمت یافتهٔ
بي مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعي
بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و ناموس
پرداختند وبعضی از رسیدن زخم کاري و برباد دادن اسباب وسامان
که فرار نمودن نفران علاوهٔ آن گردید دران کوه و درهٔ حیران و سرگردان
گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو وکارخانجات داراشکوه
مع همراهان بحادثهٔ تاراج رفت - وچون دران شب تار و درهٔ پر از
دود باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دو سه ساعت بجومی درهردو
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هردو طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضي امرا
درجای خود گرم داروگیر مانده برقندازی مي نمودند تاآنکه
برفرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جملهٔ همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعي دیگر
که از رفتن آن برگشته اختر واقف نگشته بودند تا قریب پاس

شب حرکت مذبوح می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلیچ
خان که میر بخشی داراشکوه بود بزخم تیری که بر شکم او رسید
روز دویم در گذشت - اگرچه بسیادت خان پسر شهنواز خان سه‌چهار
زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عسکر خان
و سید ابراهیم باجمعي ازهمراهان دارا شکوه بابدن زخمی و دل پر
خون که سوای رخت بدن همه اسباب مایحتاج بتاراج رفته بود
بوسیلهٔ صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوزملازمت
گردیدند و مورد عنایات گشتند ٭

بر منصف پیشگان کارزار دیدهٔ تجربه کار ظاهر است که
چنین چهار جنگ بچندان نهنگان دریاي غیرت وشیران بیشهٔ
شجاعت که هرکدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چندان حادثات که بزبان خامه جاري گشته از جا
در نیامدن و ثبات قدم از دست ندادن و غنیم و خصم غالب
آمده را از روبرو برداشتن بجز تایید و فضل الٰهی و مدد طالع
عالمگیر پادشاه غازی حمل برچه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگي داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکرو ستایش
پادشاه حقیقی کشوده از واقعهٔ شهنواز خان و شیخ میر افسوس
زیاده نموده فرمودند که هر دو را در بقعهٔ مبارک روضهٔ حضرت
خواجه معین الدین باعزاز و اکرام تمام برده مدفون سازند - و خود
بعد از زیارت مزار آن زبدة العارفین و مبلغ رساندن بخدام آنجا
از انجا کوچ نموده بر سر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام
فرمودند و راجه جیسنگه را یک لک روپیه و بهادر خان را سي هزار

روپیه عنایت فرموده باجمعي از مردم کارزار دیده دیگر بار براي تعاقب دارا شکوه مقرر فرموده بعطاي خلعت و اسپ و فیل مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت تقصیرات زیاده از اندازهٔ قیاس روي بحضور رسیدن نداشت بموجب التماس راجه جیسنگه از سرنو فرمان عطوفت عنوان مبني بر تسلی و خطابخشي و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن منصب هفت هزاري هفت هزار سوار مع خلعت برای او عطا فرمودند - و فرزندان و نورس بیگم اهلیهٔ شهنواز خان را نظر بر نسبت صوري و حقوق خدمات سابق مورد انواع مرحمت ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت ماتمی و اضافهٔ نمایان عطا فرموده رعایتهاي دیگر بعمل آوردند - از اموال دارا شکوه صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط سرکار در آمد - و جمعی را که دارا شکوه در اجمیر بمظنهٔ هوا خواهی پادشاه ظفر آیت مقید ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن دارا شکوه از راه خطا بخشی و جرم پوشي بدستور سابق صوبه داري اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم رجب سنهٔ مذکور پیاده از روي نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین الدین تشریف برده متوجه دار الخلافت شدند - درینولا بعرض رسید که شجاع از صدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع فوج گران بعد دهت و پا زدن حرکت مذبوح آوارهٔ جهانگیر نگر گردید و معظم خان داخل قلعهٔ مونگیر شد از شنیدن این مژده حکم نواختن شادیانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزول

واقع شد پیشکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و سلخ ماه رجب باکوکبه و دبدبهٔ پادشاهي داخل مستقر الخلافت شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار اله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعهٔ چنار که در فساد داراشکوه بتصرف شجاع درآمده بود بتصرف پادشاهي در آمد

ذکر جشن جلوس ثاني مشتمل بر ذکر
تعیین سکه و خطبه و لقب پادشاه غازي

چون اصل جشن ثانی آن برگزیدهٔ دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشهٔ مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بدست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و في الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دویم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانهٔ بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشهٔ طلا باف و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف درآمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن ذخیرها اندوختند و رامشگران طناز با هزاران عشوهٔ و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامهٔ پر جوش و خروش رقص وسرود گرم ساختند • بیت •

مغنی ز طنبور شد گرز دار • نگردد چرا فوج غم خوار وزار
شراری برانگیخت تار رباب • که گردید انگشت مطرب کباب

تخت مرصع که از مدت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود
می نمود بر خود بالیده از شرف قدم بوس آن خسرو زمان و زمین
زبان طعن بر شرف بر جیس وکیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم
و لقب ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر
غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و
روپیه از کلمهٔ طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردید فرمودند
که چون نقش کلمهٔ توحید بر درم و دینار که اکثر جای نا مناسب
می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه
مبدل سازند • • بیت •

سکه زد در جهان چو مهر منیر • شــاه اورنگ زیب عالمــگیر

و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند • بیت •

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر • سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکهٔ او غلغله درچرخ فتاد • گردید زر از سکهٔ او عالمگیر

چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان
روز یکشنبه را روز جشن هرهفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات
و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر
اسمای چند اسامی خاص اختصار می نماید سوای آنچه بار باب
طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر
ببخشش در آمد پنج لک روپیه بپادشاه بیگم و چهار لک روپیه
بزیب النسا بیگم و دو لک روپیه بزینت النسا بیگم و یک لک
و شصت هزار روپیه ببدر النسا بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه
بزبدة النسا بیگم عطا فرمودند و دو لک روپیه به پادشاهزاده محمداعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و فیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم منصب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و بپادشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و فیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارقب زر دوزی و جمدهر
مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو اسپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل‌خان خانسامان را اضافهٔ هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
بپایهٔ چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای رایان که از تربیت
کرده ها و پیش آوردهای سعد الله خان بود و نیابت وزارت
سربراه می نمود بخطاب راجه رگهناتهه سر بلندی یافت و زیاده
از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بعنایات خلعت و
اضافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی صنعتها بکار میرفت و از
انواع فانوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندي نمایان
می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشائیان جلوه گر بودند - ملا
شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
تاریخ جلوس بنظم آورده بخدمت پادشاه ارسال داشت خالي
از انداز تصوف و اشارهٔ ابطال ارادت مرید کامل نیست * بیت *

صحن دل من چون گل خورشید شگفت
بآمد حق و غبار باطل را رفت

تاریخ جلوس شاه حق آگه را
ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

از واقعهٔ ملک شرقی بعرض رسید که اهتمام خان عرف محمد قاسم در جنگ شجاع نقد حیات در باخت ٭

چون از عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه حساب بنای سال و ماه دفتر و جلوس خود را از غرهٔ فروردی که مراد از تحویل نیر اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مسمی بماه الهی ساخته بودند ازانکه بآئین مجوس و بادشاهان آتش پرست شبیه بود بادشاه حق شناس در پاس شریعت کوشیده حساب سال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند که ماه و سال عربی بر سال شمسی مقدم باشد و جشن نو روز را بالکلی از میان بر داشتند اگرچه هرکه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد و بر تواریخ عبور نموده میداند که باوجود نوروز مجوسی و اسم ماهای آنها بهمین نامهای فروردی واردی بهشت تا اسفندار زبان زدند اما جدا موضوع گشته اند که اسم ماهای آنها بقید ابتدای سال در تقاویم بفرس قدیم موسوم ساخته می نویسند و شادی نوروز که غرهٔ فرودی آنها باشد در کرمان و بقدر سورت مجوسیها مینمایند باین نوروز که بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا کار ندارد و حساب دفاتر و سال و ماه ایران و توران بزبان ما های فرس قدیم است و نو روز سلطانی که در اکثر بلاد عجم و هندستان بادشاهان توران و قبة الاسلام بلخ و بخارا تا حال مینمایند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوهٔ هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربي دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نخواست که بسبب مشابهت بشادی نوروز سال و ماه مجوسي اسم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیه را که از فضلای مشهور توران بود و پانزده هزار روپیه از عهد اعلی حضرت سالیانه داشت منصب هزاری دوصد سوار عطا فرموده خلعت خدمت احتساب عنایت نموده جمعی از منصبداران و احدی همراه او مقرر کردند و امر نمودند که رواج خرابات خانه و قمار بازی و بت پرستي علانیه برطرف سازد ٭

الحال بذکر باقي احوال پرملال دارا شکوه و مآل کار او می پردازد که بعد از هزیمت از جنگ درهٔ کوه اجمیر چنانچه بر زبان خامهٔ صدق بیان جاری گشته خود داراشکوه باسپهرشکوه و زوجه و صبیه و قدری جواهر و اشرفي و چند اسامي خدمهٔ محل باخویش گرفته راه احمد آباد اختیار نموده باقي خزانه و اسباب و سرانجام ضروری باخدمهٔ اناث برده دوازده فیل بار و سوار کرده حوالهٔ بعضي نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجه سرای معتمد نموده بود که زود از عقب برسند دران هنگامه بعد از چهار پنج کروه که مسافت راه طی نمودند همها دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نموده باهم مشت و گریبان شدندو هرچه بدست هر که آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و استران سبک رفتار پر از نقد و جنس گران

بها که مال بسیاری از بالای فیلان فرودآورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عریان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هرطرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا سیمگی و ملاحظهٔ تعاقب افواج پادشاهی دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایهٔ آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشتهٔ وادي سرگرداني در کمال تشویش و حیراني که بی سروسامان و غارت زده آوارهٔ آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سواي سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داري در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت ننمود باهم مصلحت عاقبت بیني نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه برآمدن بخانهٔ سید احمد آمده اورا در همان خانه مقید ساختند و باستحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوس سلطنت محمد اورنگ زیب عالمگیرپادشاه بلند آوازه ساخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت آن برگشتهٔ وادی حیرت گشتند - بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمي مینماید دل از تصرف شهر برگرفته

بپرگنهٔ کري بدو گروهی احمد آباد رفته از انجا بکانجی کولی که
از جملهٔ سرکشان ورهٔ زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا
برده پیغام اعانت نمود • بیت •

آنکه شیران را کند روبه مزاج • احتیاج است احتیاج است احتیاج

و کانجي رفیق او گشته از سرحد گجرات بر آورده بتعلقهٔ حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر سورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دو صد پیاده
برقنداز با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با حمد آباد شرط ضیافت و خدمتگاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد سپهر شکوه بامید بهبود کار خود و او نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت ازو داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پر ملال او نگردید بلکه خود را آشنا نساخته
بکمال بیروئی پیش آمده ملاقات نه نمود • بیت •

بوقتی که دولت ورا یار بود • زره پیش تیرش نمد می نمود
بوقتی که بختش نشد دستگیر • نکرده خدنگش گذر از حریر

آخر دو سه روز بامید مستمال ساختن زمیدار سعي بیهوده بکار
برده ناچار بادیدهٔ اشکبار و دل پر از شعلهٔ نار راه بهکر اختیار کرد۔
چون بکنار حد سند رسید فیروز میواتي که تا این روز رفیق ایام
بد فرجام او بود از مشاهدهٔ نا موافقت روزگار از رفاقت آن بر گشته
اختر دل برداشته جدا گشته بطریق فرار راه دارا الخلافت اختیار
نمود بعده که آن بر گشتهٔ وادیي حیرت بولایت جاریان رسید صحرا
نشینان آن دیار مدراه گشته باراده دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت وبولایت مکشیان سربر آورد میرزا مکشی که سرگروه آن قوم بود باستقبال بر آمده باعزاز تمام بخانهٔ خود برده بعد تقدیم ضیافت براه نمونی روانه ساختن ایران خواست که بدرقهٔ راه گشته از انجا بقندهار که دوازده منزل مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد دارا شکوه برگشته بخت بآرزوي باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخیال محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده ارادهٔ سمت تعلقهٔ ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون احسان دارا شکوه بود و ادعاي بندگي و اخلاص خاص در عرضه و پیام می نمود پیش نهاد خاطر ساخت • بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار • همان او کند کش نیاید بکار

چون بحد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون بر آمده چون اجل ناگهان استقبال نمود • بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فناسوي خویش
همیرفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین ازمیان

چون میزبان مهمان‌کش حق نا شناس بخانهٔ خود برده فرود آورده کمر بمهمانداري بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره بیگم زوجهٔ دارا شکوه که دختر پرویز بود و آزار اسهال داشت ودیعت حیات نمود از واقعهٔ او که باهم محبت بافراط داشتند و آن مغفوره درین معنی از غصه کاهیده مرده بودکوه کوه اندوه بر دل داراشکوه راه یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از انکه در ایام بد مددی چرخ عقل نیز بحال نمی ماند بنظر بر عاقبت اندیشی ننموده تابوت اورا

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسي و میاهي
با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانهٔ لاهور
ساخت که در مقبرهٔ شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
خود با چند خدمتکار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقهٔ ملک
جیون بارادهٔ ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که
بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
و ترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشتهٔ تیه سرگردانی بود
قابوی وقت یافته برفاقت مهمان برآمده چند کروه مسافت
طی کرده برادر خود را باجمعي از مردم طرار و راهزن آن ضلع در
خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضي اسباب ضروری
سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلي میرسم رخصت
گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته
باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
سرشت آورده در جائي که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
خدمتی خود براجه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر
نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما
روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثاني در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم ننمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ عالی شادیانه بنواختن درآمد وضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داري دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت وفرمان بعطاي منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که سلیمان شکوه درتعلقهٔ زمیدار سری نگر رسیده در پناه او بسرمی برد براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقهٔ خود بر آورد و الا پامال غضب سلطاني خواهدگردید *

از وقائع ملک شرقي بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده برادرهٔ جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکسي و سپاهي با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که وجود رفاقت او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانهٔ لاهور ساخت که در مقبرهٔ شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و خود با چند خدمتگار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم قرار مصلحت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقهٔ ملک جیون بارادهٔ ایران سمت قندهار مرحله پیما گردد ملک جیون که بحسب ظاهر کمر رفاقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن و ترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشتهٔ تیه سرگردانی بود قابوی وقت یافته برفاقت مهمان بر آمده چند کروه مسافت طی کرده برادر خود را باجمعي از مردم طرار و راه زن آن ضلع در خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضي اسباب ضروری سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلي میرسم رخصت گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر سر داراشکوه ریخته فرصت دست و پازدن نداده دستگیر ساخته باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک سرشت آورده در جائي که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو خدمتی خود براجه جیسنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب دارا شکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بباقر خان فوجدار بهکر نیز خطی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیما روانه ساخت باقر خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار ارسال داشت - بعده که بعرض رسید بمطالعه در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان را باظهار شغف و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نفرمودند تا آنکه عرضه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن داراشکوه بسعی ملک جیون و روانهٔ حضور گردیدن بانیل مقصود برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشارهٔ عالی شادیانه بنواختن درآمد وضمیمهٔ جشن جلوس تا عیدضحی گردید - ازین خبر که انتشاریافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه داري دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور فرمودند و برای ملک جیون خلعت وفرمان بعطاي منصب هزاری دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینولا بعرض رسید که سلیمان شکوه درتعلقهٔ زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسرمی برد براجه راجروپ حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را از تعلقهٔ خود بر آورد و الا پامال غضب سلطاني خواهدگردید ۞

از وقائع ملک شرقی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن از اکبر نگر به بانده برادارهٔ جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او رامع پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان دارا شکوه وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان مسلسل بر حوضهٔ فیل نشانده از دروازهٔ سمت لاهور داخل

دارالخلافت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میان هردو چوک چاندنی و بازار سعدالله خان وزیرقلعهٔ ارک تشهیر کنان برده بدهلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت خواص پورهٔ آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رساندن داراشکوه درمکان مذکور بحضور آمده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان گردید روز دویم آن ملک جیون که بخطاب بختیار خان سرافرازی یافته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار از مردم اوباش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حرفه پیشگان هر کوچه و بازار و تماشائیان هرقوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده بودند برسر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خس و خاشاک نجاست آلود وسنگ وکلوخ ریختند و زدند که چند نفر مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند تا بختیار خان که برسر او سپر در سپر بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویند آنروز آن قدرمایهٔ فساد و هنگامهٔ برهمخوردن شهر برپاگردیدنزدیک بودکه از سرنوفتنهٔ عظیم از مادر دهر زاید و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال بامتابعان رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون جان بدر نمیبرد واز بالای بام زنان آنقدرخاکستر و کوزهاي پر از بول و نجاست بر سر افغانان ریختند که اذیت آن بتماشائیان رسید - روز دیگر که کوتوال بموجب حکم درپی تحقیق بانی آن فساد پرداخت ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته مادهٔ فساد و آشوب تمام شهرگردیده بود بفتوای علمای زمان اول

هیبت را بقتل رسانده روز دیگر که آخر ذی الحجة الحرام باشد فرمودند که دارا شکوه را موافق روایت فقها که از دائرهٔ شرع پا بیرون گذاشته تصوف را بدنام ساخته کار بالحاد و کفر رسانده بود مذبوح ساخته نعش او را بر حوضهٔ فیل انداخته دو باره زنده و مرده' او را از رستهٔ بازار چوکها گذرانده در نظر تماشائیان که اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوه دهان برده در مقبرهٔ همایون مدفون ساختند آری * بیت *

تخت دارا پایدار از دور گیتی داشتي
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدي در جهان

* بیت *

عیش دنیا احتلام خواب غفلت بیش نیست
در خیالش اینقدر آلودگي ای دل چرا

و حکم نمودند که سپهر شکوه را درقلعهٔ گوالیار برده نگاه دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک وعبور لشکر و افواج دریا موج هر طرفي خصوص طرف بلاد شرقی و شمالي تا دو سال لشکر کشی بمیان آمد که بعضی جاکمی باران نیز علاوهٔ آن گردید غله رو بگرانی آورد نظر برفاهیت حال خلق الله و ترحم بحال رعایاي شکسته احوال حکم معافی راهداری که برسر هرگذر و سرحد و معبر آبهامی گرفتند و مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزانه میگردید و پانداری که در هر ماه و سال بصیغهٔ کرایهٔ زمین و مکاني که همه اصناف گران وکاسبان ممالک محروسه از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفته تا بزاز و جوهری و صراف که بر هر گل زمین بازار و سررسته نشسته و دکان

ساخته خرید و فروخت می‌نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردید و ابواب مشروع و نامشروع دیگر مثل سر شماری و بر شماری و برگدی و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جاترة کفار که در معبد خانهای هنود پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین لک آدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر مسکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام وصول قرض خواهان می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاد از کرورها داخل خزنهٔ سرکار میگردید از قلمرو هندوستان معاف فرمودند - و سوای آن عشور جنس غله که بیست و پنج لک روپیه ازروی دفتر دیوانی محصول شرعي آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در صوبجات احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه فرمودند اما نفس الامر این‌ست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت پرور حکم معافي ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد پاي تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موافق حکم بعمل آمد باقی ابواب هرچند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن فوجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن کوتاه نه نمودند اولا پاي سیاست که ترس و واهمهٔ آن در دل جاگیر داران و فوجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد بادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسهٔ هندوستان نماند دویم آنکه دامهاي
اکثر ابواب ممنوعهٔ مذکورهٔ از تغافل و عدم غور یا از راه کفایت اندیشي
دیوانیان خلاف مرضي که بایستي از نسخهٔ دیواني منها نموده
وقت تنخواه بارباب طلب در پروانهٔ جاگیر عمل حشو و منها نموده
تنخواه میمنودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حجت
که دامهاي این ابواب در پروانهٔ تنخواه ما درج گشته و طمع زیاده
طلبي و ظلم علاوهٔ آن گردیده راهداري و بسیاري از ابواب مذکوره
بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی میستانند اگر از روي
سوانح و وقائع بعضی پرگنات بعوض میرسید بکمي منصب و تعین
گرز برداران معاتب میگردیدند و گرز برداران مبلغ گرفته چند روز
اخذ آن ممنوع ساخته می آمدند و بعد انقضاي ایام معدود بوسیلهٔ
مربي و ساخت و کلا کمي منصب بحال میگردید لهذا بندوبست
معافي بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداري که نزد خدا
ترسان حق آگاه بد ترین ممنوع و مادهٔ فساد و مسافر آزاري ست
و مبلغ کلي محصول آن می شود در اکثر ممالک محروسهٔ قلمرو
هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت وره نوردان محتاج
فوجداران و جاگیرداران زیاده ازسابق بظلم وسختي میگرفتند والحال
هم میگیرند وزمینداران از مشاهدهٔ عدم باز پرس آن درتعلقهٔ خودها
زیاده از راههاي تعلقهٔ حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته
کار بجائي رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالي که از ارنک
و بنادر خرید می شود تا رسیدن بمکان مقصود بخرچ در می آمده
و بر سر سماجت و تعدي راهداران و زمینداران تمام مال و آبرو

و جان چندین هزار مسافر و مترددین آبرو طلب بباد فنا میروند خصوص مرهتهٔ مفسد پیشهٔ دکن قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیر بزبان قلم جاری خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری بجائی رسانده اند که از احاطهٔ بیان بیرون ست مگر حق سبحانه و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفهٔ بدعاقبت تسلط بخشد که چندین را بجزای کردار رسانده بانواع سیاست مبتلا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد ٭

ذکر محاربات که با شجاع رو داد و فریفتن
پادشاه زادهٔ محمد سلطان و صبیهٔ خود دادن باو .

بعده که پادشاه زادهٔ محمد سلطان باتالیقی و سپه سالاری معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که درین مابین چندین مقابله و محاربهٔ عظیم روی داد میرفت تا آنکه شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سر نو بسر انجام و گرد آوری فوج و توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هربار مغلوب گردید اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعین امرا بتجویز معظم خان بود بر شاه زادهٔ محمد سلطان گرانی مینمود و برین معنی شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل بادشاه زادهٔ طرف خود افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات بارسال رسل و نامه و تحف که دام و کمندرام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان نا تجربه کار است خلل در نهٔیت پادشاه زادهٔ نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدست آورد رفته رفته رشتهٔ تدبیر تذویر آمیز را بمرتبهٔ استحکام داد که بقبول از دواج صبیهٔ خود که از سابق نامزد بود پیغامهاي ابله فریب دیگر رخنه ولغزش تمام درثبات عقیدت پادشاه زاده راه یافت ازانکه جوانان را از رفاقت وصحبت و نصیحت پیران آزموده کار نفرت مي باشد و بصحبت بي کمالان بدمآل که مادهٔ زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازي جمعي از نمام پیشگان واقعه طلب وغمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و معظم خان غبار خاطر روز بروز زیاد میگردید کار بجائی کشید که پادشاه زاده از اثر نغمهٔ افسون مخالف و دمکشي همدمان عرب وعجم قصد ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشهٔ دور از صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب باتفاق امیرقلي داروغهٔ توپخانهٔ خود و قاسم علي میر تزک که مادهٔ شعله افروزي این فساد بودند وچند خواجه سرا باقدري از خزانه که توانست و جواهر و خدمهٔ محل خود را بکشتیهاي آب گنگ که درمیان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این معني را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را باجان بیگ نوکر عمدهٔ خود و چند کشتي و کهار بسیار براي استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد بعده که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور نموده شروع به بردن خزانه و دیگر سر انجام نمودند افشاي این راز

سربسته گردید و خبر که بمعظم‌خان رسید ازین سوانح فتنه انگریز که خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جنود پادشاهي راه یافت و اکثر بندهاي پادشاهي ثبات دل و پا باخته حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم پادشاه زاده را مساوي دانسته سر رشته استقلال از دست نداده باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلي سپاه و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت لیکن چون ایام برسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل افواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت و سواي این تدبیر بخاطرنرسید که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام‌خان و فدائی خان و آغر خان و راجه اندر سن بندیله و دیگر بندهاي کار زار دیدهٔ تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال شده رسیده بودند بتفاوت سي‌کروهي از اکبر نگر درمکان وسیع‌مرتفع فرود آمده براي رفاه لشکر ایام برشکال بسر برند - داود خان صوبه دار بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران و طغیان‌آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته برسر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضي کومکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و پاي استقامت
بسیاري از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعي از قول
بر آمده بدلدهي دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید
و دو سه امیر نامي شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن
و گردهر راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف
لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رومیداد تا آنکه ایام شدت
باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو
بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و
خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان
را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز بادو سه هزار سوار
افغان جلادت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم‌خان
از عطاي چند تفوز پارچه و اسپ و فیل و جواهر و مدد نقد اورا
معزز ساخت - کوتاهي سخن شجاع باکبر نگر رفته صبیهٔ خود را
بعقد از دواج پادشاه زاده درآورده از زرینه و جواهر وافر و اسپهای
عربی و عراقي و فیلهاي آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقره
در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان
چند روز در اکبرنگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعده
خود را بلشکر برساند وخود از سرنو سر انجام محاربه و مقابلهٔ
معظم خان نموده بآراستگي لشکر و ترتیب توپخانه خشکي
و چند هزار کشتي نواره که مدار جنگ آن‌سر زمین برمصالح‌نوارهٔ
وجنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشي نمود اگر بتفصیل
محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانهٔ معظم خان که بعد

انقضای برشکال و پیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پرداز سررشتهٔ
کلام باطناب میکشد حاصل کلام درفرصت پانزده بیست روز محاربات
عظیم بمیان آمد و هربار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی
گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نوارهٔ جنگي که بیشتر بر روي
دریا ازشبخون زدن کار زارهای صعب رو میداد بمقابله مي‌پرداخت
و درین مابین یکه تازخان و بسیاري از مردم نامی پادشاهی
بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و داود
خان ترددات نمایان بروي کار آمد خصوص بعده که پادشاه زاده
محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم
پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هربار از هرطرف غالب
و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله مي پرداختند رو داد وکشتیهای
جنگي بسیار ازضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جملهٔ جنگها
که مابین هردو لشکر رو داده نقل یک جنگ که خالي از غرائب
نیست قابل تحریر دانسته مجملي از تفصیل آن بزبان خامه
میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداري بلند اختر
و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانهٔ جهان آشوب که کنار آب برسر
معبري که بعضي جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار
گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعده
که فوج معظم خان که هراولي او بطریق قراولی باآغر خان تعلق
داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
و بنشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
از ملاحظهٔ بسیاري آب و باریدن آتش گولهٔ توپ وتفنگ از روبرو

قدم جرأت بپش نمي گذاشت آغر خان اسپ خود بآب زد و از عقب آن دليرخان فيل سواري خود بآب راند بعد آن پسر دلير خان كه براسپ سوار بود با ديگر دلاوران بطريق يورش جان بازي را كار فرموده مقابل توپخانهٔ آتشبار بدريا در آمدند و بغيرت همچشمي تمام لشكر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم ميان چوب بندي كه براى نشان پاياب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ چنان متصل هم باريدن گرفت كه فرصت چشم وانمودن نميداد و بهركه ميرسيد سواي آنكه سر بآب فرو مي برد نشان ازو پيدا نميگرديد و درين هنگامهٔ عبور سپاه از صدمات اسپان و فيلان نشان چوب بندي بحال نماند و از بسياري تردد سپاه و چهارپايان ريگ زيرپا خالي گرديد و پاياب بالكل برطرف شد لهذا سوار و پيادهٔ بيشمار غرق بحر فنا گشتند در همين حالت پسر دليرخان از تموج دريا مع اسپ بآب فرو رفت كه نشان زنده و مردهٔ او نيافتند و از غرش بان و باريدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت كه پدر پسر را نمي شناخت و برادر بحال برادر نميتوانست پرداخت تمام دريا گلگون گشته بود جمعي راكه اسپ شنا كرده برآورد نجات يافت و بعضي كه شناوري ميدانستند و از صدمهٔ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گرديده از آب گذشتند آغرخان كه پيش فيل دلير خان شمشيرزنان انبوه هجوم سوار و پيادهٔ فوج خصم را ازهم ميدريد ناگهان فيل مست مقابل آغرخان باشارهٔ فيلبان رسيد آن مبارز فيل پيكار رو بروي فيل حمله آورده شمشير بخرطوم فيل رساند و فيل آغرخان را مع اسپ بخرطوم

گرفته از جا برداشته چنان بر زمین زد که راکب و مرکوب بتفاوت ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهردو صدمهٔ ضرب رسید اما رودهٔ اسپ کسیخت و آغرخان در همان گرمي باز خود را جمع ساخته به چستي و چلاکي تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر فیل نبرد قصد مقابلهٔ فیل نمود اما ازانکه در اسپ طاقت تردد نیافت و دانست که باز روبري بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته بر گردن فیل سوار شد اما ازانکه کجک فیل بدست نیامد و فیل در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکي از نوکران او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخلاند درین حالت دلیر خان که فیل او بفاصلهٔ ده بیست قدم عقب آغرخان می آمد و ازدور تردد رستمانهٔ آن بهادر فیل نبرد مشاهده مینمود فیل سواري خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گویان اطراف فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل را براي سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و براي سواری من از اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین کشاده گفت که فیل هم بشما آرزاني باد ودو اسپ عربي و ترکي باغرخان تواضع نمود و بیکي از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان جلادت کیش و افغانان قدم پیش بمقابلهٔ فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضهاي کمان در آورده صدای دارو گیر بچرخ برین رساندند

بیت *

دهادهٔ بر آمد ز هر پهلوي * چکاچاک بر خاست از هرسوي
تو گفتي هوا تیر بارد همي * سراسر جهان تیغ بارد همي

و بعد حملهای پیاپي و چپقلشهای بهادرانه که دو هم سردار شجاع با بسیاري از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعي از فوج پادشاهي نیز بکار آمدند و زخمهاي سرخروئي برداشتند فوج هراول خصم از روبرو فرار نموده و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نگردید - ملا امیدي نام شاعري بود که شعرهاي بر جستهٔ آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجاي مدح این چند بیت عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبرند و به دلیر خان رسانند *

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسپ غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او بر اسپکي
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادي بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطهٔ روز مره بعده که دلیر خان برین اشعار اطلاع یافت دانست که شعرکیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدی گریخته بلشکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخته

دست برو مال بسته بخدمت دلیرخان آمد و دلیر خان مبلغ نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصه بهمین وتیره محاربات صعب برسر نالهاي قلب و برروي درياي گنگ بجنگ نواره و بمقابلهٔ صف در سواد اطراف ټانده که از معمورهاي مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده محمد سلطان که بعد از کد خدائي مقرر گشته بود بمیان می آمد و مردم نامي بسیار طرفین گشته و زخمي میگردیدند *

الحال بذکر حضور مي پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و ترددهاي ندویانهٔ معظم خان بخاطر آوردند که از راه احتیاط و مصلحت ملک داري پنجم ماه ربیع الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقي گردیدند - درین آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان عرف عبد القوي از سرنو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر کنان و داد دهان و شکار افگنان طي مسافت میفرمودند - بیست و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مورد عنایات گشتند - حوضهٔ طلائي بصورت بنگله براي سواري فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است و فرمایش نموده بودند خانسامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید برفیل بسته سوار شده بداروغهٔ زرگرخانه و زرگري که آن را ساخته بود خلعت و اضافه وفیل و نقد عطا فرمودند - در منزلي از منازل کنار آب گنگ یکهفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثاني صبیهٔ میرزا سنجر نجم ثاني خراساني باسم نور نسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهي درحق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد ٭

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملي از تفصیل آن مي نگارد که چون پادشاه زاده از وسوسه و گمراهي شیطاني که لازمهٔ ایام جوانيست و خیال خام بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظهٔ بدعاقبتي که باوجود عاصي گردیدن درخدمت پدر بزرگوار نظر برمآل کار عموي برگشتهٔ روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمناي آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبرنگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصلهٔ یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماري محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجهٔ خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهي آن طرف آب بود فرستاده از ارادهٔ خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشارهٔ وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمهٔ محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهي سوار شده جواهر و قدري که توانست اشرفي با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبري که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باتوپخانه و فوج خود استاده بود راکب نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهاي مخالفان پرداخت و از هردو طرف توپه
زدن شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
سالم از آفت بکنار رسید اما یک کشتي که بران بعضی کارخانهٔ
و قدری از خدمهٔ محل بودند و گران باربود دوسه گوله بسبب
عقب ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهاي آن کشتي چند نفر از
ذکور و اناث ببحر فنا فرورفتند و بسیاري بمدد ملاحان و رسیدن
کشتي اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که
بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمهٔ
مختصر و حاضري و میوه براي پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتي و شغف در خورده
پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده
ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن بادشاه زاده بفوج پادشاهي
شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز محاربات صعب
میان هردو لشکر رو داد و درهمین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
روپیه از خزانهٔ مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و براي
لشکر قوت سربازي تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس
گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان
قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادي گمنامی
گردید - و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده
محمد سلطان را با فدائي خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح
لازمهٔ خبرداري و ارادت خان مغضوب که مادهٔ شریک فساد پادشاه
زاده گردیده بود روانهٔ حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغهٔ گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته مع ارادت خان براه دریا بر کشتي سوار نموده برده به سلیم گده که از جملهٔ قلعهای ارك دهلي کهنه است رساند - باز فرمان رفت که ارادت خان‌را فدائي خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائي خان بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ارادت خان را از منصب بر طرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلی حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نوشتجات گله و شکوه آمیز و معذرتهاي خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط نقل همهٔ آن منافي اختصار کلام است و نقل مسودهٔ خطوط اعلی حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکان بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیاني ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلی حضرت مشتمل بر طلب خواجه سراي چهتي نویس رسیده بود نوشته شده - بعد اداي مراسم عقیدت بعرض اقدس میرساند که فرمان والاشان سراسر نگاشتهٔ قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود عز وصول بخشید و از مطالعهٔ تحریر کلک درر بار جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید المنة لله تعالی که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا وقدر که بمشیت الهي در چنین ورطهٔ خطرناک افتاده بچندین کلفتهاي ظاهر و باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نمایدکه بر اعلی حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه ایزدمسئلت
می نماید که توفیق استرضاي خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلافی
و تدارک مافات عذر خواهي زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی
که موجب خشنودي قبله وکعبهٔ حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروري و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعاي
خیر این گناهگار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاري
ولي‌نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضي امر
چنانچه قبل ازین نگاشته اضطراری‌است و ازین رهگذر چه‌شرمندگیها
که ندارد - خواجه سراي چهتّی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامهٔ دویم در ایامي که شجاع دفعهٔ اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلدمکان گرفت و گیر قاصدان مي نمود اعلی حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشتهٔ بودند و براي آبدار
خانه و غسل خانهٔ اعلی حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات درهمان ایام نوشتهٔ خط هندوي
اعلی حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفهٔ که بخط خاص پس
از تمادي ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعهٔ ارقام
سرمایهٔ سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت وگیر خطوط استفسار شده بود برخاطر دریا

مقاطر پوشیده نماند که ازین مرید درابتدای حال و آغاز وقوع مراتبی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت عقل کل اند و اکثر اوقات گرامی در تجارب پست و بلند روزگار گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته درشکست کار این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت کوشش نفرمایند سلوک را بنهجي مستحسن قرار داده بود و میخواست که بعد رفع شورش در استرضاي خاطر والا کمر اهتمام بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هرچند مي شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگي مهمات عباد بتحریک آنحضرت است و برادران بفرمودۀ اقدس دست وپا میزنند و جاني میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشۀ انحراف از شاه راه عقیدت نمي نمود لیکن ازانجا که اخبار بي‌توجهي حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشتۀ که بخط هندوي بشجاع قلمي گردیده بود و خان و مان او برسر آن خراب گشته هویداست یقین حاصل شدکه آنحضرت این مرید را نمي خواهند و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و سعي و تردد این فدوي که مصروف براجرای احکام دین متین و انتظام مهمات مملکت امت ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر باز نیامده درین کار مصرند ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته و از حدوث مفسدهاي ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه بخاطر داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوي خداي توانا شاهد است دربنصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتي صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتي بر خود قرار داده گریخته انداز ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الٰهي دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارث ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیراهن است

انشا الله تعالی بعد از انکه کار معاندان بیکي ازین دو وجه ساخته شود چرا این همه عبث احتیاط خواهد نمود - درباب آبدار خانه قلمي بود آب خاصه در غسل‌خانه درین‌وقت که آن حضرت پیوسته درمحل مي‌باشند چه درکار است - و مهر برکارخانهٔ ملبوس نسودن از رهگذر تصدق شدن خواجه معمور مي شد الحال که دیگر بدین‌عهده مامورگردید پوشاک مبارک بدستور سابق بي‌تعلل خواهد رسید *

نامهٔ ثالث در جواب خطي که اعلی حضرت مشتمل بر عفو نمودن تقصیرات مع قدري جواهر بابت پوشاک داراشکوه که در محل مانده بود برای عالمگیر پادشاه فرستاده بودند نوشته‌شده - بعد اداي وظائف عقیدت بعرض‌اقدس میرساند والا فرمان‌عاطفت عنوان که در جواب عریضهٔ این مرید صادر شده بود دراسعد زمان و بهترین ساعات عزورود آرزاني داشت از وصول نوید عفو زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف عمیم مرشد و قبلهٔ خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنة لله که اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام‌ترجیح داده این سراپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب مصلحت امري که وقوع آن نشاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در جملهٔ ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضي طبع مقدس نبوده و نیست و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلي رعیت باظهار نیابت امکان نداشت لهذا نا گزیر برای پاس ملک و حال رعایا روزي چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدیدآید و غبار فتنه فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصهٔ عمر خود صرف رضا جوئي و نیکو خدمتي نموده باشد بجهت مزخرفات دنیویهٔ فانیه چگونه راضي میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندي ایشان است بجمعیت نگذرد و مردم محل از خدمت وافي سعادت جدا باشند از آنجاکه شجاع قدر عافیت ندانسته بقصد فاسد باله داد رسیده شورش بر انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زادهٔ کلان قدري خاطر جمعي حاصل نموده نفسي فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهي و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقي نموده هفدهم شهر حال متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهي و اعانت حضرت رسالت پناهي و توجه باطني آن حضرت پیر دستگیر عنقریب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضي مبارک

باشد نگردد - بر ان حضرت هویداست که سبحانه و تعالی ودائع خود را بکسی که از عهدهٔ پرداخت حال رعایا و نگاهبانی برایا برآید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویداست که از گرگ شبانی نیاید و هر کم حوصله از عهدهٔ این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال حق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آرد - تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم میرساند *

از راوی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و مروارید خدمهٔ محل خود را دارا شکوه در جواهر خانهٔ محل اندرون قلعه باطلاع اعلی حضرت گذاشته برآمده بود که بعد هزیمت فرصت همراه گرفتن نیافت فردوس آشیانی بعد پرخاش و تجسس و طلب آن را مع نامه که طوما و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچهٔ بذکر درآمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سوای آن یک تسبیح مروارید که صد دانهٔ آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت چهار لک روپیه بتلاش بهمرسانده بودند و امام آن نیز بسعی تمام میسر آمده بود با یک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند بعده که منزوی ساختند خلد مکان پیغام نمودند که چنین تحف که از جملهٔ ملبوسات ایام سلطنت است در انزوا نگاه داشتن آن خلاف پاس طریقهٔ تقوی است و خواجه سرای که برای طلب آن مامور

گردیده بود بسماجت پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسي را از گردن بر آورده حواله نمودند و براي تسبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود درهاون کوبیده و نرم نموده خواهم داد بعد ازان که جواب درشت خواجه‌سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب ننمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکان تا روز واقعه روداده قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار وهفتاد
هجري مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال سیوم جلوس چنان آراستگي یافت که نمونهٔ روضهٔ رضوان گردید و در هرطرف و کنار آن عشرت خانهٔ عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور تمثال و رامشگران دلربا هنگامهٔ نشاط را گرم ساختند * * بیت *

صداي مطربان با نغمهٔ ساز * درین بزم طرب گردیده دمساز
برقص آورده هرسوشوخ وشنگي * بکار دلربائی تیز چنگي
همه‌رنگین‌دهان‌ازصوت‌تهي‌تهي * چو مینا از سرود قلقل مي

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه و قسمت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و خرمن خرمن روپیه و اشرفي بانعام و بخشش درآمد ازانجمله سی هزار روپیه بارباب استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان کلاونت را که سرآمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوزن در آورده در انعام او عطا نمودند - و پیشکش و نذار امرا آنچه بنظر گذشت و هرچه اضافه ونقد و جنس بسلاطین وبیگمان و امیران مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشتهٔ کلام دور افتادن است سیصد و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر خلعت خدمهٔ محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار آرد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگي داشت *

و درین جشن که عرضه داشتهای معظم خان مشتمل بر مژدهٔ فتحهاي پی در پی و فرار نمودن شجاع بملك رخنگ و پاك گشتن ولایت بنگاله بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشاي دوبالای بزم نشاط حاصل میگردید - چنانچه مجملی از احوال نکبت مآل شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او گردید آخر بار دوکشتي را پر از اشیای خاصه و مرصع آلات و ظروف طلا ونقره وجواهر و خزانه و دیگر اسباب تجمل و لازمهٔ سلطنت نموده خدمهٔ محل و ناموس را نیز در کمال اضطرار و سراسیمگي برقعها پوشانده درکشتي جاداده دوازده فیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات ضروری که برای رساندن تا نزد کشتي مي آوردند از صدمات افواج بادشاهي که پاشنه کوب رسیده بود پارهٔ بتاراج و دست برد اوباشان هر دو فوج رفت و بسیاوی بدست مردم و سپاه معظم خان افتاد و بقیهٔ تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نموده که هرچه از هرجا از نزد تا راجیان توانند بدست آورده داخل اموال ضبطي نمایند و اکثر همراهان از مشاهدهٔ آن حال که هیچ خویش و بیگانه تاب صدمات روز بیکسي نمي تواند آورد بل سایه هم در

شبهای تار زوال دولت گریزان میگردد جدائي اختیار کردند بلکه
بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقي مانده نمودند *

* بیت *

بقهر خدا چون کسی اوفتاد * همه عالمش پای برسر نهند
چو بینند که اقبال دستش گرفت * ستایش کنان دست برسر نهند

پسر شجاع در عالم مشاهدهٔ زوال مال و حال و احوال خود از راه
عاقبت بیني قبل ازان با راجهٔ رخنگ رسل و رسائل محبت
انزا بارسال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتقاد خود بناي دوستي را
استحکام داده بود و نمیدانست که کسي را که مآل کار او خواری و زاري
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جاني و فرزند و جگر
گوشهٔ او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دیني و
دنیوی چه رسد *

* بیت *

کسي را که اقبال ازو رو بتافت * نهیب قضا برسرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید * رهي رفت کزوي بخواری رسید

بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مددگار نماند و باقي همراهان
و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسي میدانست از و جدائي نمودند
تمهید گرفتن قلعهٔ از قلعهاي سرحدي متصل ولایت راجهٔ رخنگ
بخاطر آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالي از قصهٔ
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبهٔ مرکوز خاطر را پیش
نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار
ساخت و بقول مشهور دران ضاع مفقود الاثر گردید که احدي ازو

نشان نیافت - و لغایت انتهاي ایام نکال سید عالم که از سادات مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام با دوازده نفر که جمله بچهل نمیرسید با او شرط وفاي یاري و رفاقت بجاآوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجه کرن

درین ایام که جشن وزن قمري متصل ایام بزم نشاط افروز جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سریر چون ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی بحکم اثر خانهٔ زهرهٔ چنگي بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروي تازه بخشید و بارباب استحقاق قسمت گردید *

* بیت *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در پلهٔ میزان چو درآمد گوئي * خورشید نشست در افق تا بکمر

پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دو لك و هشتاد هزار روپیه و روشن آرا بیگم دو هزار اشرفي بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقي نذر و نثار امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن بعمل مي آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه که اصل و اضافه هفت هزاري و هفت هزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و صوبه داری بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نر و ماده مع ساز طلا و دیگر

عنایات برای او روانه فرمودند - نجابت خان که بسبب وقوع تقصیر کشتن معمور خان از ابتدای جلوس مغضوب بود بی یراق بحضور می‌آمد حکم شد با یراق بمجرامی‌آمده باشد - راجه‌کرن که در ایام بیماری اعلی حضرت باغوای دارا شکوه بیحکم از دکن بر خاسته آمد و روی ندامت باین درگاه نیاورده ازروی کوتاه اندیشی درجواب احکام بعذر غدر آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایهٔ نکال خود ساخته بود امیر خانرا با فوج نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه فرمودند و کیسوسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای فساد سیوای بدنهاد

آنچه از مردم ثقهٔ دکن و قوم مرهتهٔ آن ملک درباب اصل و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشتهٔ اصل اجداد او بسلسلهٔ رانای چتور میرسد چون میان قوم راجپوت و همه هنود مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در عالم جوانی و شهوت رانی فرزندی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل خانه زاد و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکهٔ میت نمیرسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیبه باشد همین که از قوم خود او نباشد بار نسبت و کد خدائی نمی نمایند اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او مي نمايند مثلا اگر زن قوم بقال بخانهٔ قوم كمتر از و يا دختر بكر برهمن بتصرف كهتري و كايت باشد هر فرزندي كه از و بوجود آيد همان اعتبار كنيز و غلام دارد - گويند از اجداد سيواي مردود كه ازو ملقب به ببهوسله است در اطراف ملك رانا مسكني داشت با يكي از زنان غير قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بي عقد بدستوري كه ميان آن قوم مي باشد مدخولهٔ خود ساخت از و پسري متولد گرديد از ملاحظهٔ طعن خويش و تبار آن مولود را در گوشه و كنار جبال بامرضعهٔ كه براي او مقرر نموده بود نگاه داشت و از مردم پنهان اورا پرورش ميداد چون بآن زن رغبت و دلبستگي تمام داشت هر چند مادر و پدر او خواست كه ميان قوم خود كدخدا نمايند قبول ننمود بعده كه طشت محبت بافراط او از بام افتاد و پرورش يافتن پسر ميان دوست و بيگانه زبان زد گرديد لهذا فرزند خود را از مكاني كه پنهان نموده بود خفيه بر آورده با والدهٔ او برداشته روانهٔ دكن گرديد چون بملك بيگانه رسيد با وجود شهرت كاذبه كه فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحيح النسب هيچكدام نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته كه آنها نيز خود را از راجپوتان غير مشهور ميگيرند نسبت پسر خود نمود ازان نژاد نيك پشت هفتم يا هشتم ساهو بهوسله بهم رسيد و وجه تسميهٔ بهوسله كه بگهوسله نيز زبان زدست بروايتي اينست كه بزبان هندوي گهوسله مكاني را گويند كه جاى بسيار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال زاده صحيح الاصل را در چنان مكان بقصد نقل مكان ازان پرورش ميداد ملقب به بهوسله گرديد و وجه ديگر هم منافي اين قول شنيده

شد - الحاصل بعده که ملک نظام الملک بتمامه بتصرف صاحب قران ثاني حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطهٔ وداد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعض تعلقهٔ کوکن نظام الملکي مراد از بندر جیول و بابل و دندهٔ راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتهار دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بندهای پادشاهي منصوب کردهٔ دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریای شور است بتعلقهٔ بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هردو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بني امیه در اطراف کوکن وارد شده بقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جملهٔ اولاد آنها ملا احمد مزبور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوري و معنوي آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیراز طرف پدر ببندوبست جاگیر صاحب اختیار هردو پرگنهٔ گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیله و تدویر فرزند رشید ابلیس پر تلبیس گفته میشد دران حدود که همه جبال قلب سو

بفلک کشیده و جنگل پر از اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعجات کوهي و حصار گلي که باصطلاح هندوي دکن گدي نامند مي پرداخت ودر همان ایام عادل خان بیجاپوري بعارضهٔ بدني گرفتار گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام درمملکت بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت ومداخل زیاده دارد بهمرسید و چون ملا احمد که درهمان ایام ارادهٔ حضور اعلی حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاسته آمد سیواي بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالي یافته در ان ضلع از جوهر ناپاکي که علاوهٔ آن جلادت ذاتي داشت قدم جرأت بی باکي در تعلقهٔ جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحهٔ آن ملک باقي و در کل دکن روز افزون است هرجا قصبهٔ معمور و آباد و سیر حاصل پراز رعایاي مال دار مي شنید تاخته بتاراج و تصرف خوددر آورده قبل از انکه فریاد جاگیرداران دران ایام پر فساد به بیجاپور رسد عریضهٔ آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر آنکه فلان محال گنجایش افزوني محصول داشت و از جاگیر دار و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابران به تنبیه آن پرداخته و بجمع اضافهٔ مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصهٔ سرکار قبول است و بکار پردازان بیجاپور درآن آشوب که هیچ احدي بدیگري نمي پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیر داران که میرسید فائده نمي بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشي متوجه

او نمي شد و ازين كه ملك دكن هميشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حكام و رعايا و سپاه آنجا بتاثير سرزمين بمرض حسد و حمق و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تيشه برپاي خود زده عرض و مال و ملك بباد فنا داده اند و دام طمع كارپرد ازان علاوهٔ ايام اختلال و انحراف مزاج فرمان رواى آن ولايت گرديد موافق خواهش آن فتنه جوي سركش احكام اختيارزمام آن ملك بنام او مي رسيد رفته رفته كار بجائي كشيد كه از جملهٔ سركشان مشهور گرديد و از قوم مرهته مردم انتخابي قزاق پيشه جمع كثير فراهم آورده كمر همت بر تسخير قلاع نامي بست و اول قلعهٔ چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبهٔ تام بر ديگر قلاع كه از ذخيره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه كار و كار آزموده خالي بود دراز نمود - درين اوان انقلاب سلطنت بيجاپور روداد و سكندر علي عادل خان ثاني كه در اثبات اصل و نسل او نيز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گرديد و بي نسقي و خرابي ملك بيجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگير در ايام شاه زادگي بحكم حضرت اعلي و بميان آمدن ديگر شورش و فساد افزود سيواي مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملك تسلط يافت و بمرور ايام صاحب مكنت و سرانجام گرديد و از فراهم آوردن جمعيت و مال و ثروت كمر مخالفت با پادشاه هند و بيجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تاخت و تاراج ملك و راههاي دور و نزديك بر و بحر پرداخت و قلعهٔ راجگد و چاكنه را ملجا و ماواي مقرري خود ساخت و بعضي جزيرهاى دريا را بمدد فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر علي عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران براي تنبیه او تعین نمود افضل
خان که از امراي عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
برسر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بدسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفهٔ او نمي کند بحیله و تزویر و
روباه بازی پیش آمده مردم معتمد را درمیان انداخته باظهار
ندامت و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرري زیر
قلعهٔ خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمروا آمده
ملازمت افضل‌خان نماید و افضل خان نیز در پالکي با چهار پنج
خدمتگار بی یراق درپای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه اورا خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیافت
روانهٔ بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلي یافتن در خدمت
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
فریب اورا مقرون بصدق دانسته احتیاطي که بزرگان گفته اند بعمل نیاورده

بی یراق در پالکي نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان خود را در فوج بمفاصلهٔ تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از بالاي قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان نمودار شد چون بپاي دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلابه وسالوسي سراپا تر، و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگردید که دیگر مردم اسلحه دار وخدمتگار که همراه پالکي اند دورشوند و حربهٔ که باصطلاح دکن بچهوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمي پنهان نموده پوشیده بود که اصلا معلوم نمي گردید و مردم خود را مسلح ومکمل در بن و کنار هر غار و اطراف نشیب و فراز کوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین حربهٔ جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن صداي نفیر از اطراف بر آمده بر مردم افضل خان تاخته هر قسمي که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلادت خود و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان مي آید وجود و عدم او را مساوي دانسته از جملهٔ چند نفري که گرد پالکي او بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار پخته کار نزدیك رسید گریه کنان خود را بر پاي افضل خان انداخت وقتي که سراورا برداشته خواست دست شفقت برپشت

او گذاشته در بغل گیرد بچابک دستی تمام آن حربهٔ زیر آستین را
شکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و
نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر
طرف وگوشه و کنار دامن کوه سوار و پیادهٔ بیشمار بر آمده بر لشکر
افضل خان‌جان بباد داده حمله‌آوردند ودست بقتل وغارت وتاراج
کشودند وآن ستمگار خونخوار سالم جسته خود رابمردم رسانده فرمود
که ندای آمان جان بلشکر هزیمت یافتهٔ دلباخته در دادند و
اسپان و فیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود در
آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت ونسبت
بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیت بهم رساند چون این خبر
بعادل‌خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه
سالاران بهادر پیشهٔ بیجاپور بود بر و تعین نموده در نواحی قلعهٔ
پرناله میان هردو جنگ روداد رستم خان مغلوب‌گردید القصه ازین
دست بردها که فلک سفله پرور غدار درهمه کاربمدد آن نابکار می
پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعها
احداث نموده در آبادی‌ملک غصبی‌خود و ویرانی ملک پادشاهی
بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای دوردست تاخته مال و ناموس
مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده‌بودکه‌هرجا لشکرتاخت
می آورد لسبت بمسجد وکلام الله و ناموس احدی دست اندازی
نمی نمودند هرچه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت
و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو
و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یارای

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عرض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او ظاهر می شد از ملک زرخرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هرجا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هرکه هرچه می افتاد از و بود باقی جنس و نقره و طلای مسکوک وغیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هرکه در می آمد زهرهٔ آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار وعهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبهٔ او بعرض عالی رسید بامیر الامرا صوبه‌دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد •

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار وهفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غرهٔ رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقهٔ آن ملعون بود رسید و سیواکه دران روزها طرف قصبهٔ سوپه آوارگی داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا راخالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبهٔ سوپه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادورای را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا و رساندن رسد غله بلشکر

پادشاهي تاکید نمود و آن ناپاک بي باك لشکر خود را مامور نمود هرطرف که کهي فوج امیر الامرا بر آید بتاخت و تاراج آن پردازند و شروع بشوخي نمودند امیر الامرا ازین معني اطلاع یافته چهار هزار سوار با سردار هاي کار دیده به بنوبت همراه کهي مقرر نموده و در هر منزل و هر روز که بکهي بر مي آمدند دکنیهاي آن نابکار از اطراف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان برسر کهي ریخته از شتر و اسپ وآدم هرچه بدست مي آمد تا خبردار شدن لشکر میکشتند و بتاراج مي بردند و مبارزان فوج پادشاهي تا مقدور تعاقب نموده باتیغ سر افشان و دست یاري برقنداژان حکم انداز و تیر اندازان بیخطا دماغ از دمار آنها بر مي آوردند و آنها جنگ بگریز نموده هر طرف متفرق میگردیدند تا به پونه و سیوا پور که آباد کردهٔ آن سگ بود رسیدند از جمله بهادران یکه تاز هردو مکان را از تصرف سیوا بر آورده در پونه داخل شده جاي ماندن خود قرار داده از انجا سوار شده بپاي حصار چاکنه آمده برج و بارهٔ آن قلعه را بنظر غور در آورده مورچال تعین و بخش نموده به بستن دمدمه و کندن خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگین وار درمیان گرفتند و کمر سعي و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود وفور بارش که دران سر زمین پنج ماه متصل شب و روز مي بارد و فرصت سر بر آوردن از خانها نمیدهد و از فراهم آمدن غبار تیره که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج مي افتد وآدم را آدم درمجلس واحد نمي بیند و باوجود از کار رفتن بندوق و باروت و از چاه افتادن کمانها چندان تردد و سعي بکار رفت

که از ضرب گولهاي پی در پی دیوار هاي قلعه مشبک گردید و مفسدان انرا سراسیمه و مضطر ساخت و محصوران تبه کار در شبهاي تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد هاي غریب می نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون روز روشن غلو آورده شوخي بجاي میرساندند که مورچالها را در تزلزل مي آوردند چون پنجاه و شش روز محاصره بدین منوال گذشت برجي که از طرف امیر الامرا نقب بزیر آن رسیده بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گذاشتند و بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهي را پیش رو گرفته یورش نمودند و دامن همت و کمر جهد بمیان جان بسته بقدم جانفشانی شرط سر بازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه پشتهٔ خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پناه ساخته بمدافعت پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی جمعي کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار بر خود قرار نداده بیخور و خواب تمام شب بهزاران تب و تاب میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر سر از دریچهٔ مشرق بر آورد بهادران رزم جو وجوانان قلعه گیر بحملهای پي در پی جمعی کثیر کافران را طعمهٔ تیغ و تیر و سنان ساخته بدار البوار فرستادند و از کشش و کوشش بسیار حصار قلعه را بتصرف در آوردند و بقیة السیف بهزاران هراس خود را بقلعهٔ ارک رساندند و درین یورش سه صد نفر از مردم جان باز سوای بیلدار

و غیره عمله و فعلهٔ قلعه گیری بکار آمده برتبهٔ شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ وتفنگ و تیر و سنان بحضر سرخروئي حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیزکار بر محصوران تنگ گردید راو بهاوسنگ را شفیع خود ساخته قلعه را به بندهای پادشاهی واگذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظهٔ اطراف قلعه و ذخیره و سامان ازبک خان را درآنجا گذاشته خود از انجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مردود گردید و بعد عرض چاکنه را باسلام آباد موسوم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بمدد امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرب و مستحقان کامیاب عطای زر وگوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روي عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس سوای دیگر اقسام چراغان در ائینه بندی روشنائی بصرف در آمد - و درین بزم عالم افروز از عریضهٔ امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال وجدال بمدد طالع و اقبال جهان کشائي عالمگیر بتصرف اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر خان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاحاصل باطاعت امر در آمده عهد وامان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگ که با او رفيق بودند باميرخان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشي پادشاه جرم پوش روانهٔ حضور گرديدند - و در همان ايام عشرت انجام بعرض رسيد که پرتهي سنگ زميندار سري نگر که سليمان شکوه بي اقبال از مدت در پناه جبال او ميگذراند و افواج پادشاه بسر کردگي تربيت خان ملک اورا پامال سم سمندان باد پيما مي ساختند بوسيلهٔ راجه جيسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصيرات سابق و لاحق و حواله نمودن سليمان شکوه فرستاد کنور رام سنگ پسر راجه جيسنگه را براي آوردن سليمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسيدن او سليمان شکوه از ارادهٔ ميزبان اطلاع يافته از ملاحظهٔ جان حرکت مذبوح نموده محمد شاه کوکه راکه با او مانده بود بکشتن داده خود مقيد گرديد و همراه کنور رام سنگه و تربيت خان روانه حضور شده يازدهم جمادي الاولى سنه هزار و هفتاد بحضور رسيده معرفت اله يار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بي پايان زبان بخطا بخشي و امان جان او درر بار فرموده به تسلي آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعهٔ سليم گده بود بگواليار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داري گواليار نيز باو فرموده روانه ساختند - ميدني سنگ پسر پرتهي سنگ زميندار سري نگر را که همراه سليمان شکوه آمده ملازمت نمود دو هزاري هزار سوار منصب و سي و پنجهزار روپيه نقد و يک فيل و ده اسپ عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند وخلعت و پونچهي دار بسي و فيل براي پرتهي سنگ حوالهٔ پسر او نمودند-

واجه کرن بحضور رسیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات
بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب راو کرن سرافرازی یافته
مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم
آقا فرستادهٔ حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
سلطنت و اسپان عراقي و ابراهیم بیگ ایلچي سبحان قلی خان
با نامه و تحف توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که
با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفته خبر هرسه ایلچي بعرض
رسید ابرهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و
کمر وپتکهٔ مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
بود زود ازین جهان رحلت نمود و براي بداق بیگ ایلچي شاه عباس
ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و
خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هرجا
ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان ضیافت نموده طریقهٔ مهمان
پرستی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
گراني موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
غله و عسرت حال بی بضاعتان بجاي کشید که اکثر پرگنات
رو بویراني گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
و نواح دارالخلافت رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بست و کار زیست بر
خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سواي بلغور

خانهٔ خام و بختهٔ مقرری ده لنگر خانهٔ دیگر در شهر و دوازده بلغور خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و بوهر مزار ها مقرر نمایند و داروغهای خدا ترس و متدین بر آنها تعین نمودند و بهمه امیران عمده نیز حکم شد که هریک فراخورحال تا هزاری موافق مراتب لنگر جاري سازند و براى گرد آورى غله معافي محصول چنانچه بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزاولان منصوب گردیدند فی الجمله تفاوت درحال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه
هزار و هفتاد ویک هجري

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد و یک هجری بدستور هر سال لازمهٔ زینت و آرایش بسعی کار پردازان ترتیب یافت و حجر هاي که تیاری آن از زربفت و اقسام بادله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یك حجره نمونهٔ روضهٔ پروین و پرن گردید و هر گوشهٔ و کنار اسباب طرب آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا ومغنیان حورلقا و مطربان با صفا باصول گونا گون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم ازمیان کنار گرفت و ارباب طرب بدستیاری رباب و طنبور صدای خوش و خروش بگوش زهرهٔ چنگی بر فلك سیوم رسانندند خصوص که درین ایام نشاط مژدهٔ تولد پسر پادشاه زادهٔ محمد معظم که موسوم بسلطان معزالدین گشت رسید نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانهٔ عالم افروز باریدن گرفت *

* بیت *

اصول شاهدان رقص پرداز * هزاران دل رباید در یک انداز

زمزمت افشانی رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش
حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غرهٔ شوال که
از میمنت عید فطر درخانهٔ شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
گذشت و هرچه بانعام امرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن
آشنا ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعا میپردازد
بعرض رسید که بداق بیگ درملتان داخل شد و تربیت خان بعد
تقدیم ضیافت پنج هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
و هفتصد خوان حلویات و نقلیات سواي عطریات ودیگر لوازمات بر
سرسفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات وغوریهاي بیش قیمت
بهمراهان ایلچی وا گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
پارچهٔ بیش بها و دیگر از انواع مرصع آلات تواضع نمود - وتا رسیدن
ایلچي بحضور دو دفعه از طرف شاه و خود بداق بیگ خربوزهٔ کاریز
و اقسام میوهٔ تر و خشک رسیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
رسیدن بداق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسدخان و سیف خان و
ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیارند بعد ملازمت
نمودن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیغه و ارگچه و
پان مع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
تمام فرش سرکار نموده براي فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
که براي گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شصت

و شش اسپ عراقي و عربی مع ساز مرصع مروارید و فیروزه و یک دانهٔ مروارید غلطان آبدار بوزن سي و هفت قیراط که جوهریان شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواي آن اسپان و شتران واستران با بعضی هدایا از طرف بداق بیگ از نظر گذشت شصت هزار روپیه و یک مادهٔ فیل ببداق بیگ و ده هزار روپیه بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دویم پنجاه هزار روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبضهٔ بندوق ببداق بیگ و سیزده هزار روپیه بتحویلدار و دیگر رفقای او عطا نمودند - روز عید الضحی سه عدد اشرفي بوزن هفتصد توله و سه عدد روپیه بوزن پانصدتوله ببداق بیگ بخشیدند - و روز رخصت یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و براي جواب نامه فرمودند که از عقب همراه یکی از بند هاي حضور روانه خواهم نمود - و عادل خان استعفاي منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه مقرر نمودند - چنپت بندیله که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا طریقهٔ بغی و راه زنی اختیار نموده بود با وجود تعین افواج قلع ریشهٔ فساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه عالمستان از دکن متوجه دارالخلافت بودند باظهار ندامت و ترک افعال شنیعهٔ سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همرکابی اختیار کرده تا سفر پنجاب بقصد تعاقب دار شکوه درجرگهٔ بند ها حاضر

بود ازانجا برهنمونی بد سرشتی ذاتی بحکم چون بند های عاصی گریز پا راه فرار اختیار نموده خود را بمکان قدیم رسانده بدستور سابق بقطاع الطریقي پرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه شوخي زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبهکرن بندیله را برای تنبیه او رخصت فرموده بودند فائده نبخشیده بعده که دیبي سنگه را برای استیصال و قلع آن مفسد با دیگر امرا تعین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاورده بزمیداران دیگر پناه برده روباه صفت بکوه و غار ها در آمده بسر میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر اورا بریده بحضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکافات انگشت نمای عالمیان گشت * * بیت *

بسی دیدم درین دیر پر آفات * بدی را جز بدی نبود مکافات

صبیهٔ راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظارگیان عالم بالا بهزاران چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رستهای بازار چوک درهر طرف چندین هزار فانوس و چراغ بندی بانواع اختراع شعاع افروز زمین و آسمان گردید * بیت *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته

چراغان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت دردهر یک تیره روز

قریب دولک روپیه مروارید و مرصع آلات بپادشاه زاده محمد معظم عنایت فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسپان باساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات مهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سر دادن اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن زمین گل افشان و آسمان پر از ستارهای درخشان گردید و صدای جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس رونمائي بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن نزد امیرالامرا برساند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید - بقطب الدین خان فوجدار جوناگده فرمان صادر شد که تا رسیدن صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - دریں سال حکم تسخیر ولایت پلاون که درصوبهٔ بهار واقع شده و سه قلعهٔ قلب درتصرف زمیدار آنجا بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنهاد تمام سکنهٔ آن صوبه در منصوبهٔ فرار و اضطرار زندگانی میذمودند بداود خان فرمودند - ترددي که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان بظهور آمده اگر سمند تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بجولان آرد از سرشتهٔ اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و شهید شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار سوار و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کار زار های رستمانه و ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای اضافهٔ نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین سال امیر خان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و فاضل خان میرسامان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعهٔ خلیل‌الله خان بخانهٔ آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیهٔ او کوشیده بعنایت غیر مکرر معزز ساختند. هشتاد فیل فرستادهٔ خان‌خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود ازراه ترحم در صحرا سر دادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسرداری عمدهٔ امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل است طرف شرقی شمال بنگاله بجبال طولانی واقع شده طول آن در صد کروه جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده گویند وطن پیران ویسه وزیر افراسیاب است و راجهٔ آنجا خود را از اولاد پیران ویسه میداند که ابتدا آتش پرست مجوسی بودند بمرور ایام ازکافران بت‌پرست غیرمکرر هندگشتند و تمام سکنهٔ آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نسناس صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمدهٔ آن جا چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسد می پوشند و کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود و مشک وطلای ریگی از جملهٔ محصول آنجاست و نمک بمرتبهٔ

کمیاب است که بر چهرهٔ هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه
بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند
و غلهٔ آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر
می باشد خصوص گندم که بتحفگی و هدیه از جای دیگر دران ملک
می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و درانجا مدار تجارت و
مایهٔ داد و ستد و محصول دیهات برآنست سوای آن آنچه رعایای
مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می
سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف
زمینداران عمده مقررند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک
خان خانان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه
بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا درسال مقرری بسرکار راجهٔ
آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجارطرف خطا دربندر سورت
برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فوفل و فلفل
و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انناس زیاد از اندازهٔ قیاس منجملهٔ
مداخل آنجاست اسپ کلان و درازگوش دران ملک بهم نمیرسد
و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد گونت که اسپ
خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری ازانجا بدیار دیگر هند
بتحفگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور
ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خوردهٔ مسلمانان
نفرت و احتراز ندارند - وهرگاه زمیدار عمده و راجهٔ آن سرزمین بمیرد
زن و خدمهٔ را مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلاونقره و برنج و غیره
غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند وزیوری که زن

و صرف عمدهٔ آنجا می‌پوشند و ازجنس عطریات و فواکه بقدرکفاف چند روز ایام حیات همراه او برده دردخمهٔ که زیرزمین بوسعت خانهٔ کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشهٔ آخرت او نامیده در نا امیدی پر روی او می بندند چنانچه مردم لشکر خان‌خانان که باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس خان‌خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بسپاه داد حاصل کلام چون زمیدار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بیست سال علم سرکشي و فساد بر افراخته اکثرجا های تعلقهٔ صوبهٔ بنگاله را بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهي را با جمع کثیر از مسلمانان هرسال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در همان ایام اورا طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم بانصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیدار رخنگ که یکی از زمیداران آن حدود بود رساند و اثر از مآل کار شجاع ظاهر نگردید خان‌خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقهٔ بنگاله وجه همت بر مهم آن مرز و بوم‌شوم بسته بگرد آوری سپاه ومصالح تسخیر آن دیار پرداخت چون راجهٔ آشام و زمیدار کوچ بهار باسم بهیم نراین که بسبب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

داشتند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای استقلال هردو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی همدیگر بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانهٔ و همسایه راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان ادعای هردو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب حکم قلع ریشهٔ شجر هردو بدگهر رسید و خان خانان با سر انجام قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی روبآن ولایت گذاشت آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار آن شیر بیشهٔ شجاعت دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده و تدبیراتی که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پراز اشجار سر بفلک کشیده که طائر خیال را مجال عبور ازانجا محال مینمود دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی برتبهٔ شهادت رسیدند آذان دین محمدی که هرگز بگوش دد نژادان آن مرزوبوم نرسیده بود در بتخانهای هر بیشهٔ پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطهٔ تحریر در آورد دفتر وجلد علحده مطلوب گردد اما سامعهٔ مستمعان و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقرهٔ چند از تردد آن رستم زمان بر صفحهٔ بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخچیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بر بست و چون لفظ نراین باعتقاد باطل آن گروه بلاتشبیه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر ازو خالق دیگر نمیدانند و دران سر زمین بتها همه بنمونهٔ اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که درانجا میزنند صورت همان معبود بران نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجهٔ آنجا دائم مست بادهٔ غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذارند - و در کمال زشتي صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنهٔ آنجا در زشت روئي بریکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و باغچه وفرش خوب و حوض و مکانهاي مرغوب و مطربهاي محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر وسنان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حربهٔ دست ناپا ک آنها بهرکه میرسد همان ساعت ورم نموده جان بر نمیگردد و علاج دفع سمیت آن ازخوردن و مالیدن کسیرو که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سر زمین و از جملهٔ میوهای خوش طعم بلاد هند است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار مي آرند می شود القصه آن سپه سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نوارهٔ مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیارند ومخلص خان و احتشام خان را باجمعی ازکومکیان

در اکبر نگر وجهانگیر نگر گذاشت - و ازانکه بملک نراین سه راه بودکه ازان هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پر از مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور ازان راه طائر وهم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازوی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن دران جنگل هولناک که از هر مشت خاک آن بوي خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستیاری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی مینمودند و با مصالح مقرری همراه خود آن سردار باوقار مصلحة پیاده شده تیر و بیل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرب شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر دلاوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانهٔ دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نورد کوه نبرد می گذشتند و در هرپشتهٔ کوه و قلعهای سر بفلک کشیده سر راه که آن گروه شقاوت پژوه پاش آمده سد راه مبارزان شدم شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعهٔ حاکم نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظهٔ

خطر سیلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصحرا و کوه گذاشت بلا تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران در آمد در ابتدا هرکه هرچه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد صادق صدر بنگاله را فرمود که جا بجا قدغن چنان ضابطه تعین نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال رعایا دست دراز ننماید و آنچه اموال راجه بهیم نراین یابد بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنهٔ آنجا هیچ احدی نتواند گردید و سیاسة برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا پرداخت و اول سر و روی بت نراین کلان بضرب کلنگ و بازوی اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین محمدی را بلند آوازه ساختند و تزلزل آن بگوش هوش باختگان آن مرز و بوم انداختند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار الحربی که ازان سپه سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر صنف وقوم شروع بآمدن نمودند وخانهای ویران رو بآبادی گذاشت و بشن نراین پسر بهیم نراین که از پدر ذخیرهٔ ملال خاطر داشت

فرصت وقت را غنیمت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و بتکلیف آن پیش رو دین متین بشرف اسلام درآمد و رهنمائی بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ وفرهاد بیگ را برای بهمرساندن بهیم نراین و کار پرداز صاحب مدار او مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره هاي کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند- و یك صد و شش توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر مصالح توپخانه بدست آورده روانهٔ جهانگیرنگر ساخت و اسفندیار بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتهه وزیر راجه را بهمرسانده با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد سپه سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه بیکی از زمینداران سال خوردهٔ معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معمورهٔ آن مرزبان رود خانهٔ کم عرض عمیق بود که دو زنجیرآهن موافق عرض آن ناله ساخته هردو زنجیررا در هردو کنار آب بمیخ وبیخ درختهای قوی استوار می بستند و هرگاه میخواستند برمیداشتند ومابین آن هردو زنجیر زنجیر های خورد تعبیه نموده بالاي آن زنجیر دیگر بسته بودند که بدستیاری آن مردم بآساني بگذرند وتمام روز مترددین دست بآن زنجیر زده عبور وتردد مینمودند و شب زنجیر را کشیده میگرفتند - خان‌خانان آن مکان حاکم‌نشین را که هشتاد و نه پرگنه مشتمل برپنج چکله بجمع ده‌لک روپیه بحساب نرایني رائج آنجا داشت موسوم بعالمگیرنگر ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن سرزمین

بود آنجا گذاشت و دو جماعه‌دار عمده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوقچی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن ضلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغر خان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدمی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای نا هموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبهٔ تردد ازان بیشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبر داران و عملهٔ جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستیاری تیشه وانواع اسلحه کوشیده آن بیشه وجاده را وسیع برلشکریان ساخته طی مسافت وقطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نورد آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودارمیگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسناس صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار بر گفته و حرف آن جماعهٔ فا بکار ننموده بهمراهی نواره راه کنار دریا از دست نمی داد و هرجا غالهٔ قلب پر از دلدل و آب زیاد پیش می آمد شاخهای درخت و پشتار های بانس بریده با کاه بسیار انداخته از بالای آن چون موج سبک رو فوج فوج مي گذشتند بدین کسالة کاه نیم کروه و گاه یک‌کروه راه بهمعنادی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیاده شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدمان اخلاص نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

* بیت *

* گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد نا پدید *
* هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور *

و بدان محنت و ترددیکه گاه شام و گاه سه پهر فرود آمدن میسر می آمد بعد رسیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظهٔ شبخون بسیار بود تمام تمام شب آن شیر بیشهٔ جلادت خود بیدار و خبردار بوده صرف تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیر کوهی رسیدند که سر او بفلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برقنداز و تیر انداز و دیگر مصالح قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند وسی صد و هشت کشتی جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصلهٔ دو کروه ازان کوه لنگر اقامت انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابیها اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نوارهٔ زیر قلعهٔ کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که جابجا مورچال بسته بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای سر راه گرفتن آشامیان که دیگر بمردم قلعه کومک نتوانند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان کاری مع سوار و پیادهای بسیار بر هر پشتهٔ کوه و راههای رخنه دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که وسواس رسیدن کومک زیاده بود آغر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیاده

و برقند از آن دیار را باآغر خان سروکار مقاتله و پیکار افتاد وتیراندازان بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت تردد بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که درانوقت مردم کم باآغر خان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود وچند سوار مغلان بدرجهٔ شهادت رسیدند و زخمی گشتند و درچنان حالت زخم تیر زهردار بپای آغر خان رسید و همان ساعت ورم و وجع او ظاهر گردید باز بحملهٔ رستمانه آنها را از مقابل برداشت و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبرد و مبارزان دریا نورد در دل آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل و حوصله باخته وقت شب از هرگوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند۔ ازانکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیاده و جنگ دریامت و در خشکی صد پیادهٔ مسلح آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بیشتر ازان کوه فرود آمده بمدد نوارهٔ خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوارهٔ پادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند۔ روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده پرتو افزای بحر و بر گردید سپه دار تهور نشان اطلاع یافته با کوکبه و دبدبهٔ زهره شکاف بقصد مصاف آن مخذولان تیغ ادبار سوار گشته رو بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح توپخانه بنواره رساند و جوقی دیگر از سپاه بکنار دریا که بروقت بمدد نواره توانند رسید نگاه داشته آشوب افگن آن تخته بند ان

دریای حیرت گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب
گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بجوش و خروش تلاطم
آوردند و از طرف خشکي نیز بانهای آتش فشان غرش کنان آوازۀ
مرگ ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند ازانکه
از هردو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل افگن دل مخالفان
آن بر و بحر گردید و صدای توپ وتفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته
درگوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیرۀ نیلگون
روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید
چون بان در کشتي کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای
دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بسیار
و سر و جان بباد دادن جمع بیشمار کشتیها را در دریا وا نموده راه
فرار اختیار نمودند و نوارۀ پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتي را
از زدن بان وگولهای توپکوه ربا غرق ساخت و بمرتبۀ کار و عرصۀ
تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب
بر آمدن بدریا انداخته طعمۀ نهنگ و ماهي گشتند و بعضی از
صدمات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود
آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی
که بوسیلۀ شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان
شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتي پر از مصالح توپخانه
و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باسیری بتصرف
بهادران در آمدند و فتح هر دو حصار نیز بلا تردد کار زار میسر آمد
و چندان مکان قلب و قلعۀ آسمان شکوه پر از مردان جنگي را از اقبال

عدو مال پادشاه ذو الاقبال و سعی آن سپه دار نامدار چنین بآسانی بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهي و ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاءالله نام را با مصالح جنسی و نفري ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعهٔ کورتهي که آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد تصدیعات و صدمات شدائد راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل و منازل پر تعب نموده بجای رسیدندکه دو قلعه هر دو طرف آب مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآسمان دعوي همسری می نمود و نوار ها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیادهٔ میان هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب و هراس در دل آنجماعهٔ بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و سنان که در خشکي بمیان آید صدای دار وگیر در دریا بلند ساخته هر دو قلعه را خالي نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعها مفتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هردو قلعه را ملاحظه نموده زبان بشکر وسپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حراست هردو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیما گردید - بهمین دستور بدستیاری بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمهٔ سم اسپان مبارزان کوه نورد شیر شکار و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکتازی مغلان جان نثار خصوصیکه بهادر میدان رزم آغر خان که همه جا پیش قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نوارهٔ

جنگی و قلعهای آسمان شکوه آن ضلع را که مور و ملخ وار پر از مردان شیر نبرد آن سرزمین بودند سیماب وار در اضطرار فکر فرار اختیار نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد بتصرف پادشاهي مي آوردند - و از انکه بعضی سرفوجان مبارز پیشه را برسر مکانهای تسخیر در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و امور ضروری اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمیعت کم مانده بود باز مقابل هزار سوار و بیست هزار پیادهٔ آنها حکم رمهٔ گوسفند داشت که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون نمودن و وقت شب غافل برسرلشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس شب که همه بیدار میباشند عمدا بخواب میرفت ودران وقت آرام نمودن غنیمت میدانست باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفیدهٔ صبح برفاقت جمعی مژهٔ چشم برهم نمی گذاشت برخلاف دیگر سرفوجان که اطراف تعین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد نمایان می نمودند بمعرض تلف درمي آمدند و بسیاری کشته و زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و اثقال پامال شب خون زدن و دست برد نمودن آن جماعهٔ بد سگال می گردید و چشم زخمهاي عظیم که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد بافواج پادشاهی می رسید - آری سپه سالاری که امریست خطیر منحصر بشجاعت

و افزوني سپاه نيست بآن همه خبرداري که خان خانان مي نمود
جمع کثير در گوشه و کنار لشکر بيدار و هشيار شب بپايان مي‌آوردند
و روز طي مسافت مي نمودند بعد نزديک رسيدن بقلعهٔ بهيم گده
که از اعظم قلعهاي ملک پائه آن ضلع و حاکم نشين بود روزي
قبل ازان که بمنزل رسند از وزيدن باد تند و فراهم آمدن ابر تيره
و ريختن تگرگهاي کلان و ژالهاي جان ستان که چند گهري
متصل چون بلاي ناگهان از آسمان نازل مي شد و برسر و روي آدم
و پشت چارپا مي‌ريخت و هرجامي رسيد مجروح و زخمي مي
ساخت غريب تزلزل در لشکر انداخت و بمرتبهٔ باعث تهلکه و
بي آرامي لشکر گرديد که آدم بسيار بسبب زخمي گشتن و باد
سرد زمهرير آسا وزيدن هلاک گرديدند و چند کشتي از تلاطم دريا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپايان رساندند چون بپاي
قلعه رسيده بمسافت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال
استواري و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم
بي شمار از ضرب شمشير و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
آورده بودند و قريب سه لک پياده در آن جا فراهم آمده باهم
عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج
پادشاهي مي‌کشيدند ومکرر لشکر پادشاهان سلف شرقي‌دران پاي
قلعه بحادثهٔ تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از استماع
ازدحام آن گروه و ملاحظهٔ سر بفلک کشيدن آن کوه پر شکوه پارهٔ
متوهم گرديده و خان خانان که بآن سرزمين رسيده فرود آمده
بپادهي همه سپاه پرداخته براي بستن مورچال و دمدمه داير

خان و دیگر امرای کار طلب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان از بالای قلعه بزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهای فیل ربای کلان پرداختند و آدم و چهار پای بسیار زخمی و تلف ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پیش بردن ندادند و شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهرهٔ شیر مردان مصاف دیده را آب ساخت و دران شب از دلیر خان ترددی که بشرح و بیان راست نیاید بعرصهٔ ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و پارهٔ چهار پای کفار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر رزم جو قرار آبران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال سرانجام محصور گردیدن نداده سپر فضل الهی را پناه خود ساخته یورش نمایند و باین قصد فاتحهٔ نیت خیر خواندند و چند نفر جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف قلعه تعین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام که مدت در لشکر قبل ازین مهم نوکر بوده و دائم دم از فدویت خود و واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بوساطت یکی از همدمان خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه ملک و رویهٔ این قوم بد راه ام و از هر وجب این سرزمین اطلاع واقعی دارم رهبری و پیش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند خان خانان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشت فریب

او خورده راهنمائي فوج با او فرمود بعده که دلیرخان و دیگر بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامي بد انجام پیغام باهل قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد لشکر اسلام را بدم تیر و بلاي دام شما مي‌آرم و در وسط شب رهگراي سمت مقصود گردیدند - چون محاذي دروازه که در وسط او دیوار چون کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغهٔ توپخانه را گفت که بزدن گولهٔ رامچنگي و تفنگ پیهم اشقیا را طرف خویش مشغول سازد تا از طرفي که من براي یورش مي‌برم غافل گردند و مراد آن شقي ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه که همراه گرفته اند بوان دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی باهتمام برق افروزي توپخانه پرداخت و از بالا تگرک و ژالهٔ اجل باریدن گرفت و جمع کثیر تلف وشهید گردیدند و دلیرخان را صبح ناشده برسر خندق برد که آب آن از هرطرف چون بحر عمان پایان نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربهٔ جان ستان آمادهٔ کارزار گردیدند و از اطراف گوله وحقهٔ آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بي امان بچشم عیان دل از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلادت و تهوري میدادند خصوص دلیرخان و آغرخان در بحر بیکران خود جوشان وخروشان اسپ انداخته شناکنان اختیار عنان بحافظ حقیقي سپرده توکل بذات پاك او نموده آنچه نهایت شرط جانفشاني و طریقهٔ پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش بلا اصلا نه اندیشیده درمیان آب و آتش که از سرگذشته بود فیل

میراندند هر چند بعضي افغانان دلباخته فهماندند که کار ازان گذشته که امید نجات ازمیان آب و آتش باشد معهذا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدیم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضاي راي صایب آنست که هنوز قابوي وقت باقي است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیرخان آتش نبرد عار فرار بر خود هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایهٔ نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیبت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل آغرخان و قراول خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکهٔ کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازي زدند * بیت *
نه تیغ نهنگي بر افراخته * بتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست زرمي زبالا و پست * فتاده یلان همچو از باده مست
بهرکه گولهٔ اجل میرسید بآب سر فروبرده باز سر بالا نمیتوانست نمود جمع کثیر بدرجهٔ شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بوده و آغریه او را بسته باخود داشتند ازرسیدن گوله غرق بحر فنا گردید و جمعي دیگر ازان نهنگان بحر جلادت اززخم بندوق و سنگ سرخروئي ابد حاصل نمودند وسه چهار گولهٔ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که ببدن او نرسیده سرد گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبرد شناکنان بپایهٔ حصار که گوله آنجا نمي رسید رسیدند و دلیر خان بزور بازوي خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حملهٔ شجاعت مانند شهبازي که خود را بقصد صید زند بالاي دیوار

کوه آسمان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان داد تهوری داد که اگر رستم دستان شمهٔ ازان داستان مي شنيد زبان بانصاف کشاده اسم رستمي بر خود نمي پسنديد و اگر افراسياب آن جرات و جلادت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید بالجمله همین که آن دلاوران را بآن مشرکان دلباخته مقابله افتاد باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم وقلت دلیران جان نثار بمجرد آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندي بقتل رسیدند و از بیرون قلعه صداي شادیانهٔ فتح بلند گردید فوج فوج کفار رو بفرار گذاشتند و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضي و جمعي از مبارزان بانام ونذگ بلا فاصلهٔ فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از هرگوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده چنان فتح نمایان و جلادت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان دربغل گرفت و نسبت بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود وفرمود منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز ننمایند و اطفال و عورات باسیري نگیرند - چند هزار کس آن ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضي کارخانجات که هر روز هزار ها درانجا بمزد کار می کردند روانه ساخت - گویند خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هرچند داز الحرب باشد اطفال خورد سال و عیال رعایای بعجز در آمده را مامون ساخته در منع دست اندازي بر آنها تقید زیاد می نمود ومي گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان براي مسمار ساختن بتخانه و بلند ساختن صداي اذان دین محمدي و ضبط اموال و توپ خانه امر فرمود و جمعي که از رعایاي بلاد پادشاهي در قید آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانهٔ اوطان آنها ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت وجلادت بهادران که بقلعهاي اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهاي خود را خالي نموده و ذخیر ها را سوخته وبآب انداخته - توپها را در دریا غرق نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتي جنگي مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نوارهٔ پادشاهي غافل رسیده نایرهٔ قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نوارهٔ همرهان خان خانان را درمیان گرفتند ازان که دران روز قریب صد کشتي از جملهٔ نوارهٔ پادشاهي براي امور ضروری اطراف رفته متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغهٔ نواره نزد خان خانان آمده بود و مردم نواره سردار کار فرماداشتند از بسیاري نوارهٔ کفار کار بر مردم نوارهٔ پادشاهي تنگ گردید معهذا استقامت ورزیده چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهي جریبي بود و مردم نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نماند تا آنکه بعد انقضاي دو پاس شب صدای توپهاي هردو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه رو داده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقارهٔ خانهٔ همراه خود عجالةً هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداري ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است اسپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صداي نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیري که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نوارهٔ پادشاهي بشام غرقاب مبدل گردد و کشتي استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتي در بحر فنا فرو رفته بود و بسیاري قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقي کشتیهاي نوارهٔ پادشاهي که اطراف پراگنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیده اول کرناچیهاي همراه را فرمود که صداي کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازهٔ شادیانه را بگوش هوش باختگان نوارهٔ پادشاهي رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزاي دل مخالفان گردید و در همان حالت از صداي تفنگ و رامچنگي و غرش بان تزلزل تام در نوارهٔ آشامیان راه یافت و مردم نوارهٔ پادشاهي را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکي نمودار گشت و سردار نوارهٔ آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید رو بهزیمت نهاد آري تدبیر بر وقت که از سپه دار آزموده کار بعرصهٔ ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه‌کار داشته باشد چنانچه خان‌خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نوارهٔ آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز براي بندوبست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جاي بتخانه مسجد عالي بنانهاده حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیماي سمت قلعهٔ کهرگارن - که اصل مکان حاکم نشین آن بد اصلان بود و راجهٔ آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجهٔ آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل‌بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدمت خان خانان روانه نمود و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهارعجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند معهذا خان‌خانان از اندازهٔ کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالي از تدبیر تذویر آمیز نیست وجواب داد که اگرچه راجه برگفتهٔ خود راسخ‌است و امان‌جان و ملک خود مي خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقهٔ صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود براي پیش خدمتي پرستاران آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانهٔ حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضهٔ یکي از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبلغ خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهاني رسید مشتمل‌برین که راجه از هیبت صلابت و دبدبهٔ صدمات فوج شهر آشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام سوار شده خود را بدان مکان رسانده باحتیاط تمام سپهر و گشت جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و اثقال پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که درانجا مانده بود داخل نوارهٔ پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بنای مسجد گذاشت جمع کثیر از محبوسان مسلمان و هنود ملک پادشاهی که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده بوطنهای آنها رخصت ساخت و دو صد و بیست ضرب توپ و سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانهٔ سرکار نمود و زیاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره و امتعهٔ بسیار سوای آنچه بتاراج رفت بضبط در آمد دیگر از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهای غله آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر نمودن آن مطلوب گردید و سوای خرمنهای غله که بر روی زمین از سر رشته کاغذ یافتند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای مدفون بعد تفحص بهمرسید که ازانجمله چند انبار که بوزن در آمد هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبار های غله که باعث رفاه خلق الله و سپاه گردید خان خانان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمود که صد و پنجاه انبار با حتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقي و فراخور حالت بهمراهان قسمت نموده مقدمان و رعایاي مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلي آنها پرداخته یکساله محصول معاف فرموده خطبه بنام نامي عالمگیر پادشاه عالم ستان غازي خوانده سیم و طلا را بسکهٔ همایون اسم عالمگیر سرخروئي بخشید و رواج نرایني را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجهٔ آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز مي بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود مي گردد رسید و دیگر امور ضروري از نسق مالي و ملکي درپیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زباني کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجهاي گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بي شمار سواي آنچه مردم تلاش نموده برآوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغهٔ توپ خانهٔ را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگانون وگرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمدهٔ آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاضي و امنا و کروري معامله فهم و متدین وآبادان کار و فوجداران کارزار دیده جابجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشهٔ آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهانه

بندي همه جا نموده خان‌خانان سه ونیم کروهي کهرگانون در موضع متهرا پور که در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظهٔ رسیدن سیلاب نداشت براي بسر بردن پنج‌ماه برشکال چهاونیي مقرر ساخت و اطراف هفت هشت کروهی فوج معقول با سرداران کارزار دیدهٔ تجربه‌کار برای خبرداري و سد راه گردیدن آشامیان که شبخون نیارند بطریق تهانه تعین نمودند معهذا مکرر کافران خونخوار مردم آزار در شبهاي تار مانند مور وملخ فراهم آمده بوسر لشکر غافل شب خون مي آوردند و اسپ و آدم ضائع و شهید مي ساختند چون این تردد کافرکشي و تسخیر ملک و قلعجات از عرضه داشت خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید باعث سرور وخوشوقتي تمام خاطر پادشاه گشت ومحمد امین‌خان خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند و عنایات دیگر که دربارهٔ خان‌خانان بعد و رودخبر اضافه و فرمان آفرین وتحسین بدستخط خاص و خلعت خاصه و خنجر و شمشیر مرصع بعمل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتحریر مي آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنه هزار وهفتاد
دوهجري مشتمل بر خبر واقعهٔ مراد بخش وتوجه
رایت ظفر آیت طرف کشمیر بهشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنه هزار و هفتاد و دو هجري غرهٔ شوال بدستور هر سال منعقد گردید و هر یکي از وضیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خان خانان را در عوض حسن ترددي که از و در تسخیر آشام بظهور آمده یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو فیل با ساز نقره مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضهٔ بدنی روداد و بسبب انحراف مزاج که دریک هفته اطراف دار الخلافت انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و مادهٔ فساد بعضی متمردان مفسد پیشه گردید و باز زود بصحت مبدل گشت لهذا جشن غسل صحت و وزن قمری سال چهل وششم از عمر شریف ضمیمه هم فرمودند جهانی کامیاب فیض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم سیر و شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران برای صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را موافق مرضی قلم انداز نموده اما محرر اوراق آنچه از روی دفتر بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتمد روشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه درپای قلعه نشسته در فکر منصوبهٔ کمند بستن و فرود آوردن آقای خود بسر برده بود و بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زبانی مردم ثقهٔ آنوقت مسموع گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند سرسن بائی را که محبوبهٔ محمد مرادبخش بود بحسب درخواست او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند وآنچه برای خرچ آن گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعی از مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلانی که

مسافر وارد مي شدند ميخوراند تا آنکه مغلان بعد تبديل قلعه بانواع تدبير يک طرف بفصيل قلعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشارهٔ وقت و مکان معين خبر نمودند وآن سادهٔ لوح غافل از دغل بازي فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهي درخواب بودند سرسن بائي را بر ارادهٔ خود اطلاع داده اظهار رخصت بايين مضمون بميان آورد که اگر حيات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسيد و الا بخدا سپرديم سرسن بائي از شنيدن چنين کلمات بگريه و فغان آمده گفت مرا بکه سپرده مي روید ازین گریه محصلان و نگاهبانان حوالي خبردار گشته مهتابي و مشعلها روشن ساخته درپی جست وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر قلع ریشهٔ وسواس نگاهداشتن مدعي سلطنت افتاده - برهنمائي بعضی هواخواهان پسران علي نقي را که پدر ایشان را محمد مراد بخش کشتهٔ بود چنانچه بذکر در آمده بدعوي خون پدر بر انگیختند پسر کلان از ولایت قبول دعوي خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت امر نموده بدعوي خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر مغصوب نظر بادشاهي گردید حکم شد بقاضي رجوع نماید بعد ازانکه در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثاني سنهٔ هزار و هفتاد و دو هجري فرمودند تا قاضي برفاقت وارث مقتول نزد محمد مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدردان از فرمودن خدمات حضور و دیگر عنایات متوجه حال او شدند - و چون پورنمل

زمیندار جام فوت نمود پسر او باسم ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پور نمل باغوای بد سگالان آن مرز و بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گوردهن راتهور را که جد مادری ستر سال و مدار المهام خانهٔ او بود مقتول ساخت و ستر سال را بدست آورده مع مادر ونوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز پیچیده شروع بمفسدی و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقهٔ سرکشی او اطلاع یافته دو هزار سوار همراه محمد نام پسر خود داده بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانه ساخت و بعد از رسیدن مقابل همدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان که صد وهفتاد نفر از کفار کشته گردیدند وجمعی زخمی و اسیر گشتند وبعضی از مردم پادشاهی نیز شهید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقرهٔ چند از باقی ذکر مهم و مآل کار آشامیان و خان‌خانان بزبان قلم میدهد اگرچه خان‌خانان در حق جلادت پیشگان قدردان و مهربان بود و ترددات رستمانه و کارزارهای بهادرانه که از آغرخان و همراهان او در رفاقت خان خانان بظهور آمد اورا بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما ازانکه بعضی مغلان همراه آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغر خان ممنوع نمیگردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان که درتاکید منع دست اندازی نهایت

تقید مینمود بظهور می آمد متوجه حال و پرداخت آغر خان
نگردید و از توجه و امداد آنچه طریقهٔ سرداران کار طلب در بارهٔ
همراهان می باشد درحق او بظهور نیامد لهذا آغر خان اکثر آزرده
خاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد
و وقت تلاوت قران و اوراد خواندن خان خانان بود آغر خان
با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانهٔ خان‌خانان آمد
چوبداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغر خان بی محابا
اندرون درآمده جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضرگشت خان‌خانان از مشاهدهٔ آمدن آغر خان
بدان هیئت وسواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و
دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغر خان در جواب
گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات ماموره
از مایان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال
پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلادت آن سپه سالار کفار مخذول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملك مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درمادهٔ مانا بکارها برنیامد لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقهٔ راه خوانده دستك رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعذر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغر خان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان‌خانان

بعذر حاضر نبودن منشي براي نوشتن دستك پيش آمده خواست بدفعيهٔ وقت پردازد آغرخان كه دوات و پارچهٔ كاغذ سفيد عمدا همراه برده بود پيش خان‌خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم كه نواب بدست مبارك دستك نويسند خان‌خانان نظر بر ينكه حق بجانب اوست و هيچ وجه دران حالت از دست آن جلادت دثار كه بارها ازو كار دست بسته مشاهده نموده بود رهائي نداشت طوعا و كرها ناچار دستك رخصت نوشته و مهر نموده حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهاي آب نوشتجات دواند كه بعد رسيدن آغرخان كشتيها را بند سازند و تا مقدور نگذارند كه از آبها عبور نمايد ليكن هرجا كه آن دريا نورد شير نبرد رسيد و ملاح و كشتي موجود نيافت با همراهان خود را بدريا زده عنان اسپان بحافظ بر و بحر سپرده شناكنان گذشت و در بعضي درياهاي قلب چند نفر از مغلان و ديگر همراهان كه اجل آنها دامنگير گرديد غرق بحر فنا گرديدند بعده كه بحضور رسيد چون نوشتهٔ خان‌خانان بنام محمد امين خان بخشي قبل از رسيدن آن بهادر سراپا غيرت مشتمل بدين مضمون رسيده بود كه آغرخان اگرچه از شجاعان عالي نسب كار طلب و سزاوار پرداخت و پيش آوردن است اما از آنكه جهالت ايام جواني و غرور شجاعت را كارفرموده بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسيدن حضور چند روز چشم نمائي برطرفي منصب نموده باز بدلاساي او پرداخته كار ازو بايد گرفت چنانچه محمد امين خان موافق نوشتهٔ خان خانان بعمل آورد و ابتدا پاي اعتراض بادشاهي بميان آورده چند گاه از ملازمت

ممنوع و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانهٔ آغرخان رفته نزد پادشاه آورد وشفیع جرائم گردیده تسلیم بحالي منصب فرموده از جملهٔ کومکیهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان خانان که بعد فرار راجهٔ آشام متهرا پور را مکان چهاونيي قرار داده بود بعد رسیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابر و درخشیدن رعد زهره شگاف که اطراف دشت پروحشت پیچید و از ملاحظهٔ تیرباران آب و فرو ریختن یکه تازان قطرات نالها و رود خانها بجوش وخروش آمده زره موج پوشیده خود حباب برسرگذاشت و تیغ آزمایان جو پیادرو ترکش بندان آبشار وسیلابهاي خانه برانداز رود خانها از هر طرف به ترکتازیها در آمدند و روي زمین را آب فرو گرفت و راه تردد سپاه و اسپ ناپدید گردید بمرتبهٔ سیلها اطراف لشکر زور آورد که خیمها بالاي پشتها حباب آسا بشنا در آمدند آن تیره بختان بد فرجام وآشامیان خون آشام که در انتظار قابوي چندین ایام بودند از هرگوشه و کنار کوه و صحرا برآمده بمدد همدیگر برتهانهای پادشاهي شبخون آورده و در بعضي جاها روزانه هجوم نموده دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسپ ضائع و تلف مي ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد برپا نمودند که مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند وچارپاي بي شمار بدزدي بردند و انور بیگ

نام تهانه دار کچهپور را باجمع کثیر از همراهان او که بعد تردد نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که یك نفربي آنکه‌کشته و زخمي‌نگشته باشد سالم‌نماند و بر فوج‌سپه سالار چند بار بجرأت و شوخي‌تمام پیش‌آمده بعد بلندگردیدن صداي داروگیر که جمع‌کثیر از انها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاري از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته رستخیز عظم برپا نمودند و دران شب تار از دلیرخان که بذات نفس خود بدان تیره روزان مقابلهٔ کار زار افتاد تردد بستمانه و سعي بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود دران شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان‌ساعت دست او ورم نموده و وجع زیاده بهمرسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار بر نداشت بعده که آشامیان رو بفرار آوردند دلیرخان تا سه کروه میان آب و گل‌بتعاقب پرداخته بسیاري‌را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا بر سر نوارهٔ شبخون زده کشتي بسیار از تصرف مردم پادشاهي بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوخي از حد گذراندند و هرگاه و هرجا آن دد نژادان بدنهاد زور مي آوردند بهادران نصرت‌نشان نظر برکثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت نشان خویش‌ننموده خود را بي‌محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر غالب مي‌آمدند ومیرمرتضي‌که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن کفار درخبرداري وبیداري‌شبها را بروزمي‌آورد معهذا بعدمکرر شبخون آوردن وهزیمت یافتن یك شب بمرتبهٔ تاخت و زور آوردندکه‌دیواري

که بجاي حصار از چوب باریک دران سرزمین میسازند آتش زده سوختند و اندرون احاطه در آمدند و دست بغارت کشادند آخر بمدد تایید الهي که دلاوران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ بهار تعلقهٔ بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نمیده بودند بسبب سر بصحرا گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب تردد ابتداء براي جستن او تعین شده بودند بعده دیوان و کروري جابجا تعین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات مالي با رعایا سختي و بی‌اعتدالي خلاف مرضي خان خانان بظهور آورده بودند رعایا ازین‌معني بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن برسر وطن و ملک خود نموده ازان کوه برآورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سرهردو حاکم منصوب کردهٔ خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام نمودند که سلامتي خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیهٔ کارزار افتاد بعد مقابله و مقاتله‌که‌روداد باجمع کثیر همراهان که کمترکسي ازان‌غرقاب بلانجات یافت‌بدرجهٔ شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن دیارنموده بودند همان پیغام دادهٔ کلمات موحش بگوش‌هوش باختهٔ او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهورا گهات که متصل سرحد جهانگیر نگر تعلقهٔ پادهي بود رساند این‌خبر که بخان خانان رسید مادهٔ مزید بیدماغي و ملال خاطر آن سپه سالار گردید - حاصل کلام جرأتهاي دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضاي ایام

بظهور آمده و ترددات که از بهادران اسلام در دفع شرو ضرر آن جماعهٔ بدنام بوقوع پیوسته اگر خواهد مفصل برنگارد بطول کلام ملال انجام منجر میگردد اما بذکر یکی ازان ترددات که خالی از غرائب نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و بندنمودن رسد غله خان خانان فرهاد خان را باراجه سجان سنگه و قراول خان و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعین نمود فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم نالهای خون خوار هشت پهر شب و روز در یک مکان ایستاده ماندند و سواران بجز خانهٔ زین یک وجب زمین برای پاگذاشتن نیافتند و پیادها سوای آن که تاکمر در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت صدمهٔ سیلاب غرق بحر فنا ساخت چارهٔ کار دیگر ندانستند و چنان راه تردد بند و ناپدید گردید که هرچند خواستند طرف منزل مقصود قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهانه داری می نمود و ازان سر زمین پارهٔ واقف گشته بود خبر یافته شتافته شناکنان خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر سمت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جائی رسیدند که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهای عمیق کندهٔ اطراف آن مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید تیر خورده جو یای قابوی وقت بودند درین ضمن چند کشتی جنگی نیز بمدد آن دد نژادان بد نهاد رسید و شروع بانداختن گولهٔ

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعهٔ که برپشتها دام مورچال بسته
در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهي را
درمیان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعي که دران
گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار بهزار تصدیع
طرف بالاي آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاره از صدمهٔ گوله و
تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع
گذرانده بودند در کسالهٔ و زیدن باد سرد زمهریر بیخور وخواب
بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده دران ورطه که هیچ
زنداني بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شراعدای خود
پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته یکه تاز خان را
با محمد مومن بمدد آنها فرستاد وآن هردو جلادت پیشه که خود را از
یکه تازان کارطلب میگرفتند هرچند سعي نمودند بفرهاد خان نتوانستند
رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب وممانعت کفار در ماندند
ویکهفته آن دلاوران دران گرداب عذاب درمیان گل و آب بهزار خون ناب
دل که گاه از غلبهٔ خواب ایستاده مژهٔ چشم برهم گذاشته مي شد
بسر مي بردند درین هفته درمیان قلعهٔ آب سوای غذای خون
دل خوردن که باعث رفع فاقهٔ پی در پی تواند گردید و ازان قوت
سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبوح
ساخته بر آتشي که از شعلهٔ دل بوسر دست روشن مي نمودند بوي
آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب مي گردید و جمعي
که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جائي مي
گذراندند و گذران از اطراف نائرهٔ قتال مي افروختند و دست از

مزاحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان
مع همراهان از ترس جان و ملاحظهٔ آبرو در دفع شر آن جماعه مي
کوشید ازانکه دانستند که رتبهٔ شهادت حاصل نمودن بمراتب به
از آنست که میان آب و گل رایگان جان عزیز بباد رود دست از دل
و جان برداشته بمدد توکل فضل الهي خود را بران تیره بختان زدند
میان راجه سجان سنگه و آنها کار بکوته یراق بلکه مشت و گریبان
رسید فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت
که صلاح کار درین است که مصلحة کفار را بطریق هزیمت طرف
خود کشیده از نواره جدا و دور باید نمود راجه عمدا قدم بقدم
پس پا گردیده آشامیان را طرف خود می کشید تا آنکه پارهٔ از
نوارهٔ خود دور افتادند و از راه غرور غلبهٔ که داشتند بیبا کانه قدم از
قدم بر نمي داشتند درین حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعي
آغریه تکبیر گویان بمدد راجه پرداخته برسر آن گروه حمله آوردند و
از چهار طرف درمیان گرفته با نیم جاني که داشتند داد جلادت و
تهوری دادند ازانکه کافران آن سرزمین بی استظهار نواره در جنگ
صف مقابل شیران نبرد جو از روباه کمترند بتدبیر مبارزان دین
تقدیر موافقت نمود و درفرصت نیم ساعت نجومي که معرکهٔ دارگیر
گرم بود آن جماعهٔ بد سگال مغلوب گشته علف تیغ بهادران اسلام
گشتند و چنان بجان دادن در ماندند که یکي از آنها خود را بنواره
نتوانست رسانید و مردم نواره نیز بمدد آنها نتوا نستند پرداخت
و دلاوران اسلام گرم گیرا اشجار کیله و بانس که دران کنار بسیار
بودند بریده درلا و گل برای پا قایم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نوارة تاختند و بسیاري بزور بازوی
شناوري بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
کفار بر آوردند و قریب چهل کشتي بدست آوردند از جملهٔ غنیمت
میان کشتیها از جنس خوردني خام و پخته هرچه یافتند ازانجمله
آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقي مسلمانان
قسمت نموده خورده آبي بر آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد ازان که
بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبهٔ لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردید
و دران سر زمینهاي قلب هرگاه و هرجا شب خون مي آوردند
بیشتر از کفار طعمهٔ تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار مي گردیدند
و هرطرف از اطراف هزار ها بقتل مي رسیدند و بسبب قحط و
وبا که علاوة لشکر کشي و کافر کشي گردید آن قدر آشامیان بجهنم
واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
راجهٔ آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
اسلام نماند یکي از نوکران عمدهٔ مدار علیه خود بطریق ایلچي زبان
فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
سابق مبني بر طلب دختر در جرگهٔ پرستاران مع سه لک توله
طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
سال داد ازانکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
کارطلب داشته بودند وخان خانان برخوبیهای بهوکن وزیر راجه که در
اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهي طرفین بسیار میکوشید و راجه
با او بد ظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پورنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات
راست و درشت پیغام نمود و بهوکن باحترام تمام با فرستادهٔ
خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید
و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوي مصالحه صورت نگرفت
و روز بروز از ناموافقت آب وهوا که درهمه بلاد اواخر برشکال از ضرر
آختلاف فصلین موثرمیگردد و باکثر مزاجها نمي سازد خصوص در
طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه مي یابد خاصه در
دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار مي باشد و بیخ
درختها که سمیت دارند شست و شو مي یابند از آن آب هر
مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر مي باشد و از وزیدن باد گل
بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغیر تمام در آب و هوا بهم مي
رسد و بمسافران مزاج نگرفته اثر سمیت مي بخشد چنانچه مابین
صوبهٔ خاندیس و بندر سورت جهار منزل این طرف بندر مذکور
رودخانه ایست مسمی بساپن یعنی مارکه آب آنجا في الواقع در
اول فصل خریف حکم زهر مار بهم مي رساند هر مسافری که دران
موسم از آب عبور نمود هرچند که آب آنجا از روي احتیاط نخورد
هواي آن قطع زمین کار خود مي نماید و ممکن نیست از صد
مسافریکی بدون عارضهٔ تپ رهائي یابد مطلب انواع مرض
جسماني و تپ محرق و امراض مهلکهٔ دیگر بمرتبه بشدت تمام در
لشکر اسلام پیچید که خیمهٔ نماند که از ده نفر یکي برای خبر گرفتن
دوا و غذا سالم بماند و اثر تپ وبائي مهلك علاوهٔ مرضهاي دیگر
گردید و گراني و کمیابي غله مزید علتهای جسماني گشت و

صد وهفتاد وسه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهي آمده بود ازان جمله چند انبار بخرچ لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت باقي آن انبار ها براى ذخيرۀ چندين روز تاکيد نموده بودند بيشتر انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طريقۀ محافظت آن عاری بودند ومردم آشام وقت شب خون ويورش قابوی وقت يافته بکندن دست بدست آب در انجا ها سر مي دادند و هرجا غله بالا مي يافتند آتش مي زدند و ضائع و نا بود مي ساختند بوسيده و از کار خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعايا زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم قرار بهلاک رسيد عرصۀ زندگاني و آرام جسماني و روحاني بر تمام لشکر تنگ و نا گوار گرديد و هر روز هزار ها هر طرف افتاده جان بدشواری مي دادند و گاو و اسپ نماند که از گرسنگي جان برگشته باشد يا مذبوح شده غذاي غربا و ضعفا نگردد بلکه مردم عمده گاه گاه گوشت اسپ و گاوی که کار او بمردن رسيده باشد ذبح نموده باهمه پيه او که نام روغن وچربي ونمک ناپديد بود کباب ساخته باقدري برنج شوربا دستور جوش داده بدان تنعم مي نمودند و در امتداد ايام آن نيز ميسر آمدن متعذر گرديد و کار بجای رسيد که چون مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائي است علاوه اختلاف آب و هوا گشت و کفن و دفن مرد ها و بيمار داری مريضهاي نزديک بهلاک باعث وبال جان و حال زنده ها بدتر از بيمار گرديد و بهمين آفتهاي غير مکرر همه تهانه داران رو بعالم بقا گذاشتند يا با نيم جان باردوش دو آشامي گشته خود را بلشکر رساندند - وگمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه بیشتر علاج مرض دران مرزمین از افسون و خوردن کسیه و که میوهٔ مشهور آنجا است و لیمو و نا رنج که درانجا بسیار است می نمایند و از آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر موافق آمده بود علاج تخفیف تپ و بعضی مرضها مي گردید و مردم لشکر بمرتبهٔ تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان برین معني اطلاع یافته بفکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که خیمه طرفي که راجه بود بر آرند و در سر انجام کوچ گردیده خفیه در دلا ساي همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه بر آورد از انتشار این خبر آشامیان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع بشوخي زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته هزار ها ازان قوم شوم قتیل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود که سر مقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند و بتهانجات میفرستاد که تشهیر کنان برده بقتل رسانند - دراین ضمن بهوکن وزیر راجه نظر برعاقبت بیني خود و اصلاح کار راجه باوجود ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود را نزد خان خانان رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال اورا گرفته مقید ساخت و بعضي را سیاست نمود اما آخر کار بسعی بهوکن نظر بر اصلاح کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح برین

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله نقره و بیست هزار توله
طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روي نیک اختر خود براي خدمت
پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر براي خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و براي دلیرخان که در اصلاح و تنقیح مقدمه
میانجي شده بود نیز رسمیات بجا آوردند و عذر ویراني ملک
و تاراج رفتن سرمایهٔ دولت خود را شفیع کم خدمتي و جرائم
خویش ساختند از انکه خان خانان نیز بمرض نزدیك رسیدن اجل
گرفتارگشته بود وعمدهاي لشکر براي کوچ تنگ آورده بودند معهذا آزار
خودرا پنهان مي نمود لهذا راضي بصلح خاطرخواه راجه گردید و نیزمقرر
گشت که از جملهٔ مکانهاي مفتوحه چند قلعه و قصبهٔ سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهي باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عمدهٔ راجه بطریق یرغمال که درهندي
اول گویند نزد خان خانان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند وبندیهاي هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادي
الاولی سال پنجم ازجلوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضي مشرف بر هلاک بودند و چندي از عمدها مرحله پیماي
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم
نراین از راه محالاتي که منجملهٔ محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ
مقرر فرموده باوجود شدت آزار خود و مشاهدهٔ آنکه اکثر را پا برکاب
سفر دار القرار میدید نظر بریذکه تا نفس واپسین در کارولي نعمت
کوشد خود داري نموده مرض خود را پنهان و سبک وامی نمود و
شب و روز در اجراي کار مالي و ملکي و تسلي سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوبارهٔ کوچ بهار و تنبیه راجهٔ آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طي مسافت مینمود تا انکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر انها اعتماد فدویت و نظر بر کار سرکار پادشاهي داشت مع نواره اواخر شعبان المعظم براي تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمهٔ چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحهٔ وداع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار درمنزل خضر پور رسیدند دویم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شر فاني بدار السرور جاوداني انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طلب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکري که در زمان حیات او آقا ازو بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که اورا بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید وباجود رو گردان شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملك چنین مهمي را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه و آن در انواع تهلکه میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولي نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم ازجلوس مطابق سنه هزار وهفتاد و سه هجري و حادثهٔ که بر امیرالامرا در دکن روداد

غرهٔ شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از واقعهٔ بندهٔ کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای ماتم پرسي بخانهٔ محمد امین خان رفته اورا برداشته بیارند بعد ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و دیگر عنایات تسلي بخش دل غمدیدهٔ او گردیدند *

دیگر از اخبار کدورت افزا که درین آوان علاوه نا ملائمي مزاج شریف گردید این ست که از واقعهٔ دکن خبر شبخون زدن سیوای مردود نا بکار بر امیر الامرا اندرون محل و کشته شدن ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امیر الامرا بعرض رسید - تفصیل این اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امیر الامرا دران سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امیر الامرا براي تسخیر قلاع و تصرف اکثر معمور های آباد کردهٔ و متصرف شده آن سگ عیار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب شمشیر و راي صائب بیشتر قلعها و مکانهاي قلب را بتصرف پادشاهي آورده بقصبهٔ پونه رفته در حویلي که ساختهٔ آن جهنمي بود فرود آمده جابجا فوجها براي استیصال و بدست آوردن آن بدسگال تعین نمود دران ایام چنان نسق و بندوبست نموده بود که هیچ احدي خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع یراق بلکه بي یراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد ؛ قوم مرهته را بر اسپ نوکر نمي نمود وسیوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده بود که میان کوههاي دشوار گذار هر هفته وهر ماه جائي بسر میبرد

روزي جمعي از مرهتّه که در جرگهٔ پیادها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهتّه همراه برات کدخدائي غیر معلوم حاصل نمودند و پسر امروی را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقارهٔ شادي و جمعي از مرهتّه اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنیم در یکي از تهانجات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سر هاي برهنه که جمعي دیگرسر ریسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کتک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده ومسلح گشته در حالتي که نوبت دوپهرشب مي نواختند جمعي خود را طرف باورچي خانه که متصل دیوار محل سرا واقع شده بود و مابین دیوار و خواص پوره دریچهٔ خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته‌بودند وآن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ایام صیام ماه مبارك بود چند نفر باورچي را که براي پختن طعام سحور و دیگدان درست نمودن بر خاسته بودند بیدار و باقي را در خواب یافتند ازانکه ازراهي که میدانستند هرقسمي که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بیدار یافتند بخواب موت آشنا ساختند وهر کدام را که بر بستر خواب دیدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شگافتن دریچهٔ طرف محل پرداختند از صداي کلنگ و غرش نعرهاي کشتگان یکي از خواصان که حجرهٔ او عقب دیوار باورچیخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امیر الامرا رسانده بر صداي کلنگ و آشوب بیرون مطلع‌ساخت امیرالامرا

در جواب ازروي اعتراض گفت باورچیها پختن سحور و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهیلیان پیهم خبر شگافتن و دریچه بهمرسیدن در دیوار آوردند امیرالامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهي در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهتّه از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیری بر یکي ازانها انداخت مرهتّه خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که انگشت از دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهتّه در حوض پر از آب افتادند و یک مرهتّهٔ دیگر را امیر الامرا بضرب برچهي انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جاي محفوظ برده رساندند و جمعي از مرهتّه بر سر چوکی خانه رفته غافل ریخته بربالین هرخفته و بیدارکه میرسیدند زیر تیغ مي گرفتند ومي گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صداي نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدي آواز دیگری را نمي‌شنید وشورش داروگیر نابکاران علاوهٔ آن گشت و دروازها را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوخط شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمي ساخته بدرجهٔ شهادت رسید و یکي از جماعه داران عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیه پارهٔ بشایسته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا بریدند ودو حرم خاص امیرالامرا را زیر تیغ آورده یکي را چنان از هم گذرانده بودند که درسبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند و دویمي را باوجود سي و چهل زخم رسیدن ازانکه اجل او کوتاهي نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال ومالیت خانه چندان نپرداخته جلد ازان خانه برآمدند - صبح آن راجه جسونت که عمدهٔ کومکیان بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیرالامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه بکار پادشاهي آمد که برما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض گردیدن بر امیرالامرا و مهاراجه‌جسونت اعتراض فرموده صوبه داري دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال بپادشاه زاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت نا نموده بصوبهٔ بنگاله برود و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاه‌زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ بکوچ متوجه‌کشمیرگشتند - غرهٔ ذی‌قعده وسط خورداد در سواد آن خطهٔ دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش و خروش رود و سرود ضمیمهٔ زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه رگهناتهه نائب وزارت گرفتارپنجهٔ مستوفی اجل گردید و بجاي او فاضل خان خانسامان را اصالة خلعت (نیابت) وزارت مع قلمدان مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت ودیعت حیات نمود - فاضل خان که ازاعیان ونجباي خراسان بود در تدین ونیک

سرشتي نظیر نداشت و در علم تنجیم بهرهٔ تام داشت اکثر احکام که بخدمت اعلی حضرت و عالمگیر در ایام پادشاه زادگي نوشته داده بود کمتر خطا دران راه یافت چنانچه صدمهٔ که بپای حضرت خلد مکان اواخر سن چهل جلوس در خواص پور مهم دکن رسید بر محل بگدارش خواهد آمد نیز نوشته داده بود - بعد بندوبست کشمیر و تنبیه بعضی افغانان جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغانان نیازي که فدائي خان برای تادیب آنها مامور گردیده بود اواخر محرم الحرام متوجه لاهور گردیدند هرج و کسالهٔ بسیار بلشکر و مردم بهیر روداد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تهلکه بر سواري خادمان محل گذشت و آدم بسیار و چارپاي بیشمار در غار ها افتاده تلف شدند این معني بر مزاج پادشاه عادل رحیم نا گوارا نمود فرمودند بدون امور ضرور ملکي آمدن پادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف راي صائب است - از سوانح احمد آباد بعرض رسیدکه شخصي مجهول النسب معذور العقل خود را داراشکوه نامیده جمعي از صحرا نشینان ضلالت کیش باخویش فراهم آورده بخیال باطل مادهٔ فساد و شورش گردیده بود بجوهر شمشیر و سفي مهابت خان صوبه‌دارجمعي ازهمراهان آن تبه‌کار بدار البوار پیوستند و خود آوارهٔ دشت نا کامي گردید - درین سال اسلام خان صوبه‌دار و کفایت خان دیوان اکبر آباد ودیعت حیات نمودند صفي خان پسر اسلام خان راصوبه دارمستقر الخلافت مقرر کردند وجعفر خان را براي وزارت طلب حضور فرمودند ونجابت خان را بجاي جعفرخان بصوبهٔ مالوا منصوب نمودند - تربیت خان را مع نامه و جواهر و

تحف دیگر هندوستان قریب شش لک روپیه نزد شاه عباس روانهٔ ایران ساخته از اصل و اضافه چهار هزاري چهار هزار سوار نمودند - امیر الامرا که بعد مغضوب و تغییر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی گشته بود از همانجا خود را بصوبه داري بنگاله برساند - درمنزل پاني پت جعفرخان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت وقلمدان مرصع سرافرازی یافت - ملایحیي برادر ملا احمد نوآتیه وزیر عادل خان بیجا پوري بحضور رسید و بمنصب دو هزاري هزار سوار سر افرازي بخشیدند - سلخ ماه ربیع الثاني داخل دارالخلافت شدند و عاقل خان خافي را داروغهٔ غسلخانه از تغییر اله یار خان نموده بعطاي خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال هفتم جلوس مطابق
سنه هزار و هفتاد و چهار هجری

از عرضه داشت سلطان محمد معظم برخبر و مژدهٔ تولد فرزند مبشر گردیده بسلطان معز الدین موسوم ساختند - از واقعهٔ دکن بعرض رسید که سیوای نابکار علم طغیان زیاده از حد بر افراخته و روز بروز ریشهٔ فساد او از تاخت محالات پادشاهي وتاراج نمودن قافلها دران سر زمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیره که کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آورده کشتیهای راه کعبه را در دریا تاخت می نماید و چند قلعه در دریا احداث نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداخته و در قلعهٔ راج گدهه سکهٔ پول سیاه و هون می زند هرچند که راجه مهاراجه جسونت دراستیصال او سعی نمود فائده نبخشید بعد عرض راجه

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگهه سودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگهه بندیله و پورنمل و زبردست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگهه را خلعت مع صد اسپ و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیر خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبذول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند - درینولا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اُجین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگهه بمهم سیوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس
مطابق سنه هزارو هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگهه که برای استیصال سیوای خسران مآل مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانهٔ پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بند و بست آن ضلع که تفصیل آن خالی ازطول کلام نیست پرداخته همه کومکیان را جابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعهٔ پونده‌هرو روده مال (4)

(4) ن - نوندهر و عرودمال *

که از قلعهٔ مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود و هردو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمة الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان می رفت و آدم و مال وعیال بسیار کفار کشته و دستگیرد غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هردو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد و بتردد قلعه گیري پرداخت وقلعه نشینان هردو کوه محصور گشته شرط قلعه‌داري از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم میرسانند بعد محاصرهٔ چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگاه تا کمرگاه قلعه رسیده بازي‌پایین هردو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالاي کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازي کمی نه نمودند راجه جی سنگهه نیز خود را مع کیسر سنگهه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهاي پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برنگارد از سررشتهٔ اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز مقابل باریدن تگرگ گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ آتشبار مورچال پیش می بردند بعده که برج یک طرف را از باروت پرانده تزلزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیرخان عهد عدم ضرر جانی بآنها دادند قلعه‌داران هردوقلعه بر آمده با دلیرخان ملاقي گشته مخلع شدند بعده که دلیرخان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعها را بتصرف پادشاهی در آورد و دران نبرد و یورش هشتاد سوار با جمعی از پیادها و عملهٔ قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداري داود خان و راجه رای سنگهه و غیره براي تاخت و تاراج معمور هاي ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد و تا پنج ماه فوج پادشاهي ازمقابله و محاربه و کافر کشي نیاسود که تا سیوا پور که آباد کردهٔ آن مردود بود و قلعهٔ کندانه و کنواری گده نشان آبادی نگذاشتند و مواشي بی شمار بدست آوردند و بسبب تاختهاي ناگهان کفار و دست برد هاي نمایان آن گروه بد کردار و شبخونهاي شبهاي تار و گرفتن سر راه و درهای دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه نبرد بر لشکر اسلام تنگ ساختند آدم وچارپاي بسیار لشکر پادشاهي تلف شدند آخرکار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار نمودند و قلعهاي نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند بعده که کار بمحاربه و محاصرهٔ قلعهٔ راج گده که حاکم نشین آن بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادري او درانجا بودند کشید کوتاهي سخن کار بر محصوران از سعي بهادران قلعه کشا تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان مسدود ساختند که هرچند آن محیل خواست قبائل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر رسانده لشکر را براي تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما وای مستقر الریاست آن واجب
السیاست تمام مال و قبیله و عیال آن بدسگال پامال مکافات کردار
او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجه برای التماس
عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعجات باقی مانده و ارادهٔ دیدن
راجه فرستاد راجه نظر بر عیاری و مکاری او اغماض نموده برای
یورش زیاده از سابق تاکید فرموده تا آنکه خبر رسید که سیوا جریده
از قلعه فرود آمد و برهمنان معتمد او رسیده قسمهای شدید بعجز
و زاري تمام بمیان آوردند راجه عهد امان جان و آبرو داده بشرط
رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکري درگاه فلک بارگاه بوعدهٔ
عطاي منصب عمدهٔ قبول مصالحه نموده براي آمدن و ملاقات
نمودن ماذون ساخت بعده که نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاهر
گردید راجه منشي خود را باستقبال فرستاده راجپوتان مسلح
همراه داده تاکید نمود که از غدر آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود که اگر بصدق دل حلقهٔ اطاعت بگوش و ردای فدویت
بردوش انداخته آمده درسپردن قلاع وقبول احکام حضور سرافگندگي
خواهد نمود التماس او قبول بارگاه خطا بخش عذر پذیر پذیرا
خواهد گردید و الا الحال هم ماذون است که برگشته بمکان خود رفته
بسر انجام جنگ با مهلت خاطر خواه پردازد وخودرا درین باب مختار
داند بعد رسیدن پیغام آن سیه نامهٔ بدنام بزبان انکسار و نیازگفت
که میدانم در اطاعت و عبودیت جان بخشي و امان عرض وناموس
من است باز راجه مردم عمدهٔ دیگر را فرستاده باعزاز نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجه برخاسته معانقه نموده نزد خود جاداد و آن

تبه کار بهزاران اظهار سر افگندگی و خجالت دست بسته گفت بطریق بندهای ذلیل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی ببخش و خواهی بکش رای رای تست و التماس نمود قلعهای کلان نامی را با ولایت کوکن حوالهٔ بندهای پادشاهي می نمایم و پسر خود را در جرگهٔ بندهاي جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم وخود امید وارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان بوس و دریافت ملازمت بدستور بندهای مطلق العنان که در اقطاع خود و صوبجات خدمت می نمایند با قبیله و عیال در یک دو قلعهٔ خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمدهٔ پادشاهي امر فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقهٔ جانفشاني بتقدیم خواهم رساند راجه در تسلي او کوشیده نزد دلیرخان فرستاد و پروانگی برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند برد بضبط سرکار درآمد و بندهای پادشاهي بقلعه درآمدند بعد ازان دلیرخان سیوا را که تا آنوقت کمروا بود شمشیر و جمدهر مرصع و دو اسپ عربي مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و نزد راجه آورده دست اورا گرفته براجه سپرد و راجه نیز خلعت و اسپ و جیغه و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده مطمین خاطر ساخت و سیوا ازراه پخته کاری ساعتی شمشیر بسته بزوا کرده گفت از جملهٔ کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود چون از مدت مذکور گرویدن و رجوع آوردن سیوا درمیان بود راجه

بحضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار ورود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گرز بردار مع فرمان و خلعت از حضور رسید راجه سیوا را طریقهٔ آداب استقبال و تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود سیوا مطابق آن بعمل آورده سه گروه پیاده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر فخر بر آسمان رسانید و از سرور فضل و عنایات پادشاهی درجامه نگنجید و برای سپردن قلعجات بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جملهٔ سي و پنج قلعه که درتصرف خود داشت کلید بیست وسه قلعهٔ مفتوح گشتهٔ سابق و حال بجمع محصول ده لک هون که چهل لک روپیه باشد به بند های پادشاهي بسپارد و دوازده قلعهٔ خورد کم حاصل در تصرف مردم او باشد و سنبها پسر هشت سالهٔ او که بنام آن منصب پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بافواج شایسته تا روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیال خویش دران جبال بآبادی ملک پامال گشتهٔ خود پردازد و هرگاه برای کار پادشاهي بطلبند حاضرگردد و وقت رخصت باز خلعت واسپ و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر اورا تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - دریفولا ملا احمد نوائته از مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت براي عفو تقصیر تاخیر باقي پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد وارادهٔ بندگي درگاه آسمان جاه داشت - مع ملا یحیی که بحضور رفته بمنصب سرافرازی یافته

تعینات راجه شده بود نزد راجه مع قدری جواهر و دیگر تحف آمده ملاقات نمود و راجه دو اسپ با ساز طلا و فیل و دو تفوز پارچه تواضع نمود بعده که خبر آمدن سیوا نزد راجه و مفتوح گردیدن قلعجات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضافهٔ دوهزار سوار دو اسپه وسه اسپه وعطای خلعت وشمشیر با ساز مینا ویک زنجیر فیل مفتخر ساختند پسر راجه کنور رام سنگهه که در حضور بود مورد عنایات گردید وبدلیرخان وهمه همراهان او اضافهاي نمایان عطا فرمودند - بعد از استیصال خان جهان لودی که افاغنه را مغضوب گردانده احدي را بپایهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید - بنام راجه جی سنگهه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعلقهٔ عادل شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته تا پای قلعهٔ بیجاپور ویران و خراب سازد - درینولا عرضه داشت راجه جی سنگه و واقعهٔ دکن بعرض رسید که ملا احمد نوائته که اصل از شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نوآتیه گویند و بیشتر شافعي مذهب و فاضل مي باشند خصوص موسی الیه که بکمال استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت از نزد عادل شاه آمده و ارادهٔ بندگي درگاه آسمان جاه دارد امیدوار نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان و خلعت و شمشیر مرصع و جیغه و فیل فرستاده طلب حضور نمودند و خفیه براجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و فراخور استعداد
بخدمت عمده سرافرازی خواهد یافت اما چون نمک ولی نعمت
قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این
درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارسیده ودیعت حیات نمود *
چون مرزبان تبت که ولایت علحده متصل بسرحد کشمیر واقع
شده در زمرهٔ سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه‌دار کشمیر رجوع
نمي آورد و سکه و خطبهٔ پادشاه اسلام جاری نمي‌ساخت بنام سیف
خان صوبه‌دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکي از معتمد
فهمیده کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت
ازراه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه وسکه و بنای مسجد
اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار
عنایات پادشاهي سازد و الا برو سهم فرموده ملک اورا پامال سم
موکب افواج قاهره سازد و بدین مضمون فرمان وعدهٔ و عید آمیز بنام
آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان
محمد شفیع نام بندهٔ پادشاهي را همراه فرمان روانهٔ تبت ساخت
مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکر های فاسد افتاده آخر بهبود
مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعهٔ
اول سکنهٔ شهر را بیرون سواد تبت جمع ساخته خطبه بنام نامي
پادشاه حق پرست محي الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر
غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقره و دادن
خلعت فاخره برآوج برین رساند و مسجد بنا کرده نقشهٔ آنرا با دو
هزار اشرفي و نه هزار روپیهٔ تازه سکهٔ اسم عالم گیر و تحف دیگر

آن ولایت روانهٔ حضور ساخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حوالهٔ محمد شفیع نمود و خدمتگاری محمد شفیع و همراهان بائین شایسته بجا آورد *

سرزمین تبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت‌کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبهٔ بیجاپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ‌صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک‌ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دوماهه راه واقع شده و بوسعت آن در قلمرو هندوستان صوبهٔ دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنهٔ سیر حاصل کلان دیگر صوبجات توان گفت صوبهٔ دیگر نیست و هیچ مکان لاینفع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبهٔ آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد بیجاپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید امد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم‌از دکن بحضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال‌فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

درهمین اوان معروض گردید که تغیر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتقال روضهٔ جاودانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دریافت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو سیر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدارالقرار جاودانی که اواخر رجب المرجب سنه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود
نمود بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت سی و یک
سال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزهٔ زرین است * که آب درو تلخ گهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیر زین است * تو غره مشو که عمر من چندین است

(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمهٔ از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداری
خاصه در آبادی ملک و نیکنامی دوجهان کوشیدن از جملهٔ سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمهٔ متصدی معزول بندر سورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمدهای ایران و توران
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرافرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
رعایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
بر قبر پدر بزرگوار رسیده بدیدهٔ اشک آلود گهر یار گشته فاتحهٔ
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبه برای پرسه تشریف برده همه

مقربان حضور را مامور ساختند که بدر حرم سرا رفته بخدمت حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - ونقل نمایند که درحالت نزاع اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات بادشاه التماس نمود و دو دفعه ادعای بیگم صاحبه بدرجهٔ اجابت نیامد کرت سیوم که بسیار بقبول آن بمنت عرض نمودند طوعا و کرها قبول فرمودند چند گاه در اکبرآباد توقف نموده حکم بداروغهٔ تخت صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضي خدمهٔ محل همراه گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت بیارد *

دیگر ازسوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعهای طرف رخنگ تعلقهٔ بنگاله است که مرزبان سنگرام نگر و چاتگام سرازاطاعت پادشاهان گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمي آورد و در تاخت و خرابی اطراف می کوشید درینولا بسعي تعین کردهاي بزرگ امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد نواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد که بعد محاربهٔ چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمیداران آنجا با سیصد و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هردو طرف کشته و شهید گشتند و یک صدو سی و دوکشتي و هزار وبیست توپ خورد وکلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چاتگام را باسلام آباد ساختند و سرزمینی که هرگز آفتاب نور محمدی بران نتافته بود از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه با سر مقتولان و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

امد الله پسر ملا احمد بیجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرافرازی یافت - یک صد و بیست فیل فرستادهٔ امیرالامرا مع تحف دیگر از نذر گذشت و پسند افتاد •

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد وشش هجری و رسیدن سیوا بحضور

درشروع جشن بنواب قدسیه بیگم صاحبه که دوازده لکهٔ روپیه سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه‌نمودند و یک لک روپیه و ده هزار اشرفي‌که درانوقت هفده روپیه اشرفي بود نقد مرحمت فرمودند واضافهٔ دو هزار سوارمع دولک روپیهٔنقد بپادشاه زاده‌محمد معظم و بهمین دستور بدیگرپادشاهزادها وبیگمها اضافه و نقد عنایت نمودند - چون راجه جی سنگهه بعد تاخت ومحاربات بیجاپور که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آرد باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور آورد سیوای ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات بادشاهي ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی ازطرف پادشاه گشته روانهٔ بارگاه آسمان جاه ساخته بود درین جشن عالم افروز خبر رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن وحشی‌خصال بد سگال‌را بحضورآورده ملازمت بفرمایند - چون‌سابق بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعهٔ مستقر الخلافت بقلعهٔ دار الخلافت طلبیده بودند دریئولا بازهمراه نامدار خان بقلعهٔاکبرآباد طلبداشتند - و در همین روز ها هزار و چهار صد ارابهٔ هشت گاوی

پراز اشرفي و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم
آن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعهٔ
اکبرآباد گردید - و هیچدهم ذی قعده سنه مذکور که جشن وزن
قمری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
نکوهیده سگال باسنبها پسر خورد سال که نهسال عمر داشت بحضور
رسیده باخجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار
و پانصد اشرفي و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیهٔ آن
زمان باشد نذر و نثار گذراند باشارهٔ عالی در جرگهٔ پنجهزاریها
استاده نمودند ازانکه پسر هشت سالهٔ اورا غائبانه پنجهزاری نموده
بودند و فتهوجی خویش اوکه در ذکر تردد راجه جي سنگه درخرابي
ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افرازی
یافته بود ادعاي آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایهٔ هفت
هزاري نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده اورا خوشدل و امیدوار
ساخته بود ازراه بغضی که نظر بر افعال وکردار آن نابکار در دل پادشاه
دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده ننمود و برای استقبال
نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل ازانکه عطاي خلعت
و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت
و خجالت آمیز بر چهرهٔ حالش ظاهر گردید و لمعهٔ بلجهٔ فکر فرو
رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشهٔ رفته خود را
چون صید تیر خوردهٔ تازه بدام آمدهٔ بر زمین انداخته بعد ساعتی
باظهار ساختگی و پخته کاري بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب
بکلمه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هرچند کنور

رام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد
چون ادا های خلاف داب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مرخص فرمرده بخانهٔ که
برای او بتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانهٔ جی سنگه مقرر کرده
بودند فرود آوردند و حکم نمودند که حقیقت براجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا
بمجرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمجرا
می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار برمحل موقوف داشته مجملی
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه
شدن سیوا بحضور و بعد ازان روداد می نگارد چون راجه
جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک
بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمي و راه نمائی ملا یحیی
بیجاپوری و پردل خان و سیوا و نتهوجی که از خویشان و جز ولاینفک
و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز
نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات
راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
اختصار رویداد آنکه بعده که راجه دلیر خان را هراول نموده چند
منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سپاه را گرفت از جملهٔ سی
و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود
درین ضمن ابو المحمد نام نبیرهٔ بهلول خان که از شجاعان عمدهٔ
بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

رسانده ملحق و شریک کار بل رهنمائی استیصال ملک وجان ومال سکنه و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت دربارهٔ او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای او نموده بحضور معروض داشت و درجهٔ پذیرائی یافت - کوتاهی سخن هرجا قلعهٔ تعلقهٔ بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه گشا سر سواری یا در محاصرهٔ ایام معدود مفتوح میگردید خصوص سیوا و نتهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه‌چهار هفته سه قلعه منگل پهره و غیره از قلعهای سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم قلعه را مامون ساخته سوای غلهٔ ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه بآنها وا گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین ویسار زیاده از شمار نمودار گردیدند وهر روز جنگ گوله وبان بهم نبردی قراولان بمیان‌می آمدآخر غلبهٔ دکهنیان بجائی رسیدکه اکثر شبها دلیر خان باتمام‌سپاه برپشت فیلان و اسپان بروز می آوردند و جمع‌کثیر ازهردو طرف کشته و زخمی می‌گردیدند و شب و روز خورد وخواب و آرام طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد ازحد نموده کهی اصلانمی‌گذاشتندکه بهٔلشکر برسد هشت نه‌منزل‌که بدین‌دستور طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهدوی با جمعی از سرداران نامی و ده دوازده هزار سوار و پیادهٔ کرناتکی بیشمارکه در شبهای تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج‌سابق بیجاپور پیوست و اطراف فوج هراول فرو گرفتند و جلو ریز مانند

سیلاب کوهربا خود را بر فوج پادشاهي زدند ودلیر خان شیر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بحملهاي پیاپی رستمانه شرزه خان را هزیمت داد و سوار و پیادهٔ بسیار از هردو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهاي دکني چهار فوج شده باستظهار سرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامهٔ دار و گیر بمرتبهٔ بلند ساختند که سیلابهای خون روان گشت و از هردو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشي که از سر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حملهٔ دلیرخان تاب مقاومت نیاورده فرار ورزیدند و اسپ و مادیان و چهتری و علم بسیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دوشب زین از پشت اسپان و سواران از بالای زین جدا نگردیدند روز سیوم بر چنداول که سیوا و نتهوجی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان باجمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو راي نامی دکنی باهمراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هرروز بهمین دستور هنگامهٔ نائرهٔ قتال گرم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشتهٔ قلعه دار منگل بیره (5) که از قلعهای مفتوحهٔ سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

---

(5) ن - پهرة - هیره - در عالمگیر نامه بیده نوشته *

بیجاپور قریب بیست هزار سواریکه تاز تا دروازهٔ قلعه رسیده ازدم گولهٔ
توپ و تفنگ نه اندیشیده مورچال قائم نموده اند هر روز فوج دیگر
بمدد آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعه از دست خواهد
رفت - سرافراز خان بمدد آن قلعه‌دار تعین شد بعد رسیدن کومک که
قلعه‌دار نیز از قلعه بر آمده باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمها
بر داشته جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعه برداشتند همچنان
بیست روزه راه را در دو ماه جنگ کنان به پنج کروهي بیجاپور
رسیدند و دویم رجب سنهٔ مذکور بمحاصره پرداختند عادل‌شاه محصور
گردیده سرداران فوج خود را تعین نمود که داخل ملک پادشاهی
شده تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلهٔ فوج
راجه و زدن کهي مقرر گردیدند و بند تالاب را شکسته خالي نمودند
و در چاهها و باولیها از زقوم و آدم و جانور مرده انداخته پر نمودند
و اشجار ثمردار و سایه دار و عمارتهای عالي متصل قلعه را
بریدند و مسمار نمودند و بمرتبهٔ باغات و عمارات را خراب از هردو
طرف ساختند که دران سال باز نام آبادي بران شهر گذاشته نشد
و عادل‌شاهیه تا روز استیصال سلطنت که انشاء الله تعالی بذکر
خواهد در آمد مزهٔ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان
خواجه سرا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ صاحب اختیار حیدر آباد
گفته می شد که در اصل از امرای ایران بوده و بسبب حادثهٔ
بخشیدن یکي از پرستاران خاص که شاه عباس در عالم بیخودی
نشاء شراب بخانهٔ او فرستاده بود و او برای خلاصي جان خود از
غضب شاه ایران که اگر خود را خصي نمي ساخت جانبر نمي

گردید بدست خویش خود را معیوب ساخته مامون از غلبهٔ ظن
بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنجهزار پیاده بمدد عادل
شاه رسیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگامهٔ کارزار
گرم بود و فوج و چارپای که برای کهی میرفت کمتر بلا آفت
بر میگردید و هرطرف که برفوج پادشاهي غلبهٔ دکنیان ظاهر
میشد شیر بیشهٔ وغا دلیر خان خود را چون فیل دمان می‌رساند
اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه مرهای سران که
دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهاي صفدران که دران رزمگاه طعمهٔ
زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد دو صد نفر بانام و نشان
هردو طرف زیرتیغ و هدف تیر و گولهٔ توپ وتفنگ نگردید سیوا را
همراه نتهوجي و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعهٔ پرناله
فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته ازانجا برخاسته
طرف قلعهٔ کهیلنا تعلقهٔ خویش خود را رساند ونتهوجي راسرداران
بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
بتدبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبیدآخر بترددد و منصوبه
بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصرهٔ

بیجاپور ماند بعد روانه شدن میوا که همان عقل حل عقدهای فوج پادشاهي گشته بود دو ونیم ماه دیگر درمحاصره گذشت محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد خصوص از جمله ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتلهٔ قابل تحریر می نماید که اوائل ذي قعده که ایام محاصره به پنج ماه کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گرفتند و بیست و پنجهزار سوار و پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گولهٔ توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازي وسنگهاي فیل ربا که ازبالای قلعه متصل تا سه روز وشب می آمد برکارزار چنان چهار طرف فوج را داشتند که فرصت سرخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و هرطرف که حمله مي آوردند داد تهوري میدادند خصوصا ابوالعلا (6) نبیرهٔ بهلول خان که برادر اوابوالمحمد خان بلشکر پادشاهي پیوسته دلاوریها بکار مي برد هردو بهادر شیر نبرد را علي رغم همچشمي مقابله با همدیگر افتاده بود و هریکی می خواست حق نمک قدیم و جدید بعرصهٔ ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و سیدی خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم درلشکر راجه انداختند وهیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

---

(6) ن - ابو علي *

هشت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز درمیان گرفته راه کومک بر افواج پادشاهي مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود را بحملهٔ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب راجه رساند وکارزاری که بتحریر و تقریر راست نیاید ازان بهادر شیر نبرد صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاه بظهور آمد و سوار و پیادهٔ بیشمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی خان که رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان خویش کشته و پامال سم اسپان دلاوران همراه دلیرخان گشت وشکست عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسپ و پالکی و جهتری و علم زیاده ازشمار بدست مردم لشکر پادشاهي آمد وتا هفت کروه تعاقب نمودند و آدم زخمی و سالم قریب هزار نفر دستگیر گردید که ازان جمله زیاده ازصد سوار از راوتان یکه تاز مشهورآن دیار بودندکه هر کدام مبلغ داده خلاص شدند و پانصد نفر همراه لاش موسی خان مقتول که نتوانستند برد با هزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر راجه و دلیر خان یکصد و سی نفر که قابل شمار بودند نقد جان در باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای ماه جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعده هفت ماه سوار و اسپ و پیاده از تردد نیا سود وتا چهل پنجاه کروه نواح بیجاپور نام ونشان کاه و علف نمانده بود و از نرسیدن رسد کار و عرصه بر هردو لشکر تنگ گردید راجه و دلیرخان مصلحت دران دانستندکه چند روز برای تداوی زخمیها و فراهم آوردن سرب و باروت و آرام گرفتن لشکر متصل قصبهٔ دهارور که امید بوی کاه و دانه بهمرسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عرضه داشت نمایند درین ضمن دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن آذوقه و ازکار رفتن کمانها و ریختن پرهای تیر و کند گشتن دم شمشیر ها بجان رسیده بودند سرداران هردو طرف برای مصالحه بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله زبان بعجزو امان کشادند و ازانکه فی‌الواقع در خزانه و کارخانجات عادل شاه و راوتان صاحب لاف و کذاف سوای سیفهای دم باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر گشت که دست از محاصره ومزاحمت حال عادل‌شاه برداشته راجه خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانهٔ حضور سازد *

الحال عنان‌کمیت خامهٔ تیز رفتار را از معرکهٔ کار زار صفوف پای قلعهٔ بیجاپور بتحریرسوانح حضور معطوف می‌سازدکه بعده‌که سیوای غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال حکم فرمودند که اطراف خانهٔ آن بد خصال چوکی نشانند آن بدکیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده سراسیمهٔ کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حیله و تدبیر که داند ازین مکان پر بیم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرسید و منصوبهٔ تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی پر تذویر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنور رام سنگه طریق رفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطهٔ التیام را استحکام‌داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرداخته آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابی زیاده
نموده صاحب فراش گردید و باز باظهار منجر گشتن بمرض دق وسل
بمداوا و علاج اطبای هند می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
بسر برد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غلهٔ خام و
نقد بمستحقان مسلمین و هنود کرده پتارهای کلان را بکاغذ گرفته
پر از اقسام شیرینی نموده بخانهای امرا و خانقاه فقرا می فرستاد
تا آنکه دو سه اسپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
گروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
خود قرار داده بود فرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
جان نثار که پارهٔ بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
پلنگ خویش خوابانده حلقهٔ مرصع طلا که در دست خود می پوشید
باو پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچهٔ باریک
برسر خود کشیده کرهٔ دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
مترددین اندرون و بیرون خودرا بخواب وا نماید و خود با پسر در
دو سبد نشسته باشتهار فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهرا
آخر روز اواخر ماه صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبرآباد برآمده
خود را باسپان رساند و از انجا بتفاوت دو پهر بقصبهٔ متهرا رسیده درانجا
ریش و بروت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مالیده مع قدری
جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بنارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهاي تیز رفتار دکن که بتغیر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشهٔ آنها است در شبهای تار طی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرفی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دستیهای خالی نموده ازان پر کرده با خود بر داشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکارهٔ دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساندکه سیوا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانهٔ او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده وکڑهٔ دست اواز زیر پارچهٔ یکلائی باریک پیداست کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمودکه اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کروه راه طی ننموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بثبوت پیوست برام سنگه و کوتوال اعتراض فرموده بگمان وشهرت آنکه بساخت کنور رام سنگه بوین جرأت اقدام نموده اورا بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی وشمالی مع احکام بنام صوبه‌داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز پا اطلاع یابند مقید ساخته روانهٔ حضور سازند و راجه جیسنگه که درهمان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنیاد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتهوجی خویش اورا مقید

ساخته روانهٔ حضور سازد بعده بجست و جوي آن مرغ از قفص جسته پردازد و نگذارد که او جائي قرار و جمعیت تواند گرفت چون گمان فرار او طرف دکن براه احمد آباد و برار زیاده بود ابتدا بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند بعده بهمه صوبجات تعین فرمودند لهذا گرز برداران سمت بنارس که آن غدار مرحله پیما گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضاي هفته رخصت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چندان استعجال ورزیده بود که هیچ شاطر و هرکارهٔ سریع السیر باو نمی توانست رسید اما چون سنبها پسر او در صغر سن با او همراه بود و بتصدیع تمام او را تا بیکی از معمورهای اله اباد رساند بعده چون در پسر طاقت راه رفتن نیافت در خانهٔ یکي از برهمنان کبکلس نام که از جملهٔ زنار داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن باپدر سیوا رابطهٔ یکجهتي داشتند نگاه داشته قدري اشرفي و هون باو داده سفارش نمود که تاخط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و درصورتیکه خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد مختاری و ازانجا سمت بنارس روانه گردید باقي ذکر او انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبر هاى ناخوش از طرف شاه ایران بسبب ناموافقت با تربیت خان ایلچي و روانه شدن ایلچي بخفت و ناخوشي و نزدیك رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنهٔ عوام از نوشتهٔ تجار و زبان منهیان انتشار یافت و خلد مکان بتقاضای مصلحت از مستقر الخلافت بدارالخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعهٔ شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل‌کلام رنجش انجام هرچه بثبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم کارداني و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران اورا مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانهٔ او آمده نسبت بهمه ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبهٔ پا از دائرهٔ سلوک بیرون گذاشت که باعث نهایت بیدماغي شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثي طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشي هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمي منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق با لشکر گران و توپخانهٔ سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر بادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایهٔ فساد افتاد عجالةً پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانهٔ رعد آثار وپیادهٔ بیشمار مرخص ساختند پنج لک روپیه نقد و سه لك و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سواي انعامات دیگر وقت رخصت بپادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتهیهٔ سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای صوبجات و

تیاري کار خانجات فرمودهٔ جابجا گرز بردار تعین نمودند *

درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف عبد القوي رو داد تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از فضلاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب پنج هزاري رسانده مخاطب باعتماد خان ساخته در خلوت حکم نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستي و صلاح و تقوی موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمه ارکان سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمهٔ خیر گفتن و فیض رساني اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر ازسختي سلوک مطعون عالمي بود و درهمان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشهٔ ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوري و شجاعت و سر کلمه زدن بامیران نامي آن ولایت و بزور از انها زرگرفتن و دربزم و عیاشي صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بندر سورت و برهانپور ازو کارهاي نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافت گردید و امراي ایران هرکه بر وضع او اطلاع داشت رعایت بحال او مي نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغي با رود و سرود مبلغها صرف مي آورد هرگارها حقیقت او بعرض رساندند و ظاهرساختند که مایهٔ مداخل او که بحال فقیري چنان اوقات بسر مي برد درظاهر معلوم نیست و بکیمیا گري و پیشهٔ دزدي زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوري و شجاعت آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر مینماید حضرت خلدمکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بکوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهي سخن بسعي بسيار او را دستگير ساخته طوق درگردن و زنجير درپا انداخته هردو دست او را در چوب گرفته سراپا مسلسل آورده روز ديوان استاده نمودند پادشاه نظر برينکه براي تحقيق حال او بهتر از اعتماد خان ديگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانهٔ خود برده در خلوت ازو بوعده و وعيد حقيقت و نفس الامر ازو استفسار نمايند اعتماد خان بخانه آورده در خلوت اورا نزد خود طلبيده گفت اگر جان خويش را عزيز ميداري براستي حقيقت بمعرض اظهار بيار او درجواب گفت فقير سياح گدا پيشه ام فائده نه بخشيد و اعتماد خان زبان بتهديد کشاد آن گرفتار پنجهٔ اجل چون دانست که بهيچ وجه رهائي نيست و راستي مقرون بقبول نمي افتد التماس نمود که اگر جان بخشي نمايند در گوش نواب حقيقت واقعي ظاهر مي سازم هرچند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در گوش او آن اسير بلا حرف زند اما بعد سماجت بسيار ماذون ساخت سوزني که زير پاي اعتماد خان ته کرده بطول و عرض نيم درعه يکسر مي انداختند و بالاي آن نيمچهٔ شمشيري گذاشته بود باوجود هردو دست او چنان دربند گرفته بود که هيچ عضو او سواي انگشتان پنجه قادر برحرکت نبود وقت خم شدن و خود را نزد گوش او رساندن بجلدي و چابکي تمام بهمر انگشتان شمشير از بالاي مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر بسر او رساند که مجال آه کشيدن نيافت و آن قاتل بد فرجام را نيز پاره پاره ساختند و ذکر سبب مقيد گرديدن آن قلندر مشرب

بروایت دیگر نیز مسموع گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقاي او شنیده بود بقید قلم آورد - بهرحال پادشاه ذوالاقبال در تهیه و فکر برآمدن بود که از واقعهٔ ملتان و قندهارها خبر واقعهٔ شاه عباس بعرض رسید فسخ عزیمت آن مهم نمودند *

باز بتذکار احوال راجه جي سنگه مي پردازد که بموجب حکم دست از تاخت و محاصرهٔ مالک و قلعهٔ بیجاپور کوتاه نموده چون دانست که بعد از مراجعت او قلعهاي مفتوحه از هجوم دکهنیان و عدم ذخیره بدست قلعه‌داران ماندن متعذر است مصلحت دران دانست که قلعها را خالي نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن بود باخود گرفته باقی را بتاراج سپاه داده و آتش زده برج وبارهاي که لائق مسمار نمودن بود از پا در آورده ازانجا کوچ نموده خود را بخجسته بنیاد رساند - درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر فرار نمودن سیوا و مقید ساختن و روانه نمودن نتهوجي رسید و راجه نتهوجي را مع پسر او مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - دلیرخان که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از کومکیان روانهٔ حضور گردیده بود بعد از عبور آب نربدا حکم مهم و گوشمال دادن زمیندار چانده بدو رسید بعد ورود حکم با رندوله خان و راجه سجان سنگه و راو بهاو و قادرداد خان و زبردست خان وآتش خان و برقنداز خان روانهٔ سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج خان صوبه‌دار برار مع فوجدارآن نواح نیز رفاقت نمود چون نزدیک سرحد چانده رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده معتمدان خود را نزد دلیرخان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاده هاي او را استمالت نموده موافق ادعاي او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهي سخن زمیندار مذکور کمربند منت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده با هفت هزار اشرفي و پنج لک روپیه بطریق شکرانهٔ عفو تقصیرات براى پادشاه و هزار اشرفي و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوي بسیار قرار یافت که یک کرور روپیه جرمانهٔ سابق و شکرانهٔ حال از نقد و جنس درفرصت دو ماه سرانجام دهد و هرسال دولک روپیهٔ مقرري درسرکار عائد مي ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیر خان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعهٔ ارک زبان زد نسازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را براي وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهرپناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیندار تعین نمود و مقرر ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاري نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دو ماه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصحوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بنده هاي روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و فرمان عنایت آمیز مع خلعت وجیغه و شمشیر مرصع و فیل براي زمیندار از حضور رسید و براي وصول باقي تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاري را خلعت داده مرخص ساخت و درسه ماه فراغ

حاصل نموده متوجه تادیب زمیدار دیوگده که بسرحد چانده متصل
است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزده لک روپیه برو مقرر ساخته
و دو لک روپیه پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف
پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماري راجه جی سنگه
مشرف بر هلاک که متصل خبر فوت او و برهم خوردن نسق
بالاگهات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر
فرمودن مهم بیجاپور مجددا مع فرمان صوبه داري دکن بنام دلیر خان
رسید و براي وصول باقی پیشکش هردو زمیدار قادرداد خان را گذاشته
روانهٔ خجسته بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید بعده که نتهوجی
خویش سیوا همراه گرز بردار وکسان راجه جي سنگه بحضور رسید
حکم شد که باحتیاط مسلسل نگاه دارند نتهوجي خلاصي خود را در قبول
اسلام بنفاق دانسته بوساطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت
خلد مکان برغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین
کلمه فرموده سه هزاري دو هزار سوار بخطاب محمد قلي خان
منصب اورا بحال داشتند بعد چندگاه که با تعینات دلیر خان شده
بدکن رفت بار دیگر مرتد شده قابو یافته خود را نزد سیواي مردود
چنانچه بزبان قلم خواهد داد رساند و فسادها ازو بظهور آمد که
تا حال در صوبجات دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دهم از جلوس مطابق
سنه هزار و هفتاد و هفت هجري

در شروع سال دهم از جلوس پادشاهزاده محمد معظم را بدستور
سابق صوبه دار دکن نموده پنجهزار سوار اضافه و پنج لک روپیه نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه بیست هزاری دوازده هزار سوار که بر آوردي پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جي سنگه باجل طبعي درگذشت *

چون حقیقت سرکشي و فساد افغانان یوسف زئي معروض گردید فرمان تنبیه آن جماعهٔ بدنام بنام میر خان صوبه دار کابل وکامل خان فوجدار اتک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعهٔ بد سگال پردازند صادر گردید - کامل خان انتظار کمک صوبه دار نکشیده با جمعیت خود براي تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمدد تدبیرات راي صائب محاربات عظیم و ترددات نمایان که بتحریر تفصیل آن نمي پردازد بکار برده کار زار هاي صعب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیادهٔ پادشاهي بکار آمدند روداد - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیادهٔ افغانان که مکرر فوج کشي بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میر خان که با چهار پنج هزار سوار بر وقت بمدد رسید و از و نیز برفاقت کامل خان تردد رستمانه بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعي دادند از جملهٔ افغانان مقتول کلهٔ دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معهذا افغانان جهالت کیش از طریقهٔ مفسدي خویش باز نیامده در راه زني ومفسدي ومردم آزاري زیاده از سابق مي کوشیدند و فریاد شورش آنها مي رسید بنابران محمد امین خان بخشي را که صوبه داري لاهور ضمیمهٔ بخشیگري

حضور نیز داشت وسط ذی قعدهٔ سنه مذکور صوبه‌دار کابل نموده برای تنبیه آن گروه شقاوت‌پژوه مرخص فرمودند سه هزار سوار بپادشاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده‌هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هشت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزادها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بپای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای ابعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن ودیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشیگری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانهٔ پیشکش چانده بحضور رسیده بود بخطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیدار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماندار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری باستقبال او روانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسپ با ساز میناء

و طلا و ساده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع
و از ظروف طلا و نقره و اقسام اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیهٔ
نقد بر خزانهٔ کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد
امین خان که بلاهور تعلقهٔ صوبهٔ خود رفته بود حکم رفت که
تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده
پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ لاهور رساند و در همه باب بمهمانداري
او پردازد - و جابجا بحکام و فوجداران احکام سرانجام دادن
مایحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازي و مسافر پروري صادر
گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد
خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده
ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در
تسلي او کوشیده حویلي رستم خان را براي ماندن او مقرر کرده
تمام سرانجام ضروري موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه
نگاه داشته طریقهٔ مهمان نوازي را کار فرموده بموجب خواهش
مهمان سرانجام راه کعبة الله خاطر خواه مهیا ساخته مهمان
دار همراه داده روانهٔ بندر سورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم
خدمتگاري و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتداي ورود لغایت
رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروري بعمل آمد *

بر ضمیر منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم
جلوس احوال پادشاه خلد آرامگاه عالمگیر از روي تاریخ تالیف غفران
پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمرزا امینا که
از مستعدان موروثي ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفده

هزار بیت کتابت میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معهذا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان ازروي اطناب و نامربوطي کلام گردد و بعضي سوانح خلاف نسخهٔ دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئي آن چشم پوشي نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه بیست ویکم که دران ضمنا قید سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضاي ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضي مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخي از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندرابن احوال چند سال عشر ثاني و ثالث را مجمل نوشته تاریخي که احوال چهل سال باقي مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا ازسنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثاني حضرت خلد مکاني تواند پرداخت سر رشته بدست نتواند آورد اما بعده که بسعي و تفحص تمام هر انچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روي دفتر وقائع و زباني راویان ثقه و بعضي محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سي چهل سال براي العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مسموع گردید که بندر ابن داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگي متصدي حضرت شاه عالم بود تاریخي
تالیف نموده دران سوانح سي و چند سال را باحاطهٔ بیان درآورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تفحص بکار برد ـ بعده که بسعي بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمن اندوختهٔ او خوشه چیني نماید از روي
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد ـ نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته درین اوراق باحاطهٔ بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحي قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روي تاریخ و
راوي دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشي معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامهٔ صدق مقال میدهد روز بروز در اجراي امور شرعي و پاس
اوامر و مناهي الهی بمرتبه تقید مي نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داري و پاندوي و غیره که لکها حاصل آن
هرسال در سرکار واصل میگردید و بر انداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هرسال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هنود زن و مرد زیاده از اندازهٔ شمار هر قوم
فراهم مي آمدند و لکها مال بخرید و فروخت میرسید و مبلغ کلي
محصول آن در هرصوبه داخل خزانه مي شد صادر میفرمودند ـ
و کلانوتان و قوالان بانام ونشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خواني توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادي منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعي از کلانوتان و قوالان بازدحام و غوغاي تمام فراهم آمده جنازهٔ با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه کنان از پاي جهروکهٔ درسن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلاوتان التماس نمودند که راگ مرده مي بریم که مدفون سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید *

درزمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکهٔ درسن مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضهٔ بدني براي انتشار خبر سلامتي روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریاي جمنای اکبر آباد و شاه جهان آباد ساخته بودند سر از جهرکه بر مي آوردند سوای امراي مجرائي آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاري از قوم هنود بودند بدرسني مشهور یعني تا صورت پادشاه را در پاي جهروکهٔ درسن نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمي انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جملهٔ ممنوعات و نا مشروع دانسته درپاي جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدحام فرمودند *

در آغاز سال دوازدهم از سوانح دار السرور برهانپور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعي از مردم محلهٔ احدي پوره و کهرکي پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمي داشتند و مردم احدی پوره هرسال وقت بر آوردن تابوت براي گشت بر مردم کهرکي پوره بلکه اکثر

بر مردم محلهٔ دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد سوار زره پوش و بندوقچي بسیار همراه تابوت وقت گشت بر مي آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهرَکي پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هرچند که مردم کهرَکي پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدي پوره محفوظ دارند مردم احدي پوره از غرور جهالت و بسیاري جمعیت مکرر سر راه تابوت کهرَکي پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشائیان بسیار فراهم آمده رفاقت مردم کهرَکي پوره نمودند و آنقدر مردم براي مدد طرف کهرَکي پوره بر درو بام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانهٔ هیچ احدي از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدي پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمي گردیدند و چهل پنجاه هزار روبیه را مروارید و دیگر اقمشهٔ تابوت و شد های احدي پوره بتاراج رفت - بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت برآوردن درهمه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثاني شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکي از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازي یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پاي تخت حاضر می بود و منجمین را جرو مصالح رکاب و دفتر دیواني دانسته داخل بنده هاي پادشاهي روشناس نوکو مي نمودند و براي تحقیق فصول اربعه و سر رشتهٔ حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدي احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت ازروي تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسي که محرران از روي تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدون تقویم حساب طلب تنخواه جاري نمي تواند نمود فرمودند از روي *

* بیت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل کط وکط لل شهور کوته است

سر رشته ماههاي شمسي نگاهدارند اگرچه ازان سال محرران دفاتر ازروي لا ولب جنتري نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غرهٔ شمسي تفاوت راه نیابد محالست چرا که موافق قاعدهٔ منجمان اگر لمحهٔ قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشیر ساعت زماني از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقاویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهاي این عهد نیز میگذرد لهذا آنچه محرر اوراق ازروي دفاتر دیواني صوبهٔ دکن و دار الخلافت و امراي صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف تفاوت دو سه روز تا نه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد که بمرور ایام تفاوت راه یافته اگر محاسبان نکته سنج که از سال و ماه شمسي و قمري اطلاع دارند آن تفاوت را از روي غور حساب نمایند براي ارباب طلب منصبداران که بعد سرگرداني سالها تنخواه می یابند مبلغ کلی علاوهٔ نقصان ایام گذشته مي شود - و قضات را در

امور ملکي و مقدمات جزئي و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمدهٔ صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضي عبد الوهاب احمد آبادي که قاضي القضات حضور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرسانده که همه امراي با نام و نشان از و ملاحظهٔ حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثاني که در زیاده سري و گستاخي در خدمت پادشاه سر آمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضي بود چنانچه از راوي ثقه و محرمان خاندان قاضي مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بمهم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمده بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدهٔ زیاده از مرضي پادشاه بمیان آورده بود دربن ضمن خبر باو رساندند که سه چهار لک روپیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضي همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اضطرار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضي ادا سازم و قاضي درین باب سواي اغماض مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیاورد - روزي از نوشتهٔ اخبار نویسان دکن شوخي و فساد زیاد سیواي مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا ازحد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعین لشکر نیست اعلام قاضي کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن کافر محیل از متهورا تغیر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه مذبها پسر خورد سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکار ها و دیگر وابستها که همه خاکستر به رو مالیده خودها را بصورت فقیران هنود ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدري از اشرفي و هون که توانست برداشته در چوب دستیها که مجوف ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدري زیر کفشهای کهنه دوخته سه فرقهٔ مختلف الوضع بیراگي و گسائین و اداسي شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیما گردیدند و یکدانهٔ الماس بیش قیمت با چند دانهٔ یاقوت در موم گرفته در رخت پوشش هرکار ها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلي نام فوجدار آنجا از نوشتهٔ وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار سیوا و تعین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید سازند و پای تفتیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همهٔ آن فرقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دریم

دوپاس از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار رسانده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانهٔ الماس و یاقوت بیش قیمت که از لك روپیه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میداني که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستي یا سر مرا بریده ارسال داري و این هردو سنگ بی بها برای تو نماند اینک من و این سر من و الا دست از ما سر گشتگان وادي ضلالت بر دار - علي قلي سودای نقد را بر امید نسیه مجرا که آخر چه نقش بر روي کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیبها را ازو گرفته صبح آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافرین برداشت و سیوا خلاصي خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغي که بقفص آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیماي سمت بنارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روي و پیاده رفتن گرو از شاطران مي برد اما سنبها که پسر خورد سال همراه آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پاي او گردید لهذا کبکلس نام برهمن که پروهت موروثي جد و آبای او که وقتي به بنارس آمده بودند گفته مي شد و ضابطه است که هنود صاحب اسم و رسم بهر مکاني که رسیدند خط بمهر خود به برهمن که خدمت مینماید نوشته میدهند اورا پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرفي حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خودگرفته براهي و قسمي که بنویسم خود را بمن خواهي رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم اما باختیار وخواهش پسر و نوشتهٔ مادر او زنهار حرکت از جای خود

ننمائي و برهمن معتمد قديمي خود را که بسبب او کبکلس را بهمرسانده بود باخرج چندساله همراه سنبها گذاشته راه بنارس اختیار نمود قضارا روزي که داخل بنارس شد و صبح آن براي غسل و لوازمي که هنود بجامی آرند دوگهري شب مانده بکنار دریا رفت هنوز از ریش تراشي و شست و شوي بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکي بود که شور و غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز برداران و صداي گرفت و گیر بلند گردید •

در ایامی که محرر سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار طبیب پیشه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که براي تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سز و مایه از دور و نزدیك ببنارس رفته یکي از برهمنان آنجا را استاد خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دابي که مقرر است مردمي را که براى غسل مي آیند بدستور و آئین مقرري خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت نزد استاد خود مي برند و خرچ خوراکي و پوشاك شاگردان بر ذمهٔ استاد است که بقدر کفاف ضرور خبرمي گیرند من به بنارس رفته مدت سه چهار سال خدمت یکي از برهمنان مي نمودم و هرچه کنار دریا بدستور دیگران بهم میرساندم در خدمت استاد میبردم و او بسیار به تنگي و سختي خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزي که هنوز اثر تاریکي بود کنار آب بدستور هر روز رفتم شخصي دست مرا گرفته مشتي پر از جواهر و اشرفي و هون بدست من داده

گفت مشت را وا مکن و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از خوشوقتي در جامه نگنجیده نظر مجمل بران انداختم سواي جواهر و اشرفی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغاي گرفت وگیر و رسیدن گرز برداران براي سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت او مي نمودم در طرفة العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس جواهر و نه اشرفی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر سورت رساندم حویلي ملکي که دارم از همان زر است *

القصه سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پر از تراکم اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سواي بیوپاري قولي و قاصدان تردد دشوار است بتغیر وضع هرجا که میرسید خود را و همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهاي مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفتهٔ حرفهای او گشته ازانکه چند قلعهٔ سرحدي قطب شاهیه بتصرف عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیري شهرت تمام داشت با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه من فوج و مصالح قلعه گیري بدهند قلعها که بتصرف بیجاپوري رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حوالهٔ منصوبان شما که همراه من باشند خواهم نمود و سواي قلعهاي شما چند قلعهٔ من

که بتصرف منسوبان عالمگیر پادشاه رفته هرچه‌بمدد وکومک مصالح شما باز بتصرف خود آرم در اداي حق احسان شما خود را معاف نخواهم داشت و باقي عمر خود را از جملهٔ بند هاي دستگرفته و غلام زر خریدهٔ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت بیني و افعال آن عیار پیشهٔ بدسگال ننموده جمعیت شایسته با مصالح قلعه گیري و چند نفر قابل قلعه‌داري را سر فوج قرار داده سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته بپاي هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه‌گیري ید بیضا داشت در محاصرهٔ ایام معدود به تسخیر و تصرف در مي آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه‌دار ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زباني که في الحال شما بازوي مذید به ازین قلعهٔ دیگر بشماخواهم سپرد امیدوارساخته برعایت نقد و جنس که ازان قلاع بدست مي آمد فریفته بر سرقلعهٔ دیگر مي برد تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعهٔ نامي مشهور بیجاپوري را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف خودآورد و به تسخیر قلعهٔ راجگده و غیره که از سعي راجه جیسنگه و دلیر خان و دیگر بند هاي پادشاهی که خود کلید هاي آنها را سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حوالهٔ نوکران عبد الله شاه نموده مرخص ساخت - وبقول مشهور و روایت زباني مردم حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان روائي ابو الحسن سیوا بحیدرآباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ابله فریبی باخت - القصه بعد فراغ قلعه گیري بدستور سابق در قلعهٔ راجگده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته درایامی که هنوز حصار شهر
پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده
آن قدر زر نقد و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک وقماش کشمیر و احمد آباد
و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندوي بانام و نشان و مسلمین
آبرو طلب دستگیر نموده برد که کرورها نقد و جنس مجموع بدست
آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
که قلعهٔ شهرپناه اطراف بندر سورت بسازند ودلیرخان و خان جهان
بهادر برای تنبیه آن بدمآل بافوج و سرداران کارطلب مبارز پیشهٔ دیگر
تعین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچهي و عربي فراهم
آورده بود که هرجا فوج تعین مي نمود بیشتر سواران بارگیری
خود او بودند و از سرنو قلعها که سابق در دریا احداث نموده بود
بتعمیر آن پرداخته کشتیهاي جنگي ساخته دربای قلعها نگاهداشته
شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت وکعبة الله نمود - بعده
خاطر از بندوبست اطراف قلعهٔ راجگده که ملجاي قدیم اوبود جمع
ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجگده براي
ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری
که در رفعت بآسمان همسري مي نمود و از پای دامن کوه تا سر
قلهٔ آن که تیغهٔ آن بنناف چرخ زمردي فام رسیده بود سه کروه
ارتفاع داشت و بیست و چهار کروه ازانجا دریای شور واقع شده و
شعبهٔ دریا از پای دامن کوه هفت کروه مي شمردند و اطراف آن طرف
راه بندر سورت که ده دوازده کروه راه منزل براه خشکي واقع شده و
راجگده ازانجا چهار پنج منزل است وکوهای سربفلک کشیدهٔ دشوارگذار

بسیار قلب در راه دارد پنجماه متصل باران دران سر زمین میبارد وتعلق بکوکن نظام الملکي دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه پرداخت و دروازه و برج و باره درکمال قلبي قرار داده ترک ماندن راجگده نموده قلعهٔ راهیری را ملجا وجاي ماندن خود مقرر ساخت از بعد تیارشدن قلعه ونصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه‌گرده اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزي مجمعي ساخته خریطهٔ زر و کرهٔ طلای صدهون درمیدان گذاشته فرمود که منادي نمایند که هرکه سوای راهي که مقرر نموده شد براهي دیگر بالاي قلعهٔ بلا مدد زینه وکمند مع نشان رود بدو آن زر وکرهٔ طلا بخشیده شود یکي از قوم ڈهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالاي کوه مع نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن ڈهیر بانشان بالاي قلهٔ آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطهٔ زر مع کرهٔ طلا باو بدهند و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهي که آن ڈهیر بالا رفته بود آنرا بند سازند چون راهیري ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن نظام الملکي داشت بعده که ملک او را و بعضي تعلقهٔ بیجاپوري را صاحب قران ثاني متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند عوض ملک تازه بتصرف آمدهٔ بیجاپور را به کوکن نظام الملک عوض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعهٔ دندا راجپوري که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکي است حاکم نشین او بود و باز قلعهٔ جزیره که برڈا پوي جزیرهٔ اندرون دریاي

شور بتفاوت گوله رس از دندا راجپوري در کمال استحکام واقع شده
بود که هرگاه غلبهٔ غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا
مي برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوري بیست کروه
مسافت داشت حاکم نشین و جاي ماندن خود مقرر نموده
هفت قلعهٔ خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت
بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح
خان از ملاحظهٔ غلبهٔ سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله
باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعهٔ جزیرهٔ اندرون آب برد و سیوا
بقصد تسخیر جزیره نیزعرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین
فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان
بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و
سیدي خیریت نام سه غلام حبشي فتح خان داشت که باز همراه
هرکدام ده ده غلام حبشي سپاهي تربیت کردهٔ آنها بودند و
اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها
بود هرسه غلام حبشي برغلبهٔ غنیم و ارادهٔ فتح خان که مي‌خواهد
قلعهٔ جزیره را حوالهٔ سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند
که در صورت رفتن قلعهٔ جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان
چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و
سیدی سنبل را بسرداري و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در
سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر درپا
انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوري معروض داشتند و بخدمت
خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیزعرضه داشت نموده استدعای

بندگي درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا بمیان آوردند - از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز منصب چهار صدی دوصد سوار براي سیدي سنبل و سه صدی صد سوار براي سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بر دفع شر سیوای مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند شروع بمرمت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگي دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبي تاخت بر کشتیهای قلعه دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگي که مصالح کشتي و تردد روی دریا بودند بدست آورد ازانجمله صد نفر که از قوم مرهته و تازه منصوب کردهٔ سیوا بودند سنگ بر پای آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و ازان روز عداوت شدید میان حبشیها و سیوا بهم رسید و سیوا چهل پنجاه کشتي جنگي ترتیب باستحکام قلعهٔ قلابه و گندیری که از جملهٔ قلعهای نواحدات آن مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعهٔ جزیره و دستگیر ساختن حبشیها افتاد و گاه گاه میان فریقین برروی دریا جنگ واقع مي شد و اکثر حبشیها غالب مي آمدند تا آنکه سیدی سنبل بپایهٔ نهصدی رسیده ودیعت حیات نمود و وقت مردن سیدي یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیها را براي اطاعت و رفاقت بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

که در جوهر شجاعت و رعیت پروري و آباد کاري و منصوبه بازي
میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در فراهم آوردن کشتیهاي
پر از مصالح جنگي و تعمیر برج و بارهٔ قلعه و تردد دریا نوردي
پرداخته شب و روز مسلح و مکمل بود سیوای وقت رفتن بجاي
ضرور و مقاربت با نسا کمر وا نمي نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
بر روي دریا گرفته سر مرهتّه بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
حقیقت بخان جهان بهادر عرضداشت می نمود واضافهاي نمایان پیهم
براي او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه دربن فکر و منصوبه
بود که قلعهٔ دندا راجپوري را از تصرف آن ملعون بر آورد و
توپهای هوائي بهمرسانده بر درختها بسته وقت شب طرف
دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوای بدسگال بانواع
تدبیر برای تسخیر قلعهٔ جزیره مي کوشید و بسرداران همراه که در فن
قلعه کشائي ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
می نمود تا آنکه در ایام هولي که سیوا در مکاني که بفاصلهٔ سه کروه
از قلعهٔ راهیری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبهٔ دست
یافتن بر قلعهٔ جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
دندا راجپوری هولی بازي نموده و مست و لایعقل گشته بودند
سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و زینه
و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعین نمود
و خود با سي و چهل کشتي پر از مصالح یورش از طرف دریا
خود را بپای حصار رسانده باشارهٔ مقرري که سیدي یاقوت و سید
خیریت میان هم قرار داده بودند و مردم قلعه را غافل و سرمست

بادۀ ناب یافتند همین که ابتداء سیدي خیریت از طرف خشکي
صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعي
بدفع آن طرف پرداختند سیدي یاقوت با جمعي از جانبازان تهور
پیشه و پردلان جان نثار بمدد کمند همت و زینهاي آسمان رفعت
که از کشتیها بپاي حصار رسانده بودند بجلدي و چابکي تمام
که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
وبعضي از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
رسانده صداي بگیر وبکش بلند ساختند ودرهمین حال چند نفري
که با سردار برای وا نمودن کوتهه باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعي که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدي یاقوت در جرگۀ جانبازان
داخل شهیدان گردیدند و سیدي یاقوت که لفظ خسو خسو تکیۀ کلام او
بود از مشاهدۀ آن هنگامه که از پیچیدن دود و بر خاستن فریاد هر
طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامتم و دست و بازو
برکشتن و بستن کفار بقیة النار کشادند درین حالت سیدی
خیریت نیز با بسیاري از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند - محرر سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زباني یاقوت خان شنیده که وقتي که
سقف باروت خانه باعمله و فعلۀ آن پرید سیوا بارجود مسافت
بیست کروه از خواب جسته برفقا و همدمان خود گفت که بقلعۀ

دندا راجپوري آفت رسید و جاسوسها و هرکارهاي تیزرو براي آوردن خبر تعیین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگي آن جهنمی براي تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعهٔ نظام الملکي که چهار پنج کروهي دندا راجپوري واقع شده‌اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدي یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعجات تاخت آورد چون آوازهٔ تسلط حبشیها دران ضلع زبان زدگردیده بود قلعه‌داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعها را سپرده مامون گردیدند وقلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفتهٔ جنگ نمود و بمورچال حبشیها نزدیک رسید از زدن توپهاي هوائي و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود وبشرف اسلام در آورد و زنهای پیر و بدهیئت را آزاد نمود و باقي مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و تزلزل در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعهٔ راهیري را غنیمت دانسته بفکر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دندا راجپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن وخان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خاني برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقي ذکر ترددانی که از حبشیها بظهور آمده برمحل بگزارش خواهد آمد ٭

الحال کلمهٔ چند از طلبیدن سنبها که سیوا درآله‌آباد نزدکبکلس زنار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت نوت پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضي امرا و راجپوتان متعینهٔ دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بحد بلوغ رسیده بود خواست که ستي شود بمنت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمي که براي میت مي باشد بجا آورد چنانچه از نوشتهٔ واقعه نگاران و اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها باکبکلس از آله آباد رسید و صداي شادیانهٔ رسیدن پسر بلند ساخت بعده که زن سیوا و همدمان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از تجسس پسر مطمین خاطر نمي ساختم رسیدن پسر از مسافت دو ماه بملاحظهٔ گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمي و تردد حبشیها را که در کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتحریر سوانح حضور مي پردازد حکم معافي محصول مال تجارت مسلمانان یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسي که قیمت آن از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف شناخته زیاده ازان اگر مایهٔ تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مال مضاربت را اصلا بعلت محصول مزاحم نشوند
باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رساندند که مسلمانان مال
تجارت خود برای معافي محصول بدفعات آورده میفروشند و مال
هنود را بنام خود مي نویسانند وزکوة که حق کافهٔ انام موافق
شریعت ست تلف مي شود حکم فرمودند که بدستور سابق وموافق
شریعت غرا فيصد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنجروپیه از هنود]
مي گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبهٔ افغانان یوسف زئي سمت کابل
درعمل صوبه داري سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید وآغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خانان
میر جمله بي حصول رضاي او بپاي اعتراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبي او مورد عنایات ساخته بطریق کومکي
تعینات صوبهٔ کابل نموده بودند و آغر خان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشي نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پژوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند.
بعد از انکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز ازآغرخان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میر جمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبهٔ فساد سیواي بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
مي رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده براي تنبیه
غنیم دکن بطریق کومکي سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشي زیاد دردکن برعرصهٔ ظهور رسید خصوص

آغر خان آنچه در تسخیر و جنگ قلعهٔ پهول پتّنه جلادت وتهوري
بکار برده و ترددي که ابتداء همراه خان جهان بهادر کوکلتاش باز
در قراولي و هراولي دلیر خان شیر دل نموده اگر مفصل برنگارد
محمول باغراق میگردد - مجمل از جملهٔ ترددات بگزارش مي آید که
دریکي از محاربات که دلیر خان را بافوج مرهتّه اتفاق مقابله افتاد
چون ضابطهٔ قوم مرهتّه است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعده
طرف جنگل و آب کنهاي دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها
تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ مي نمایند در آغاز مقابله
چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغر خان هراول باوجود
دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در
حملهٔ اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد
و آن بهادرشیر نبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهتّه فوج
مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت
هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست
بکارزار کشادند آغر خان از بسیاري کفار نیندیشیده مستانه خود
را بران انبوه زده مانند شیري که بر گلهٔ گوسفند تازد هر طرف که
رومي آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را
ششت و شو میداد و حملهای رستمانه مي آورد بعده که عرصه بر
مرهتّه تنگ گردید و دوسه سردار نامي مرهتّه که از راوتهاي مشهور
بودند و درفن شمشیر بازي و تهوري از یکه بهادران خود را میگرفتند
مقابل خود آغر خان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگي
دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدارالبوار پیوستند باقي رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یک ازایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بیحساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز ز جنگ * براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بکرد آفرین بر جهان پهلوان

فی الجمله دو نشان و چهتری بسیار بدست آمد و تا پونه که مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند چنانچه تا حال نشانهای مرهته که آغر خان از سرداران سیوا گرفته آغر خان ثانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان پدر با خود نگاه میدارد *

القصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان و دیگر سردان افغانان که از موز و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربهٔ صعب و کوشش بسیار که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمدهٔ محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار افغانان نیز بقتل رسیدند هزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد وکار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت و قبائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلکه بر آمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیهٔ خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از علم والدهٔ محمد امین خان باصبیهٔ خرد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس ساده و کرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبر فساد ایمل خان بد نهاد بمرتبهٔ انتشار یافت که آن مردود ددنژاد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنهٔ اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار صادر فرمودند و صوبهٔ کابل بفدائی خان کوکه مقرر نمودند •

درین ایام آمدن اسلام خان رومی (7) حاکم بصره که باصطلاح آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل مي نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبهٔ اختلال در حکومت ارثي او راه یافت و فساد و نزاع وتعصب بجائی رسید که چند محلهٔ شهر و قریات را آتش زده و خانهٔ بي شمار شرفا و اکابر را سوخته ازراه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عنایات

---

(7) صاحب تذکرة السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰ در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خاني یافت •

ساخته پنجهزاري چهار هزار سوار نموده نقاره و دیگر لوازم امارت هندوستان عطا فرموده براي مهم دکن بطریق کومکي همراه خان جهان بهادر و دلیر خان که دران سال با بهلول خان بیجاپوري محاربه و کار زار عظیم بمیان آمده بود چنانچه مجمل از اختتام آن مهم در ذکر سلطنت عادل شاه بیجاپوری بزبان خامه خواهد داد مرخص فرمودند ٭

درین سال (8) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امراي متاخرین مثل او در خوش وضعي و میرزا منشي که ممیز بتشخص شامه و ذائقه باشد امیر دیگر دیده و شنیده نشد - گویند روزي هندوانهٔ کوکن که در تمام هندوستان به ازانجا هندوانه نمی باشد براي جعفر خان آوردند بعده که ازان بریده بحضار مجلس تفریق نموده قدري خود میل نمود همه زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آري در شیریني و شادابي و سگندگي وبیجرمي و کلاني به ازین دیده نشد اما همین عیب دارد که بوی ماهي ازو وقت خوردن مي‌آید ازانکه در کوکن فالیزی که می کارند گرد آن ریزهٔ ماهي که در خاک آغشته کرده گندیده مي‌نمایند میدهند و بقوت همان ماهي فالیز بمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند ٭

قاضي ابو الفتح نام قاضي دهار صوبهٔ مالوا که از مستعدان

---

(8) صاحب تذکرة السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدهم جلوس اواخر سنه ۱۰۸۰ نوشته ٭

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از انکه شنیده بودم که او را بپارچهٔ سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام باتمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه‌وارسفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهم‌رسانده باو مقابله نمودم بقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطرجمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقهٔ پارچهٔ سفید نوشته بودند یک طاقهٔ آن را در دست گرفته روبرو رفتم از مشاهدهٔ پارچهٔ سفید از راه رغبتی که بپوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائي آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر مي آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچهٔ سفید عریض باب چاندني دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندني قطع نمایند •

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را میپرسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

بعرض رسید - چون خلد مکان ارادهٔ تنبیه افغانان کابل دا شتند پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالي منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد رفیع برادرزادهٔ وزیر خان را بخشي سرکار پادشاه زاده نمودند - و در سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر را بهراولی دلیر خان ورفاقت اسلام خان آن طرف آب بهمبره نزدیک سوادقصبهٔ ملکهیر که بچهار منزل بیجاپور واقع شدهٔ با فوج بهلول بیجاپوري مقابلهٔ کارزار صعب روداد و درحالتی که اسلام خان رومی تردد نمایان می نمود و غلبهٔ فوج خصم از حد زیاد بود و چهارطرف افواج پادشاهی را پرکار وار فرو گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت نزدیک فیل سواري اسلام خان آتش در باروت افتاد و ازصدمهٔ شعلهٔ آتش که بفیل و فیلبان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلبان که او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلشکر بیجاپور برد اطراف فیل او فروگرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند - و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی از فوج دلیرخان و خان جهان بهادر بکار آمدند وبمرتبهٔ آتش پیکار شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوي و چوگان دلاوران گردیده بود *

فگنده همه دشت خرطوم فیل * نتاده تن کشتگان چند میل
زخرطوم فیل و سرجنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان وگوی

آخر الامر کار بر فوج پادشاهي بمرتبهٔ تنگ گردید که اگرچه باوجود کمال غلبهٔ دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیافت

اما راهي که جنگ کنان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و اسپان در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - في الجمله بعده که ازروي وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن اسلام خان بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان گشته اوائل سنه هفده جلوس طرف حسن ابدال رایت ظفر آیت برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بر وقت دیگر موقوف داشتند - آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن اسباب زیادتی را گذاشته با قبیله و همراهان جانباز جریده گشته مع اسباب ضروري سفر بطریق ایلغار طي مسافت بعیده که عقل در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رسیده بودند خود را برکاب رسانده مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید - بعد رسیدن حسن ابدال چند بندهٔ کارزار دیدهٔ دیگر با چهار پنج هزار سوار همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده وبنوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند - بعده که آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب شمشیر او بودند چند صاحب الوس میمند وغیره باهم اتفاق نموده بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاورشیر نبرد خبر یافته بمقابله پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و زخمي گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند - وآن شه سوارمعرکهٔ شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغلان جلادت

پیشه بهر که میرسیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها رسانده قریب سه صد سوار آن جماعهٔ بد عاقبت را علف تیغ و هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر نمودند و مال و مواشي بسیار بدست آوردند و بفتح و نصرت به پیشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن اسیران رجوع آورده مبلغ خطیر داده بندیها را بردند - خبر این فتح که بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که بخیبر درآمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد - فدائی‌خان صوبه دار را با دیگر متعینهٔ پیشاور نیز مامور فرمودند که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بدسگال کوشند و هرطرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان پشتها می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابلهٔ آنها پرداختند و جنگ عظیم رو داد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و استقامت فوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد اقبال عالمگیری و جلادت مغلان که آغر خان بارجود زخم برداشتن حملهای بهادرانه که بران بدعاقبتان آورد هزیمت در افواج افغانان افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی جمعی از افغانان را چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفند پیش انداخته

و اسلحهٔ مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته برهنها دست آنها بسته پیش اسپ انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان مغلان گشته بقیة السیف رو بکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آغر نامه درج است نظر بر صحت کلام برای شادابي سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هرسو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند

و آغر خان عرضداشت فتح با سرهای بیشمار و اسارای بسیار بحضور ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع اضافه و موصیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی باعث رشک و حسد همچشمان گردید خصوص هندی نژادان همراه زیاده بر آتش حسد سوختند * بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
زروی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان

باوجود چنان تردد و جانفشانی آغر خان و دیگر بندهای بادشاهی بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مور و ملخ فراهم می آمدند و درهای، قلب را ملجا و پناه خود ساخته سد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد و نفاق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی خان صوبه دار از خیبر متعذر گشت و آغر خان بموجب حکم

هراول فدائي خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ کنان و سر افگنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری که از سلاطین زادهای کهکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه و افاغنه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالي نژاد شیر نبرد تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل رفت و دران ضلع نیز ازان ترک عالي نژاد در تنبیه افغانان بدنهاد غلزئی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند تردد نمایان و کارزار رستمانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب روداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنهار در آمدند و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مسدود بود جاری نمود و در تهانهٔ گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افاغنهٔ دونژاد که در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن صفدر ندیدند سي چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع‌شده غافل بطریق شبخون بر آغر خان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته بدفع شر و مقابلهٔ آن گروه شقاوت پژوه پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد تا سه پهر روز نائرهٔ قتال شعله ور بود و افغانان زیاد از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید افاغنهٔ بدنهادزیاده از شمار فراهم‌آمده سدراه گردیدند ومحاربهٔ عظیم رو داد ازانکه فدائي خان براه نمائي حاسدان و همچشمان آغر خان

که محتاج بکومک و هراولی مغلان نگردیده یکی از روس الوس عرب را که از تهور پیشکان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و او بعد تردد نمایان کشته گردید وچنان هزیمت بر فوج هراول افتاد که تمام فیلان و توپخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بتاراج رفت و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغر خان فرستاده اشاره بر طلب او نمود و آغر خان شهباز وار باچند هزار سوار ایلغار نموده خود را رسانده و بر سر کتل چلك که درهای قلب دشوار گذار مشهور دارد محاربهٔ صعب رو داد آنقدر تیر و گولهٔ بندوق و سنگهای فیل ربا از بالای کوه می آمد که کار بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افاغنین ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار

آخر از تردد رستمانهٔ آن رستم زمان افاغنه هزیمت یافتند و فدائی خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم درتهیهٔ نشاندن تهانجات واحداث قلعجات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدومال بعد انقضای سه سال اواخر سنه هیجده یانوزده جلوس ازحسن ابدال متوجه دارالخلافت گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغییر فدائی خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او کوشد و آغر خان را مع مهاراجه جسونت منجمله کومکی بسرداری چند امیر مبارزپیشهٔ دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و بادشاه
زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و
آغرخان در نیک بهار باحداث قلعهٔ آغر آباد وغیره مشغول گشت و
بگرد آوری مصالح و تیاری قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای
آن باتمام رساند * بیت *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد
چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغر آباد نام

چون خبر احداث قلعه در افاغنه انتشار یافت دانستند که دربنای
فساد آنها خلل خواهد پذیرفت * بیت *

ازین وجه دل تنگ وحیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند
افاغین زهر سو بر انگیخت سر * همه بسته بر خون آغر کمر
زحد اٹک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار
همه جمع گشتند بهر مصاف * تولشکر مگو بلکه یک کوه قاف
مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمغان زمین

درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا
نام داروغهٔ توپخانهٔ خود را باقریب هزار سوار و توپخانهٔ پادشاهی
بکومک آغر خان روانه ساخت و آغر خان نیز خبر یافته بترتیب
فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار
دیدهٔ خود و جمعي از مغلان رزم جو هراول نمود یک طرف تنگری
وردي خان برادر حقیقی خود را بابسیاري از مبارز پیشگان
نبرد آزما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلادت کیش
بسرداری سلطان زادهاي ککر تعین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکهٔ کار زار بیاراست و ازان طرف ایمل خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان که با هریک پیادهٔ جنگي بیشمار و سواران خونخوار مردم آزار فراهم آمده بودند بمقابلهٔ فوج پادشاهي پرداخت و محاربهٔ صعب و زد و خورد عظیم رو داد و صداي دار و گیر دران دشت و کوه پر وحشت پیچید و هر طرف سرهاي سران چون گوي غلطان در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که مغلان رزم جو بر افغانان پلنگ خو بهم آوازی صداي کوس و کرناي رزم حمله مي آوردند سر از تن و سلاح از کمر آن طائفهٔ ضال بدسگال مي ربودند و افغانان بدمعاش باستظهار پناه کوه دشوار گذار و بسیاری لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهي آورده عرصهٔ تردد بر مغلان تنگ مي آوردند و هیچ نمانده بود که صدمهٔ عظیم بلشکر آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که باپسر و برادر و دیگر دلاوران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می ساخت و چندین سردار نامي آن تیره بختان را با دیگر افغانان بشمار الوف علف تیغ و هدف تیر و سنان گردانیده تزلزل تمام در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جملهٔ ابیات آغر نامه که درین جنگ لمغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

رسانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بگرد اسلحه استوار
بیاویخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خودخان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلوی خویش * حمائل بکرد آن یل رزم کیش
دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
چو کردند اسباب جولان درست * سواری نمودند چالاک و چست
رسیدند در عرصهٔ جنگ گاه * که استاده افغان چو ابر سیاه
بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آماده شد
زهر جانبي صف بیاراستند * دلیران پي جنگ بر خاستند
صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
بغرید طبل و فغان کرد ناي * تو گوئي بجنبید کوها زجاي
صداي نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدي گزند
چنان سنج زرین فغانها بکرد * که برجان اعدا به پیچید درد
چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
دلیران گردان ز روی غضب * بدندان غیرت گزیدند لب
بشمشیر و خنجر به تیر و کمان * زهم یکدگر مي ربودند جان
بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفگنده در کوه قاف
صداي تراقاتراق و تراق * ز لمعان رسیدي بملک عراق
کمانها ز غیرت به بسته میان * که آرند تیري در آغوش جان
چنان گشته هریک ز اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و کاه
چنان گرم گردید بازار جنگ * که مي سوخت پرهای تیر خدنگ
غریو و فغان سرزد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
فغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دست اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تگی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمغان بخون شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابر و شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف

گویند باردیگر از غلبهٔ افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بلشکر آن چشم و چراغ مغلان رسد درین ضمن آن شیر نبرد صف شکن خود از قلب لشکر اسپ بر انگیخته بران انبوه زده چندان رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامي از خانهٔ زین به زمین باقي فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آغر بغرید مانند شیر * فرس راند در صحن میدان دلیر
باعدا در افتاد بهر قتال * چو شیري که افتد بجنگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد

نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمغان ایمل خان باظهار تهوری بجاي خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد افگنان خود را بدو رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده بود که آن سرگروه بد نژاد چون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت جمعي از افغانان که باو مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی خود را بکشتن دادند و بعضي او را عنان کشان از رزمگاه بدر بردند۔ و از غارت و تاختي که بربقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هرانکو نشد کشته از تیغ و تیر * به بردند غارت گرانش اسیر
زن و بچه وخان ومان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زرد
از راویان راست گفتار که دران عرصهٔ کارزار بودند مسموع گشته که
افغانان بمرتبهٔ مغلوب هراس گشته ازان معرکهٔ رو بدرها وجوف
کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظهٔ تعاقب مغلان دشت پیمای
فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
کوه و آبکندها می سازند میرماندند دران مغاکها چندان نقش خاک
و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
گوشهٔ دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
بر می آوردند سوای صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *
القصه آغر خان بعد فتح نمایان یکهزار وهفتصد سرمقتولان
و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت ومورد عنایات
بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزاری سه هزار سوار
نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و بتفنگری وردی خان برادر
و دیگر همراهان آغر خان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
فرمودند و آوازهٔ شمشیر و افغان کشی آغر خان بمرتبهٔ دران سر
زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
خواباندن وازگریه باز داشتن بنام آن و الانژاد شیرنبرد می ترساندند
و بعد بندوبست بنام بادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
آغر خان را و راجه جسونت را بکومکی امیر خان درکابل گذاشته
خود را بلاهور رساند و حضرت خلدمکان بدولت و اقبال اواخر سنه
شانزده جلوس بدارالخلافت رسیدند - بادشاهزاده محمد سلطان را

صوبهٔ تهته مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نائب
خود مقرر نموده روانه سازد - درهمین ایام پادشاهزاده باجل طبعی
ودیعت حیات نمود - چون قاضي عبدالوهاب غفرالله له در سفر
مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضهٔ جاودان انتقال
نمود و ازو چهار پسر ماندند ازانجمله پسر کلان شیخ الاسلام که بحلیهٔ
صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی
ذخیرهٔ عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد وفی الواقع
مثل او نیک سرشت در جرگهٔ قضات کم بعرصهٔ روزگار آمده چنانچه
از صفات نیک عاقبتي او در محل بذکر خواهد درآمد از جمله
متروکهٔ پدر خود که دولک اشرفی و پنج لک روپیه نقد سوای
جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بحصهٔ او رسید دام
و درمی ازانجمله خود اصلا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف
عذاب پدر بمستحقان و محتاجان رسانده باقی به برادران و دیگر
ورثه قسمت نمود - هرچند که از قبول تعلقهٔ قضا ابا کرد خلدمکان
بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را
از تغیر خان‌جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نورعلی
را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه‌دار سالیر که از قلعهای
آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش کروهی قلعهٔ ملهیر
یکلانه‌است مقرر نموده بودند ازاتفاقات ناموافقت ایام درسنه هفده
جلوس عمل صوبه داری خان‌جهان بهادرقبیله و وابستگان قلعه‌دار که
از خجسته بنیاد می آمدند و غنیم لئیم درنواح آن آوارگی داشت
غافل بر سر ناموس قلعه‌دار رسید بعده که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجهٔ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه‌دار را بافوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الافضیحت و بی ناموسی تمام برسر ناموس شما می آریم قلعه‌دار هرچند که سعی نمود و جهد بکار برد که‌بتند بیرو دادن مبلغ درخلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشد فائده نداد آخر کار قلعه‌دار دید که درصورت برآمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست میرود و بی ناموسی زیاد تمام برسر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد . چنان قلعهٔ سر بآسمان کشیده مشهور صوبهٔ خاندیس بلا تردد تیغ وسنان بتصرف مرهتهٔ نابکار رفت و في الحقیقت از بندر صورت تاخجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطهٔ قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن‌قلعه دو سه قلعهٔ دیگر باسم ناهیه وغیره تعلقهٔ سرکار بگلانه به تسخیر کفاردرآمد بعد عرض قلعه‌دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضورنمودند درینولا فرمان مع گرز برادر بنام دلیرخان صادر گردید که خود را بپای قلعهٔ سالیر رسانده از تصرف غنیم لئیم برآرد و دلیر خان مع توپخانهٔ سنگین و دیگر کومکیان کارزاردیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلادت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه اعفان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجهٔ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدهٔ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن‌ضلع علارهٔ آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

دربن سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها منادی نمایند که هرکه برذمهٔ پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهي رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست برسر نگذارند و حکام نیز باطائفهٔ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بنام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هنودرا برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و بدیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر بیرجی بهورة که او نیز از عمدهٔ تجار بندرمذکور بود واز تعدی غیاث الدین خان متصدي بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

ازانکه در ایام شورش حبهی الدول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد سکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعهٔ بندر سورت تعین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیاورده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهای بابت بندر سورت را در صندوقها سر بمهر موجود داشتند تا محمد مرادبخش دستگیر گردید و از جملهٔ خزانهٔ او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سربسته بجنس داخل خزانهٔ سرکار گردیده بود درینولا محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالةً و وکالةً از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علي خان خانسامان که در خدمت خلد مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الادا ست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علي خان که مربي او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطهٔ دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد ازان محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علي خان روایت

از روي فتاوای عالمگیري که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافت در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی باتمام رسانده مسمی بفتاوای عالمگیري ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکهٔ میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت برو واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخلهٔ خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التحاویل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفي مقجملهٔ زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجي زاهد و پیرجي تجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تامل قبل از انکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمودکه مطلب فدوی آن بود که حق بندها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علي خان ازین فضولی محمد محسن که مي بایست بصلاح مربي نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چندین مقدمه را که بچندان تلاش نزد پادشاه برکرسی نشانده باشم بدین اضطراب که ازمن مصلحت

نپرسیدي که عوض آن برای تو کاری از معافي عشور و غیر ذلک میساختم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بپادشاهان دعوي حق خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل شرعی از طرف پادشاه عالمگیر درهر شهر و صوبه و اطراف مقرر شد که در محکمه همراه قاضی می نشسته باشد و این بدعت استمرار یافت - و بر طرف نمودن هنود از پیشکاري حکام نیز بسبب عدم سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هنود بر طرف شدند و بجاي آنها مسلمانان مقرر گشتند بعده چنان قرار یافت که از جملهٔ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند *

دیگر از سوانحي که دران سال روداد بغي ورزیدن و فساد فرقهٔ فقیران ستنامي است تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران هنود مشهور بستنامي که منډیه نیز زبان زد بودند و قریب چهارپنج هزار خانه‌دار اطراف پرگنهٔ نارنول و میوات میباشند و آن منډیها اگرچه‌بلباس فقیران زیست مینمایندامابیشتر کسب و پیشهٔ آنها زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشگان کم مایه است و در طریقهٔ ملت خود مي خواهند بمرتبهٔ نیک نام که ترجمهٔ لفظ ستنام باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام سواي کسب حلال اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدي و ظلم بدعوی شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزي يکی از آنها راکه نزدیک قصبهٔ نارنول زراعت میخمود با پیادهٔکه نگاهبانيخرمن می نمایدگفت و گوی سخت بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سرآن متنامي شکست جمعي ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که بصورت‌میت‌ساختنداین خبر که‌بشقدار رسید جمعي از پیادها برای گرفتن و آور دن آنجماعه تعین نمود متنامی بسیار فراهم آمدهٔ با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته و غالب آمده یراق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت و غلبهٔ آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نارنول خبر یافته سوار و پیادهٔ بسیار براي امداد شقدار و تنبیه و گرفتن آنها تعین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعي را کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائي کشید که فوجدار بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمیداران پرداخته با تمامي‌فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمیداران اطراف سوار شده بمقابله و محاربهٔ آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاري نساخته رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبهٔ نارنول بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشاندن تهانهٔ خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور تعین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت ازانکه شهرت‌تمام یافته بودکه بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولهٔ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسید دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود در مادهٔ آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل اسپ جاندار پیش قدم هراول آنهاست و کار بجائی کشید که راجهای نامدار و امرای کار زار دیده با فوجهای سنگین مقابل آن گروه تعین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده هفده کروهی دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتلهٔ آنها نمی نمودند و زمینداران اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت بشوخی پیش گذاشتند و نائرهٔ فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردید و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند و دعا و نقشها بدست مبارک نوشته میفرمودند که برنشان و علم دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه بشن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای جانباز تردد رستمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیة السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید وگرد فتنه فرو نشست - چون از شورش کفار فجار که همچشمي آن گروه بدکردار زمینداران عمدهٔ اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبهٔ اجمیر و نواح اکبر آباد گشته بود وحکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند بارادهٔ

زیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجپوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صوبجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافت و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر جهروکه کنار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعهٔ مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و ازدحام نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کاسبان اردو بازار و جمیع اهل حرفهٔ شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سر و دست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و پامال فیلان و اسپان گشتند بدین دستور چند روز هنگامهٔ اجتماع عام و استغاثهٔ هنود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین سال جملة الملک اسد خان را برای بند و بست مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرداران و صوبه داران دکن عطا می شد ماهی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین که از برادران خلیفه سلطان و از سلسلهٔ پادشاه زاد های مازندران بود بعده که مازندران بتسخیر شاه ایران در آمد شاه عباس با خلیفه سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بهندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چهار هزاری دو هزار سوار نموده بعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارهٔ مفتخر ساختند بعد چند گاه هزاری هزار سوار اضافه عطا فرموده اول صوبه کشمیر بعده صوبه دار دار السلطنت لاهور نمودند - ازانکه دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب که قاضی لاهور شده بود با صوبه داران سلوک همچشمی می نمود و قوام الدین خان که بعد از داخل شدن لاهور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکه او را نیز نظر بر حسب و نسب خود که مادهٔ فضیلت ضمیمهٔ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبه دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و هردو در پی خفت و اهانت همدیگر بودند و براهنمائی مصاحبان و همدمان ناعاقبت اندیش و بر همزنان بد اندیش که اصلا اندیشهٔ مآل کار بخاطر راه نمیدهند سررشتهٔ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان هردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرهٔ پرخاش بمرتبهٔ شعله ور گردید که هردو شکایت همدیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد وقاضی
علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بندو بست استحکام در و دیوار
و بام خانهٔ خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی
با خواهر زادهٔ خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی
گشت - از انکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع
محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
از فضلا و جهلا و بافندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه‌دار
و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
که حقیقت بعرض پادشاه عدالت اساس رسید قوام الدین خان را
از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم حکم
فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود
متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکاب میدانستند
عجالةً حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد
ظاهري و باطني آراسته بود وفوجداري جنوب که از لاهور مسافت
قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
خفت حوالهٔ وارث قاضي نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
همراه گرز برداران که براي آوردن او تعین گردیده اند روانهٔ حضور سازد
بمد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفاي آن احتیاط نموده خودرا
بلاهور رساند و یکدو جماعه‌دار فهمیده کاررا نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشاي حكم پيغام طلب او نمود بعده كه كوتوال طوعا و كرها آمده حاضر شد حفيظ الله خان بعد تحقيق كوتوال را موافق حكم شرع حوالهٔ وارثان قاضي نمودكه بقصاص رساندند چون برقوام الدين خان نيز مردم لاهور هجوم زياد آورده بودند سلامت برآمدن او متعذر بود بدو پيغام نمود كه بموجب حكم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعيان و انبوهي مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درين است كه از راه دريا خفيه درپالكي پرده دار بر آمده روانهٔ حضور گردد بدين دستور اورا روانهٔ درگاه معلی ساخت - بعده كه بحضور رسيد پسر قاضي باتفاق جمع كثير مدعي خون پدر گرديد - فرمودند كه بشرع رجوع نمايند اگرچه وارثان قاضي بسيار برسر شدت بودند و نميگذاشتند كه قوام الدين خان وكيل ازطرف خود براي جواب دعوي نمايد و بر پالكي و اسپ سوار گشته بمحكمهٔ آيد و در پي خفت آن گرفتار سرپنجهٔ بلا بودند اما ازانكه خود قوام الدين خان بهرهٔ تام از فضيلت داشت و قاضي شيخ الاسلام كه طريقهٔ نيك نفسي و خداترسي او نسبت بقضات ديگر زمانه بتحرير راست نمي آيد حكم بر اثبات خون در حق او نمي نمود بنابران مدت مقدمه در كشاكش بود آخر چون ايام اجل موعود او رسيد ومرض جسماني علاوهٔ غم و الم روحاني گرديد بآنحالت نيز بمحكمه مي آوردند تا ازين تنگناي سراي فاني درگذشت • • بيت •

خلاف راي سلطان راي جستن
بخون خويش بايد دست شستن

چون قبل ازانکه مقدمهٔ قوام الدین خان رودهد خبرفوت راجه جسونت که در کابل کومکی گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند باسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور کشند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانهٔ حضور شدند - بعده که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او بپرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میربحر و جمعی رسانده بسرپنجگی عبور نمودند - بعد ازانکه نزدیک دار الخلافت رسیدند ازانکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوهٔ آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف باره پله فرود آرند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعینهٔ توپخانهٔ اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته باحتیاط تمام که افشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باز با خود گفتهٔ بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بافوج شایستهٔ تهور پیشهٔ جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سد راه توانند گردید نزد خیمهٔ پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم عمدهٔ معتمدان برای تحقیق تعین نمودند مکرر معروض گردید که رانیها مع پسران هستند حکم شد که همه وابستهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلادت پیشهٔ آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط فدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیها بثبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرسی نشانند در اثبات گذاشته بردن پسران بمرتبهٔ مصر بودند که رای میر وزیر بر دستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج بادشاهی تا بیست کروهی دار الخلافت تعاقب نموده براجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هردو را حجله نشینان سراچهٔ عصمت بفرزندی برداشتند و آن هردو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانای چتور با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه ازدل خلد مکان بر طرف نشد ●

---

*

توجه خلد مکان عالمگیر پادشاه طرف اجمیر
وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذي الحجه سال بیست و دو جلوس بقصدگوشمال آن طائفهٔ ضال رایت ظفر و اقبال طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوافی را که سابق دیوان لاهور بود دیوان دکن نمودند - ازجملهٔ متصدیان که متدین واقعي باشد و خیرخواهی و کم آزاري خلق و رفاه حال رعایا را بر تزاید آبرو و ترقي خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم حکومت ضرر مالي و جاني باحدي نرساند کمتر مثل او دیده و شنیده شد - هرجا دیوان مي شد عمال و زمینداران مطالبه دار سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضي نزدیک بهلاک شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامي چیزي دیگر عائد نخواهد شد بر ذمهٔ هر کدام که بیست هزار و سي هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعدهٔ قسط مشخص نموده خلاص مي نمود چنانچه ابتداءً در دیواني لاهور از نوشتهٔ واقعه نگاران نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضي بظهور آمد بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید مستحسن افتاد باقي احوال و طریقهٔ زیست آن نیک خصال بر محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان نامشخص راجه جسونت از تعلقهٔ سرحد جود پور براناي چتور

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتي قدس سره حکم تعین افواج دریا امواج براي تاخت و تاراج معمورهاي تعلقهٔ جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاب مقاومت نیاورده وکلاي معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و قبول جزیه بجدا نمودن دو سه پرگنه‌عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفوتقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابرآن خان جهان بهادر را براي باقي و بند و بست آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معاودت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما ازانکه باز معروض گردید که راناي کم حوصله باردیگر طریقهٔ عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسق واقعي نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطاني بار دیگر شعله ور گردید و اواخرهمان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگرراجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زادهٔ محمد معظم صادر شدکه از دکن خودرا باجین رسانده چشم برراه‌حکم باشد و حکم طلب پادشاه زادهٔ محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را براي تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهرهٔ مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطاي اضافه و خطاب تهور خان مفتخرساخته با جمعي دیگر از امراي کارطلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال
خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهاي دشوار گذار آورده
پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاري از بهادران کوه نورد
شیر نبرد که در حضور کمتر کسي از امرا و روشناسان مانده بود داخل
درها شده در استیصال کفار کوشد و چندي از دلاوران کارزار دیده
را براي تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعین فرمودنه
بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم
بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقهٔ رانا که از
سواد اجمیر هشتاد کروه فاصله داشت فرود آید و لشکر خودرا اطراف
تعین نماید که هرجا اثر آبادي یابند زیر سم اسپان بهادران هامون
نورد کوه نبرد پامال سازند دریفولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد
اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طي نموده جریده
با فوج جنگي خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهاي قلب
رانا و تعلقهٔ را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان
پردازد و فوج تعین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک راناي تبه کار و
کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بست و پنج هزار
سوار راتهور تعلقهٔ جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده
بمقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده نموده شرط جانبازي بتقدیم
رساندند و تاخت برگهي و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار
سوار پادشاهي را طرف درهاي قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار
و پیادهٔ بیشمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام
گردیدند و باوجود آنکه راجپوتهاي جهالت کیش سر راههاي درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها بر آمده غافل بر سر لشکر پادشاهزاده شبخون میزدند لشکر پادشاهي خصوص تهورخان باتهور پیشگان دیگر داد جلادت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابي ملک و مسمار نمودن بتخانها و عمارات عالي و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر نمودن زن و فرزندان کفارکه بغار و مغاکهاي قلب پناه برده بودند خود را معاف نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمدآباد نیز صادر فرمودند که بافواج خود آمده مابین تعلقهٔ سرحد راجپوتیه و احمد آباد استقامت ورزد و هرجا خبر و اثر راجپوتان یابد باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعهٔ سالیر که بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت متعذر گردید رانا و راجپوتیهٔ را تهور بفکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول پناه بپادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جرائم خود سازند و یا ببغي ورزیدن راهنمائي نموده رفیق خویش گردانند پادشاه زاده گوش برحرف آنها ننموده و نواب بائي یعني والدهٔ پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا نسازد و وکلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف مایوس شدند بپادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضاي ایام شباب و رهنمائي احباب همدم او رجوع آورده زباني درگا داس که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته مي شد آنقدر افسون و

افسانه خواندندو دمیدند و امیدوار رفاقت چهل هزار سوار راجپوت جرار و مدد خزانهٔ نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل پادشاه زاده را فریفتند وبعضي همراهان به عاقبت نیزبدین مصلحت همداستان شدند و پادشاه زادهٔ نا تجربه کار را از راه بردند و بتقاضاي سن و طمع خام بدام افسون راجپوتان بد کردار گرفتار گردید *

* بیت *

با بد منشین و باش بیگانهٔ او * در دام افتي اگر خوري دانهٔ او

تیر از ره راستي کمان را کج دید * دیدي که چگونه جست ازخانهٔ او

چون ابتداءً بوي شهرت این خبر بپادشاه زادهٔ محمد معظم رسیده بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت دو کلمهٔ نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت مشتمل بر اشاره بدین مضمون نمود که ازمکر و غدر کفار که در فکر اغواي شاه زادهٔ نا آزموده کارند غافل نباید بود - ازانکه خلد مکان ازطرف محمد اکبر وسواس نداشتند و براي پادشاه زادهٔ محمد معظم درحسن ابدال ازین مقوله بدنامي بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان که درین ماده ابتداءً بپادشاه زادهٔ مهین پیغام نموده بودند این خبر سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشتهٔ محمد معظم را در حق محمد اکبر محض افترا دانسته درجواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبري نماید و از آلودگي سخن شنوي بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفاي این راز بملا مبدل گردید و خبر ملحق شدن سي هزار راجپوت بسرداري درگاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر برتخت و سکه زدن او و تهور خان را هفت هزاري نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان مجاهد خان و دیگر نوکران عمدهٔ همراه را که بعضي مجبور گردیده مصلحةً قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجذب قلوب همه پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام یافت - چون دران ایام جمیع افواج براي تنبیه کفار برفاقت محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با جمعي از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل دفتر بهفتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکرراه یافت و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص براي پادشاه زادهٔ محمد معظم بمبالغهٔ تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود حکم لمحهٔ و لحظهٔ تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار گردید - بهیر و خدمهٔ محل را همانجا بحافظ حقیقي سپرده نه ده روزه راه را بطریق ایلغار طي نموده در دو سه روز خودرا مع شاه زاده معز الدین و محمد عظیم رساند - ازانکه دران حالت که محمد معظم با نه ده هزار سوار رسید و از غلغلهٔ جهان آشوب فوج محمد اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ احدي از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار بعضي هوا خواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و دور بیني وسواس بخاطر پادشاه راه یافت بنابر تقاضای

وقت فرمودند که روي توپخانهٔ رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند
و بپادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با
هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده
دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از
رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر
پادشاه‌زاده محمد اکبر واقعي نمیرسید شهاب الدین پسر قلیچ خان
بهادر که اثر جوهر رشادت وشجاعت از جبین حال او پیدا بود برای
آوردن خبر تحقیق ازلشکر محمد اکبر بطریق قراولي تعین فرمودند -
آن شهسوار معرکهٔ جلادت همین که رو بفوج محمداکبر آورد مجاهد خان
برادر شهاب‌الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضاي وقت
ومصلحت رفاقت اختیار نموده درانتظار قابوي برآمدن بود از نزدیک
رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر
التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده
باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با
خودبرداشته باقي اسباب همانجا انداخته خود را ببرادررساندو هردو
باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار
مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر
معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلد مکان
وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند
که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب‌الدین خان نموده
تسلیم بفرماید و از زباني مجاهدخان که‌او نیز مورد عنایات بیکران گردید
بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازي که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم بر داشته دو سه نفر آن طرف را زخمي ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراده حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال باري معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان در وا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر گشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوایي و اراده فاسد برخصت و مصلحت و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - دربن حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه برروي او زده بر گشت دران حالت پاي او بطناب بند گردید و او برو افتاد از چهار طرف صداي بزن و بکش بلند گشت و از اطراف برسر او ریخته کشته سر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زباني خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بودو از معمران کهن سال گفته مي شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشتهٔ عنایت خان که دیوان تن بود و خسر او میشد از روي ارادت باز گشت بدین بارگاه نموده بود نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در وا نمودن یراق عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته شدن او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت تباه افتاد و پاي ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها روانهٔ حضور شدند و بسیاري رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چنان اشتهار یافت که پادشاه از روي تدبیر فرمان بمحمد اکبر نوشتند و دران درج نمودند که اگرچه درباب اخذ قلوب و قراولي و گرد آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید وحسن تردد و تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هراول نموده آن وحشي نژادان را از هردو طرف بوسر تیر می آوردید عین مصلحت بود - و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس بدست راجپوتان افتاد و باعث تفرقهٔ آن فرقهٔ ضال بد سگال گردید - اما این قول از زبان راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همه دبدبه و بسیاري فوج که محمد اکبر بقصد مقابلهٔ پادشاه ذوي الاقبال آمده بود جنگ ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیمت عظیم بر لشکر او افتاد - و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوتیه آگاهي یافت بغیر از درگاداس بدآساس و یکدو نفر دیگر معتمد رافاکه مع فوج قلیل دو سه هزار سوار از جملهٔ مردم قدیمي او باو مانده بودند دیگر رفیقي وفوجي که بکار او آید باخود نیافت و سرشتهٔ تدبیر وعقل و هوش از دست داده و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

بعد عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد معظم آداب تهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد اکبر که همراه او بود از حادثهٔ تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهي درآمد و پادشاه زاده محمد معظم براي تعاقب او مامور گردید - و محمد مراد ولد مرشد قلیخان را بخدمت واقعه نگاري کل دکن مامور فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق سنه هزار و نود هجری

از جملهٔ سوانح که در صوبهٔ دکن در سال بیست و سه جلوس رو داده چند فقره بتحریر آورده بعده بذکر باقي سوانح محمد اکبر و روداد حضور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش بعد رسیدن خجسته بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر قلعهٔ سالیر که در تصرف غنیم لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه شرط تردد و سعي بود درایام محاصره بتقدیم رساند و مردم راجپوتیه بسیار بکار آمدند و مسلمانان زیاد بدرجهٔ شهادت رسیدند اما فائدهٔ بر روی کار نیامد لهذا بعدچهار پنج ماه از پاي قلعهٔ برخاسته خود را بهخجسته بنیاد رساند - ازانکه سیوای جهنمي با فوجي که براي تاخت ملک تعین مي نمود خود کمتر بر مي آمد *

درین سال بهمعناني اجل همراه فوج سنگین در ایامي که خان زمان صوبه دار برهانپور بود برآمده ابتداء داخل ملک خاندیس گشته برسر قصبهٔ دهرنگانو که ازجملهٔ پتنه و معمورهاي مشهور آن ضلع است و مبلغهاي کلي از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد آمده تاخت و تاراج نمود - بعده پرگنهٔ چو پره و دیگر پرگنات را تاخته و سوخته طرف پرگنهٔ جالنه که از قصبهاي معمور پر از مال تجار تعلقهٔ بالا گهات گفته میشد آواره گردید - چون دران قصبه حقائق و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیم روبآن قصبه مي‌آورد جمعي از سکنهٔ آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن سید والاقدر میبردند و از آفت کافران وخیم العاقبت محفوظ مي ماندند دران سال که اکثر مردم مایه دار با مالیت نقد و جنس پناه بدان واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمي اطلاع یافته پاس ادب آن سید را منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمودند و بسیاري را اسیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت زبان و دست بزجر و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند - و سید جان محمد که در دعوت نیز از جملهٔ مشاهیر دکن بود و توجه باطني آن بزرگ حکم تیر اجل ناگهاني داشت متوجه قطع شجر حیات آن بد اصل گردید تا باجل طبعي بدار البوار پیوست - بهرحال در همان سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل گشت و تاریخ آن (کافر بجهنم رفت) محرر اوراق یافته و ازو دو پسر ماند سنبها و رام راجا و سنبها بجاي پدر قائم گشت و کب کلس برهمن را که از الهآباد همراه اوآمده بود دیوان صاحب مدارخودساخت ونسبت بپدرخود که او در حفظ ناموس رعایای تعلقهٔ خویش میکوشید و سوای طریقهٔ بغي که در تاراج قافلها مردم آزاری ازو بعمل می آمد از افعال

شنیعهٔ دیگر احتراز تمام داشت و در پاس محافظت آبروی عورات
و عیال مردم و کلام الله که باسیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید
مینمود و اگر خلاف مرضي او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر
بدبخت او خلاف پدر در گرد آوري زنان غیر قوم خود و دست اندازي بر ناموس
رعایای مکاني که می ماند بدنامي تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه
در تاخت و تاراج پرگنات و معمور هاى مشهور کمي نمی نمود اما
بر خجسته بنیاد و برهانپور که پاى تخت پادشاهان گفته مي شدند
هرگز دست اندازي ننمود اگر نوکران عمدهٔ او صلاح تاخت هردو شهر
بمیان آوردند ازراه دور بیني و عاقبت اندیشي مانع آمده میگفت
که همین که تاخت هردو شهر نمودیم تقاضاى غیرت عالمگیر پادشاه
این ست که بدین جانب متوجه شود باز خدا داند ستیزهٔ پادشاهان
کار بکجا رساند - بعده که او بدارالبوار پیوست سنبها پسر نابکار او
خواست درین بدنامي نسبت به پدر قدم جرآت پیش گذاشته
بسنبها سیواى علم طغیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه
جلوس مطابق سال هزار و نود و یک هجري که کاکرخان افغان دران
ایام بمنصب جزیه به نیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و
زیاده از دو صد سه صد سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار
سوار سنبهاى بد کردار بعد تاخت اطراف صوبهٔ برار از سي و پنج
کروهي راه بطریق ایلغار که دران ایام بهمین دستور تاخت مي آوردند
تاخته رفته صبح غافل که اصلا خبر آوارگي فوج کفار هیچ طرف
ازاطراف شهرت نیافته بود جلو ریز برسر بهادر پور که یک و نیم کروهي
برهانپور از پورهاى معمور پراز مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک درانجا مي‌بودند و از جواهر و زروافر و اقسام جنس هفت اقلیم ومال بیشمار همه بغادر لکها در هر دکان موجود بود تاخت آوردند وچنان بی خبر رسیده اطراف بهادرپوره و هفده پورهٔ نامي دیگرشهر را که بیرون حصار شهرپناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصوص بر بهادرپوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بیخبر رسیدند که احدي تجي دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عیال و ناموس بیرون نتوانست برد و کاکرخان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند که دود شعلهاي آتش سوختن پور هاي مذکور بآسمان رسیده بود و نائب صوبه که در خود طاقت برآمدن و مقابله نمودن نیافت محصور گردید و باستحکام درواز ها و برج و باره پرداخت و مثل حسن پورهٔ و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم پوره و نواب پوره و غیره هفده پورهٔ نامي دیگر را که پر از مال متصل حصار شهرپناه بودند و حکم وسط شهر داشتند ودرهر پوره لکها زر نقد صرافان و تجار مشهور موجود بود فروگرفته دست بغارت و سوختن پور جات کشادند بعضي شرفاي صاحب غیرت ناموس خود را زیر تیغ آورده خود نیز جنگ نموده بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاري تن برضا و قضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل حصار و دروازهٔ شهرپناه بودند دست عیال و اطفال خود گرفته به بي ستري تمام خود را دران آشوب قیامت اندرون چار دیوار شهر رسانیدند و تا سه روز پورجات مذکور را بخاطرجمعي بتاخت و تاراج آوردند و مبلغهای خطیر که زیرزمین از مدتها مدفون بود و بسیار جا بوده که صاحب‌خانه هم خبر نداشتند بدست‌کفار فجار افتاد و زینها ساخته

آورده مکرر بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها نمودند چون جمعي از منصبداران بر سر مورچال و دروازها و برج و باره داد جلادت داده بدفع شرآن بد سگالان کوشیدند اندرون شهرپناه نتوانستند در آمد و سوای زر سرخ و سفید و طلا و نقرهٔ غیر مسکوک و زیور مرصع و اقمشهٔ بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال دیگر مستغني گریدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجي و مسي و چیني آلات و پل سیاه و کرانه مثل قرنفل و فلفل و فوفل و دارچیني و جوزبویه و رخت مستعمل که ابتداءً بتاراج فراهم آورده بودند آخر قابل برداشتن ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر زر در رستهای بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطهٔ تحریر راست نمي آید بعده که از زباني جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم همت برهانپور در نواح خجسته بنیاد بخان جهان بهادر کوکلتاس رسید اگرچه ابتداءً بلا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب و روز بطریق ایلغار طی نموده خود را به کتل فردا پور سي و دو کروهي رساند اما درآنجا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار پهر توقف واقع شد و بقول مشهور جمعي که سوء ظن در حق خان جهان بهادر موافق رویهٔ عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ خطیر گذرانیده التماس نمود که چهار پنج پاس درآنجا درنگ واقع شود و ازانکه تحقیق بود که غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب گران باري و شهرت تعاقب خان جهان بهادر بقلعهای نامي دور دست خود را نمیتوان رساند ناچار راه قلعهٔ سالیر تعلقهٔ بگلانه که نسبت بهمه قلعها نزدیک و در تصرف آنها بود از راه پرگنهٔ مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود دریصورت لازم بود که خان جهان
بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل راه دهرنگانو
و چوپره پیش کرده سدراه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لئیم خلاف
رای سلیم براه راست عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این خبر
فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره آلات
واقمشه توانست برداشت و جمعي از اسیران با خود گرفته تا
رسیدن خان جهان بهادر ببرهانپور از راه چوپره بطریق ایلغار در
چهار پنج روز بقلعهٔ سالیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهانپور محضر
مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال وناموس مسلمانان و
آینده ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت بحضور فرستادند
بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه ماخود بدولت
برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنام خان جهان بهادر
صادر فرمودند ومغضوب ساخته هرچه طومار تجویز منصب و
اضافه که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور نموده بود برخلاف
دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر برفساد دکن و فرار
پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف برهانپور نمودند ٭

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق سنه هزار و نود یک هجري

پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار اختیار کردن که
سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوتیه دیگر فوج
و جمعیت با او نماند از جملهٔ مردم اعیان قدیم الخدمت میر
ضیاء الدین شجاعي با دو سه مردم نامی دیگر رفاقت او اختیار

نمود و همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت
رفتن آنچه مانده مع یک پسر خورد سال بنام نیکو سیر و با دو
دختر بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بحد تمیز رسیده
بود بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر
سراسیمهٔ کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره
سازد گاه بارادهٔ شاهجهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد
همت می ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد
هرطرف که میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن
حکم پادشاه سد راه می گردیدند و پادشاهزاده محمد معظم مامور
گردید که بتعاقب محمد اکبر پردازد امابروایت مشهور پادشاهزاده
محمد معظم برای تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی
مسافت مینمود تا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته
برهنمائی زمینداران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما
گردید و از معبر های تعلقهٔ گذر اکبرپور بتفاوت هشت کروه نزدیک
سرحد راجه موهن سنگه که در تعلقهٔ میر بحری محرر سوانح بود
عبور نمود بعده که بسرحد تعلقهٔ میر نورالله پسر میر میران قلعه‌دار
تهالیز رسید ازانکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر
صوبه‌دار دکن و همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر
هرطرف که سر برآرد سدراه او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند
و الا بقتل رسانند خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر
ساختن محمد اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده
کروه خود را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معني از عرضه داشت میر نوراللهکه در چنین مقدمات بی محابا بود بعرض رسید وفرمان اعتراض امیزدرین ماده و احکام تهدید آمیز بر تمام اخبار نویسان صادرگردیدبعده که محمد اکبر بسرحد بکلانه تعلقهٔ راجه دیبي سنگه بندیله قلعهدار و فوجدار ملهیر رسید راجه دیبي سنگهفوج خود را برای سدراهگردیدن و دستگیرنمودن محمداکبر تعین نمود امافوج وقتی رسید که محمد اکبر ازسرحد بکلانهگذشتهبود و چند نفر راجپوتکه عقبمانده بودند آنها را مردم راجه بدلاساوزبان خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبي سنگه آوردند و در همان حالتکهراجه از راجپوتیهاحوال محمداکبر استفسار مي نمودچندسوار دیگر راجهنیمه آستین خون آلود محمد اکبر راکهبسبب حدت هوا از بدن برآورده پردوش یکی از چیلهای خود انداخته بود و از مردم آن راجه چند سوار برسر آن چیله رسیده او را زخمي ساخته بودند آوردند تا تحقیق این معني شود بگمان آنکه شاید ضرر جاني بمحمد اکبر رسانده اند راجه متوهم گشته بر سواران بیدماغي زیاده نمود القصه بعده که محمد اکبر از سرحد فرنگیان در پناه کوههای بکلانه بتشویش تمام گذشته مبلغ بجماعهٔکوه نشینان رعایت نموده برهبري آنها بسرحد راهیري تعلقهٔ سنبهای مردود رسید سنبها استقبال نموده بمکان حاکم نشین خودکه ازپای قلعهٔ راهیري سهکروه مسافت دارد فرود آورده وجهخرچ برای او مقرر نمود باقي ذکر محمد اکبر برمحل بزبان قلم خواهد داد *

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه غازي مطابق هزار و نود و دو هجري

بعد عید فطر در سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکان بقصد تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن شدند و همه جا داد دهان و شکار کنان که پادشاه زادها در رکاب بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور داخل دارالسرور برهانپور شده در دولت خانهٔ قلعهٔ ارک نزول فرمودند خان جهان بهادر صوبه‌دار و امین خان دیوان چهار صوبهٔ دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامي بیجاپور و قطب شاهي و مرهتهاي صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه آورده سعادت اندوز ملازمت گردیده کامیاب عطاي خلعت و منصب و اسپ و فیل و جواهر میگردیدند ازانکه کفار بلده و پرگنات در اداي جزیه بسیار بسختي با منصوب کردهٔ پادشاهي پیش مي آمدند و هیچ پرگنه نبود که رعایا بامداد فوجداران و مقدمان سرکش جنگ و هنگامهٔ فساد ننمایند میر عبد الکریم را که ضابط و استادزاده پادشاه میشد و بحلیهٔ فضیلت و دیانت آراسته بود بخدمت امانت و تحصیل جزیهٔ بلدهٔ برهانپور مامور فرمودند و مصالح سوار و پیاده همراه دادند و بکوتوال حکم صادر شد که هرکه در اداي جزیه تکاهل پیش آرد بسزا رساند- در سرائي که متصل قلعهٔ ارک و چوک واقع است و دران مطالبه داران سرکار محبوس مي بودند و تنور پادشاهي پخته میشد آتش گرفت و از چند کلهٔ باروت که دران سرا بود سقف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند دربن ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانهٔ
که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده همی کلهٔ باروت است بعده که
بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتداي جلوس که
پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان
توپخانه و قلعهٔ ارک درانجا گذاشته بودند دربن مدت ازانجا بر
نیاورده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعهٔ ارک پای
اعتراض آمدند و داروغهٔ توپخانه و قلعه‌دار و داروغهٔ عمارت و مشرف کار
خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر
جهانگیر پادشاه مي بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت
مي پراند آري از وسعت خلق و دینداري که حضرت خلد مکان
اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم
در اندک مدت بکارسازي و شفاعت بخشیان عظام بحال مي شدند ۔
سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامراني بسر برده متوجه
خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکریم امین جزیه بعرض
رساند که جزیهٔ تمام بلدهٔ برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار
روپیه داخل خزانهٔ سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از
پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته
الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه
بدیگری مقرر شود بعد عطاي اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت
جزیه بحال نائب خودگذاشته همراه باشد ۔ مابین راه بعرض رسید
که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام
و نشان بود بغتةً بدون عارضهٔ بدني ودیعت حیات نمود و درعوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیرخان
رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خودرا مهموم ساخت
و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زادهٔ محمد معظم را
برای تسخیر قلعجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده
محمد اعظم را برای تسخیر سالیر متصل قلعهٔ ملهیر سرکار بگلانه
که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر
در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای
رفتن طرف رام درهٔ کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کردهٔ کفار
را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل درهاي قلب و کوههاي
سر بفلک کشیدهٔ پر از اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار گردید
و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از
نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار
خان شد و دیگر بندهای پادشاهي تردد های نمایان و کفار کشي
زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس
و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر
میشود و نارجیل و فوفل بهم نمي رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای
آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهارپای بیشمار هلاک و تلف شدند
و از بي اسپي کار بجائی رسید که در طویلهٔ خاص پادشاه زادهٔ اسپ
قابل سواري نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که
کفار از هر چهار طرف سرراه را گرفته بودند عرصهٔ زندگاني بر لشکر
بمرتبهٔ تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید
بعده که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست وششم از جلوس عالمگیر پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجري

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعهٔ سالیر مامور گردیده بود اگرچه قلعهٔ سالیر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غار های عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها سوار در اطراف آن کوه سر بفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه‌دار ملهیر و فوجدار سرکار بکلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعهٔ ملهیر و سالیر زیاده از شش کروه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه‌دار غنیم را که در سالیر بود بنامه و پیغامهاي التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلي از نقد و جنس رسانده قول فرمان عطای منصب چهار هزاري برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نموده که کار بمحاصرهٔ محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر وتصرف مردم پادشاهي درآمد - اگرچه این معني خلاف مرضي پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوهٔ زیادهٔ نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد وسعی نیکنام خان موافق مرضي حضرت خلدمکان بود و کار بجنگ و آدم کشي منجر نگردیده شکوه بسفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثاني شاه جهان بادشاه دفعهٔ ثاني بدکن رسیده براي تسخیر قلعجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکي افواج تعین نموده بودند اول بار قلعهٔ رام سیج

که نسبت بقلعهای سر بفلک کشیده دیگر کوهی ست مختصر قلب که اصلا توپ نداشت باندک تردد بتسخیر و تصرف بندهای پادشاهي درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلعهای نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این دفعه نیز حضرت خلدمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج بسرداري شهاب الدین خان برای تسخیر قلعهٔ رامسیج تعین فرمودند و از شهاب‌الدین خان آنچه شرط سعي در محاصره نمودن و کندن نقب و دواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد اما چون قلعه‌دار رامسیج از جملهٔ مرهتهای آزموده کار و تجربه دیده روزگار بود درمقابل خبرداري وتلاش او تردد افواج پادشاهي بجائي نرسیده - محرر سوانح از جملهٔ متعینهٔ آن فوج بود چون دران قلعه‌توپ آهني نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم گرفته بر وقت قابوآتش‌میداد که‌کارده توپ ازان بظهور می آمد بعده پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب‌الدین خان را بحضور طلبیده خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداري و تردد در ایام محاصره بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح آتش بار و جمعي از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعلهٔ بازار باغلوي عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده همان طرف شرط قلعه‌داري و احتیاطي که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ جسته صد دو صد نفر از جوانان سرباز و تهمتنان فلکتاز که در فن قلعه گیري خشت بر منارة می بستند و در قلعه کشائي یدبیضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائي اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه‌دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاري قلعه با جمعي از تهور پیشگان با نفیري و نقارة و فریاد و غوغا در دفعیه می کوشیدند و درانداختن سنگهای کلان و چپر های آتش‌زده و لحافهای کهنهٔ چرب نمودهٔ نیم سوخته تقصیر نمي نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه‌دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهني بی هنگامهٔ شور و شر که صدا و نداي آدم بر نمی خاست نشاندهٔ انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمدهٔ سر ازان مکان برآوردند جوانان قلعه ازان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سررا مع چشمها از کاسهٔ سر آنها برآوردند بصدمهٔ پیاپي از راهي که بدشواري تمام باختیار خود آمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند بپایین رسیدند - بعدهٔ روزي یکي از سائس طویلهٔ خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یك مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من دادهٔ مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جنیان تا دروازهٔ قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفتهٔ او بعمل

آورده یورش نمودند نصف راه طی ننموده بودند که گوله از ریسمان سن چنان بر سینهٔ او رسید که مارطلا از دست او پرید و خود او غلطک زنان ناپایدین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری نتوانستند ساخت خان جهان بهادر نیز بموجب حکم ازانجا برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بصرف بخرچ مبلغ کلي در زمین سنگ لاخ فرو برده بودند آتش زنند مردم قلعه بشوخي تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و نقاره حرفهای ناگفتني بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرماني که در سپه سالاري و کار طلبي شهرت تمام داشت بدین خدمت مامور گردید ازو نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاري ساخته نشد آخر بادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه‌دار رام سیج را بفرستادن خلعت وکرّهٔ مرصع و مبلغ نقد بر قلعه‌داران دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعهای نامي دیگر مقرر فرمود نیک نام خان قلعه‌دار ماهیر معرفت عبد الکریم نام که یکی از زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه‌دار جدید آن قعله را بتصرف و تسخیر پادشاهي درآورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که محمد اکبر براهیري رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید اولا ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور نمی آمد و برای مردمي که همراه محمد اکبر بودند خرچ هم برفاه نمی رسید و تصدیع میکشیدند روزی قاضي آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بیوقوفی و خوش‌آمد بیجا بسنبها میگفت که دشمنان مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضي را بحماقت مخاطب ساخت و بسنبها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات لغو گفتن و شنیدن از شما بدنما است و دیگر خبر تعین فوج بسرداری اعتقاد خان خلف الصدق جمدة الملک اسدخان برای تسخیر قلعهٔ راهیری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده ذخیرهٔ چهل روزه درجهاز موجودکرده خواست روانه شود ابتداءً سیدي یاقوت خان حبشي که دران اطراف دریا کوس اناالملکي میزد بملاحظهٔ توهم بادشاه خواست چند جهاز جنگي برای گرفتن همراه بادشاهزاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحلهٔ توکل همراه ضیاءالدین محمد شجاعي و چهل و پنجاه نفر معتمد دیگر جهاز را سفري نمود و در راه برجهاز محمد اکبر تفرقه وحادثات عظیم روداد که بشرح و تفصیل آن نمی‌پردازد - آخر جهاز ازناموافقت ایام بجزیرهٔ توابع امام مسقط افتاد و مسقطیان بادشاهزاده راگرفتار کرده نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداري با بادشاهزاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدي تمام بخدمت حضرت خلدمکان عرضه داشت نمود دران درج کرد که اگر دو لک روپیه نقد و سند معافي عشور آنچه جنس مسقط بندر رسوت بالای جهازات میرود همراه یکي از بندهای بادشاهي بفرستند محمد اکبررا حوالهٔ او نموده روانهٔ حضور نمائیم بعده که بعرض

خلد مکان رسید حکم بنام متصدیان بندر سورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدي سورت حاجي فاضل نام را که از سلسلهٔ ناخدایان جهازات پادشاهي و خانه‌زادان موروثي پادشاهي باهمه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط وارادهٔ ناصواب امام آنجا بفرمان روای ایران رسید پیاپی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر باامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن وتعین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه‌زاده محمد اکبر را حوالهٔ مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زباني محمد هاشم تبریزي که بخشي و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزادهٔ محمد ابراهیم مستوفي الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته مي شد محرر سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقهٔ ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسرانجام مهمانداري تعین فرمود و مصور چابک دست ماني نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحهٔ مرقع نگاشته روانهٔ اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و سرانجام مایحتاج ضروري و آنچه مرغوب طبع پادشاه‌زاده و همراهان

او باشد خصوص برای بهره‌ماندن و مهیا ساختن آنچه پادشاه‌زاده
در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر
ماکولات و ملبوسات و خوشبوئی که درهندوستان بهم میرسد تاکید زیاده
فرمود بعد ازان که محمد اکبر سه کروهی اصفهان رسید در باغ بادشاهی فرود
آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازهٔ
باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده
گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در
دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما درهندوستان دست
خالي بخدمت مربي آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر
مقدم‌گویان شعري از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده
دانهای جواهر را ازروی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار
خود گذاشت و محمد اکبر هم شعري از شعر های حافظ در جواب شاه
خواند و بعد از خوراندن حاضري هردو بر اسپ سوار شده بالای
پاینداز‌ي که از زربفت و مخمل کار کاشان و چهینت بندري تا مکان
فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند -
نقل مي نمود که چون شاه براسپي که سوار بود بسیار هموار راه
میرفت و اسپ پادشاه‌زاده شوخي و جلدي مي نمود و چابک سوار
محمد اکبر چنان اسپ دیگر بجلدي رساند و محمد اکبر هم
بچابکي تمام جَستن خود را بر پشت آن اسپ رسانده تبدیل
سواري نمود که ناظران در تعجب مانده آفرین گفتند - بعده
که بشهر رسیدند شاه از مکاني که راه مهمان خانهٔ محمد اکبر جدا
می شد جلوي اسپ کشیده باحترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

او مقرر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لمحهٔ نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانهٔ خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز دو ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بباغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از مروارید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندی نمایند بعده که پادشاهزاده محمداکبر بباغ تشریف برده آن وفور مروارید را تماشا و ملاحظه کرد روبشاه نموده گفت چون دریاهای مروارید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از مروارید آبدار شگوفه کرده و ثمربار آورده اما در جواهر خانهٔ هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندی باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقهٔ شاه خبر آوردند که فرخنده اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن بپادشاه زاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هرچند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمداکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داري بنويس او در جواب گفت بعده كه رو برو شوم نشان پسري و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اكبر در انكار پسر بودن او مبالغه از حد گذرا ند تا آنكه آن جوان از غصهٔ عدم قبول محمداكبر ريسمان را بحلق خود كشيد منصوبان شاه خبر يافته ريسمان از حلق او برآوردند و شاه روز مرهٔ براى او مقرر كرد اما محمد اكبر بقبول پسرى او تن نداد - بعده كه تكليف امداد براى آمدن هندوستان بميان آورد شاه جواب داد كه تا حيات پدر شما مهمان عزيز مائيد بعده كه شمارا كار به برادران افتد هرچه توانيم در امداد خواهم كوشيد بعد چند گاه كه سليمان شاه وديعت حيات نمود و سلطان حسين قائم مقام او گرديد در تيمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده نسبت بسابق زياده كوشيد - روزي پادشاهزاده بدستاويز نوشتهٔ جمدة الملك اسد خان شهرت واقعهٔ حضرت خلدمكاني داده تكليف امداد فوج و خرچ بميان آورد شاه حسين در جواب گفت كه واقعه نگاران خفيهٔ ما در تهته و بنادر هندوستان هستندكه اخبار ضروري را مي نويسند بعد رسيدن خبر واقعي آنچه از ما خدمت بيايد خودرا معاف نخواهم داشت بعده كه خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت زياده كشيد و در عزت و آبروي او تفاوت بسيار راه يافت آخر تكليف اين معني بميان آورد كه هواى سرزمين عراق بمزاج من نميسازد مرا مرخص سازند كه در توابع گرم سير سرحد خراسان كه نزديك سرزمين هندوستان است رفته بنشينم و بحكام آنجا بنويسند كه بروقت مدد فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمايند بعده وجه خرچ در ماهه براى پادشاه زاده مقرر كرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران سروکار پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرري رعیتي همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم سیر خراسان رفته بخوشي و ناخوشي اوقات بسر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت هندوستان در اواخر عهد حضرت خلدمکان ازین تنگنا سرای فاني بروضهٔ جاوداني شتافت * * بیت *

نزاع برسر دنیای دون مکن درویش * نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر

ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و چهار هجري *

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دو سه سال کماهو اطلاع حاصل نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودهٔ تسطیر احوال این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعینات بودن برادري غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهاي حضور بود و بر اقوال او اعتماد کلي داشت و خود در سفر رام دره و حجابت حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد بگوش مطالعه کنندگان دقیقه سنج درآید معاف فرمایند *

بعده که در اوائل سنه بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام دره که در تصرف منصوبان سنبهای جهنمي نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغهٔ توپخانه را با لطیف شاه دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتّهای نام آور و واقف کار آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورد های پادشاهزاده معظم بود و درهمان ایام اورا بمنصب نهصدي سرفرازي داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم منصب بود اما در منصوبه بازي و رای سلیم و شجاعت منظور نظر بادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندي بیست هزار سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخدمت واقعه نگاري کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده را نیز ضمیمهٔ آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت و اضافه سرفرازي بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد بعده که جمعی از مردم پادشاهي بکار آمدند مقهوران به تنبیه رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعهٔ قلب آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه کشا ترددات نمایان و شرط جانفشاني بظهور آمد و جان نثار خان و دو سه امیر نامي دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح گردید - بعده که داخل ملک رامدره گردیدند چون درهٔ بسیار قلب بود و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده شورش کرده راه رسد غله از هرطرف مسدود ساختند و ازانکه یک طرف دریای شور و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیم کهي میزد و چارپا و آدم کمتر بلاآفت ازکهي بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید سوای نارجیل و غلهٔ کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غلهٔ دیگر نبود و اسپ و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گراني و کم یابي غله بمرتبهٔ رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم‌نمیرسید و از جملهٔ مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردنداسپ در طویلهٔ هیچ امیر نماند که بکار سواري آید تابسپاه نامراد چه رسد بعده که خبر این صعوبت لشکر بعرض رسید برای متصدي بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جملهٔ جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیم خبر یافته مابین راه که همه جادر دریا قلعجات احداث کردهٔ آنهاست سرراه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتي که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله نرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاه زاده رسید همه جا جنگ کنان خودرا تا احمد نگر بخدمت حضرت خلدمکان رساندند *

همینکه بحضور رسیدند ازانکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روای حیدر آباد بافعال قبیح از سپردن ملک بمادنا و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند وسختي و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و لهو ولعب

زیاد بعرض رسید وعلاوهٔ آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی
در تاخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لک هون نقد خود را
بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر
سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن
باعانت او کامیاب سلطنت گشته اورا بپایی وزارت رسانده باز
بسبب عدم موافقت برهنمائي مادنا و آکنا چنانچه در ذکر
سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده اورا از وزارت معزول
ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده
بود بحضور رسیده بوسیلهٔ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب
و رهنمائي مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصي وطلب سید مظفر پدر
خود که بطریق نظربند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که
چند پرگنهٔ میر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقهٔ صوبهٔ ظفر نگر
بدعوي آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او
بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد
و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با
پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران
کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای
تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات
از تصرف آنها تعین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را
با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک
و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو
سه راجهٔ نامدار و دیگر جمعي از امرای رزم دیده را برعایت

عطای اضافه و اسپ و فیل و جواهر و نقاره سر افرازي بخشیده
برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند ٭

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلخانه را که از تربیت
یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکان
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند
که بعرض ما رسیده که نزد تو دو الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
باشد بقیمت در آورده منجملهٔ باقي پیشکش ارسال دارد
و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچهٔ سنگهای
ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستدیم بلکه بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضي افعال قبیحه که ازطرف او
بعرض ما رسیده مي فرستدیم و کلیهٔ غرض ما این ست که چون
ترا از خانه زادان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفتهٔ او نشوی
و موافق مرضي او بخوش آمد او نپردازي بلکه درکلمه و کلامچندان
بي محابا و درشت پیش آئي که او هم باتو درشتي نماید و
برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد
و تامقدور با او برهم زني و اصلا رعایت ادب او در هم کلامي خلا
و ملا منظور نداري - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
الماسها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
ابو الحسن باظهار قسمهاي شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم
سعادت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارسال مینمودم- چنانچه

سابق در عهد اعلی حضرت آنچه الماس لائق ارسال بارگاه جهان مطاع از کان بر آمده بود و عبد الله قطب الملک داشت موافق حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود- و چند پارچهٔ الماس تراشیده و نا تراشیدهٔ بیش بها مع یاقوتهاي رماني که قابل ارسال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بي محابا در سوال و جواب پیش مي آمد و قائل مي ساخت اما روزي بتقریب بعضي مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم میرزا محمد از راه تشنیع و توبیخ بر آشفته گفت که شمارا نمي رسد که لفظ پادشاه برخود اطلاق نمایید از استماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده مادهٔ گراني خاطر مبارک پادشاه مي گردد- ابو الحسن در جواب گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تاکه ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیررا پادشاه پادشاهان نخواهند گفت *

محرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد که نزد خود محمد مراد خان نقل مي نمود شنید میگفت که درهیچ کلمه من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین مذکور که ابو الحسن مرا لا جواب ساخت - القصه بعده که میرزا محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعین افواج قاهره بسرداري پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کوکلتاس بابو الحسن رسید ابراهیم خان عرف حسیني بیگ را که از امرای عمدهٔ و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زنارداران صاحب السیف و القلم و مشهور ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سي چهل هزار سوار در مقابل فوج پادشاهي مرخص فرمود - بعده که فوج مابین سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیك هم رسیدند ازانکه پادشاه زاده محمد معظم نمي خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله خان پیغام نمود که اگر ابوالحسن باظهار ندامت و التماس عفو تقصیر پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکي کوتاه نموده مقید سازد دویم آنکه پرگنات سیرم و رامگیر وغیره که بغصب از تصرف بندهای پادشاهي بدعوي بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز حوالهٔ منصوبان پادشاهي نماید دیگر آنکه باقي پیشکش سابق و لاحق بلا توقف و اهمال روانهٔ بارگاه آسمان جاه سازد براي عفو تقصیرات او بحضور معروض داشته آید - امراي ناقص عقل دکن از راه غرور بجوابهاي مهمل پیش آمده در دفعیهٔ غضب پادشاهي نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشي طرفین منجر گردید و از هرطرف فوجها بجنبش در آمد - از جملهٔ محاربات که با خان جهان بهادر کوکلتاس روي داده اگرچه همه را درین انتخاب کلام بزبان خامه نمي توان داد اما مجملي از ذکر یک جنگ باحاطهٔ بیان مي آورد - روزي محاربهٔ که با خلیل الله خان روداد همراه خان جهان بهادر زیاده از ده یازده هزار سوار نبود و با امراي ابو الحسن زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازه گردید

و صدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چنان محاربهٔ عظیم رودادکه تا سه‌پهر روز از هرطرف پشتهای کشتها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلنار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمي گشتند وچهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان گرفتند *

سپه از دو رو تیغ برهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصهٔ تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبهٔ غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبهٔ مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصي خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت برهجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هامت بهده که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گوایي بندوق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خودرا مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواري خاصهٔ سردار کدام است و خواست که نیزهٔ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضهٔ کمان تیر درآورده تا بناگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهي عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هراول و چنداول پیغام غلبهٔ غنیم میرسید وهیچ نمانده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل مست راجه‌رام سنگه که در فیلخانهٔ او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمغزي در دهن او داده اورا واکرده میان فوج همت خان بهادر
هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
هرکدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدمهٔ خرطوم فیل
تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زین
بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خانِ جهان
بهادر حکم شادیانهٔ فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
و غنیمت بسیار و اسپ و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم
پادشاهي افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
پادشاه زاده وبعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی سیرم که در تصرف
منصوبان ابوالحسن رفته بود تعین نمودند و جان نثار خان بعد
تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود
و فوج دکن اطراف گدهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید
تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصهٔ مادنا و رستم راو که در
اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل‌الله خان رسید و
فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
گذرانیدند آخر کار مقابلهٔ صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
رو داد و در هر جنگ جمع کثیر از هردو طرف کشته و زخمي

شدند تا روز چهارم چنان محاربهٔ جهان آشوب اتفاق افتاد که همت خان بهادر و سید عبدالله خان وراجه مان سنگه و سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف ربای سرداران فوج بادشاهي لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته فرمودند* که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح بحضور روانه ساختند و از نوشتهٔ اخبار نویسان نیز سبب تعاقب نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید ازانکه پادشاه مدتی بود که از پادشاه زاده پارهٔ کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر نمیگردید و در تعاقب پادشاهزاده محمد اکبر هم باوجود نزدیک رسیدن در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دستگیر نمودن پادشاهزاده پهلو تهي نموده بود و از نوشتهٔ میر نورالله پسر میرمیران فوجدار پرگنهٔ تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی سلوک در بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلدمکان میرسید و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی عرضداشت می نمود و سر دیوان نشسته بدعوي نسبت برادر رضاعی کلمات ناگفتنی بزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور می آمد لهذا ذخیرهٔ ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگراو نیز بر غبار مزاج می افزود *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر
پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنج هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید خلاف مرضی خلدمکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید و درین باب فرمان ازروی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سپاهی نموده بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار گشته بدستور طلایه گشت نموده خودرا به بنگاه خویش میرسانیدند اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها نمي گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنج ماه درانجا نشسته گذرانیدند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد صبا این همه آوردهٔ تست

شاه عالم بعد مطالعهٔ فرمان با دیدهٔ گریان و دل پر از شعلهٔ آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع دیگر امرای صاحب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیم کنکایش

بمیان آورد ازانکه سرداران حیدرآباد مرضي شاه عالم بر صلح و دفع
مایهٔ فساد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل درمیان
داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف
پادشاه و وفور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا
باو درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز
بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان بارهه در
خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنهٔ
کار آزمودهٔ روزگار و هوا خواه جهان پناه است اما صلاح دولت
دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد
گوشمال این طائفهٔ محیل که بالتماس صلح دفع الوقت میذمایند
سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشاني بتقدیم
خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداري هراولي بنام
او قرار دهند جوهر تردد و فدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم
بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
اغماض و رعایتي که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه
گشته ام باز نظر بر اصلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی
شما و ابو الحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی
سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهي
درآمده بود دست برداشته برگشته بروید این معني را وسیلهٔ دست
آویز و التماس عفو تقصیرات و شفاعت ابو الحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل
شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
آورد شیخ منهاج و رستم راو زندار دار و دیگر جهالت کیشان متفق
اللفظ گشته بزبان دکهنی ترجمهٔ این مضمون در جواب گفتند که
قلعهٔ سرحد سیرم برسر نوک شمشیر و سنان نیزهای ما وابسته است
و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان
شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون سراچهٔ
محل رسید و از صدمهٔ آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
توپخانهٔ زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالی
بسیار آتش داده صدای شلک پی درپی سامع افروز پادشاه زاده
و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند
ازین شوخی دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
و صفدر خان و همت خان و دیگر دلاوران رزم جو برفاقت راجهای
جلادت پیشه طرف برنغار و جرنغار و یلتمش مقرر کرده سید عبدالله
خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چنداول ساخته ملتفت خان
خوافی و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
با خود گرفته بقصد مقابله و مقاتله پا بمعرکهٔ کار زار گذاشتند
ازانطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
دانستند که بهیر را از مکانی که بود سه چهار کروه جانب دست
راست روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه ندانسته توپهای کلانرا

درمغاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده دو سه فوج ساخته یک فوج مقابل هراول افواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند ویک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور دکن که اکثر غلو بر چنداول می آرند برای مقابلهٔ سید عبدالله خان مقرر کردند و یکبارگي جوشان و خروشان جلوریز مانند سیلاب بلا بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و دلاوران تیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی کارآوردند و از هرطرف کوشش و کشش بهادرانه بعرصهٔ کار زار آمد و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصهٔ کار زار از خون دلاوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیا پی ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پیش گذاشته داد تهوري داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده معزالدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر جمدة الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار پرداخت تا دو پهر روز معرکهٔ کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کنان سرداران ابوالحسن را تا بنگاه خصم رساند غلغلهٔ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منهاج دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هر اول فوج پادشاهي فرستاده پیغام نمود که محاربه و دعوي قتال و جدال میان ما و شما است

میان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و
تاراج محفوظ بوده‌اند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از
طرف قبائل پارهٔ خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریقهٔ
مروت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدین درین ماده مرضي پدر
حاصل نموده عنان کشیده سزاولان برای منع دست اندازي مال
و عیال تعین فرمودند دکنیها قبائل را بر اسپان و فیلان سوار
نموده طرف گدهی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پهر باز از
هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه
بار دیگر بشکوه تمام جلو ریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر
گشتند و معرکهٔ کار زار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات
رستمانه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو
فیل فوج پادشاهي از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج
و رستم راو زخم برداشتند و بندرابن دیوان شاه را دکنیان زخمي
ساخت فیل سواري او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله
خان باوجود که در همان حالت صدمهٔ چوب چهڑی بان بدهن
او رسیده بود باتفاق یکي از راجها خود را رسانده بندرابن را
خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشي شاه از ضرب بان در
حوضهٔ فیل با یک سهیلي کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر
فوج طرفین زخم کاري برداشتند و بسیاري از مردم بی نام
و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر
رو بفرار آوردند و بپادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبهٔ
صف جمعي از مسلمانان طرفین کشته میگردند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بی آنکه پای فوج درمیان باشد بمیدان آمده باهم قتال نمائیم و بفن و تردد سپاهگری امتحان زور بازوی خود بروی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاوری میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید درجواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شمایان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما مارا ملاحظهٔ آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصهٔ کارزار تنگ می‌گردد ننگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جملهٔ هنر سپاه گری میدانند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبدالله خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما برپای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابلهٔ شما مبادرت نمایند و شمایان نیز برپای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکهٔ کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواره پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی‌توانیم‌نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از دریچهٔ مشرق بر آورد هرکارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند ازانکه مادنا و بعضی همدمان او خلیل الله خان عرف محمد ابراهیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زاده ساخته بدین مرتبه در بارهٔ او بد ظن نموده بودند که‌در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر ملحق
شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکان دولت مصلحت
نماید یا درفکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد
بیبارگی بوقت اول پاس شب با جمعی از خدمهٔ محل و
صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست باخود گرفته رو بقلعهٔ
گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کار خانجات ابو الحسن و مال
تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
رعایا که در شهر مانده بودند بحادثهٔ تاراج در آمد و عجب هنگامهٔ
قیامت و رستخیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
سواری و برداشتن مال نیافتند سراسیمه وار دست زن و فرزندان
خودگرفته که بسیاری را مجال برقعه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
آوردند و قبل ازانکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
و امرا و تجار و غربا برهم دیگر سبقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
واقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالینهای فراش خانهٔ
ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسپ و فیل که موجود بود وقت
غارت عجب هول قیامت و نمونهٔ حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور برافراخت سر * بدامان گردون برافراشت زر
بسي درج و صندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و درّ و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
زدیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر
بسي زیور از گوهر آبدار * بسي خاتم و یاره و گوشوار
که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هنود باسیري در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا رفت که زبان خامه از احاطهٔ بیان آن قاصر است و قالینهاي گران بها که از سنگیني برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده پارچه پارچه نموده از دست همدیگر مي ربودند هرچندکه شاه عالم سزاولان تعین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهي چهار صد و پانصد سوار باخود گرفته در گرد آوري و ضبط مال بقیة التاراج کارخانجات ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاده هاي ابو الحسن بهزاران عجز و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده آوردند و شاه عالم عجالة سزاولان شدید براي زجر و منع تاراجیان و تنبیه جمعي که آتش میزدند تعین نمود پارهٔ شعلهٔ فتنه فرو نشست اما تاراجیان ممنوع واقعي نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام التجاي ابو الحسن بقبول هر تکلیفي که بمیان آمد از حد گذشت پادشاه زاده را برحال آن برگشته بخت و سکنهٔ آنجا که في الحقیقت از مغضوبان درگاه الهي گردیده بودند رحم آمد و التماس او بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سواي وجه مقرري هرسال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آکناکه هردو برادر مایهٔ فساد خرابي سکنهٔ حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدهي سیرم و پرگنهٔ کهیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی درآمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت ازانکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمهٔ صاحب اختیار محل نظر برانکه تمام خرابی حیدرآباد و لشکرکشي و مسلمان کشی از نحوست هر دو برادر دجال سیرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحبه که در محل تسلط تمام داشتند و حرمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشارهٔ قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند درحالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانهای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زن و بچه و اقارب و پیوندان و قرابتداران دیگر هم و زفا و دار بسیار آن روز بباد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمهٔ چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالي از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جملهٔ دو سه دختر که خدا باو داده بود یکي را بسید احمد نام که از سادات و فضلاي موروثي عرب بود منسوب ساخته بپایهٔ امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکي بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشک و حسد همچشمي که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلبیس است بمیان آمد روزي قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان میر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آري فضیلت موروثي دارند و استاد زادهٔ مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیلهٔ درهم اندازان نمام پیشه که به تیشهٔ سخن چیني مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاري غمازان شیطان سیرت نخل شقاوت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر مادهٔ فساد مي افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگامهٔ عیش و نشاط رونق افزاي در و بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادي اداي خارج دیگر بمیان هر دو همچشم بعرصهٔ ظهور آمد و کار بجائي کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یاد نموده بقطب شاه پیغام نمود که

اگر شما دختر بسید سلطان میدهید مرا مرخص سازید و بفکر سرانجام برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که مدار علیه محل بود و دیگر محرمان حرم همدم ومعاون میر احمد گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود ناچار گشته در فکر چارهٔ کار افتاد و بعد مشورت با همدمان و محرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابو الحسن نام را که از طرف سلسلهٔ مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتي وضع بسر می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و همدمان قطب شاه گشته چنان از طاق دلها افتاده بود که عبدالله شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته می شد بنا کامی میگذرانید ازانکه مردود خلق منظور نظر خالق می باشد در همان مجلس شادي که ساعت عقد مقرر گشته بود او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته سهرهٔ مروارید گران بها برسر او بسته بر اسپ عراقي با ساز مرصع الماس سوار نموده با سرانجامی که برای سید سلطان موجود و مهیا بود بمجلس دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر حوالهٔ او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج دادن مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدهٔ پر نم دست

حسرت و افسوس بر همزبان بمایوسی تمام سر خود گرفته از شهر برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعده که ایام رحلت عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام‌ناکام ساختن سید سلطان که در بارهٔ آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید ازانکه میر احمد از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسلهٔ طایفه سلطان از سلاطین زادهای مازندران و امرای عمده و صاحب فوج حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محلدار سلوک نمی نمود و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موجود نمی دانست و بعضی خدمهٔ محل نیز ازو نفرت بهم‌رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که با همه‌برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد واقعهٔ عبدالله قطب شاه در تعین سلطنت اختلاف تمام بهم‌رسید و گفتگو بجائی کشید که بیرون میر احمد باسپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در دست گرفته با کنیزان حبشی و ترکی آمادهٔ فساد و فتنه گشت از هرگوشه و کنار نائرهٔ قتال و جدال اشتعال گرفت آخر از اعانت سید مظفر و موسی خان محلدار و سعی و ترددمادناوآکنا که هردو برادر نوکر و پیشکاران معتمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را رفیق ابوالحسن ساختند و میراحمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر که از ابتدا خطاب قبول ننموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم حقیقی میر احمد حسدی که در بارهٔ سید سلطان بکار برده بود خمارنشهٔ آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بنای دولت میر احمد بظهور آمد نخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمهٔ ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیریکه در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب‌مدار امور ملکي گردد خلل تمام در دماغ او راه مي یابد و میخواهد که در مقدمات جزئي و کلي بر آقاي خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار میگردد و مادهٔ فساد آماده مي شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر مي کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر برسر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائي کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکي کوتاه سازد هرچند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بي آنکه هنگامهٔ فساد و خونریزي برپا گردد اورا از وزارت معزول نماید میسر نمي آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانهٔ سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دمساز و همراز گشته بمرور ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضي جماعه‌داران عمدهٔ سید مظفر را باستمالت امیدوار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعي از نوکران صاحب فوج را براي امور ملکي بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بي پر و بال گردانیدند، قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلي اورا بحال داشته منزوي ساختند خلعت و قلمدان وزارت بمادنا داده تعلقهٔ سابق او باآکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک حرامی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزاي اعمال رسید ٭

از دور نیفتد قدح تلخ مکافات
زهري که چشیدن نتواني نچشاني

چون درین ایام براي طلب سید مظفر که بطریق محبوسان منزوي بود بموجب نالش میر هاشم پسر او حکم بنام بادشاه زاده رسیدن پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را براي آوردن او تعین نمود - و نصرت خان بقصبهٔ کوهیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن اورا همراه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحاني گردید و تکلیف عطاي منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ابا نموده رخصت کعبة الله حاصل نمود و بقوی در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصه چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلدمکان رسید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهاي حضور بود بحجابت مقرر کرده براي وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته مغضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمهٔ بزبان قلم داده اما ازانکه میان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضي اداهاي خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف اصدق اسد خان که علم شهرت و شجاعت

و جانفشاني بر افراشته در اطاعت امر بادشاه میکوشید و حضرت خلد مکان متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره در سه خان زاد جوهر تهوري و کار طلبي که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها مي کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زاداني که هنوز بوي شیر از دهان آنها مي آید نسبت بآن پیر سال خورده زیاده شرط فدویت و جان نشاني بجا مي آرند پرداخته بودند و اعتقاد خان منجملهٔ متعینهٔ فوج شاه عالم بود و خان جهان بهادر بغض این معني را در دل خود جا داده خفیه بسرداران غنیما که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوري و حیدر آبادي میکوشیدند خطي نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گراني لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان و غیره را براي آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بافواج زیاد چنان تاخت برسر آنها آرید که اسیر یا قتیل گردند از اتفاقات آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که داروغهٔ هرکارها نیز بود افتاد ازانکه سعادت خان را باوجو سابقهٔ که با خان جهان بهادر بسبب رفاقت واقعه نگاري کل دکن بود طرف حق نمک پادشاه و خاطر جمدة الملک زیاده منظور میداشت و بافشاي راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد خان رفته بعد گرفتن قسم اخفاي آن برحقیقت کار اطلاع داد اعتقاد خان نهایت متوهم گردید و بناي مصلحت براین قرار یافت که درخلوت

بخدمت پادشاه زاده ظاهر سازد بعده که بخدمت شاه زاده ازین معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست و هرگاه خان جهان بهادر درباب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویید که او از قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی و کمیابی غله وکاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب ثانی بعضی مطالب بقصبهٔ کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین ضمن میر هاشم پسر سید مظفر حیدرآبادی که بعد از شرف نزول رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازمت رسانده مورد عنایات گردیده بود مع میرعبدالکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی باقدری جواهر و خلعت که مصلحةً برای ابوالحسن بموجب التماس شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدرآباد رسید چون میان خاص و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی و تسلی ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعهٔ حیدرآباد آمده فوج ابو الحسن بسرداری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیدهٔ پادشاهی زدند ازانکه آنها غافل بودند و ازطرف پادشاه کومک نرسید یک دو سردار با میر هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه عالم ازکنار حیدراباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکهیر آمده استقامت ورزیدند درین اوان قلیج خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضي مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زادهٔ را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تسخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند ازانکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالي رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه برسر پالگي گذاشتن خانه جنگي و هنگامه و فساد عظام برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهمانیدن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها برای معقول نمودن جهال هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمودکه بازار معظم‌خان را غارت‌نمایند و این‌معني‌نیز خلاف مرضي حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوهٔ بیدماغي سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات ومسمار ساختن گدهي سنسي (۹) احداث کردهٔ آن کافر که بهپناه آن گدهي در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج مي نمود و نواح اکبرآباد مي تاخت مرخص فرمودند - چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعني سکندر والي آنجا که وارث ملک هم نبود معهذا باغنیم رفاقت مینمود متواتر بعرض رسید و مکرر

(۹) ن - هستي

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را بامرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الروف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهي آوارگي داشتند
و دران سال از رسیدن آفت بر زراعت در همه بلاد گراني رو داده
بود و دکنیان از هرطرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبهٔ گراني و کمیابي غله در لشکر رو داد که ناني بجاي
بهمرسیدن متعذر گشت و هر فوجي که برای کهي میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبهٔ غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرفتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را
بامجاهدخان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعین فرمودند همین که
غازي الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار گاو نزدیک پرگنهٔ
ایندي تا پانزده شانزده کروهی بیجا پور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده براي محاصرهٔ فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهي از فاقه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائي رسیده بود که جاني بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالاي فیل بدست خود تیر میزد و در تسلي
و دلداري امرا میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیادهٔ جنگي کرناتکي مشهور باستقبال غازي الدین خان بهادر

شتافتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوای برق تیغ و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی نمود بنظر نمي آمد اگرچه از وفور فوج دکن که دهم حصهٔ آن فوج پادشاهي نبود بمرتبهٔ تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعني غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هردوبرادر از بسیاري فوج خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدهٔ چرخ بوقلمون بر سطح زمین پرتو افگن است در قرنها گردش لیل و نهار چنین محاربهٔ جان ستان یاد ندارد و بمرتبهٔ صداي دار و گیر جنگ مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوای جانفشاني نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف چندان سر و تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هرطرف رود خانهٔ خون پیدا گشت * بیت *

برانگیخت رزمی چوبارنده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ

آخر از چپقلشهاي پیاپي بهادران خصوص تردد ي که از مجاهد خان بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال برقصهٔ شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را بر داشته رسد را بلا آفت بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاصرهٔ چنان آفت جاني نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازي الدین خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدمکان که ازروی وقائع و زبانی هرکارها بعرض رسید بعد عطای اضافهای نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تردد فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاهداشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارد *

القصه از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیچ خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفتهٔ کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمدهٔ ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته با میر عبد الکریم ٹهٹهی که مخاطب بامیرخان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصرهٔ قلعهٔ بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شولاپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعهٔ مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان بارهه و دیگر امرای کارطلب رزم آزمارا برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمهٔ

غیرت افزا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هر یکي براي اظهار فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته درپیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و یورش سعی بلیغ می نمودند وجوهر شجاعت و تهوري برروي کار مي آوردند ازانکه شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازهٔ شاه پور مورچال داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح گردد براي جذب قلوب امراي بیجاپور مي کوشید و شاه قلي نام ایرج خاني که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان بي باک گفته مي شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه مشهور گردیده بود و ازان طرف نیز گاه گاه سید عالم نام بیام الیتام آمیز نزد پادشاه زاده مي آورد و شاه قلي غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازي کزو سازند محفلها

خصوص که پای منزل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک درمیان باشد نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود اوباش مشرب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال شاه بپاي حصار می آمد محصوران را بآواز بلند مخاطب ساخته میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف قلعه بشما آفت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه گردید ونیز خبر رسانند که روز هنگامهٔ یورش شاه قلي اندرون قلعه نزدیک

سکندر بود و ظاهر ساختندکه سید عالم‌نام وقت شب از قلعه برآمده بپادشاه زاده در خلوت هم‌کلام می گردد بعده که زبانی روح‌الله‌خان کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت‌خان صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعي و جاسوسی نموده سید عالم را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن شاه قلي نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبهٔ آنکه شخصی را نزد قاضي بر شاه قلي استغاثه نموده اعلام کرده دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو استفسار احوال آمد و رفت و سوال وجواب قلعه نمودند او انکار بلاغ نموده اوباشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او فرمودند و چند چوب‌زدند بفریاد آمده پردهٔ راز از روی کار بر داشته نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثاني و سید عبدالله خان بارهه و بندرابن دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک بد نامي خود ساخت حضرت خلدمکان شاه عالم را در خلوت طلبیده گله و شکوهٔ این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه‌عالم که شاه‌قلي نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق مادهٔ کم توجهي پادشاه نسبت بشاه‌عالم در مقدمهٔ حیدرآباد بود الحال که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب و لوازم ولی عهدي شاه عالم کم ننمودند اما برآثار کم‌توجهي روز بروز می افزود - چون روح الله خان‌که مکرر شفیع جرائم سید عبد الله خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

روح الله خان حکم خلاصي او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم وسي ام از جلوس مطابق سنه هزار و نود و شش و هفت هجري مشتمل بر تسخیر بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعي و تردد غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابي کاه اسپ و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شرزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سي جلوس که امر داد اوائل ذیقعدهٔ سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخدمت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعهٔ بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعهٔ این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدستیاري فرزند ارجمند بی ریو و رنگ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه‌دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعهٔ دولت آباد قلعه‌دار را برای نگاهداشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجا پور سمت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بیم و رجاي تسلي آمیز صادر فرموده براى وصول زر پیشکش ذمۀ آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جزم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودي توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجراي کلي خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابو الحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته براى وصول زر پیشکش مزاولی و تقید زیاده بکار برد ابو الحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جملۀ جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سراى خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حوالۀ او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوي چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابو الحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده نه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بوان مهر موم زده قرار دادند که خوانچها را سعادت خان در خانۀ خود برده نگاه دارد و در دو سه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سررشته دار جواهر خانه بخانۀ حاجب فرستاده بعد تعین قیمت جواهر حوالۀ او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت او مشتمل بر اظهار فرمان برداري و اطاعت ابو الحسن و التماس عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابوالحسن چند بهنگي میوه براي پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز کهاران ڈالي از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب گلکنده بابو الحسن رسید و عزم جزم تسخیر گلکنده زبان زد خاص و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهي برین عاجز بثبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نمانده خوانچهاي امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین سمت تحقیق نبود لهذا نظر برپاس حق نمک و خانه زادي آن درگاه خوانچهاي جواهر را همچنان سر بمهر میان ڈالیهاي میوه که همراه بهنگیهاي سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض خوانچهاي جواهر مروجان من حاضر و فداي نام پادشاه است و برسر مقدمهٔ مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن فوج بر خانهٔ حاجب تعین نمود و دو روز هنگامهٔ پرخاش درمیان بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود دریغکه درین ماده حق بجانب شماست و من نظر بر مرضي و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصي خود در روانه نمودن خوانچهها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار کشته باید گردید و براي کار ولي نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقي است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاري در رستگاري شما بحد مقدور خواهم بست - ازانکه سعادت خان در بعضي مقدمات خلاف مرضي پادشاه حق خدمت خود نزد ابو الحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش پند نیوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود ٭

در همان ایام روزي در مجلس ابو الحسن فضلاي حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهاي پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشتهٔ سخن باینجا رساندند که با این همه ادعاي صلاح و اتقا و دانائي عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامي که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکي خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هردو طرف کار بلشکرکشي کشید درین ضمن اسپان فرستادهٔ شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبوح ساخته بفقرا قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعاي تقوي بچنین اسراف

خلاف طریقهٔ شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می‌نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبوح ساخته بفقیران تقسیم‌نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام‌جاری‌گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات وقتیکه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذراندن آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیهٔ کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجملهٔ هزار اسپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفارهٔ آن فرمود که اسپانرا مذبوح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بسنت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند - علمای حیدرآباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین‌صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط برزبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلي نساخته باشد درصورتیکه یکجا ذبح مي نمودند ازدحام بسیار مي شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع مي گردیدند بنابران حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبوح سازند و بمستحقان قسمت نمایند بعده که ازروی نوشتهٔ واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضلای حیدر اباد بعرض حضرت خلد مکان رسید به سعادت خان آفرین نمودند - بعد ازانکه در سواد حوالي گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بفاتحهٔ مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمهٔ آن درگاه رسانده هفته درانجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز درانجا مقر موکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ایام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضهٔ مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریقهٔ سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که * ع *

باران بي محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضهٔ اورا حواله بزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

افعال قبیح آن بد عاقبت از احاطهٔ تحریر بیرون است اما از صد یکي و از بسیار اندکی بشمار مي آید اولا اختیار ملک و سلطنت بکف اقتدار کافر فاجر ظالم دادن وسادات ومشایخ و فضلا را منکوب و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن و خود از بادهٔ پرستي برپاست و بدمستي دولت در انواع کبائر شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق از عبادت فرق ننمودن و در اعانت کفار حربي اصرار ورزیدن و خود را در عدم اطاعت اوامر و مناهي الهی خصوص در مادهٔ منع معاونت دار الحربي که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفتهٔ حضور صادر شد و پنبهٔ غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگي فرستادن لکهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این همه غرور و مستي بادهٔ ناکامي نظر بر افعال و زشتي اعمال خود ننمودن و امید رستگاري در هر دو جهان داشتن * مصرع *

زهي تصور باطل زهي خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعین عساکر بقصد استقبال افواج ذوي الاقبال افتاده شیخ منهاج و شرزه خان و مصطفی خان لاري و دیگر سرداران مبارز پیشهٔ دکن را مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد مي نمود که هرگاه بر پادشاه ظفر یابند تا مقدور سعي نمایند که زندهٔ دستگیر گردد و باعزاز بیارند و امرای جهات نشان معذور العقل او مي گفتند که دل

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمو پر از ابله اخگر بهمرسانده بعد ظفریافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه بعده که در منزلی حیدرآباد مضرب خیام ظفر انجام حشر آشوب گردید بعضي سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار نمودار گشته دست و پاي لاحاصل زده دور از لشکر فتح اثر دائره نمودند - غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ که بعد تسخیر بیجاپور برای محاصرهٔ ابراهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید طلا مشتمل بر مژدهٔ مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق ایلغار رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ گلکنده بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای حول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن آساس حیات محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزي گولهٔ توپ دشمن کوب و برافراشتن دمدمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پیهم اخبار انتشار یافتن فوج ابو الحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخي پیش آمدن معروض مي‌گردید - بعده‌که امرای رکاب مامور به تنبیه آن جماعه‌گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقهٔ مقابله و مقاتله میان هردو فوج روداد و از بالاي قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت و از ابتدا اگرچه شوخي زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابو المکارم با چندی از مغلان و سادات نامي بارهه منجملهٔ ملازمان شاه عالم زخمي و جمعي از هردو طرف کشته گردیدند اما بعده که از هرطرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلاوران شعله خو داد تهوري

داده بمقابلهٔ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوري مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار بافرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولهٔ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امراي
عمدهٔ کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصرهٔ بیجاپور دربارهٔ او بدگمان بودند و در محاصرهٔ گلکنده مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ایام دولت و ثروت او بنکبت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تقصیرات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و ارادهٔ شاه عالم نیز آنکه در هردو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زادهٔ ولي عهد انفصال یابد و بحد
مقدور ابو الحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معني آخر مادهٔ وبال و نکال دولت و آبروي او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامي او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته ازراه نمامي بعضي بداندیشان بآب
و تاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النسا بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثاني گفته مي شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندي

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبهٔ فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد برده اورا بعدم تقید عصمت و واسطهٔ رسل و رسائل گشتن میان ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را پر ساخته بودند و رفتن نور النسا بیگم بقلعهٔ گلکنده بتغیر وضع برای عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را دربارهٔ ابو الحسن قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای ناموافقت ایام داروغهٔ پالکی خانهٔ شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیگاه می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد اعظم شاه خبر ببادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغهٔ غسل خانهٔ شاه زاده را در خلوت طلبیده ازروی تقید استفسار ارادهٔ شاه زاده نمودند و از خواجه ابو المکارم که اورا نیز باوجود تربیت یافتن در خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هردو بعرض رساندند که هوای آنکه اراده و مطلب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه به تسخیر در آید اصلا ارادهٔ فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان درجواب مبالغهٔ پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکي خانه حاضر باشند بعده می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیلهٔ از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و ارادهٔ دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیست و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکي از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعده که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحهٔ نشست جمدة الملک اسد خان که از سابق
مامور برای معزولي ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضي مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکاني که مقرر نموده بودند برده
تکلیف وا نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چارهٔ کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
دادند - گویند دران ابتدای رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکي

از پسران شاه خواست باراده باطل پیش آید شاه بچشم زهرآلود
برو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حکم فرمودند که کارخانجات
پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار دو
اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
محالات جاگیر را بار باب طلب تنخواه دهند - روز اول نور النسا بیگم
محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه‌سرا که آخر خطاب محرم خان
یافت و در درشت گوئي و بیروئي مشهور بود مامور گردید که
نور النسا بیگم را با رختی که در بدن دارد بتبدیل مکاني که خیمه
وفرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
ساخته کارخانجات او را با زیوري که در گوش و گردن و بدن او باشد
بضبط سرکار درآرند آن خواجه‌سرا نزد نور النسا بیگم آمده بسختي
تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتي
و سخنان ناملائم و نامناسب پیش آمد و سختي بجائي رساند که
نور النسا بیگم زبان بدشنام کشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
می گیرد اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمي رسد که با من چنین
سلوک و سختی نمائي بعده که شکوه نور النسا بیگم زباني خواجه
یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاد مع هذا فرمودند که از
طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروري بخفت نگاه دارند همچنان در

مادهٔ شاه روز بروز سختي زياده بكار ميرفت - گويند بعد از چند روز ازقيد بشاه پيغام فمودند كه اقرار بتقصير خود نموده استغفار نمايد تا از سر تقصيرات لاتعداد او گذريم شاه از قبول و اعتراف تقصيرابا نموده در جواب گفت هرچند در باطن بدرگاه آلهي و درخدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصيرم اما در ظاهر تقصير يكه قابل استغفار از من سرزده باشد بخودگمان نميبرم كه زبان باستغفار آن آشنا سازم ازين جواب آتش غضب حضرت خلدمكان بيشتر از پيشتر شعله‌ور گرديد و حكم منع سرتراشي و ناخن گرفتن نموده از غذاى خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشيدن مانع آمدند و راني چترباڻي و ديگر زوجهاى شاه مغضوب كه بى تقصير بودند از آفت غضب محفوظ ماندند - نويد خواجه‌سراى محلي را كه محرم راز نور النسا بيگم گفته مى شد فرمودند كه مقيد ساخته خانهٔ او را ضبط نمايند و براى تحقيق ارادهٔ ناصواب شاه و همداستان بودن نور النسا بيگم و آمد رفت قلعه حكم شكنجه نمودن و بسياست استفسار كردن نمودند هرچند او را بانواع زجر وتوبيخ بند وديگر عقوبت سياست كردند سواى اظهار عقيدت و رسوخيت شاه و فدويت نور النسا بيگم از زبان او ظاهر نشد بعده كه كار او نزديك بهلاك رسيد دست ازو برداشتند و ميرزا شكر الله عموى نور النسا بيگم كه خطاب شاكر خان داشت و باظهار بدگويان ميانجي رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسيده بود او را نيز بخفت مقيد ساختند و دو خواجه سراى ديگر شاه را نيزبقيد در آورده بعد تحقيقات از شكنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقي مکروهات ایام محبوسي و خلاصي شاه بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده مي پردازد که هر روز و هر هفته بسعي بهادران رزم جو و قلعه کشایان شعله خو مورچال پیش میرفت روزی از روز ها که غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم مي نمود شیخ نظام و مصطفی خان لاري عرف عبد الرزاق و غیره برآمده مقابل فوج پادشاهي بشوخي پیش آمدند و رد و خورد غریب بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاري برداشته از اسپ افتاد و جمعي از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان بر آوردند و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمي گردیدند اما آنقدر دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهي جلادت بکار بردند که لاش یکي ازانها بدست آرند قادر نگشتند و آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهي برداشته بردند آخر بسعي بهادران ایران و توران و جلادت سادات بارهه و افغانان و راجپوتیه آن گروه رو بفرار آوردند و زان روز باز کمتر چنان شوخي بظهور مي آمد بلکه شیخ منهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمناصب عمده و خطاب سرافرازي مي یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه هدایت روآورده بود بمنصب هفت‌هزاري شش هزار سوار سربلندي یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعي در تسخیر قلعه مي نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش هزاري پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان عطا فرمودند -

از جملهٔ نوکران عمدهٔ ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نتافت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز ترددي که از اندازهٔ قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد درآمد مصطفی خان لاري عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاري ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که درقلعه‌بود شبانه روز لاینقطع ار درو دیوار و برج و بارهٔ قلعه گولهٔ توپ و گلولهٔ تفنگ و بان و حقهٔ آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاري آتشبازي و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهي تلف نشدندو زخمي نگردیدندو بهادران فوج پادشاهي تردد نمایان برروي کار مي آوردند خصوص فیروز جنگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغهٔ توپخانه و مهابت خان با چندي از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقهٔ جانفشاني ثبات قدم ورزیده بودند کاري که در مدت یکسال صورت بستن محال مینمود در فرصت یک ماه و چند روز مورچال بکنار خندق رسانند و حکم پر نمودن خندق نمودند گویند اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته کیسهٔ کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک دوختند و دمدمهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اژدها پیکر کوه ربا بر بالاي آن برده بمحاذي قلعه مجرا بستند و از صدمات اژدر صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گراني و کمیابي غله و کاه بمرتبهٔ شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چراکه ابتداء دران سال در تمام دکن از کمي باران بوقت برآمدن خوشهٔ جوار و باجرا که عمده جنس خریف و مدار قوت غربای آن ملک است از گلوي اطفال نباتات بر نیامده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالي که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشي و کمي باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهاي جهنمي که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر وبا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمي تلف گشته و بسیاری تاب صدمهٔ گرسنگي وبي برگي نیاورده بر خاسته نزد ابو الحسن رفتند و بعضي خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجین و اکبرآباد مرخص فرموده بودند و ببرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان راکه از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و براي بند و بست بیجاپور گذاشته بودند اورا نیز بحضور طلبداشتند - از انکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبهٔ کوس شهرت او عالمي را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایت بادشاهي خطاب و اضافه قبول نمي نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدرداني باو حکم فرمودند میرزا یارعلي نظر بر ینکه از صدمات چهار موجهٔ حوادث ایام سرانجام آن قسمي که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نکاهد متعذر مي نمود سر اطاعت امر از قبول آن بپیچید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بعضي اطوار سختي او در اجرای امور ملکي رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوۂ او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرمودۂ ولي نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معني گراني نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان برآرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکریم که از سختیهای او نیز در تعلقۂ جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفغان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار ازو پرخون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشنام از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله ترد داتی که از عمدهای عقیدت کیش فوج ظفر انتساب بظهور آمد و ب'ست بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوۂ صعوبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علحده مطلوب گردد ٭

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد کفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلي و نقلي بهرۂ تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصرۂ حیدر آباد را از راه شوخي طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذله گوئي دران بکار نبرد یافته نمي شود برشتۂ بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطهٔ تحریر می آرد -
وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سپه سالار
با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
بپای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
و تعین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تر از عمر دشمن و نردبانهای
رسا تر از طول امل ببالای حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
دو تن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردامن جرأت زده
پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
کنگرهٔ آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلاوران دیگر از عقب آن
هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نرد بانها که باقلابهای کمند
تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع ببالا
برآمدن نمودند همینکه هردو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هردو بهادر
شیر پیکار جان سپار دو چار شده بفریاد در آمد از صدای عف
عف او حارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهرسو دویده
چراغ و مشعل بر افروخته سررشتهٔ قلعه‌داری از دست نداده ببریدن
رشتهای کمند قطع رشتهٔ حیات جمعی که در نیمهٔ راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزدن حقهٔ آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن دلاوران سرباز حاجی محراب که از محرمان درگاه آسمان جاه بود بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراده آنکه در رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت ننماید تند تراز باد نسیم خود را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان بعرض مبارکباد کشود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت فرمودند وحکم طلب سواري و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب نشهٔ سرشار خوشوقتی برروی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون بپادشاه رسید
نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
ز بس که نعرهٔ شاباش و واه واه رسید
شگفتگي ز تبسم بخنده منجر شد
سخن گذشت ازان هم بقهقاه رسید
بصحبتی شده مشغول هریک از طرزي
که کیف شادي شان زود چون بگاه رسید
یکی بجست که فال من ست آمده راست
تمام شد غم دل حالت رفاه رسید

یکی بشرط که فرداست کوچ تا دهلی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
یکی دواند پی ساربان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم این ست چوب و کاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت با نوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولهٔ افتاد در همین اثنا
کشید نالهٔ اجل کشتهٔ که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شلک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلولهٔ دگر آمد ببار گاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به بینم چیست
بلند شد دو سه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستی بدین سپاه رسید

درین مکالمه بودند تا خبر آمد
که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاسوسان ظاهر گردید که ابو الحسن قبیح کردار طوق طلا و قلادهٔ مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده رو بروي خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه آشوبي بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال گرفتار گشته بجهر فکر مآل کار فرو رفته نمی دانست چه چاره سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهرهٔ حال خود بآستین بی نیازي پاك نموده دامن خنده و بازي بر زده قطعهٔ نصاب فرا گرفته بخاطر خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعولن فعولن فعولن فعول
آله امت الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم برفوج شاه
رحیم ست و غفار آمرز گار * ندانم چه شد حصهٔ این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * ولی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر وزبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشنه رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
ریه شش قفا حیره و وجه روی * همه شد ز آسیب گواه تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز افت بان دارد نگاه
بعیر اشتراست وجرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از همدگر سال و ماه
کران عود و بربط ترنم سرود * شکست این همه محتسب بی گناه
ولی سنج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیند کسی گاه گاه
کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو واه واه
چون حکم کندن سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای حصار نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نقبها بحصار رسیده و درین زودي کار بپر کردن باروت و آتش دادن خواهد کشید *

سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قاضي شیخ الاسلام درباب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار فرموده بودند چون خلاف مرضی جواب داد قاضي که از مدت شوق زیارت بیت الله در دل او راه یافته بود و بعد بمیان آمدن این مقال استعفای قضا نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین اوان که قاضي عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزي بعرض رساند که ابو الحسن مسلمان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب محاصره و جنگ که بمیان آمده هر روز جمعي از مسلمین هر دو طرف کشته میگردند اگر قلم عفو بر جریدهٔ اعمال ابو الحسن کشند بحکم الصلح خیر قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غرا نسبت بحال مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض بیجا اعتراض فرموده حکم نمودند که چند گاه در بنگاه بتنقیح قضایا مشغول بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیدهٔ که نعمت خان مشتمل بر شدائد ایام محاصرهٔ حیدر آباد گفته مثنوی بشهر آشوب ساخته نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
چو گنج افتاده اند اهل هنر در کنج ویرانی
بدان حدی رسیده خلق را افلاس و نا داری
که معنی هم ندارد این زمان حرف سخندانی
سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
ز شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
طبیب از علم طب در یاد میدارد همین معنی
نباشد خوب تر از شربت دینار درمانی
منجم را نشد غیر از فلاکت از فلک حاصل
ز ضعف جوع بیند قرص مه را گردهٔ نانی
ز بس عطار مشتاق است قوت لایموتی را
بچشمش آش و نان آید چو بنویسد اشنانی
ز فکر مفلسی رمال از بس ریش خود کنده
نموده با دودستی لحیه اش را شکل لحیانی
نباشد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
که بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
ز حیرت گفت قاری من کلوا میخوانده ام یارب
نخوانده ام هیچ گه لا تاکلو در هیچ قرانی
شده خیاط همچون سوزنی ازتنگ چشمیها
همیشه چشم دوزد دامنش برجیب احسانی

رسیده جان سپاری کار تنبولی ز بی برگی
برای سرخروئی چون ندارد بیرهٔ پانی
تنور آسا بخاکستر نشسته نانبا زین غم
که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
نمانده در دکان بقال را جز سنگ و میزانی
نه بیند روی زر حجام اگر آئینهٔ بفروشد
که یک مودر بساطش نیست غیر از چشم حیرانی
زخامی میپزد سودا نمی یابد چو باورچی
برنج و روغن و سیر و پیاز و مرغ و حلوانی
بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پرکاری
که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
زگهریالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
بگفت احوال اگر این است پهری ساعتی آنی
صدای ماتمی از خانهٔ برخاست پرسیدم
چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
زجای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
یکی گفت ای خداوندا بحق نوح پیغمبر
برای قلعه گلنده بکن ایجاد طوفانی

یکي مي گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب
یهودي هندوی نصرانئي گبري مسلماني
باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیار است
بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پایاني

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای مردم لشکر واردو رحمت الهي بزحمت مبدل گردید خیمهٔ نماند که حباب وار در گرداب چهار موجه شناوري ننماید و چادر و سراچه بنظر نمي آید که از صدمهٔ باد و باران پاره گشته از پا در نیامده باشد بغیر از سایبان ابر و خیمهٔ سحاب که بطناب باران محکم و سایه افگن غني و فقیر بود باقی همه بآب و گل فرو رفتند و آفت عظیم باردو و لشکر پادشاهي رسید و محنت و سعي که در برافراشتن دمدمهٔ آسمان رفعت و پیش بردن کوچهٔ سلامت نموده بودند همه از سیلاب آب و طغیان نالها که آب از سر مرحله گذشت و دیوار مرحلها فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل القدر کثیر المقدار ذره وار از روزنهاي حصار بر آمده فرصت و قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جوالهٔ شمشیرهای آبدار برق کردار و نیزه و تیر سینه گذار برسر مردم توپخانه و عملهٔ مورچال و کار خانجات آلات ناری و خاکي که هریکی بحال خود درمانده و بفکر بلاي گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند ونخل حیات بسیاری را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشگان اخگر نژاد خود را مي گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابلهٔ آن کم فرصتان پرداخت بعده که دانست که صرفهٔ کار درجان عالم

بدر بردن همت خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه مي کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاري رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمهٔ دست برد آن بد سرشتان نیاورده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان برسر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچهٔ سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچهٔ اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعهٔ بد انجام برسر او رسیدند و اورا که بصورت مردهٔ لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیري در آوردند درین ضمن افغانیکه سابق در جرگهٔ نوکران شاه عالم بود الحال منجملهٔ نوکران ابو الحسن است برسر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان سربراه خان عرف جلال چیله که ز جملهٔ محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گرفتار چنگل آن ناکسان دور از مرحلهٔ مروت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخي طاغی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغهٔ فیل خانه با هفتاد هشتاد فیل کوه پیکر آهن پوش سیاه کفن بدوش خود را کنار نالهٔ آب رسانده لشکر را گذرانده بمدد

بهادران جان سپار برسانند اما باوجود رسیدن فیلان عفریت منظر بر لب آب از بسیاری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجمله جمعی که باسیری در آمده بودند همهٔ آنها را بقلعه بردهٔ نزد ابو الحسن حاضر ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیلهٔ بندوق به پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن دو سه روز آنها را مهمان پذیر گشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده غیرت خان را و سربراه خان را اسپ و خلعت داده و دیگر انرا نیز مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانهٔ غله و ذخیرهٔ باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفلک کشیدهٔ غله را نمود بعده عرضداشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم بهٔ جاه و جلال رب العباد و سر مبارك پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه نمود - چون خبر رسیدن آنها بعرض مقدس رسید غیرت خان را که هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات آن کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد بعرض رساند - بعده که جلال برای پیغام زبانی التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پردهٔ خلوت آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض رسید آنکه من خود را از جملهٔ بندهای جان نثار آن درگاه میدانم اگر تقصیری ازین عاجز باختیار و بلا اختیار بظهور آمده بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک برهم خوردهٔ پایمال گشته را خواهند سپرد امید دارم آن بنده من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیاده از محصول این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر اخراجات ضروری از سرکار خواهد گرفت تا از عهدهٔ آباد نمودن این ملک که ویرانهٔ محض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد - بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرساند بنده هرآنچه بوکلای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجده‌گاه میرسانم وصول آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت هر منزلی که در سرحد این الکهٔ محقر مضرب خیام گردد کرور روپیه تسلیم دیوانیان سرکار خواهم نمود و بعده هر یورشی که قدم مبارک بپای حصار قلعه رسید کرور روپیه طریق نثار قدم مبارک میگذارم این همه خدمات برای آن بجامی آرم که زیاده ازین خونریزی مسلمانان نشود و سپاه لشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معهذا اگر التماس بنده درجهٔ پذیرائی نیابد و خواهند مدت دیگر تضییع اوقات بندگان عالي گردد نظر بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلهٔ سرکار در انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی جلال بعرض رسید درجواب کلمات ناصواب و لغو فرمودند که اگر ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعده که دست بسته حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آرند آنچه تقاضای مروت ما باشد بعمل خواهد آمد و علي الرغم در خواست ابو الحسن همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برادران صادر شود که پنجاه هزار خریطهٔ کرباس بطول دو درعه و عرض یک درعه دوخته با گاو وسوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانهٔ حضور سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید کاشکی التماس ابو الحسن بدمآل در باب ارسال غله شرف قبول می یافت تاهم وسیلهٔ بقای حیات ما می گردید و هم همان جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق مي آمد خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم ملال و نکال روزگار بفراغ بال درخواندن نصاب دربن بحر اشتغال داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامهٔ من خضرراه شوق شد در رهبري
چار موج بحر خوش موج است کر بشمري
بسکه برهم خورد دنیا جملگي برباد رفت
امر کار و قول گفت و فعل کرد و اسم نام
رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
اجر مزد و عشوه ناز و غرم تاوان دین وام
بی سر و پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
نوم خواب و مشي رفتن بعد دوري خطوه گام
خان و مان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
جذب پهلو جار همسایه نگهبان سطح بام
زبده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
منقضی در قحط و بیماري و محنت شد تمام
سبت شنبه جمعه آدینه احد یکشنبه است
لیک از کلفت ندنم این کدام است آن کدام
نیست غیر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
غدوه بکره بامداد و فجر و مغرب صبح و شام
لون رنگ و ریح بوی و باد و غین و غیم میغ
زرد و منتن تندو نا خوش کس چه گوید والسلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد فراغ کار نقابان تیزدست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مثلثهٔ ناري که مراد از همه نقب باشد پر کرده اند برای آتش دادن
چشم پر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعهٔ که درمورچال استقامت
دارند بشهرت یورش و اظهار تهوري اطراف حصار نعرهٔهای و هوی
بهادرانه بلند سازند تا محصوران دانباخته خبر یافته کنار برج و
حصار مانند کنگرهٔ کوکنار فراهم آیند بعده در نقبها آتش زنند
ازانکه عبد الرزاق لاري و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته
در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین
فرصت چندروز بسعي و تردد بسیارمکان مقابل نقبها را پیدا نموده
بدستیاري سنگتراشان جلدپیشه و بیلداران چابکدست دست
بدست خاك و سنگ مقابل آنرا برآورده باروت یک نقب را مع
فتیلهٔ آن دزدیده برآوردند و از دو نقب دیگر قدري باروت بدست
آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها
از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن‌طرف حصار پارهٔ جمع
گردید و درانحالت صداي دار و گیر مدار زان قلعه‌گیر بلند گشت
و جمعي بالای حصار برآمدند کارپردازان توپخانه که چشم بر راه بالا
برآمدن آن‌جماعه بودند بچشم اشارهٔ آتش زدن یک نقب نمودند
بمجرد آتش دادن ازانکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب
ضائع گشته بود و پارهٔ دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت
باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در
طرفة العین بیشتر از عملهٔ توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان
و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم ربا
آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدم خواب عدم گردیدند ازانجمله جمعی از مردم نامی بکار آمدند و معدودی چنداز ان طرف نیز نقد حیات درباختند اگرچه بهادران مرحله برای یورش چشم براه پدید آمدن رخنه و راه یورش و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس روداد چنان واویلای کشته شدن و زخمي گردیدن و دست و پا باختن مردم کاري کار طلب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و افتادن برج طرف مردم پادشاهي پیش نظرهای مبارز پیشگان گرفت که مردم قلعه فرصت وقت را از دست نداده خود را با حربهای جان ستان چون بلای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و عملهٔ توپ خانه گردیده مورچالها را متصرف شدند - بعد عرض حکم تنبیه و اخراج آن گروه بد مآل نمودند و بعد سعي بسیار که جمعي از هردو طرف کشته و زخمي گشتند مورچالها قائم گردیدند هنوز جا گرم ننموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان درمیان بود که نقب دویم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون طائران هوا باوج سما بر آمده بدستور سابق بیشتری برسر مردم پادشاهي فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند ازان جمله بعضی عوض جان دندان و دست و پا بباد داده بودند و وا ویلا کنان مي گفتند بآرزوی سنگهای گران بها برای حصار حیدر آباد آمده بودیم و دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم نمي دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع برباد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سرو پا شکسته میناليدند که هرچند سر بسنگ و سنگ برسرمی زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار گلکنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران خیره سر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحلهای اطراف حصار که از سعي بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته بود رحل اقامت ورزند غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خو رسیده به تنبیه آن جماعه پرداخت و پیکار آتشبار از هر دوطرف و کنار بر روي کار آمد و دران زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت بر پا گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن‌روز نیز بشمار عدد حشر گاه موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه بظهور آورد علاج شوخي آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن این خبر آتش غضب سلطانی شعلهٔ ورگردید و حکم طلب سواری فرموده بافوج قاهرهٔ رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلادت شعار شیر شکار اطراف پادشاه گردون وقار جمع آمدند و خسرو رستم جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شعاع سوار گشته اصلا اندیشهٔ باریدن گولهٔ توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواري خاص بمکان گوله رس برده بهادران‌رزم جو و دلاوران شعله خو بی‌باکانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشته بیورش پرداختند باوجود رسیدن گوله و پریدن دست یکي از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و وسواس هراس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز ازان پادشاه

عدو مال سکندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب درخواب میدید زهره اش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نمانده بود که آب تیغ فوج دریا موج از سر حصار قلعه نشینان بگذرد و وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل مخل تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشگال بقصد کومک قلعگیان چتر ابر برسر داشته علم گرد و باد بر افراشته کوس رعد بلند آوازه ساخته بافیلان سحاب آب رفتار و صدای تزلزل افزای برق‌قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفت و از هرطرف کوه کوه‌سیلاب کوه ربا بجنبش درآمد * نظم * بر آمد یکی میغ از تیغ کوه * بغـــرید غـــریدن با شکـــوه بجنبش درآمد زمین و زمان * توگفتی بخواهد پریدن جهان چو باران نیسان ببارید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر وزان سو براین لشکر تیز چنگ * ز قلعه همه گوله بارید و سنگ و مقدمهٔ کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند و آنها خیره تر گشتند و آب از سینهٔ اسپان گذشت و قابوی تردد نماند و از شدت بارش و صدمهای سیلاب پای دمدمهٔ فلك اساس بگل فرو رفت و پرده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توپهای اژدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدمه برده بودند بآسانی متصرف شدند و هرچه توانستند برداشته بردند و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کلان که با چندین هزار جوال پر از خاک بخرچ مبلغهای خطیر و مشقت بیکران دفعهٔ ثاني در خندق انداخته شده بود آن دیو خصالان دد نژاد چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورده دست برد نمایان برروی کار آورده بقلعه برده مصالح مسدود ساختن رخنه که از پریدن برجها بهم رسیده بود ساختند و بزبان حال میگفتند * * مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

اگرچه نالهای عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیاورده در دریای لاوگل غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد تهوری داده حملهای مرد ربا می نمودند لیکن فائده برروی کار نمي آمد - فیل قیمت چهل هزار روپیه از جملهٔ فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن گولهٔ توپ و صدمات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشهٔ سربازی می نمود هرکه یک جوز گولهٔ بندوق خورد فی الحال از خود رفت و هرکه تخم خشخاش ساچمه تداول کرد هرچند کیفش کم بود اما خوب میرسید و از هر برج که صدای قهقهٔ توپ بلند میگشت عالمی را زیر و زبر مي ساخت و از آواز زیر و بم تفنگ و رعد پر صدای زنبورک و رام چنگي نو آغاز که بجای چنگ ورود نواخته می شد صوفی مشربان بزم رزم را مست بادهٔ بیخودی ساخته برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد یکی گفت که ایا برج افتاده کدام است دیگری درجواب برآشفت

که نمی بینی دود باروت پردهٔ حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی اورا گرفته و هوای ریزش باران علاوهٔ آن گشته برج شکسته و سالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که یاران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمي بینند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی ازروی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودي دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقابلهٔ خانه جنگي کشید و بمرتبهٔ برهم‌زدند که مخالفان از مشاهدهٔ آن خنده کنان آفرین گفتند ومصلحان از هر گوشه و کنار دویده میانجي دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نا مشخص ماند و وعدهٔ تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجاي خود آرام گرفت * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روز دیگر پادشاه کشور ستان غازي باهمه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب سیوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواري فرمودند *

* بیت *

بتوسن نشسته شه پر شکوه * چو خورشید رخشنده بالای کوه
در افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهي زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون یلان شد حباب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعي که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود بیش * ولی همچو غنچه همه سر به پیش

یکي سرخ پوشیده اما ز بیم * رخش زرد و خیره شده با غنیم
یکي غنچه سان گرز افراخته * ولی همچو گل رنگ را باخته
کجلك بر کف فیلبان می‌نمود * چو ماه نو از آسمان کبود
بحکم خسرو انجم سپاه هرچند خواستند بنقب سیوم آتش زنند
در نگرفت دربی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه
کجهوکاو نمودند فائده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
برسر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
فتیلهٔ آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
تهیهٔ یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
بلکه چون دران تردد بفیروز جنگ دو زخم تیر رسیده بود و جمعی
دیگر زخمي گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداري فوج و
اختیار تردد تسخیر قلعه بپادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند *

چندروز عدم و وجود ابو الحسن رایکسان دانسته ارکان سلطنت
بعرض رساندند هرگاه شهر و معمور های مشهور نواح حیدر آباد
بتصرف پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
که ستارهٔ طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر
پرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهاد حیدرآباد
در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضي رسم کفار و
بدعتهای دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتخانها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند *

حکایت غریب آنکه صف شکن خان پسر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدوجهد تمام داشت چنانچه روزي یکي از فضلای ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان وسادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه سعي و تسخیر قلعه و خرابي محصوران و بيناموسي عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسین خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معهذا بسبب نفاقي که میان همچشمان مي باشد واز اثر آن کلمۀ لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام دارد مغضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط درآورده باز قلم عفو برجریدۀ اعمال او کشیده بخدمت میر آتشي که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ابا می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آري گفته اند * بیت *

کسی در مقسم اقبال و ادبار * بغیر از قدرت حق نیست مختار
یکی را ساخت با توفیق دم ساز * به پیش آرد سرفرازي سرافراز
یکي را بی سعادت کرد بد نام * که پستر رو تو ناکامی تو نا کام

سررشتۀ سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقرۀ نامناسب بگذارش آمده از ملاحظۀ طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی سوانح تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *

چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب آورده بمناصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسپ و فیل و جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز ارادهٔ رجوع بلشکر پادشاهي دارد ابو الحسن مقید ساخته خانهٔ او را ضبط نموده بود و از امیان سوای عبد الرزاق لاري که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله خان پني افغان با ابو الحسن نماندند لغایت اواخر شوال که مراد از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن می کوشیدند و شرط جانفشاني بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکان به پیغام و پیام دمساز و همراز گشته وعدهٔ افتتاح دروازه بر روي لشکر پادشاهي بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاري فرمان و قول شش هزاري شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهي رفت از قبول ابا نمود بلکه آن بی ادب وفا کیش ملاحظهٔ آبرو و جان خویش ننموده فرمان مرسلهٔ پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روي بي ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد پاره نموده انداخت و زباني جاسوس که فرمان پیغام استمالت آورده بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقیست در جرگهٔ بیست و دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا کشیدند در نیاید بلکه منجملهٔ هفتاد و دو تن سرخروئي دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن ازروی اعتراض ظاهری فرمودند زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او آفرین گفتند چنانچه نتیجهٔ انتهای سرانجام کار نمک حلالی او آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انباشتن خندق از چندین هزار خریطهای پر از خاک و خس و خاشاک و انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که ازقحط و وبا مرحله‌پیمای سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحلها بکار می آمدند و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را بآسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصرهٔ هشت ماه و ده روز بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید *

ذکر سوانح سال سی و یک جلوس عالمگیر پادشاه
مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدهٔ شروع سال سی و یک از جلوس مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بوساطت رندمست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازهٔ مشهور بکهترکی بود ساخت بمیان آمد پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و رنمست خان رصف شکن خان و خواجه مکارم که بخطاب جان نثار خان در جلدوی تردد یورش‌ها سرفرازی یافته بود بدستیاری زینهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راههاي اطراف که از ضرب توپها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشارهٔ عبد الله خان پنی داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر فیل ایستاده بود - درحالتي که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند و بست نشاندن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاري اطلاع یافته فرصت بستن کمر و زین نمودن اسپ نیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتي و حق نمک بیکدست شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت اسپ چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه وا نموده بودند و سیلاب فوج پادشاه کشورکشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب رفقاي عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد یا ذره که با خورشید همسري نماید برفوج زد وازراه جلادت و تهوری که بعقل راست نیاید مردانه وار دست و پازده فریاد میزد که تا جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هردم قدم پیش گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کاسهٔ سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاري بیشمار بدو رسید - اما چون اجل او نرسیده بود تا دروازهٔ قلعهٔ ارک از پا در نیامده جنگ کنان

میرفت دوازده زخم فقط بر چهرهٔ او رسید بعده که پوست پیشانی پیش چشمها و بینی او درگرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کاری رسید و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسپ هم زخمهای بیشمار برداشته می لرزید عنان اسپ را باختیار اسپ گذاشته خود را بخود داری تمام بالای اسپ نگاهداشت تا آنکه اسپ اورا بباغی که در نواحی ارک موسوم بباغ نگینه بود بپای درخت نارجیل کهن سال رسانید و او باتکای آن درخت خود را از اسپ انداخت تا آنکه صبح روز دویم جمعی از مردم حسینی بیگ را بآن سمت گذار افتاد بنشان اسپ و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده ازراه مروت آن نیم بسمل در خون غلطیده را با اسپ و یراق بر چهار پایه برداشته بخانهٔ او رسانیدند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهای او پرداختند - این شمهٔ از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر انتهای نمک حلالی آن بهادر شیر نبرد انشاء الله تعالی بگزارش خواهد آورد *

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختر خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن بتسلی خدمهٔ محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته با دل باخته خودرا جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند تمکین خویش نشست و چشم براه مهمانهای ناخوانده داشت چون وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود بعد ازان که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند بر سلام علیک زبانی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داري و تعظیم داده بهر کدام
از راه‌گرم جوشی و فصاحت‌کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سرو کار پیکار رو نماید و مقابل حملهٔ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کاربکار زار کشد حوصلهٔ بردباري از دست نداده بجز خفتان رضا
و حصار تسلیم چارهٔ کار نجوید * نظم *
با تیر قضا سپر نجوید هشیار * بالجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتان رضاگزین وحصار ازتسلیم * با خیل حوادث چو بیفتد پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکاول خبر طعام
کشیدن آورد از امرا اذن خبز خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضي بی مروتان صلاح در ماذون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه ننموده مرخص ساختند - مختارخان بایك‌دوکس
شریک خبز خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این‌کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عمدا درجواب گفت وقت خبز
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقهٔ جمهور است
که‌میگویید‌اما اعتقاد من‌بخدا‌ای‌که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتي و حالتي نظر لطف از بندهٔ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادري بزرگانم مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم
باز که نظر فضل او برمن عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
گذشته باشد یا دیگر را شان وگمان آن باشد درفرصت ساعت واحد مادهٔ
سلطنت برای من آماده ساخت الحمد الله هوس و آرزوي در دلم
نگذاشت لکها بخشیدم وکرورها بصرف در آوردم الحال هم که مرا در
مکافات بعضي اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده
نظر لطف از من برداشته باز شکر مینمایم که زمام اختیار مرا که
امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
دیندار داده • نظم •

سر ارادت ما آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

القصه بعده که اسپ سواري طلبیده با مالهای مروارید که در گردن
داشت باتفاق امرا سوارگردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه
بر دروازه آمده خیمهٔ مختصر زده فرود آمده انتظار مي کشید نزد
او حاضر ساختند - ابو الحسن باظهار بشاشت مالهٔ مروارید که در
گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
بر پشت اورده بتسلي و دلاساي آن بر گشته اختر پرداخته
بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز با او
سلوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر مي باشد نموده
باعزاز نگاهداشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد داد
بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانهٔ دولت آباد ساخته فراخور
احوال ضروري از خوراک و پوشاک و خوشبوئي که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح‌الله خان و دیگر متصدیان بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمدهٔ او پرداختند و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهي و برداشتن زخمهاي بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتي که از خود خبر نداشت و رمقي باقي داشت برداشته نزد روح‌الله خان آوردند - همینکه نظر صفشکن خان برو افتاد بفریاد آمد که این همان لاري ناپاک بی‌ادب است سراورا بریده بر سر دروازه باید آویخت روح الله خان گفت سر مرده که اصلا امید حیات او نیست بیحکم بریدن از مروت دور است - حقیقت او را عرضي نمودند همین که حضرت خلدمکان بر سرگذشت جرأت و جلادت و انتهاي شرط نمک حلالي او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر داني حکم نمودند که دو جراح فرنگي و هندي از حضور برای علاج او آوردند و حقیقت زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح‌الله خان را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق لاري یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید سوای آن زخم بالاي زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت برسد باز برای علاج و تیمارداري او تاکید فرمودند بعد انقضاي سیزده روز بعرض رسید که عبدالرزاق چشم وا نموده بلکنت زبان حرف میزند و امید رو به بهي دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدو پیغام

رسانند که ما تقصیرات ترا بخشیدیم پسر کلان عبدالقادر نام خود را با دیگر پسران که قابل ملازمت باشند بفرستند که بمنصب سرفرازی یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تقصیرات و عطای منصب و دیگر عنایات بجا آرند بعده که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنت زبان بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داده که هرچند این جان سخت تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال معهذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا حیات دوباره بخشد با این دست و پای باخته بتقدیم رسانیدن مراسم نوکری متعذر و بعد ازینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بنمک ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رسیدن این مقال در ظاهر قدری اثر ملال بر چهرهٔ پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف آفرین گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض رسانند - و از جملهٔ اموال او که بیشتری بحادثهٔ تاراج رفت و قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تتمه ذکر او بر محل بذکر خواهد در آمد ٭

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط درآمد شصت و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و دو کرور و پنجاه و سه هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه باشد سوای جواهر و مرصع آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید - و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و سیزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین تردد مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرافرازی یافت و از مستعدان حضور گفته مي شد (فتح قلعهٔ گلکنده مبارکباد) گفته گذراند پسند افتاد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعهٔ گلکنده و توصیف استحکام او و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سر زمین و حسنهای نمکین سبز فام و میر حاصلی آن مرزبوم اگر پردازم از سر رشتهٔ سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعهٔ خام گلکنده بنا کردهٔ جد و آبای راجه دیو رای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکهن و بیست و یک صوبهٔ هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلي نام مخاطب بقطب الملک از امراي سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجات دکهن بطریق تسلط فرمانروای انجا گردید - قلعهٔ خام احداث کردهٔ راجه دیو رای را که بالاي تپهٔ کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسان و بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتي نام از زنهای خود محبت و تعلق سرشار بهمرسانده بموجب درخواست او بفاصلهٔ دو کروهي قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمي به بهاگ نگر ساخت بعد ازچند گاه که بهاگمتي فوت گردید و بر قبح اسم

بهاگ نگر بهي بود اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما درالسنهٔ عوام تاحال ببهاگ‌نگر شهوت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده درانجا ساخته بود وفرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق علانیه تعایش مي نمودند و ابو الحسن زیاده برسلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزیادتي فسق و فجور بدنام‌گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر پادشاه درآمد بدار الجهاد موسوم‌ساختند - بعدازانکه نوبت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد درآمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک ببرنج است اگرچهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک نبارد زراعت نمیشود اگر یک دوروز باران بشدت بارد و تالابها پر مي شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا مي نماید *

القصه چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که ازمعمورهاي مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پریه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و درایام‌محاصرهٔ بیجاپور و حیدر آباد با دوازده هزار سوار و پیادهٔ بیشمار بمعاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رسیده مقابل لشکر پادشاهي شوخي زیاده نموده‌بود پادشاه آفاق گیر در ایامي که بمحاصرهٔ گلکنده پرداخته بودند خانه زاد خان پسر ارشد روح الله خان را که در شجاعت و کار طلبي گوی سبقت ازاکثر بهادران رزم دیدهٔ آن عهد مي برد براي تاخت

و تاراج و خرابي ملک پریه نایک وتسخیر قلعهٔ سکر تعین فرمودند - بعد رسیدن خانه زاد خان و تردد نمایان در تاخت و تاراج معمور های اطراف سکر بعرصهٔ ظهور آوردن خبر تسخیر قلعه‌گلکنده انتشار یافت - آن بدنام گمنام سرانجام نیکنامي خود در امان خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نیاز ملتجي بخانه زادخان گردید - و خانه زاد خان اورا مامون و امیدوار عنایات پادشاهي ساخته بحضور معروض داشت - درماه صفر همین سال پریه از قلعه برآمده مع کلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدي دران دیار که هرگز بگوش سامعان کافر کیش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت و مسجد بر بالاي تپهٔ کوه سر بفلک کشیدهٔ آن قلعه بنا نهاد و قلعه‌داري آنجا را بموجب حکم حضور بیکي از بنده هاي پادشاهي مقرر کرده پریه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند پریه چنانچه ببدی آفرینش درقوم کفار که از جمله مردار خواران بي اعتبار مي باشند اشتهار داشت زیاده بران در زشتي صورت عجب کریه منظر بدهیئت واقع شده بود بخاري بود از خم نیل و دیگ قیر فراهم آمده به نمونهٔ انسان مجسم گردیده اگرچه بعد ملازمت بتقاضاي مصلحت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار سرفرازي بخشیدند اما هرگاه نگاه هریکي از امراي حضور برو مي افتاد آن‌صورت مکروه او را مي دید و آن مراتب منصب را بنام آن زشت صورت بدنام‌مي‌شنیده بي اختیار بخنده مي‌آمد وکلمهٔ لاحول بزبان او جاري مي‌گردید تا آنکه در اندک فرصت‌که بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان اورا بمنصب زیاده از حوصلهٔ آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعهٔ ادهونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ را هراول پادشاه زاده محمد اعظم شاه نموده مرخص فرمودند - و بیست و پنج هزار سوار همراه فیروز جنگ مقرر فرموده نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیه همراه فیروز جنگ مقرر فرموده تنخواه نقدي حکم نمودند - و از عقب فیروز جنگ پادشاه زاده محمد اعظم را با چهل هزار سوار و توپخانهٔ بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود بدولت بافر و شکوه عالمستانی بعد از بند و بست نواح دار الجهاد حیدر آباد اوائل ربیع الثاني رایت ظفرآیت طرف ظفر آباد بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابو الحسن را که برای فرستادن دولت آباد همراه جانسپار خان مقرر کرده بودند و لغایت حال بسبب بعضي موانع در رکاب همراه بود بقلعهٔ مذکور روانه ساختند - و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبیعت ابو الحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی درسواد گلبرگه شرف نزول فرموده بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز قدس سره هفت مقام نموده متوجه بیجاپور گردیدند - اواخر ماه مذکور حوالي بیجاپور مضرب خیام ظفر انجام گردید - ازانکه شهر و نواح بیجاپور که بسبب حوادث لیل و نهار چنانچه بتذکار در آمده ویرانه و خرابهٔ محض گشته بود حکم چهاونی و تعمیر عمارات و دلهاي شکستهٔ سکنهٔ آنجا نمودند *

ذکر سوانح سال سي و دوم جلوس خلدمکان مطابق
سنه هزار و نود و نه هجري

بعد که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قلعهٔ ادهوني نزدیک قلعهٔ ملکانو (10) که از جملهٔ قلعهای قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه‌دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال اورا که از طرف بیجاپوري حارس بود قلعه‌دار قرار داده اند حکم محاصرهٔ آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاحاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رسیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاوني فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپاي قلعهٔ ادهوني اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشي نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعد که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و دواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعي که از قلعه بشوخي برآمده دستگیر مي‌گردیدند شروع نمود و کوشش و کشش بسیار و ترددهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمد آن مدهوش بیهوده کوش پنبهٔ غفلت از گوش بر آورده ازراه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهي در آورده از جملهٔ حلقه بگوشان درگاه گردید و فرزندان خودرا روانهٔ حضور لامع النور نمود و خود

---

(10) ن - بلکانور .

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکري بمیان آورد ازراه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاري بعرض رسید حکم بنام صوبه‌دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانهٔ حضور نماید - عبد الرزاق بعذر عدم قبول التماس نمود که امید وارم مرا مع اطفال روانهٔ بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانهٔ حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسای تمام طلبیده چند گاه با خود نگاهداشته بدلبري او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزاري سه هزار سوار بجرگهٔ بندهای پادشاهي درآمد *

ذکر سوانح سال سي و سه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد هجري

در آغاز سال سنه سي و سه از جلوس فرزندان سیدي مسعود مع کلید طلای مرسولهٔ فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازي یافته مورد عنایات گردیدند و سیدي مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافهٔ هزاري هزار سوار و دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادان عقیدت نشان و فدویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجابت از راه نیک سرشتي که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضي مقدمات

نمیخواست که آتش امروزي زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دو سه مقدمه خلاف مرضي حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود ازان جمله فرستادن مبلغ خطیر براي سفیهای مردود نابکار که از خارج بسمع مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یکدو مقدمهٔ دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین مروت دور دانست بنابران بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت نمود بپای اعتراض آمد و صدي صد (11) سوار از منصب اوکم و از خطاب برطرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جملهٔ مبلغی که در ایام حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند اما نه عدد خوانچهٔ جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجملهٔ زر پیشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت بجانبازي تمام سر بمهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی پادشاه هرچند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها در گرفتن خزانها بلا دست آویز سررشته که لازم ملزوم دفتر دیواني می باشد بحکم و بیعرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشهٔ مآل کار آن متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان جواهرخانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچهٔ جواهر که نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

---

(11) ن ـ دو صدي دو صد سوار

ابو الحسن ندارد بجواهرخانه مي‌سپارد پادشاه‌از راه فضل‌وخانه زاد پروري فرمودندکه‌درین ماده خاطر ما از طرف عدم‌خیانت‌محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعي ما است و درروش وکدار ما بازي‌کرده ازانکه در حجابت خلاف مرضي ما ازو بظهور آمد چشم نمائي ضرور بود چنانچه همان روزکه‌وي او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلي خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازي بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزند و بعزل خطاب پاي اعتراض مي‌آئیم مدت باید که تا اصل اسم در السنه زبان‌زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم‌نمی دانم امید وارم‌که از راه فضل براسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند ٭

چون محرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود وبروضع و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود بریدکه هر چند بعضي همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مرصع آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جوهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ‌منش نظر برامانت ولی‌نعمت راضي نشد و اصلا تصرف وخیانت درو نه‌نمود - و مکرر از زبان او شنیده‌که حق‌سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم‌خیانت درچنان ایام که ملاحظهٔ کلي آبرو بحال نماندن درمیان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت ٭

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمهٔ چند ازان بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد - هر چند بسیاري از متصدي پیشهای این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پیروي نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدي را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داري را فعل لغو میدانند اما بر عقلاي صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقي و پایداري دولت و خلاصي بازخواست دارین و عاقبت بخیري خود و فرزندان بدر دیانت و کم ازاري خلق الله است *

* بیت *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعۀ فال بنام من دیوانه زدند

اما بشرطیکه امانت داري او محض براي رضای خدا و عدم قصد ایذا و فرسانیدن مضرت بخلق الله و نظر بر آباد کاري ملک باشد نه آنکه برای خوشنودي مخلوقي خلقي را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن *

* بیت *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک

و الا نه جمعي که برای نفس پروری خود یا برای خوشنودي میر و وزیر ظلم و تعدي بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همان مخلوق را برآنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعي که از جملۀ پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هرچند بتعداد همۀ آنها نمیتوان پرداخت اما چندي که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوافي امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زیردستان و رعایت
حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان
میداد ازجملهٔ نیکنامی احسان او که در بارهٔ رعایای مالگذار و
زمینداران صوبهٔ‌خجسته بنیاد و خاندیس وغیره درایام دیوانی دکن
بکار برده معاف‌نمودن‌ده دوازده‌لک‌روپیه‌است‌که بابت‌باقي سنوات
بر ذمهٔ رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصبداران و
و احدیان منصوب کردهٔ دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و
درمی وصول‌نا نموده مبلغی موقوفانه برای خودگرفته طومار ندارد
نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلي
پیشکش بر ذمهٔ زمینداران نادار بود که بوصول در نمی آمد و
بوسیلهٔ تعلقهٔ تحصیل آن منصبداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع
میگردیدند یلک قلم معاف نمود - روزي بخدمت خلد مکان تقریبا
صفت امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف
امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگري
نخواهد بود که هر سال چندین‌لک روپیهٔ مال ولی‌نعمت را برعایا
و عمال‌که باقي دار بودند معاف می‌نمایم و امید عفو ازپادشاه خطا
بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما
خزانهٔ دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزي رشید خان‌دیوان
خالصه که با امانت خان پارهٔ سوی مزاج همچشمی داشت
پروانهای معافي جزیه را که امانت خان با دست آویز های
*مختلف بهنود نوشته میداد و پادشاه‌را دراجرای جزیه نهایت تقید
بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنود بیشتر را امانت

خان سند عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرضي بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالي و ملکي آنچه سند معافی بمردم میدهند مختار ید اما جزیه که بهزار دشواری برکفار جاري ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم‌خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمرسوای رخت غریبانه و پاجامهٔ گندهٔ سفید نمي پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - ودیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقهٔ حادثهٔ روزگار که کمتر باولاد متصدي پیشهای مردم آزار اتفاق افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سي و پنج باشد سربراه می نمایند ٭

دیگر حاجي شفیع خان سبزواري از دیانت دارهای واقعي بود اما در سلوکي که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بي منصب گردید ٭

بعده میرزا یارعلي که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبهٔ بود که هرچند مي خواستند اورا بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا مي نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاري بخشي گري مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه مي نمود مگر بسخت گیري و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جاري مي نمود اما آخرکار در همه امور ملکي دخیل

گردید و مدت مدید داروغگي ڈاک ضمیمهٔ خدمات دیگر داشت و در داروغگي کچهري تا عین میرزا یارعلي برکل اسناد پادشاهي نمی شد هیچ سند جاري نمی گردید - بچشم پوشی و حسن نیت در اجراي کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گستاخ بود که روزي جوان امرئي را براى منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است درجواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهاى پادشاهي ریش سفید خواهد گردید - روزي پادشاه اولش میوه براى او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطاي اولش از خاطر او رفت خلد مکان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مزهٔ آن بیاد او دادند پائین رفته بعد اداى چهار تسلیم مقرري چهار تسلیم دیگر بجاآورده عرض نمود که این تسلیمات سجدهٔ سهو است - از چنین عرضهاي مکرر پاي اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب اداي شهادت تورانیی درمقدمهٔ شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضي بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معني را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جملهٔ متدینهاي واقعی قاضي القضات شیخ الاسلام پسر قاضي عبد الوهاب بود برخلاف طریقهٔ پدر و برادران بلکه نسبت با کثر قضات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تنقیح قضایا می نمود و نظر برفساد زمان که بیشتري به بینهٔ دروغ اداي شهادت مي نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق مي نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جملهٔ امرای عالي نسب محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات موصوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خراساني که مدتها دیوانی تن نیز سربراه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامي خدمات مرجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات کم آزاري خلق غائبانه که پادشاه اورا ندید و از جملهٔ متعینهای کم منصب احمد آباد بود بپایهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار و صوبه داري احمد اباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازي یافت و در مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جملهٔ رفقای شجاعت خان بود او نیز از پایهٔ دویستی غائبانه بپایهٔ دوهزاری و متصدي گري بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده علم شهرت بمرتبهٔ بر افراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت می نمود از ایران آمده در خانهٔ اعتماد خان فرود آمد عشور مال تجارت برادر را که دوصد روپیه مي شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده - خواست که ازطرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع یافته مانع آمده و عشور مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روي برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروي رفتهٔ مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در دیواني و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبهٔ در پرداخت و خاطر داري او متوجه بودند که روزي میان مردم جمدة الملک اسد خان و عنایت الله خان برسر خیمه وجای مثل گفتگو و پرخاش بمیان آمد و مابین هردو مادهٔ بیدماغي بهم رسید حضرت خلد مکان جمدة الملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان رفته عذر بخواهد *

و دیگر ازجملهٔ خانه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازي داشتند به نیکنامي و دیانت زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان که در استعداد نظم و نثر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کارسازي تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میرعبد الکریم بهمنی که از مستعدان روزگار و پیش آوردهاي خلد مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربراه خان کوتوال رکاب در زمرهٔ دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم گفته می شدند جامهٔ نیکنامي و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بسختي زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیشهاي کم منصب عبد الوهاب استر ابادي که دیوان حیدر اباد نموده بودند دیانت دار واقعي بود و سوای نام بردها بسیار از تربیت یافتهاي حضرت خلد مکانند که جامهٔ نیلک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همهٔ آنها پردازد از سررشته مطلب باز مي ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ احدي نجت نیافت و في الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثهٔ خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در بیجاپور و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائي کشیدکه چون هریک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید کار ازان گذشته بودکه بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کاسهٔ مهمان کش فلک خواست که یکبار تخم انسان را از مزرعهٔ دنیا بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرذی حیات افتاد که می خواست نخل نشو و نمائي همه را از صفحهٔ روزگار بر کند همینکه اثر دانهٔ طاعون برابر عناب و کنار در بغل و زیر بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقهٔ چشم سرخي حرارت تب وبا معلوم میگردید بر وارثان او فکر کفن و دفن واجب می شد - از جملهٔ مردم غیر مشهور و نا مرادان بی بضاعت هزار ها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسي را کفن و قبر میسر می آمد - از مردم نامي که بوسیلهٔ اجل ناگهاني و با رخت هستي ازین جهان فانئ بر بستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت سنگه بیگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده بشمار آمدند تاریخ غلبهٔ این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *

* قیامت بود یا شور وبا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده شروع شد و انتها بهفت وهشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی عمده های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و پارهٔ تفاوت در وبا بهمرسید *

ذکر سوانح سال سي و چهارم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و یک هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعي از مردم نامي و امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر قلعجات سمت راجگده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف شیخ نظام حیدرآبادی را با برخي از بندهای روشناس برای تنبیه سنبهای بداساس مرخص ساختند و هریکي برای ظاهر ساختن جوهر تردد خود در تقدیم خدمات ماموره میکوشیدند تا آنکه مقرب خان که در فنون سپاه گري و کار طلبي از مبارز پیشگان مشهور دکن بود بتسخیر قلعهٔ پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگي کفار خصوص اطلاع مکان سنبهای بد کردار که در طغیان اعمال ناشایسته ده برابر موذي تر از سیوای جهنمي پدر خود برآمده خود را

بصفتهای سوائي ملقب ساخته علم شهرت بدنامي زیاده از آبای
ملعون خویش بر افراشته بود تعین نمود از اتفاقات آن بد اصل
از اصل مکان خود که راهیري باشد پراگنده گشته پناه بقلعهٔ
کهیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
اطراف براهنمائي طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهي
غافل بود بارادهٔ سیر و غسل آب مان گنگا که نزدیک حد پرگنهٔ
سنگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در درهٔ کوهای قلب
دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
عالي پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار واله‌زار احداث کرده
بود باتفاق کبکلاس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعي از
هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشهٔ شاهین قضا
و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سراپا
نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود ازانکه
خلاف طریقهٔ پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جبینان لاله
رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هرکارهاي بادپیمای
تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعب که خانه
ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادهٔ
قلع ریشهٔ آن شقي لعین ملاحظهٔ جان خود و مکان قلب ننموده رستمانه
کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل
چهل وپنج کروه مسافت داشت با دو هزار سوار یکه تاز و هزار
پیادهٔ قدرانداز جان باز انتخابي روان شد - بارجودیکه همراهان مانع
آمده از قلب راه آگاهي داده گفتند که مابین راه چندین کتل

سر بفلک کشیدهٔ مثل انبا کهاتهه و غیره درهاي قلب واقع شده اگر سي چهل پیادهٔ بي یراق سرراه گرفته بانداختن سنگ پردازند عبور فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشهٔ جلادت کیش بقصد جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کامروا گردیدم در جرگهٔ غازیان علم شهرت خواهم بر افراشت و اگر قضیه واژگون گردید از درجهٔ شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مانند برق ازان تنگنای پر از اشجار میگذشتند تا نزدیک آن اجل رسیدهٔ برگشته طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهاي آن سگ ناپکار او را از رسیدن فوج پادشاهي که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار ساختند آن سر مست بادهٔ غفلت و ناکامي بگمان آنکه رسیدن افواج مغل دربن مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم غرور و نخوت که نشهٔ سرشار بادهٔ خانه بر انداز علاوهٔ آن گردیده بود حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلا بفکر تهیهٔ سواري و مورچال بستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلادت پیشه با پسر و برادرزادها و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان هوش باخته رسید و آن سر مست نشهٔ بیخودی بعده که کار از دست رفته بود باتفاق فوجي که همراه او بود و بیشتری روپوش گردیده بفکر کمر بستن و یراق بر داشتن پرداخت وکبکلس و زیر او که از همدمان و ندیمان شجاعت نشان فدویت کیش او گفته

می شد اورا پس پشت خود داده با جمعي از مرهتهای نامي بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر بازوي او رسید که دست راست او را از تردد باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت پانچي من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقي مردم سنبها رو بفرار آوردند و کبکلس دستگیر گردید وسنبهاي برگشته اختر خود را بپناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست وجوکه سراغ اورا یافتند دست و پاي لاحاصل زدن گرفت آخر چندکس از نا کسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سر پنجهٔ تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدمان صاحب مدار سواي رام راجه نام برادر خرد او که در یکي از قلعها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دسگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پاي فیل سواري مقرب خان آوردند باوجودي که دران فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روي مالیده تغیر لباس داده بود بعلامت آنکه مالهٔ مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پاي اسپ بود شناختند اورا بر فیل سواری خویش ردیف ساخت بعده بعضي را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعي را بر اسپ سوار نموده نقارهٔ فتح نواخته کامیاب گشته اسیران را ازانجا بحزم و احتیاط سپاهانه برآورده روبه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل ازانکه عرضداشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منهیان و جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مژدهٔ روح پرور باعث فرحت و شادي عالمي و خوشوقتي و سرور برنا و پیر خیمه بخیمه گردید - و درهمان زودي خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض گشت - فرمودند دو کروهي اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که براي تماشاي آن شقیان بدعاقبت برآمده بودند آن مدبران تیره روزگار را بدستور ایران تختهٔ کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را بانواع عقوبات در شکنجهٔ عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواري و زاري در چشم نظارگیان و انبوه خلائق شتر سواره جلوه داده دهل کوبان و نفیرزنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس شادیانه که عالمي بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و خروش و خوشوقتي این مژده که غمزداي دل چندین لک هندو و مسلمان که سوختهٔ آتش بیداد آن کافر فاجر باغي طاغی بودند گردید و اثر فرحت جان فزاي روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زنان مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتي این خبر خواب ننموده تا دو منزل بتماشا بر آمده شکرگویان استقبال نموده بودند - و در هر قصبه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند در و بام پر از زن و مرد گشته شادي کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و مشایعت بجا مي آوردند و چند روز و شب
برای عالمي شبها شب برات و روزها روز عید بود - القصه بعده که
آن سزاوار قتل و زجررا باهمراهان بدان فضیحت و رسوائی و عذاب
آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و
خلائق خاص و عام جمعي آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پژوه را
بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهدهٔ آن
شکر گویان از بالاي تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند -
گویند دران حالت کبکلس بد بخت که در شعر گفتن هندي طبع
موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضاي او در شکنجهٔ
عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهدهٔ آنکه
پادشاه عالم ستان از راه عجز و سرافگندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز
از تخت فرود آمده باداي دو رکعت شکرانه پرداخت باشارهٔ
چشم و زبان سنبهارا مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین
مضمون ادا نمود که اي راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چندان
فر و حشمت طاقت تخت نشیني نماند و بی اختیار گشته از برای
تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از انکه بزندان خانهٔ
مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب
دران دانسته بودند که آن تیره بختان را بجان امان داده کلیدهاي
قلعجات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه‌داران تعین نموده
آنهارا در قلعه محبوس ابدي سازند اما چون آن تبه کاران دانستند
که آخر کارسر آنها بردار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت
وخواري محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هرروز برامي

آنها مرگ تازه خواهد بود هردو بد مآل تیره روزگار زبان بژاژخوائي حرفهاي ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم هرزه گوئی نسبت به بند هاي درگاه عالم پناه و مقربان حضور می گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشهٔ فساد آن بدنهادان از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه گیري صرف نماید غیرت پادشاه تقاضاي آن نمود که فرصت نداده بقطع شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت قلعجات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان هردو ملعون را از دهان بر آورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعده چشمهای آن خیره چشمها را از کاسهٔ سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر دیگر یانواع عقوبت بسزاي کردار رسانده پوست کلهای سنبهای جهنمي و کبکلس را پر از کاه نموده در همه بلاد و معمورهای مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آري سزای مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر هفت سالهٔ آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفهٔ بد سگال جان بخشي فرموده حکم نمودند که اندرون احاطهٔ گلال بار نگاه دارند براي تربیت او موکلان فهمیده کار تعین نمودند و بمنصب هفت هزاری سرافرازي بخشیدند و دیوان و بخشي او بتجویز مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچهٔ مار نگاه داشتن و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقعهٔ خلد مکان چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بمفحواي اینکه *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه باآدمي بزرگ شود

و دیگر بعضي عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مآل بودند بقلعهٔ دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *

با زن و فرزند سنبها شد اسیر

بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاري در حویلي متصل قلعهٔ راهیري که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک مادهٔ فساد عالمی بود و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهاي بد خصال اطلاع یافته در سه فقره مي نگارد - که چون آن قطعهٔ سرزمین که نمونهٔ قطعهٔ جهنم توان گفت و همه یک لخت کوه و سنگ واقع شده و در اواخر تابستان آب بسیار کمیاب میگردد بر ساکنهٔ آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمي متصل مکان نشیمن خود باولي مختصر کنده برسر باولي قالیچه وار نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار ساخته درانجا نشسته هرگاه زنان ساهو کار و دیگر غربا برای آب مي آمدند بطفلان آنها میوهٔ فصل آن هنگام میداد و بزباني که با مادر و خواهر حرف مي زنند بآنها حرف میزد بعده که نوبت راج بسنبهای ناپاك رسید برسر همان چبوتره بر باواي نشسته زن و عروس رعایاي آنجا که از لاعلاجي براي آب دران باولي آمده سبو پرکرده برسر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر برکمر زده بالاي زینهٔ متصل نشیمن آن سگ بد بخت مي رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدي دراز نموده پستان آن زن را گرفته یک گهري دو گهري نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبو را ازسر خود انداخته بعد فضیحتي تمام از دست او نجات مي یافت تا آنکه رعایاي آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که ازانجا نزدیک است آوردند و خود جزاي کردار خود یافت ٭

ذکر سوانح سال سی و پنج از جلوس عالمگیر پادشاه
سنه هزار و صد و دو هجري

اگرچه ازانکه توجه رایات ظفر آیات پادشاه عالم ستان از اجمیر بصوب دکن محض براي تادیب و استیصال آن کافر حربي بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان بوقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذي وقار دیگر من ابتداي شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده بود حضرت خلد مکان می خواستند در مقابل چنان تردد و حسن خدمت او از عطاي اضافهٔ نمایان و خطاب عمده و دیگر عنایات میان امراي حضور و دکن سرافرازي و امتیاز خاص بخشند بعضي مقربان پاي تخت و خانه زادان قدیم الخدمت ازراه حسد همچشمي که مي باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندي حاصل گردد بهر حال مقرب خان را اضافهٔ هزار سوار داده و خطاب خان‌زمان فتح جنگ و عطاي پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسپ و فیل با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دهوپ و پرتلهٔ مرصع سرافرازي دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهارهزاري چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزاري هزار سوار اضافه عطا فرمودند
و چهار پنج پسر و برادر زادها خان زمان را بخطاب منور خان و
اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه
منصبداران متعینهٔ همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه
مرحمت نمودند و سه روز شادیانهٔ فتح نواخته ده هزار روپیه براه
خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند *

در همین ایام خبر عارضهٔ چشم غازی الدین خان بهادر فیروز
جنگ و رفتن نور باصرهٔ او بعرض رسید و باعث بیدماغي حضرت
خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کحال تجربه کار برای علاج
از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعهٔ راجگده که
از قلعهای حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعي بسیار بهادران
جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان
را که از غلامان و تربیت یافتهای خاندان بیرم خان خانخانان گفته
می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایهٔ سه هزاري رسیده
مدتي قلعه داري قلعهٔ خیبر نموده تردد نمایان بظهور آورده بود نظر
بر اینکه پدر او در فن قلعه داري ممتاز بود بقلعه داري راجگده
مقرر ساخته بودند درینولا قبل از انتشار خبر دستگیر شدن سنبها
فوج اشقیا اطراف قلعهٔ مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابوالخیر
خان پیغام خالي نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود
نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهائي
از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته
وقت شب مع دو سه تعولي سواري زنانه که باقي همه مستورات

پیاده بودند و چند پټاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهټه که اطراف پراگنده گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان جان و مال درمیان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال بیحرمتي گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ رسیده بآه و نالهٔ ندامت دست افسوس برهم می سائید - بعد عرض فرمودند از منصب و جاگیر برطرف و گرز بردار شدید رفته او را روانهٔ بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والدهٔ ابو الخیر خان بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والدهٔ ابو الخیر خان و همه وابستهاي عبد العزیز خان نیز از مریدان و معتقدان عقیدت کیش آن درویش بودند خود را با نوشتهٔ شیخ عبد اللطیف مشتمل بر استدعاي عفو تقصیر رسانده عجز و زاري بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد - اما وقتیکه حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود و لنگر جهاز بر داشته بودند - فی الجمله بادشاه از اکلوچ کوچ فرموده رایت توجه طرف کورگانون (12) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزي وقت دیوان

---

(12) ن - کوش گانون - کوره گانون

برسر اهتمام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکي از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمایت او بشوخي تمام پاش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامهٔ فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگهٔ میر تزکان شریک اهتمام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغهٔ توپ خانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رسانده روز دیگر از ملاحظهٔ باقی مادهٔ فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده به تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپ خانه بکسی منصب و منع مجرا مغضوب گردیدند ٭

چون از واقعهٔ صوبهٔ اکبر آباد بعرض رسید که آغر خان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر اباد مردم جات برسر قافله ریخته از جملهٔ گاو هاي عقب قافله چند ارابه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدهی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدهی پرداخت - درین ضمن گولهٔ بندوق بدو رسید مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بمهم تنبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن برمهم مامور باوجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و درمسمار ساختن گدهی سنسنی(13) و دیگر مکانهای قلب ساختهٔ آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاری ساخته نشد بنابران ازانکه از سابق بسبب بعضي اداهای ناخوش او پادشاه‌برو کم توجه‌بودند برای استیصال جات شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند‌آن جا نارسیده معزول نموده صوبه‌دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبهٔ دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رفت صوبجات سرگردان ساختندکه هرجا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعده طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنود بر پالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون نرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازانکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع است و فروشنده اختیار مال خود دارد بهر نرخي و قیمتي که

---

(13) ن - سستي

خواهد بفروشد حکم عالي شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهي که بعد از مرتب شدن نزد منصبداران مي ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند و دفتر سررشتهٔ چهره که جدا بود بر همان یادداشت مي نوشته باشند - ازانکه سابق بعد رجوع محاسبهٔ جاگیر داری اکثر طلب سرکار بر ذمهٔ منصبداران برمی آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاولان تعین مي نمودند و منصبداران مبلغي خرچ نموده از راه رجوع محاسبه دفعیه بکار میبردند - بعده که از قلت پایباقي و بسیاری منصبداران خصوص مرهته و دکنیهاي بی شمار که بمنصبهاي عمده سرفرازي یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر میسر نمي آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (14) خان دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلکا بگیرند که بعد تیاري یادداشت تا یافتن جاگیر دعوي طلب ایام مابین ننمایند بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغیري جاگیر بمیان آید لغایتي که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و درعوض این بدنامی که بنام موسوي خان بنای بدعت آن برزبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج مي نمودند بالتماس موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جاي تعینات ننماید

---

(14) ن - موسی خان

مگر باختیار خود تعینات شود - بارجود ملکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تنخواه نیافتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هرچند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفتر ناشنیده انگاشته تن بگرفتن محاسبهٔ منصبدار نمی دادند و درصورتیکه منصبداران بجوهر سعی و بهم رساندن مربی و وکیل دلسوز قابل بعد دویدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصهٔ آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه درمیان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگانون و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر بر افراشته چند گاه درآنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجاپور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهاونی فرمودند چون ایام نحوست پادشاه زاده محمد معظم منقضی گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلدمکان بر سر عنایت آمده خواستند که بمرور آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و ارادهٔ صافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز ضروری و همراه آن قلمتراش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده ازانکه کارد و حربهٔ خرد و کلان برای محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد وا نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهي گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را وا نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطي آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهي بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد ازانکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهي اعلی حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوي گزیدیم غبار ملال آن در دل ما بود تا گستاخي در تلافي آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن بدین معني که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدي نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند بادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دریافت اراده و لطف پادشاه در جواب مرسولهٔ پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدي نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدي می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشي و دیگر بعضي سختي که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضي بلاد و معمورها و قلعها که بزبان هندي شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف ها میل بالف ظاهر مي شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند میر هادي مخاطب بفضائل خان که بخدمت دار الانشا مامور بود بعرض رساند که درزبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمهٔ هندی نمي آرندو ازجملهٔ سي حرف سیزده حرف الف وحا وخا و ثا و ذال وزا و صاد و ضاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد درکلمه و کلام هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمي آیند داخل حروف هندي نمي شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفي دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط و آخر کلمه اصلا نمی آید اما ازانکه از جملهٔ ده دوازده اعراب که برای حرف هندي موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف بران است یکي را باسم کانا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می خوانند این همان الف است که منشیان فارسي از ابتداي اسلام هندوستان سهوا بها در فارسي مینویسند باید بالف نوشته شود بعد عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و درین سال حکم فرمودند که آینده بجای ها الف مي نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و بگلانا هرکه بخط هندي آشنائي دارد لطفش را خوب غور میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توپخانه تغیر نمود و بعرض

رسید که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که في الحقیقت در قید سنبها مي بود ؛ بعضي نامردان مرهته او را بجای پدر و برادر جهنمي او براج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده باراده باطل از قلعه بر آورده اند و برای قلعه‌داران و سرداران خود خلعت و کرهٔ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدهٔ فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامي را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعجات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلی حضرت صاحبقران ثانی اشارهٔ بر حقیقت نصارای کنار دریای بنادر هند رفته باز بزبان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قابل قلعها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروري و عدم تکالیف شاقه با رعایاي آباد کردهٔ خود میکوشند و برای مسلمانان پورهٔ علیحده قرار داده مسلماني را میان آنها بجای قاضي سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئي و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة درانجا اصلا نیست و اگر مسافري نامراد در تعلقهٔ آنها وارد شود هرچند ضرر دیگر بدو نمي رسانند اما اداي نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقهٔ انگریز برجهازات دست تعدي دراز نمی نمایند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل ننموده باشد یا جهاز عرب و مسقطي که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و برقابو بر جهاز همدیگر تاخت مي آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بندر دور دست معیوب تباه

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمدهٔ آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقهٔ آن طائفهٔ بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانهٔ کلیسا که همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هنود باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میگیرند - ازانکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعهٔ معمورهٔ مشهور بگووه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال درانجا می باشد و دیگر بنادر و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده کروهی بندر سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعهٔ منبی تعلقهٔ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهی می نامند درپناه کوههای عقب پرگنات بکلانا و جوار جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعهٔ خرد و کلان احداث نموده ازان جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلهٔ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجاه کروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک کروه و یک و نیم کروه نیست که پای دامن کوهها را کشتکار می کنند واز جنس اعلی مثل نیشکر و اناس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول ازان بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کردهٔ آنها که مراد از نقرهٔ

قیمت نه آنه باشد و سکهٔ فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا سوای اشرفی مزبور پارچه‌ریزهٔ مسي است بنام بزرگ نامند که یک یک فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا دران جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن وامي گذارند وزنهاي آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن زن دیگر و صورت در ملت آنها نمي باشد - بعده که حقیقت زشتي اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که تابع کپتان گوره میباشد نسبت بکپتان گوره کم زور واقع شده ابتداء بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایته و خویشان ملا احمد بیجاپوري که در عهد اعلی حضرت ذکر او بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیان در استیصال و اخراج طائفهٔ جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیري فراهم آورده بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ میدان عاجزند و سوای بندوق و شمشیر که بصورت سیخچه دارند یراق دیگر ندارند و اسپ نگاه نمیدارند در حملهٔ اول رو بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسي رساندند و جمعي از فرنگیها با زن و فرزند باسیري در آمدند و دو قلعه را که خالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزلهٔ عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلباختها در قلعهٔ دمن و بسي فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این خبر بکتپان گووه تعلقهٔ کوکن عادلشاهي که خود را بجاي صوبه‌دار کل و نائب مستقل پرتکال مي‌گیرد رسید ازانکه آن جماعه خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز برروی دریا ترددی که ازانها مي آید از هیچ قوم دیگر نمي آید عرضه داشت از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران درج نمودند که ما ازطرف شما نوکر بیعلوفه براي دفع شر مفسدان روي دریا هستیم پارچهٔ زمین ناکارهٔ کنار دریا که حکام و فرمان‌روایان سلف این مرز و بوم ببزرگان ما داده اند آبادکرده خدمت مي نمائیم در صورتیکه خلاف مرضي مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم خانهٔ ما و مکان اصلي ما روی دریا است بر جهازات سوار شده بموجب حکم پادشاه خودکه براي مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - ازانکه مبلغي تحف و هدایابراي خوشي و صاحب مداران حضور نیزفرستاده‌بودند مقربان پادشاهي خاطرنشان نمودند که تا از بندوبست خشکي و قلع ریشهٔ کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانهٔ دریا را بشورش نمي توان آورد - بنابران حکم معاف نمودن تقصیر آن جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *

از نوشته اخبار نویسان صوبهٔ ملتان بعرض رسید که سید شاه سلیمان که مدت سي سال فرمان رواي ایران بود و ودیعت حیات نمود و بجاي او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و غنا و دیگر سرمایهٔ فساد ازقلمرو ایران برطرف سازند - شاه‌زاده معزالدین و شاه زادهٔ محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص ساخته فرمودند که مراتب منصب هردو بعرض رسانند و خیمه برای آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چندروز هر و برادر را تسلیم بحالي منصب فرموده همراه شاه زاده معز الدین فوج و توپخانه داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاه زادهٔ محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشي مرزبانان چنجي و چنجاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان سنبهای مقتول و از قدیم منجملهٔ ملک رام راجای بیجانگر گفته مي شدند و همیشه با فرمان روایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخي زیاد ازانها بظهور مي آمد بعرض رسید - شاه زاده محمد کام‌بخش را باتالیقي جمدة الملک اسد خان و هراولي اعتقاد خان که مخاطب بذو الفقار خان نصرت جنگ ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمدة الملک مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاري را که فیروز جنگ چند گاه نزد خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار هزاري سه هزار سوار بخدمت فوجداري کوکن عادل شاهی که کنار دریاي شور متصل گووه تعلقهٔ فرنگ واقع است مقرر کرده روانه نموده عبد القادر خان نام پسر اورا در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبد الرزاق خان که درقبول نوکري مجبور بود و اکثرارادهٔ وطن را ورد زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختي سلوک مي نمود از سوانح تعلقهٔ فوجداري او بعرض رسید که عبد الرزاق خان مي خواهد برسر جهاز سوار شده روانهٔ وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغیر نموده گرز بردار تعین فرمودند که اورا بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتي را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر اورا حوالهٔ او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاري پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهیری مامور فرمودند ٭

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه درآمده محصول خربزه گرما دران ولایت در ریگ کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد مي کارند معاف بود دامی و درمی بتصرف عمال پادشاهي و جاگیر داران نمي آمد و در نسخهٔ تنخواه دیوانیان و سررشتهٔ زمینداران داخل نبود - درین ایام که محرم خان عرف خواجه یاقوت را داروغهٔ کل باغات پادشاهی نمودندو او برحقیقت عدم‌ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتي بعرض رساند که محصول خربزهٔ صوبجات دکن که مبلغ کلي مي شود و بضبط درنمي آید رایگان تلف مي گردد و نقصان سرکار مي شود - حکم بنام دیوانیان صادرشد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان
بي بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میرسانیدند بعد این حکم
احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی
جریب در همه پرگنات تعین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای
حکام و عمال بدمآل بهمرسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار
می گرفتند بنابران جمعي که بدین شغل پارچهٔ نان برای اطفال
و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند -
و دیگر بنای بدعت بد عاقبتي این گذاشت که سابق دروازهای
باغهای پادشاهي که محض برای تفرج و فیض خاص و عام
موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات
صوبجات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم
ساخت مگر جمعي که چیزي بنگاهبانهای باغ بدهند و تملق
نمایند در بر روی آنها کشاده گردد * بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقي سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده
محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود
دختر کلان را هر چند خواستند بکسي منسوب سازند قبول نه
نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش براي آب
وضو بر دست ریختن در حرم محرم شرعي خویش سازد فخر خود
میدانم و الا از باقي اذات دنیاوي اجتناب دارم لهذا یومیه براي
او مقرر کرده باحترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد مکندر بیجاپوری درآورده باو در حبس همدم ساختند ودختر
دیگررا بعنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیگی
از فرزندان سلسلهٔ نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت
خاطر ابوالحسن بظهور آمد - روح الله خان میر بخشی که از امرای
مزاج گرفتهٔ موروثی گفته می شد و بمزاج پادشاه آشنا شده بود
و در برآمد کار خلق میکوشید ودیعت حیات نمود تاریخ وفات او
(روح درتن ملک نماند) یافتند - بهره مند خان را که تن بخشی بود
و نیابت وزارت ضمیمهٔ ان داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان
را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان
بخدمت عرض مکرر مامور گردید - درین سال بسبب شهرت خبر خلاصی
پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از ارادهٔ باطل
پادشاه زاده محمد اعظم شاه برزبانها جاری گردیده بود بتقاضای مصلحت
پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی
پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور فرمودند - بعده که محمد اعظم
شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید
ازانکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر ارادهٔ فاسد پادشاه زاده
زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات
وحشت افزا بگوش مقربان پادشاه میرسید از طرف پادشاه نیز
کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت
نمود که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدمبوس زیاده ازان ست که
بعرض آن پردازد اما ازانکه موافق حکم زود بر خدمت مامورة
باید رسید وسواس دارد که درصورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجا بخیمهای خویشان و آشنایان رفته لنگر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید - در جواب از راه فرزند نوازي فرمان صادر شد که ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبهٔ اتم داریم اما چون داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار مي آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هردو فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم نمود و حکم شد که خیمهٔ مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکي حکم فرمودند که مردم بسیار کم انتخابي تهور پیشهٔ مسلح همراه بگیرند و در ظاهر تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعي از قراولان متعینهٔ توپخانه مامور گردیدند که سر راه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف دولتخانه چنان بند و بست پردازند که باد را هم مجال بیحکم داخل شدن لشکر نباشد و میر تزکان را مامور فرمودند که اژدحام عام و تماشائي را نگذارند و بعد رسیدن بدولتخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده صادر شدکه جای دولتخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت دوصد سوار خود را برساند چند قدم راه که طی نمود یکي از چیلهای روشناس زباندان پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم حکم میرسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که صیدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقي مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعده که پادشاه زاده همراه والاجاه و عالي تبار نزدیک رسید و بندوق فتیله روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالي تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکهٔ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق وا نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلي پرداخته باخود برد - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدمکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر صید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمي و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه زره پوشیده ست لهذا پیالهٔ ارگجه طلبیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بند جامه وا نماید و بدست مبارک ارگجه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکاني بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذرانند از روي عنایت بپادشاه زاده مرحمت فرمودند و چندکلمهٔ وعظ و نصیحت آمیز مشتمل بر اشارهٔ آنکه شمارا گرفته خلاص نمودیم و خبر بوابستهاي شما رسیده باشد و همه در کمال مایوسي مغموم خواهند بود زود مرخص شوید برزبان آورده خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص ساختن پادشاه زاده جاني بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر بیگمان و خدمهٔ محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاري پرداخته بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ برروي همه آمد - نقل نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر مي شد و از نوشتهٔ وکیل بر مضمون آن اطلاع نمي یافت وقت سوار شدن باستقبال فرمان تا برمضمون اطلاع یابد چندان متزلزل خاطر مي گردید که رنگ برچهرهٔ او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علي که داروغهٔ ڈاک بود وبکمال دیانت واستغنا خدمات مرجوعه‌را سرانجام میداد سوانح نگاران بلاد و قصبجات بمرتبهٔ استقلال و اعتبار بهم رسانده بودندکه في‌الحقیقت شریک غالب صوبه‌داران و فوجداران گردیدند - دریں ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلت وقوع تقصیري تغیر نموده بودند - سیادت و فضیلت پناه سید سعد الله که از جملهٔ فضلاي متبحر و منزویان و خرقه پوشان مشهور هفت اقلیم گشته بود و نوشتهٔ او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در جواب او همیشه فرمان بدستخط خاص باعزاز تمام صادر مي فرمودند و سیدکه در نوشتن سفارش ارباب حاجت جرأت زیاد مي نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکي از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هردو را بموجب نوشتهٔ سید بحال نمودند اما درجواب خلاف هربارکه بدستخط خاص فرمان مي رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشتهٔ آن سیادت پناه خدمت هردو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در مادهٔ علما و فقرا مي نوشته باشید دربارهٔ این مردم که پیشهٔ ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که درکار پادشاهي ساعي و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظالم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانهٔ اندوختهٔ تیموریه بصرف درآمده بود و قلت پای باقی و بسیاري ارباب طلب ازحد گذشت و در ایامي که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده مي نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داري نمي نمود - روزي از روی بیدماغي فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمي دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمهٔ یاس دربارهٔ ارباب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولي نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشي گردید او مي خواست

نسبت بروح الله خان زیاده در فیض برروي خلق الله کشاده گردن و در مثل گذراندن جرات زیاد ازاندازهٔ خود بکار میبرد دو سه دفعه بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزي ازروی بیدماغی و اعتراض تمام هردو بخشی را خصوص مخلص خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر در کار نداریم قباحت نفهمیده حکم آقا نمی شنوند آنقدر زجرنمودند که هردوبخشي آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاري نسازند و در تردد برروی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیان بحضور آمده بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعي که از سالها مي دویدند مایوس گشته فکر هاي فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه نوحه بود - چون حاجي محمد انوار که از علم عقلی و نقلي بهرهٔ تمام داشت و آثار رشد بر چهرهٔ حال او پیدا و هویدا بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد وآبای توبه بندگي این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او خوش شده بمنصب مناسب و خطاب خاني و بخدمت پیشکاري مخلص خان بخشي سرافراز فرمودند او از خطاب ابا نمود و طریقهٔ دیانت و راستي و کار طلبي او اگر مفصل بزبان خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به نیکنامي تمام سرانجام داد آخرش استعفای خدمت کرده رخصت بیت الله حاصل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر داني

فرمودند که از طرف ما هم چند لک روپیه بخدام مکهٔ معظمه برساند چنانچه بعد زیارت حرمین شریفین و رساندن مبلغ مذکور چون مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلشکر ظفر اثر نتوانست رسید در بلدهٔ خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاسف بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعجات که بتصرف بند های پادشاهي درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعهٔ پرناله که از قلعهای فلک ارتفاع نامي مشهور توابع بیجاپور است و بمردد و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر در آمده بود باندک تردد بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه‌دار پادشاهی وقتی که کار از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاحاصل زده زخمی گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصددارد که خود را باعانت مرزبانان چنجي رسانده درگرد آوري فوج خود بپردازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر پادشاه روي داد پارهٔ ببحر مراقبهٔ فکر فرو رفته بعده به بهره مندخان فرمودند که پرناله نرفت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را بافوج شایسته مرخص سازند چنانچه طومار فوج بندي تیار شد و بتعین منزلان پیشخانهٔ بهره‌مند خان برامد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود را بپای قلعهٔ پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوري تشریف برده ازانجا

افواج برای تنبیه اشقیا تعین فرمایند و به تسلی بخشیان پرداخته برای گذراندن مثل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب غرض بصبح امید مبدل گردید *

ذکر سوانح سال سی و هفت جلوس مطابق سنه هزار و صد و چهار هجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوري بر افراشته شد بعده که ویرانهٔ آن سر زمین از نزول مقدم پادشاه کشور گیر رونق آبادی پذیرفت حکم چهاونی نمودند و فرمودند که بیرم پوری را اسلامپوری می نوشته باشند و امرا بساختن عمارت و غربا باندلختن چهپر شروع نمودند - قاضی شیخ الاسلام چنانچه بگزارش آمده رخصت کعبه خواسته بعد رسیدن بحرمین شریفین و اداي دو حج و رساندن فیض به سادات و دیگر سکنهٔ آنجا و ساختن مکانهای خیر جاری مراجعت نمود - بعده که خبر رسیدن او به بندرسورت بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند - اگرچه قاضی شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاه اسلام نموده طوعا و کرها خود را بحضور رساند و پادشاه‌کشور ستان توجه و عنایات و ترحمات را زیاده نسبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آورده مکرر عطر و دیگر خوشبوییها بدست مبارك بجامهٔ شیخ الاسلام مالیده تکلیف باز قبول نمودن منصب مع اضافه و خدمت سابق و صدارت و هر خدمتی که خواهد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود بعد مکرر فرمودن پادشاه لاچار گشته بتقاضای مصلحت دفع الوقت التماس نمود امیدوارم که الحال رخصت وطن یابم که باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه درانجا نزد عیال و اطفال بسر برده رعایت صلهٔ رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجهٔ قبول در آمد و مخاع نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر قلعهٔ پرناله و راجگده و دیگر قلعجات جا بجا فوج تعین فرمودند و حکم بنام فیروز جنگ که بموجب فرمودهٔ حضور در بهادر گده چهاونی نموده بود صادر گردید که بنگاه در انجا گذاشته جریده خود را بتنبیه اشقیا رسانده قلعجات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی مرهته ازطرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آغاز شوخی و دست اندازی ازحدگذرانده کارهای دست بسته نمودند که بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن از سررشتهٔ سخن دور افتادن است اما ازان جمله سنتا کهور پوره و دهنا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج دیگر رفاقت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از انها بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصا سنتای نابکار در تاخت و تاراج معمور های مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده چنان شهرت گرفت که هرکرا با او مقابله و مقاتله اتفاق می افتاد سوای آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردد یا هزیمت یافته فوج و بهیر بغارت داده جان بدر بردن حیات دوباره داند چارهٔ کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
کمر نمي بست و هر سمتي که با فوج جهان آشوب رو می آورد
دل شیر مردان رزم آز ما را در تزلزل مي انداخت چنانچه اسماعیل
خان یکهراکه از سرداران تهور پیشهٔ مشهور دکن گفته مي شدوبشرح
و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حملهٔ صف ربای اول از
جا برداشته تمام فوج اورا بغارت برده خود اورا بعد زخمی گردیدن
دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلي گرفته
خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شرزه خان که خود را
رستم زمان و شیر شرزه میگرفت در ضلع قلعهٔ ستاره بعد مقابله باو
نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بجنگ آن کافر گرفتار
آمده بعد مبلغ کلي دادن نجات یافت - هم چنان علي مردان
خان عرف حسیني بیگ حیدرابادی شش هزاری را که بدان سگ
ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
بتاراج رفت بعد کشته و زخمي گشتن جمعی از مردم نامی همراه
فوج و علی مردان خان با چند نفر نامي زخمی و دستگیر گردید
و چند روز نگاه داشته دولک روپیه ازو و مبلغي از همراهان او گرفته
دست ازو برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال برخاطر پادشاه
عالم ستان مي افزود - در ایامي که خان جهان بهادر را از صوبجات
بنگاله و غیرهٔ معزول ساخته بي پروبال نموده بحضور طلبیده
بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
آمد شهرت تردد و جان فشاني جان نثار خان و تهور خان پسر
صلابت خان که تازه بعرصهٔ کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجاي رسيده بود كه خلد مكان بظهار حسن تردد انها مكرر
خان‌جهان بهادر را مطعون ساخته ازروي قدرداني زبان بتوصيف
شجاعت و تهوري هردو آشنا مي ساختند - در همان اوان بعرض
رسيد كه مابين سرحد كرنا تك سنتا را با جان‌نثار خان و تهور خان
و غيره كه به تنبيه اشقيا مامور بودند سروكار مقابله افتاد و بعد
زدو خوردي كه بميان آمد جمعي از هردو طرف كشته و زخمي
گرديدند بمرتبهٔ هزيمت بفوج پادشاهي روي‌داد كه تمام فوج و توپخانه
و بهير بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بسعي فراوان جان
بدر برد و تهور خان زخمي گشته خود را ميان مردها و زخميها كه
در لاو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره يافتن غنيمت
دانست - هم چنان باكثر مردم عمدهٔ روشناس كه دران فوج بودند
چشم زخم بدنامي مآل و آبرو بباد دادن رسيد و بسياري دستگير
گشتند و بعضي بحيل جان بدر بردند - بعده كه اين خبر بعرض پادشاه
رسيد اگرچه نهايت بركدورت خاطر افزود اما در ظاهر برزبان آوردند كه
اختيار بنده نيست همه از جانب الله است - از اتفاقات آن روز
محمد مراد خان كه مدت با خان جهان بهادر رفيق بود از در بار
برگشته بديدن خان جهان بهادر رفت از انكه اين خبر نا خوش خيمه
بخيمه انتشار يافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
مراد خان استفسار نمود كه حقيقت شوخي سنتا و تردد خانه‌زادان
كار طلب پادشاهي كه بعرض رسيد چه فرمودند - محمد مراد خان
گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاري شد كه آنها چه تقصير دارند
همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خير در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدهند و بازستانند هر کرا هرچه روز ازل دادند دادند یعنی در رسم لشکری و فوج کشیها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی آبروئی نرسید - خیمهٔ پادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور محبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای مجرا آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از انوش خاصه و میوه یاد میفرمودند *

ذکر سوانح سال سی و هشت جلوس مطابق سنه هزار و صد و پنج هجری

بعد که پادشاهزاده محمد کامبخش و جملة الملک اسد خان و ذو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجي رسیده به تفاوت گوله رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول و عرض قلعهٔ چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم علحده بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده است که سرانجام توپخانه و همه ذخیرهٔ ماکولات و اسباب جنگ آماده داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدمه و پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلاوران جانباز خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرصهٔ ظهور آرند و کفار قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره پرداخته باستغنای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل دردل آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ سر میدادند و زمینداران اطراف دور و نزدیک و فوج مرهته از هر طرف نمودار گشته بر سر کهی

یمین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاده مینمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل برسر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روي کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محنت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوانحي که درانجا از ترددات فوج پادشاهي و محصوران بظهور آمده پرداختن خالي از طول کلام نیست و محرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصهٔ آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره بامتداد کشید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند هرچند غلبهٔ فوج کمکي کفار روز بروز زیاده مي گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما ازانکه زمام اختیار فوج و کار فرمائي امور ملکی و مالي و بند و بست آن صلح بدست جمدة الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمدکام بخش گراني می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاهزاده که لازم و ملزوم ایام شباب ست جمدة الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تلخ نسبت بپادشاه زادهٔ برزبان می آوردند و این معني باعث رنجش خاطر محمد کام بخش مي گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعي داشتند روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد آماده مي گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یافته به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعلهٔ افروز پادشاه زاده بمیان آورده علاوهٔ آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمدآمد سنتای نابکار بمرتبهٔ اتم اشتهار یافت و افواج مقهوران اطراف لشکر پادشاهی و مورچه را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و گرز برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بندگردید و نه از بادشاه زاده و جملة الملک بپادشاه خبر میرسید و نه پادشاه زاده را برحقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل مي‌شد - و پیغامهای توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده از نزد محصوران میرسید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه در دل پادشاه زاده راه یافت که بقول بعضی نظر بر عناد جملة الملک و نرسیدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جملة الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده اطراف خیمهٔ محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه زاده رسیده دستگیر ساختند - درین حالت که مادهٔ فساد و آشوب لشکر پادشاهی آماده گردیده بود سنتای نابکار با بیست و پنج هزار سوار یکه‌تاز جنگی رسیده اطراف افواج پادشاهی را چنان فروگرفت که تزلزل عظیم در دل برنا و پیر لشکر انداخت و عرصهٔ کارزار بمرتبهٔ بر سرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را با اکثر کارخانجات سنگین بار بدام تاراج سنتا داده خود را به پناه جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقاضاي وقت باهم ساخته پیغام مصالحه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بتعاقب حال لشکر و سرداران که هرانچه دران اضطراب باخود توانند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیر و اشیای که دران بنگاه یابد اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحة جنگ کنان خودرا بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرجنی ازان کافر غنیمت دانستند و بعد دفع سنتا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر محصوران تنگ گردید و بروایتي مبلغی بدانها رسید قلعها را خالي نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن پادشاه زاده بحضرت خلد مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان هردو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پارهٔ کلمات نصیحت آمیز به جمدة الملک گفته اثر کم توجهي بظهور آورده حکم خلاصي پادشاه زاده نمودند ٭

سابق حقیقت فساد انگریز بر روي دریا و مهم نمودن سیدي یاقوت خان و بعد نزدیک رسیدن کار بتسخیر قلعهٔ منبي و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین سال جهاز پادشاهي مسمی گنج سوائي که کلان تر ازو جهاز در بندر سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنجاه و دولك روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان در مخه و جده به بندر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و چلکهاي آهني ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همینکه هشت نه روزه راه بندر سورت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهي بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصهٔ گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گولهٔ رس نزدیك هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمهٔ پارچهای آهن که ازو جدا شده سه چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان اثنا گولهٔ جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان دول جهاز نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهي رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانيي در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهي بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهدهٔ دفع شر آنها بر مي آمدند اما بمجرد اثر غلبهٔ جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تختهای خن جهاز گریخت و اول بار کنیز هاي ترکی که در مخا خریده سریت خود نموده بود و درین هنگامه چیره برسر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ مي نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه زر نقد سرخ و سفید درجهاز بود بر آورده با اسیر بسیار برجهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهي را کنار خشکی نزدیک تعلقهٔ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی مال و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسي مستورات پیر و جوان کوشیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندي بکارد و خنجر در هلاك خود کوشیدند - بعده که حقیقت ازروی وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیهٔ سکهٔ انگریز که در منبي باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه اخبار سوانح بحضور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعهٔ منبي بنام اعتماد خان متصدي بندر سورت و سیدي یاقوت خان رسید و مقدمهٔ این فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا برخود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق آزرده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود ساخته بود و اعتماد خان متصدي بندر سورت که نظر بر بند و بست و استحکام قلعهٔ منبی میدانست که علاج پذیر نیست و در صورت کاوش و شورش باکلاه پوشان سواي مادهٔ فساد که مبلغ کلي نقصان محصول بندر خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعي پادشاهي می گرفت و نمي خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هرچند بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن بتدبیر دفع گفت وگوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشتها هرجاکه نام منصب دار پادشاهی برروی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میرسید گرفته برده عوض گماشتهای خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجامید *

دران گرمی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت با انگریز منبی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بنده قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیرهٔ پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقهٔ فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبي در تعلقهٔ فرنگ که رسید بموجب نوشتهٔ عبد الرزاق خان در انتظار بدرقهٔ سیدي یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود ازانکه میان عبد الرزاق خان و انگریز رابطهٔ محبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبدالرزاق خان برای مدد بدرقه باو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی برفتن این جانب مع آن مبلغ مال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و ازبرادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه جهاز که درمیان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهم داد و براستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که دراصلاح مقدمه و نصیحت آن شقي ساعي شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطرجمع ازروی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمهٔ وکلام نه نمایند -

بعده که این عاجز داخل قلعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بردوش قطار قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پیش رفت جوانان خط اغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکلف هر دوطرف بنظر در آمدند باز که گامی چند طی نمود انگریزهای ریش دراز همعمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقندازان متمرش جوان بکمال زینت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند ازانجاکه گذشتم انگریزهای ریش سفید زربفت پوش بندوق بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان سال خورد مقطع که کنار کلاه آنها مروارید گرفته بودند بهمان دستور هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشیمن او بود قریب هفت هزار برقنداز مکلف مقطع بطریق محله استاده یافتم بعد ازان جائي که خود او برکرسي نشسته بود روبرو رسیدم باظهار خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرین در لباس اظهار اخلاص و محبت عبد الرزاق خان بسیار بمیان آمد ازآنجمله آنکه ابتدا سبب قید نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در جواب خدا و رسول خدا را حافظ خود دانسته گفتم هر چند این فعل شنیع دور از طریقهٔ اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده شما بر خود نمیگیرید اما این سوال بدان میماندکه باوجودیکه شعاع آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نماید

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنهاکه با ما عناد دارند
تهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و دو سه نفر فقیر
فارغ از آلایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعي که بلباس و صورت انگریز
بودند و بردست و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و بزبان
خود میگفتندکه این داغي مست که در وقت محاصرهٔ سیدی یاقوت
خان بما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
رفیق آنها بود و زبان هندوي و فارسي میدانست ترجمهٔ آن
خاطر نشان مایان مینمود بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
بقهقهه بخنده آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
آنها جمعي ازان انگریز ند که در ایام محاصرهٔ یاقوت خان زخم
برداشته بقید یاقوت خان درآمدند و بعضي خود از نزد ما جدا
شده بدان حبشي پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
مانده باز از نزد او فرار نموده روي آن نداشتند که نزد ما بیایند
الحال نزد تیذکمار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
اندازي بر جهاز مینمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریقي
آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهدهٔ آنها بر نمي آیند و
تهمت آن برما مي بندند دجواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
تعریف حاضر جوابي و دانائي شما مي شنیدم مشاهده کردم
آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیهه بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثي بیجاپور و حیدر اباد و سنبهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیرهٔ منبي معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشي است درجواب آن گفت که هر سال مبلغ کلي از منافع مال تجارت مارا بملک خود باید فرستاد و سکهٔ پادشاه هندوستان را بنقصان برمیدارند و دیگر در روپیهٔ سکهٔ هند قلب و غش بسیار بر مي آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن مناقشه بمیان مي آید بنابران نشان اسم خود بران زده در تعلقهٔ خود رائج مي سازم - دیگر ازین مقوله کلمه و کلام بسیار بمیان آمد پارهٔ بر خاطر او گراني نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان برخود هموار نموده وقت رخصت تکلیف تواضع و ضیافتي که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیرهٔ منبی که بیشتر آن فوفل و نارجیل است بدو سه لک روپیه نمي رسد و از بیست لک روپیه مایهٔ تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقي مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبة الله است که یک دو سال درمیان دست اندازي مي نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر مخه و جده که پر از جنس مال هندوستان میرود سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سرخ و ابراهیمی و ریال در جهاز مي آرند جاسوسي نموده جهازي که زیاد مالیت دارد بران تاخت مي نمایند اگرچه مرهته

که قلعهٔ کهندیري و قلابه و کاسه و کنوره در دریا مقابل قلعهٔ جزیرهٔ تعلقهٔ حبشیها نو احداث کرده کشتیهاي جنگی اطراف قلعه فراهم آورده بر روی دریا بر وقت قابو دست اندازی مي نمایند و هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان سورت تعلقهٔ صوبهٔ احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از بندر عباسي و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما جرأت مقابله و دست اندازي جهازات کلان راه بیت الله ندارند و انگریز بدنامي خود بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه‌زاد خان مخاطب به روح الله خان ثاني و صف شکن خان و دیگر امرای نامی که بحسب تقدیر دستگیر سنتای کهور پرهٔ نابکار گردیدند - تفصیل این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه مي دهد - چون اخبار تاخت و تاراج سنتا پاهم بعرض میرسید روح الله خان را با صف شکن خان خوافی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زادهٔ مختار خان و دیگر امراي دکن با طومار فوج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش هزار سوار موجودي آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان فوجدار ضلع دندیري که سنتا در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که امراي مذکور بقاسم خان که فوج جنگي شایسته و توپخانهٔ آراسته داشت پیوستند سنتای ملعون از شنیدن این خبر از مسافت دور باستقبال شتافت - روزي که قاسم خان بقصد مقابلهٔ غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خود بطریق
هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
مي آمد هرکارهای قاسم خان خبر آوردند که یک دستهٔ فوج غنیم
برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهي تنگ آورده اند و
هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
شوخي آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
دیگر رساند از هرطرف صداي دار و گیر بلند گردید وآن روز تا غروب
آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم مي کوشیدند باوجود آنکه دلاوران
تهور پیشه داد جلادت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات افواج پادشاهي
بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردني برای آدم و چار پا میسر
نیامد سرداران بالاي فیل و سپاه تمام شب جلوی اسپان بدست گرفته
از ملاحظهٔ شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
همین که خاور فلک تاز سر از دریچهٔ مشرق برآورد فوجهای مرهته
ازاطراف شوخي آغاز نمودند و محاربهٔ صعب روي داد و دران جنگ
میرزا حسن با جمعی از مردم نامي و جماعهٔ کثیر از مردم غیر مشهور
بدرجهٔ شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
نفر عمده را هرچند جستند از غلبهٔ آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گردید همچنان تا سه روز فوج بادشاهی مغلوب و محصور بوده باوجود غلبهٔ مرهته بدفع شر کفار مي کوشید تا آنکه عرصه بر سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدهی دندیری تعلقهٔ فوجداري قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند روانه شده آخر روز زیر حصار گدهي مذکور رسیدند - چون درین سه روز اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای مردم خاص از اندرون گدهي کاه و دانه رسید و راه آمد و شد مردم لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدهي روبرو مورچال بسته دردفع حملهای غنیم لئیم روز بآخر و شب بصبح میرسانندند و گاو و شتر و اسپ بتاخت مرهته میرفت چون از غلبهٔ آشوب هردو لشکر دروازهای گدهی بسته بود بقال و سکنهٔ آن حصار غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار بدست هرکه می آمد مي فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در تهوري علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بنام او نیز حکم کمک و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج پادشاهي گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خبر رساندند که بمقابل همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند وبست آنطرف خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت نمود درین مابین فرصت، چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گدهی در آمدن
نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کارخانجات که
بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکبار گردیدن بقصد
جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانهٔ گشت
برآمد ازانکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
کمند بالاي دیوار برآمده خود را اندرون حصار رساند بعده روح الله
خان و صف شکن خان براه دروازه بچپقلش تمام مع ازدحام عام
داخل گدهي شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
حسین خواهرزادهٔ محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
خطاب طالع یار خان یافت در عالم وا سوختگي بر آشفته گفت
تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر مي نمایید
و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
دران چار دیواري محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
تنگ مي گردید و کار بجائي رسید که چارپاي سواری و بار بردار
بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبوح نموده مي خوردند
از جملهٔ غله که در انبار خانه و چاههای گدهي باهتمام و تجسس
تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همرهان مردم نامي که

بقید اسم نوشته برآوردند فی نفر نیم پاو آثار جنس جوار و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خورند مقرر کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلشکر غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پواج اشرفی و روپیه بر کمر بسته همراه داشتند بدست مردم سنتا که می افتادند کمر آنها وانموده زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطرخواه می فروختند و محصوران از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوقهٔ گدهی رو باتمام آورد و کسافت و عفونت و قلت آب علاوهٔ کمیابی غله بمرتبهٔ گردید که عرصهٔ حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیون که علاوهٔ غم و غصه گشته بود ودیعت حیات نمود - و روح الله خان و دیگر سرداران چار ناچار قرار برجوع صلح و طلب قول امان جان بقبول لکها در وجه جان بهاکه هرکدام بدهند و سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الله خان و دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمدهٔ متعینهٔ فوج نزد سنتا رفته ذکر قرار خلاصی سرداران و تعین مبلغ بمیان آوردند سنتا گفت که سوای فیل و اسپ و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام آهسته درجواب گفت که این چه حرف است پارهٔ سخت بگیرید

این مبلغ نقط از روح‌الله خان برای شما مقرر می نمایم‌فی الجمله آخرگفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هرکدام موافق حصهٔ رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زریکی از خویشان یا نوکر عمدهٔ صاحب اختیار بطریق برغمال نزد سنتا بگذارند و کسان سنتای نابکار برسر دروازهٔ گدهی نشسته سرداران را با یک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را با رختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب‌دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جملهٔ مبلغ وجه قرار که‌اکثر یرغمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانهٔ پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زر امیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرجام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هریکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا ازطرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ایلغار نموده می آمد باو رسیده فوج نموده ازهردو طرف

مقابل همت‌خان شتافت بتفاوت شانزده‌کروه بافوج اول‌که سنتا دران
فوج بود همت خان را مقابله افتاد و محاربهٔ عظیم رو داد و تردد
نمایان از همت خان دران کارزار بعرصهٔ ظهور آمد و مرهتهٔ بیشمار
بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت خان بدرجهٔ شهادت
رسیدند و فوج سنتا رو بهزیمت‌گذاشته فوج‌بادشاهی را طرف فوج
دویم‌کشیدند و همت خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت ازانکه سنتا از
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوارگذار بپناه اشجار جابجا برای
سر راه فوج همت خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین
فن شهرت دارند بالای درختهای انبوه پنهان شده نشسته‌بودند همینکه
سواری همت خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گولهٔ تفنگ اجل بر
پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و
تمام بهیر و فیلان و کارخانجات که همراه همت خان بود بی آنکه
تفرقه شود بدست سنتا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه
غنیم طرف کهرپه رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج
بهم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور
فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبای تجربه کار حضور
برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی
که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما شکوهٔ این معنی بعرض
رساندند و مرض چندان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

پلنگ پادشاه زاده را نزدیک خوابگاه خاص بحضور طلبیده خود دوا و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا رفاقت می نمودند و تقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب بمحرم خان که در سختي سلوک بدنام و از راه شرم وچشم مروت صد مرحله دور بود و بخدمت اتالیقي پادشاه زاده کام بخش سرافرازي داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستي بادۀ ایام جواني حرف اورا بسمع رضا نمي شنید و از بیروئي و بد خوئي محرم خان پادشاه زاده و همراهان او خصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می بودند و ادا هاي ناخوش از طرفین دربارۀ همدیگر سر میزد - وسط ماه جمادي الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار که محرم خان از عقب مي آمد ناگهان تیري که پیکان او دو زبان داشت از طرفي که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون دستش بالاي شکم حائل بود اجلش کوتاهي نمود و قدری دست اورا مجروح ساخته بشکم او رسید و پردۀ اندرون شکم ندرید و بپرده نرسید - محرم خان همچنان با دست خون چکان و دل و بدن پرخون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و یقین شکوۀ تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر گذراند - کوتوال حضور براي تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان اوباش وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکۀ پادشاه زاده باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم
محرم پادشاه زاده و بیگناه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال
در آمدند اما هدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش
آمد و پادشاه زاده نیز شفیع و حامي او باظهار بی تقصیري او
گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده
اورا بحضور بیارد و الا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز
خطاکار بدکردار پردازد و خواجه محمد اورا در ابتدا بکلمات نصیحت
آمیز چرب و نرم بي آنکه پای ستیزه و درشتی بمیان آید فهمانده و
راضي ساخته تابدر دولتخانهٔ والا آورد ازانجا بسبب وسواسي و هراسی
که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را
درمیان ازدحام مردم که همراه پاشاه زاده مي آمدند انداخت و پادشاه
زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده
محمد کام بخش حکم صادر شد که اورا از همراهان خود جدا ساخته
کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانهٔ اورا بضبط
در آرند پادشاه زاده اورا بوعدهاي لطف آمیز نهانی امیدوار
ساخته دوصد اشرفي و خیمهٔ مختصر و دیگر سرانجام همراه داده
بیکی از محالات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت
اشك ریزان گردیده در بغل گرفت - از زباني محرم خان این حقیقت
نیز بعرض رسید بارا یگر باهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن
ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیارد و برای عفو تقصیر او
التماس نماید - پادشاه زاده اورا بر گردانده همراه گرفته بدر دولتخانه
رسید - بعد عرض فرمودند که اورا بیرون نگاهدارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هرروز مجرا نماید - محمدکام‌بخش در جواب گفت که من اورا ازخود جدا نمی‌نمایم و بالا بند کمر خود را وا نموده دست خود واو را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زادهٔ رسانده اورا ازان ارادهٔ ناصواب باز دارد ازان پیغام ذیر فائده نه بخشید بلکه زیاده مادهٔ طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته هدوی گمراه را از بادشاه زادهٔ جدا سازد و حوالهٔ کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتار کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتار را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده هدو را بضرب چوب و لکد و مشت از پادشاه زاده جدا نموده بزندان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمهٔ مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کارخانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رسانید * بیت *

صحبت سفله چو انگشت نماید نقصان
گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه

درین ایام که ستارهٔ طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوي بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاهزاده متصدیان سرکار خود بتجویز خود جدا نماید و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هرچه ضروري و لابدي باشد عجالة از سرکار جدا نموده حوالهٔ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوري که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز مي افزایند در مهرباني و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانه متوجه شده مي افزودند و این معني باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردید •

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمدآباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر براي طلب او فرمان صادرگردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد اداي صلوات خمسه از خدا درخواست مي نمود که باز آلودهٔ تعلقهٔ خدمات پادشاهي نگردد مابین راه باجل طبیعي بر وضهٔ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارهٔ او افسوس زیاده نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگي دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریه مثل او قاضي حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولا از ترکهٔ قاضي عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفي و روپیه و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به برادران و وارثان واگذاشته و مبلغي براه خدا بمستحقان داده خود دامي و درمي ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقهٔ تمام بشرط چند که با پادشاه درمیان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استعفا بود - و

حضرت خلد مکان دست ازو بر نمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتواي جواز آن خواست بنابران رخصت احرام بیت الله را وسیلهٔ نجات خود از آلودگی دنیا و باز پرس آخرت ساخته چنانچه بربان قلم داده خود را بدان مکان متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده دو سه بناي خیرجاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقهٔ سلطاني نداد تا بدار البقا شتافت - و درایامی که قاضي القضات بود هرگز بقبول هدیه و تحف آشنائي بیغرض همراضي نمیگردید تا برشوت و ظلم و کاری که پیشه و رویهٔ ظالمان جفا کار روزگار است چه رسد - چون میدانست که در رجوع قضایا شاهدان زور بسیار را وکلای شرعی و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وابستهٔ بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر اجرای حکم بر تنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعي مینمود که مدعي و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده بسیار داشت

* بیت *

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند

مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جملهٔ مستعدان و صاحب کمالان روزگار توان گفت و در همت و سفره و تدبیر و رای صائب که ضمیمهٔ شجاعت ذاتي داشت شهرت تام برآورده بود و از پیش آوردهها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم شاه گفته می شد - سابق در سرکار بادشاه زاده بسبب عدم بندو

بست که همیشه دخل خرچ را احاطه نمی نمود سپاه از طرف طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدین دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهندارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم عمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تاکه منجملهٔ شش هزار سوار فوتي و فراري بعمل نیاید تنخواه او جاري نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمرور آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زادها سوای سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکري پادشاه زادها حکم پایبافي سرکار پادشاهي بهم رساند القصه بیاوری طالع و جوهر رشادت مصطفي خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبهٔ اقتدار او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت اونمي نمود و هرچه از پادشاه زاده خلاف مرضي پادشاه بظهور مي آمد ازان افغان پخته کار مي دانستند و این معني بخاطر پادشاه نهایت گراني مي نمود و نظر بر رویهٔ افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانهٔ پادشاهان بهم رساند - مکرر بپادشاه زاده ازروی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و اورا مغضوب و بي منصب ساخته گرزبردار شدید براو سزاول نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدي

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانهٔ بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من تقید زیاده می نمود روزی که واقعهٔ ناگریر پدر رو داده من چهارده ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن وفا نماید بعد از فراغ فاتحهٔ روزسیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والدهٔ خود رخصت خواستم - مادرم گریه‌کنان دست بدامنم زده مانع آمد و گفت که باین عمرو بدین بی‌سرانجامی کجا میروی و چگونه دست از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بمادر گفتم ای مادر مهربان ذات پاك حق نسبت بمادری که بسیار بسیار فرزند را دوست دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندهٔ خود مهربان تر می باشد مرا بهمان خدا بسپار و دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب از زبان من شنید اشك ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لمحه چندین شکر بر من واجب است که از چنان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد ازانکه مرا مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت مراجعت قافلهٔ هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شاقه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبي مي نمود مصطفی خان متحمل نگردیده مستعد روانهٔ شدن گشته با جمعي از همراهان کمر بسته براي رخصت رفته چند کلمهٔ معقول گفته برخاست مردم شریف خواستند که با او کاوش نمایند شریف منع نمود بلکه بعذر و تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربارهٔ اکثر مغضوبان بعد از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پرداخت او مي شدند دربارهٔ مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعي نمود که شفیع جرائم او گشته باخود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن بندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوي عفو تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که بخجسته بنیاد رسید نظر بر مرضي پادشاه لباس فقیرانه پوشیده روانهٔ حضور گردید و روز ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت انزوا حاصل نموده در خجسته بنیاد آمده باقي عمر منزوی بود - چون مصطفی خان رسالهٔ تالیف نموده بود که ازان بآساني آیهٔ کلام الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده باز عرض نمود که تاحال دیگري باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان گفت بعده پادشاه ازروي بیدماغي بداروغهٔ کتب خانه فرمودند که رسالهٔ درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوي ساخته بر مهربانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زادهٔ مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردید تا روزي که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زادهٔ کلان را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف دست راست بنشینند و بعد رسیدن برسر سجادهٔ نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده اورا بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تسمهٔ شمشیر برخود پیچیده زماني عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشارهٔ نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه پیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که مادهٔ فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود ملقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر الخلافت اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والاقدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد ازانکه چند گاه شاه در اکبر اباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد
ملتان که فرقهٔ مشهور بلهپي بپای سه نقط هندي که بلباس
فقیران طریقهٔ مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوهٔ آن
در صوبهٔ ملتان گردیده بود پادشاه زادهٔ ولیعهد را مع پسران برای
بندو بست صوبهٔ کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را
بصوبهٔ ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مکان حوض مربع از مس ساخته موافق
روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای
مصلي طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دوکس
بدان وضو میتوانند ساخت دران آب وضو میذمودند - روزي
یکي از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین مادهٔ التماس
نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل باشاره
بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتي حضور درین باب بعرض
رساند درجواب آن از روي بیدماغي فرمودندکه اینقدر جاهل مسئله
نیستم که بنقصان عبادت خود راضي باشم - بعده در همان ایام
شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف
حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام
امانت خان خوافی پسر امانت خان مرحوم متصدي بندر صورت
بود حاجي عبد الرحمن را بضیافت طلبید - محرر سوانح دران
مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب
مسئلهٔ وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبدالرحمن
جواب داد که خوب نمي کنند - و مکرر عرض نمودیم بسمع رضا

نشنیدند چه کنم پادشاه اند - دران مجمع یکي از شاگردان خاندان خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بد و سه واسطه در بندر سورت سکنی دارند عبارت روایت جواز وضو ازان آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتاوي معتبر خواند - حاجي عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم مي آید - اولا طهارت ظاهري دست و پای مصلي لازم و در مردم عام احتیاط آن بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پران عمل نمایند براي اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلدمکان مدت مدید دران حوض وضو مینمودند *

درین سال از فتوح غیبي که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و بجهنم واصل شدن سنتاي بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن آن سگ نابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را و یان ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چندکلمه از تفصیل آن بطریق اجمال بزبان خامه میدهد - بعده که آوازه تسلط و تاخت و تاراج سنتای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامي که غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بمسافت چهار پنج منزل بیجا پور براي تنبیه سنتا و دیگر اشقیا مامور گشته استقامت ورزیده بود و درهمان ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح لشکر پادشاهي با بیشتر از همراهان و کومکیان نامی صاحب فوج بر آمده بسبب غبار خاطري که دران روز ها با پدر بهم رسانده بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده ارادهٔ باز گشت نزد پدر

نداشت و از جملهٔ متعینه سواي حامد خان برادر دلیر خان
عرف عبد الروف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
نامي نمانده بودند بلکه برادری آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنتای کهور پرای نابکار با فوج بیست
و پنج هزار سوار بتفاوت هشت و نه کروه رسیده آن سپه سالار با فرهنگ
نظر بر شهرت و غلبهٔ سنتا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و رو مي باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضاي وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سنتا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه و روانه نمودن پیش خانه تعین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطي راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه کروهی بیجاپور رسید از زباني جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنتای شقي و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتي میگرفتند یعني باصطلاح دکن سپه سالار گفته مي شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمدهٔ قدیم مرهتّه گفته مي
شد و نسبت بدیگر نا سرداران و سنتا با امرای پادشاهي طریقهٔ
سلوک و سلامت روي مرعی میداشت سنتا برو تفوق میجست
لهذا میان هردو غبار خاطر بهمرسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سنتا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پاي فیل مي انداخت اکثر
امرای مرهتّه با او عداوت داشتند و خفیه با دهنا جادو براي
استیصال سنتا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنونت رای و نام که از سرداران نامي گفته مي شد باشارهٔ دهنا جادو که با همراهان عمدهٔ سنتانیزساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از راوتهاي نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونت راو پیوستند و جمعي کشته و زخمي گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت - از شنیدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتي روداد - و غازی الدین خان بهادر به تهیهٔ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درهمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکه از نفاق سردارهای مقهوران ظاهر مي شود که درین زودي سنتاي ملعون بجزای کردارخودخواهد رسیدآن سپه سالار باورهنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعي نماید که فتح استیصال آن بدخصال بنام ان فرزند بي ریو ورنگ برصفحهٔ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجي که داشت بتعاقب سنتاي بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج بادشاهي و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنه کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته مي تاختند تا آنکه فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (15) نام که یکي ازسرداران مرهته گفته می شد و چندگاه درجرگهٔ بندهای بادشاهی در آمده باز بفرقهٔ خویش پیوسته بود و دران سر زمین وطن داشت از انکه سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداخته بود و

(15) ن - ناکویا - ناکوم امیدنا

مادهٔ عداوت جانی باهم داشتند برهنمائي زن خود باجمعی از مردم بتعاقب سنتا تاختند بمکانی رسید که سنتا کوفته و مانده بی پرو بال گشته بر سر ناله رسیده غسل مینمود - غافل برسر او رسیده بقتل آورده سر او را بریده در توبره انداخته عقب اسپ بسته نزد زن خود یا پیش دهنا جادو می برد مابین راه تو بره از اسپ جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب سنتا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو بره مع سر بدست هرکارهای که سرا و رامي شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان که هراول بود آوردند - و لطف‌الله خان نزد فیروز جنگ آورده زبان بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوب خواجه بابای تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد ازانکه سر آن کافر مقتول از نظر گذشت شکر عطیهٔ الهي بجا آورده اشاره بنواختن نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته حکم فرمودند که سر اورا در لشکر و در بعضي بلاد دکن تشهیر دهند - و دریں ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان‌جهان‌خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون در آخر عمر بپاي اعتراض آمده بود بسبب بیچاکری در کمال عسرت بسر می برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب تدبیر بود بیست و دو جنگ نامه نموده زخمهای کاری برداشت به نیکنا به پایان رساند *

عبد الرزاق خان لاری‌که از ابتدای نوکری برای رفتن وطن بهانهٔ

چو بود و باخبار نویسان در کمال سختی سلوک مي نمود دریغولا بموجب شکوهٔ سوانح نگار از فوجداری راهیری تغیر نموده طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفاي منصب نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر مرخص فرمودند اما ازانکه از مشاهدهٔ شجاعت و نمك حلالي او در نوکري ابو الحسن از راه قدرداني بسیار ازو راضي بودند و همیشه در استمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری مي نمودند بعد رسیدن بحضور عنایات زیاده مبذول حال او فرمودند - خفیه مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی عبد الرزاق خان پردازد - و اورا از ارادهٔ مرکوزخاطر باز داود - عبدالرزاق خان راضي نگشت و دستك رخصت مع مال و عیال از کمال لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمراه پدر رفتن راضي نگشته درحضور ماندند - و هیچ نوکر ابو الحسن در نوکري پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبد الرزاق خان بسبب پاس حق نمك بآبرو مرحلهٔ عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهلم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هفت هجري

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بندوبست و تنبیه غنیم عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبای جهنمی که از قلعه جات ضلع

[16] ن - بیر گانو

راجگده بر آمده طرف چنچی و دیگر مکانهاي قلب پناه برده مفقود الاثر بود باز خود را بتعلقهٔ ستاره و غیره رسانده هفت ماه در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنبها دهنا جادو را برای مصلحت طلبیده بارادهٔ فاسد و فکر فراهم آوردن لشکر است - درینولا از نوشتهٔ اخبار نویسان صوبهٔ ملتان معروض گردید که پادشاه زاده محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعهٔ شاه که سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست مدد فوج و دیگر سرانجام بمیان آورد شاه سلطان حسین بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تاکه پدر شما تخت آرای هند است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بمیان آورد شاه در جواب فرمودند تاکه نوشتهٔ تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از خجالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان بمزاج من نمي سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان در سر زمین گرم سیر تعلقهٔ خراسان خود را رسانده همانجا بسر برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بر وقت اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تنخواه مدد

خرچ بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرلیغ صادر نمود- پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد ٭

در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهي و طغیان آب دریا ی بهنره که چهاونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بود ده آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از انکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوهٔ هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال ازان تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گرید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و بادشاه زادها و امرا و اسپ و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو فرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزند و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانهٔ پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواري خاصه و همه فیلان برای سواری خدمهٔ محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خلد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب رو به تنزل آورد - و دران حالت چهپری بروی آب پیدا شد که بالای آن زنی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه دارم بگیرید - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندوی صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش پهر باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان مخلص خان بخشی فرود آمده قریب لک روپیه از نقد و زیور از ملاحظهٔ دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافته بخاطر جمعی تعین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند - بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم شدن آب چند قنات درانجا برده استاده کرده هرچند آن زمین را سه چهار جا کندیدند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *

دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید که در مسجد قلعهٔ بیدر ساختهٔ خواجه جهان وزیر دکن که از مدت مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل نمایند که امام مسجد که از مدت دران مدرسه منزوری گردیده خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستها رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم رخت بدن او همه بحال و اثر سوختگي پیدا نبود جان بحق تسلیم نمود *

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باري و پای قلعهٔ راهبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نه جلوس ودیعت حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که فوجداري آن ضلع داشت اموال خیریت خان را به سیدي یاقوت خان بخشیده ادای طلب سپاه ذمهٔ خیریت خان را بعهدهٔ او نموده بودند و سیدي یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکه خیریت خان را که از نقد و جنس مبلغ کلي می شد بضبط خود در آورده زن و فرزندان خورد سال اورا در قلعهٔ جزیره تعلقهٔ فوجداری خود برده نگاه داشته بود و یومیه بقدر کفاف ضروري بدستور محبوسان مي رساند - درین سال ازروی واقعهٔ راجپوری تعلقهٔ سیدي یاقوت خان بعرض رسید که شب ماه رمضان المبارك که عورات بسیاری که برای مبارکباد ماه نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکي از جوانان امرد نما بموجب اشاره و فرستادهٔ زن خیریت خان بلباسي که زنان هنود و مسلمین کوکن مي پوشند خود را ملبس ساخته یک جمدهر و گرز چوبی زیر گهگره و ساری پنهان نموده میان هجوم عورات خود را اندرون رسانده در جای ضرور که مخصوص برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفته پنهان گردید - ازانکه سیدی

یاقوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نشسته بکاربار ضروري می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب بهمان هیئت کمر بسته مي بود در عمل پهر سیوم کمر وا نموده بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب بدستور هرشب همینکه نزدیك جاي ضرور رسید کنیزي که پیش پیش او با چراغ و آفتابه میرفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن شخص را بدان صورت حربه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا گرز چوبی سنگین برسر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر بر و اندازد - باوجودیکه دران حالت یاقوت خان ازار بند وا نموده بود فوارهٔ خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سینهٔ او نشست اما قادر برکشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های حبشي با مشعل و چوب دستي بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و اورا بسته خواستند که بسیاست و تنبیه او پردازند یاقوت خان که اورا بصورت و اسم می شناخت و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود بر چنان جرأت اقدام نموده باشد اغلب که فرستادهٔ دیگري است لهذا به تسلي او پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و روی او شسته ازروي دلیري تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و بدلاسا اقرار ازو کشیده برحقیقت سرکار آگاهي یافت. و نام جمعي

از همراهان معتمد یاقوت خان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گرفتار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جاني بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمرور همه را بجزای ارادهٔ باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیهٔ او افزود - یکي از فضلای مکهٔ متبرکه مشهور به افندي که در قراءت و خوش آوازي و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خرچ فرستاده قبل ازین بدوسال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز متوجه حال او مي گردیدند و دو خواص جمیله ازمحل با زرینهٔ مرصع دو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفاي راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلای مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومي سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتي بپناه لطف خویش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروي سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشي نبيرهٔ قوام الدين خان که بحلیهٔ صلاح و تدین و کمالات صوري و معنوي آراسته بود ازين جهان فانی بروضهٔ جاودانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و یک صد و نه هجری

ازروي سوانح برهانپور بعرض رسید که نیما سندهیا و دهنا و دیگر نا سرداران غنیم لئیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهي بر آمده در دفع شر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده ترددات نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاستند طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازي صوبهٔ مالوا آواره گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابله تنبیه واقعی نموده جمعي کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنان بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین باد صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علي نقي از نبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشتهٔ قرابت قریبه دارد بامید بندگي درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روپیه از خزانهٔ بندر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعین فرمودند - سید حسین علي خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندربار و غیره تغیر شده فوجداري سیوني هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخدمت فوجداری ندربار و پرگنهٔ تهالیز سرکار آسیر بدستور سابق مامور گردیده بعده که به پرگنهٔ تهالیز رسید بعد از بند و بست آنجا خواست بتعلقهٔ ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیما سندهیا وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنهٔ ندربار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن برآمدن حسین (17) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از تاخت ندربار بر داشته متوجه مقابلهٔ حسین علی خان شدند حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم نااندیشیده با هفت صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برقنداز و کماندار که نوکر داشت و از زمینداران تعلقهٔ فوجداری خود فراهم آورده بود باستقبال غنیم شتافت بفاصلهٔ دو کروه از قصبهٔ تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکهٔ کارزار گذاشته و محاربهٔ صعب رویداد و حسین علی خان تردد و حلمهای رستمانه نموده مکرر فوج مرهتّه را از پیش رو برداشت آخرکار نیما سندهیای ناپکار بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجهٔ شهادت رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه دو سه زخم کاري برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپي

---

(17) ن - حسن علي خان

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر سر او ریخته دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و غیره هرچه داشت بغارت بردند و سوای مالی که از نقد و جنس بتاراج بردند دولک روپیه دیگر مقرر کردند که گرفته خلاص نمایند و بعد از سعي بسیار نزدیک به یک لک و هشت هزار روپیه از زر جاگیر و باقي اسباب که در قصبهٔ تهالیز مانده بود و مرصع آلات ادا نمود - برای تتمه هرچند بصرافان و تاجر پیشگان قصبهٔ ندربار تکلیف نمود که کم و زیاد بطریق قرض بدهند مردم قصبه قبول ننمودند - ازانکه رعایای قصبهٔ ندربار چوتهه غنیم هرگز نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهتّه می پرداختند و غنیم ازانها غبار خاطر داشت - حسین علي خان نیز از سختي آنها بیدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصلحت نموده قرارداد که بعد محاصرهٔ یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازهٔ شهر پناه بر روی غنیم وا نمایند بشرطیکه دست بتاراج رعایا نکشایند اما مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول درآورده بآنها رسانده در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک لک و چهل هزار روپیه بدل هشتاد هزار روپیه بمرهتّه عاید گردید و قریب سی هزار روپیه برای حسین علي خان نیز به تحصیل درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بیصرفه نمود - و عبد الرزاق خان لاري که رخصت کعبة الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر داني نظر بر انتهای شجاعت و تهوري و پاس حق
نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکریم نام پسر او را که
درمیان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود
برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد
که بر خزانهٔ بندر سورت تنخواه نموده روانه فرمودند در فرمان
درج کردند که هزار نفر لاري انتخابي همراه بیارد - بعد روانه شدن
عبد الکریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاري بموجب طلب
شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده ودیعت
حیات نمود - بعد عرض افسوس نموده حکم مراجعت عبد الکریم
صادر فرمودند - از جملهٔ امرای حیدرآباد مثل عبدالرزاق خان لاري
دیگري تا بقای عمر بابرو بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهي
و تسلط آن گروه بدمآل پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک
خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعجات که مسکن
و ماوای آن قوم بد نهاد امت بسته برای استیصال این طایفهٔ
ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهاوني در
اسلام پوري که مردم درانجا عمارات عالي و مکانهاي دلنشین ساخته
میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور در دست اختیار
نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که باهتمام معماران
چابک دست احاطهٔ خام گرد آبادي بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت
پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه
زینت النسا بیگم همشیرهٔ حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و
والدهٔ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمهٔ محل را با جمدة الملک
اسد خان درانجا نگاهداشته حکم فرمودند که منادي نمایند که
همه امرا و منصبداران و خلایق اطفال و عیال خود را مع اسباب
زیادتي و تمام خلایق همراه کار خانجات پادشاهي دران بنگاه
بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدي قبیله و عیال
همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما
ازانکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظهٔ سیاست که
میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق
دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بندوبستی که بایست در
همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور
رایات ظفر آیات سمت قلعهٔ بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف
بر افراشته شد و در کوچ ومقام بیست روز نزدیک مرتضی
آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمداعظم شاه
که از بیرگانون (18) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده
ملازمت نمود *

درهمین ایام از زبان منهیان بعرض رسید که رام راجا برادر
سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکان قلعهای

(18) ن - بیدگانون - برگانون - بیرگانو - برگانو

تعلقهٔ خود بسبب تسلط امرای پادشاهي برآمده بطریق فرار آوارهٔ دشت ادبار گردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال ومکانهای دشوارگذار بسر میبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر قلاع با فوج عظیم رو بصوبهٔ برار آورده وخرابي بسیار بقصبه جات و معمور های آن طرف رسانده - و نیز معروض گردید که زمیندار بد کردار دیوگده که بسبب مناقشهٔ وطن و غلبهٔ وارثان دیگر رو بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمي بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعي وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش مقرري هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدي پیش آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاهزاده بیداربخت را مامور نمودند که با فوج شایسته خود را برای تنبیه رام راجا و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید بلیغ فرمودند که بنگاه خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده چنان تعاقب نمایند که اخگر افسرده زیر خاکستر را نگذارد که شعله‌ور گردد - و روح الله خان بخشي را با حمید الدین خان بهادر مورد عنایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادي اطراف قلعهٔ پرناله و ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد مسجدی بنظر آمد که از نشان معمور های آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمانده بود - فرمودند که نزدیک
مسجد مضرب خیام نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعدادای
نماز حکم تعمیر آن فرموده تعین تهانه در آنجا نمودند - ازان مکان
که کوچ واقع شد سه کروهي بسمت گده نزدیک تهانه مسوری نام
نزول و مقام فرمودند - تربیت خان‌را که میر آتش و صاحب اهتمام
مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بندوبست مورچال حکم نمودند
و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازي
پرداختند - بعد دو سه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از
قلعه یک کروه مسافت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب
خیام ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آمادهٔ یورش
گردد - محصوران از ملاحظهٔ جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله
باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند -
فرمودند که یراق همه‌را گرفته حضرت جاني بانها نرسانده بگذارند -
وقت شب بی آنکه احدي بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند
خود گرفته چندان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که
نام و نشان ازانها معلوم نشد - بعد عرض شادیانهٔ ابتدای فتح
بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد
شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیرهٔ قلعه با قدری غله و
اشیای دیگر بتصرف بنده های پادشاهي درآمد - و آن قلعه را
مسمي بکلید فتح ساختند *

از نوشتهٔ اخبار نویسان ملتان بعرض رسید که شاه زاده
معزالدین ناظم بمدد سعي حفیظ الله خان پسر خورد جمدة‌الملک

مرحوم ناظم صوبه تتهه که تسلط کلي دران ضلع داشت به تنبیه
بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم
لتي (19) که شوخي و فساد هردو طائفهٔ بدمال از حد تجاوز
نموده بود پرداخت مکرر مقابله و مقاتلهٔ عظیم رویداد و از غلبهٔ
مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعده که تردد از شاه زاده
بظهور آمده و لطف علي خان و راجه سورج مل و پهاړ خان (20)
با جمعي از بندهاي پادشاهي و نوکران شاه زاده بکار آمدند -
و ازان طرف لتي با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب
شاه زاده گشت *

فتح قلعهٔ ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعهٔ ستاره گردیدند - بر قلعه کشایان
عالمگیر ظاهر است که قلعهٔ ستاره اسم با مسمي است زیر چرخ
نیلگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه
در تعریف آن شاعر گفته * بیت *

بالای عرش ز ارجمندي * تابنده ستارهٔ بلندي

آخر جمادي الثاني سنه مذکور مقابلهٔ قلعه بفاصلهٔ یک و نیم کروه
خیمهٔ گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایرهٔ
فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

---

(19) ن - لبي - لبشي *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزوار فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمي همدیگر به پیش بردن مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند - و باندك تردد و کمتر ایام توپهای اژدها صورت نهنگ صولت که از صداي آن رعد حوصله باختي و مریخ زهره گداختي پاي دامن کوه و بالای دمدمه هاي آسمان پایه رساندند و از بالا و پایئن آتشبازیهای کوهربا باریدن گرفت و شب و روز سان و گولهٔ توپ و تفنگ و حقهٔ شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سر قدم نشناخته غلطان برسر و کمر و پاي مبارزان و چارپا رسیده و نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب بارش و فساد غنیم که بر کهي و رمه شوخي می نمودند و نواح قلعه تا بیست کروه سوخته بودند گراني و کمیابي غله و کاه بیشتر بمرتبهٔ رسیدکه بتحریر تفصیل آن نپرداختن اولی فی الجمله دمدمهٔ فلك پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از طرف پادشاه زاده نیز مور چال بپای قلعه رسید و یک لك و شش هزار روپیه در طلب احشام و جماعهٔ ماولیهٔ آن ضلع که در فن قلعه گیري ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهاي آسمان پایه و جامهای جرمي هزار ها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار بیرون احاطهٔ شمار برای مصالح قلعه گیري از کجاوي و چوب بندي و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و نابوي زدن گولهٔ توپ و گولهٔ تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پای کار ضایع می ساختند از باریدن سنگ متصل فرصت لمحهٔ نمي دادند یورش بهادران صورت نمي گرفت فتح الله خان که از کهنه دلاوران رزم آزما و مبارز پیشگان کار زار دیدهٔ توران بود و در جرأت و جلادت ثاني نداشت مامور گردید که رو بروی دروازهٔ قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر پیش برد و در فرصت یک ماه دیگر بربیوني رسیدند اما کاري نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری نام بر آورد - در کمر کوه بتجویز رای صایب و مدد سنگتراشان جان باز تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالي نموده مردم کار زار دیدهٔ کوه نبرد درانجا برای چوکي نشاند که بر وقت کار زار ازانها شرط جانفشاني بظهور آید چون منصوبهٔ که مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازهٔ بدل راه داده آن هردو طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پر از باروت نموده بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای جان نثار بسرکاري مخلص خان بخشي و حمید الدین خان بهادر که چند هزار پیادهٔ غزي (21) و کرناتکي نیز رفیق گردیدند در پای کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بر وقت تردد و جانفشاني که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعده که قریب چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشتهٔ بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

(21.) ن - عنبري

پریدند و سوختند - مردم پادشاهي از مشاهدهٔ آن جرأت بهمرماندهٔ
مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دویم را
آتش زدند - پارچهٔ کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قامه بود
بر سر بندهای جان نثار اجل رسیدهٔ پادشاهي چون کوه بلا ریخت -
و زلزلهٔ هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت
پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بغلها چشم بر راه یورش بودند
در چشم برهم زدن زیر سنگ‌ها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل
و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عملهٔ توپخانه که
قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله
و فعله و پیادهای احشام و ماولیه مضاعف آن بودند ته سنگ و
خاک آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق
ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظهٔ جان دادن پائین قلعه
قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذیحیات
کسي را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -
بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عرصهٔ ترده خالی است بهادران
جان باز زود خود را رسانند - ازانکه هیچ احدي در پای قلعه نمانده
بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و
قابوي بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از
صدای آنها محصوران خبر یافته برسر آنها رسیدند و کمک نرسیده
همه را زیر تیغ آوردند فائدهٔ دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون
حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از ترده
پر دلان خالي یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گولهٔ

تفنگ و حقهٔ آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خسرو آفاق ستان
برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
اند خود بدولت بر اسپ کوه رفتار بکمال وقار مستعد کار زار
گشته بآرزوي شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب برسر کار
آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را سپر
تیر بلا ساخته بزینهٔ همت و کمند جرأت مردانه قدم یورش
پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده ننمودند
خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاح و تضرع ازین جرأت
مانع آمدند بعده باستمالت و دلبري سپاه پرداخته فرمودند که
بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز غنیم
لیئم بر شما دست بردي ننموده جمعي که اجل آنها رسیده بود
بسعادت شهادت که انتهاي درجهٔ آرزوی اهل دین و سرمایهٔ
رستگاري آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
جان در بدن دارید بکوشید - و بسرافراز خان دکهني حکم شد که باهمراهان
هر باز که مصالح قلعه گیري اند و مردم بهره مند خان بخشي
بمدد تربیت خان شتافته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعي
از بی جگران حوصله باخته دست افسوس برهم سائیده میگفتند
که هزار افسوس که چندان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
مفت رایگان بزیر خاک خفتند و هم آغوش سنگ و کلوخ گشتند
و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجماه بخاک برابر گردید
و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که • بیت •

گل را چه مجال است که گوید بکلال
کز بهرچه سازي و چرا مي شکني

گاه از سنگ ریزهٔ منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهرحال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هرکدام ازانها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کاو بسیار اگر لاش میت خود را مي شناخت بغسل و کفن و دفن او مي پرداخت *

و واقعهٔ غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیادهٔ هنود بسیار کشته گردیده بودند و خویشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام درصورت همه مادهها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هنود و شناختن خویش و بیگانه میسر نمي آمد و از میر آتش شعلهٔ عداوت در دل همه عملهٔ توپخانه زبانه مي زد وقت شب بقصد و نیت آنکه تر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعي و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعي از هنود و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند * بیت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است

درهمین آوان منهیان خبر رسانیدند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برار آوارهٔ دشت ادبار گردیده بود ازانجا بقصد سمت جبال تعلقهٔ خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعي بماوای اصلي خویش شتافت - و ازو سه پسر خورد سال و دو زن ماندند - و دران زودي بعرض رسید که پسر کلان که پنج سال عمر داشت بمرض آبله به پدر جهنمي خود پیوست - و نا سرداران همراه او تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فراست و پرداخت حال سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب یک فرزند است قایم مقام او ساختند و رانیي مذکور رو بجبال دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم شادیانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا آوردند - و ازین مژده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از ارادهٔ کارخانهٔ الهي زبان بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند - چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سنبهاکه رانا برادر اورا موجود نمي دانستند و مي گفتند دیگر مادهٔ فساد دکن برطرف شد - الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقیها نمودند و گفتند که قلع و قطع شجر بنیاد مرهتهٔ بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابستهٔ بهیچ است اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجهٔ رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید مادهٔ فساد و بندوبست مرهتهٔ

گردیده سال بسال بر محل بذکر خواهد در آمد *

القصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلی بتفاوت مسافت هفت کروه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمت نمود - درین ضمن قلعه‌دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان ومال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه‌دار ستاره‌که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوختهٔ شدن جمع کثیرکه انتشار یافتن خبر رام راجا علاوهٔ آن گردیده با قلعدار پرلی عداوت داشت سراسیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه‌دار پرلي معاف نشودکلید قلعه حواله مي نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلي را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای پادشاهي در آرم - التماس او قبول افتاد *

سیز دهم ذیقعده سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و اناث مامون گشته از قلعه بر آمدند - و شادیانهٔ فتح و تهنیت تسخیر قلعه باصول گونا گون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته بپایهٔ تخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزاري دوهزار سوار مع اسپ و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلي گردیدند - بعده‌که برهنمان

قلعه‌دار پرلی مایوس از قبول و عهد و امان مراجعت نمودند قلعه‌دار پرلی که آن قلعه زیاده از ستاره سر فخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نسق برج و باره پرداخت - اگر ستاره برخود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پرلی می گفت که آوازهٔ عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پرلی می‌گفت که برجهای فلک در سایهٔ رفعت من تابنده است *

القصه ترددات و یوانشهائی که در مدت ایام محاصرهٔ آن قلعهٔ آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سرآمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصهٔ کلام آنکه دهم ذي الحجه از یورش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعي تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما ازانکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمي دهد و مسدود شدن رسد غله و کاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب نالهها کهی نمي رسید بر فوج بادشاهي نیز بمرتبهٔ اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم وچارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پشیزی می فروختند کسي

بجوي نمي خريد - و اگر همه قطرهٔ باران لولوی آبدار میگردید از بی پشیزی و بی برگی کسی بظرف او نگاه نمی نمود - حاصل سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزوني بود - و گوشت بدن هر ذی‌حیات از فاقه درکاستن از اسپ و بار بردارشوای نام نمانده - لهذا قلعه‌نشینان گاه بیگاه غافل ازکوه فرود آمده شوخي زیاده می نمودند. تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران دل‌باخته بفریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصرهٔ یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنهٔ بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهنیت بجا آوردند - چون آن هردو قلعه مسجدهای نامي که پادشاهان بیجاپور بنا گذشته بودند داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند - و قلعهٔ ستاره را باسم اعظم تارا و قلعهٔ پرلی را بنورس تارا موسوم ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه‌دار و دیگر نسق و بند وبست آن سرزمین آرادهٔ کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی و امرا و غیره موجودنبود و از زیادتی بارش و ناموافقت آب‌وهوا که دران سرزمین اصلا بشترنمي سازد نام‌ونشان شتر نمانده بود - و تردد ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر معهذا از گاوهای ارابهٔ باربردار که از تیر باران ایام برشکال پنج ماه زنده مانده بودند سوای پوست و استخواه باقي نبود - سخن درین است که بر فیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه هرچه توانستند برداشتند

باقی پارهٔ اسباب حوالهٔ قلعه‌دار نمودند و پارهٔ سوخته سبک بارگشتند
و نامرادان بی بضاعت که خانهٔ آنها بار خروس (؟) گشته بود
خانه بدوش گشته روانه شدند - معهذا آن قدر فیل و گاو که جان آنها
برآنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان
عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالهٔ تمام
تا کنار دریای کشنا که پنج کروه مسافت داشت در سه منزل که
آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت
کشتي شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت
طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هرکرا بر امواج جان ربای آن
دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر
جان از قالب تهي می نمود * بیت *

چه دریا سایهٔ قهر الٰهی * ازو در رعشه از مه تابماهي

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز بردارها که
زبردستان بر زیر دستان تعدي نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر
روزیکي از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر
کشي کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمي
و غرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان توران دو کشتي بضرب
شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب
کشتیها را کچکول گدائي و کاسهٔ مداخل وجه حلال دانسته مانع
گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفي گرفته ستم شریکی
ملاحان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچارهای که زور و زر نداشتند
کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت انداخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش پند نیوش آنها میرسید * بیت *

گر همه خضر است پی گم کردهٔ کار خود است
گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان سیر آمده‌ها که از جان و مال گذشته بامید آنکه شاید بزور بازوی شنا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری غرق بحر فنا میگردیدند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نگردید بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بپای قلعهٔ غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید باوجودیکه برای تسخیر قلعهٔ پرناله و دیگر قلعجات آسمان شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای آرام سپاه بتعلقهٔ صوبه‌داری اوجین مرخص فرمودند و همچنان اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و شاهزاده بیدار بخت را که بعد از تعاقب رام راجا طلب حضور شده بود بحضور نرسیده بطریق هراول بجهت تسخیر قلعهٔ پرناله مامور

ساختند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چون بسیاری از بنده های جان نثار و اسپان بیشمار در پای قلعجات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان‌مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدرآباد و احمدآباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هرکدام هزار سوار خوش اسپه نگاهداشته ششماهه پیشگي از خزانهٔ سرکار داده روانهٔ درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرف خواص پوره که فی‌الواقع مکاني پر از سبزه و کاه و اشجار ثمردار و آب وافر بود عنان‌توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع‌الاول بدان مکان رسیده مضرب خیام فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت

* بیت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما

اما ازانکه زمانهٔ غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثهٔ تازهٔ ناگهانی آسماني بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار نالهٔ کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام برشکال گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثاني از بارانی که در جبال و کوهستان و دردشت پرو سعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعي که مد هوش بادهٔ عشرت و هم‌آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هرکدام‌که سراسیمه گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افگندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی‌آمد و خیمها حباب وار بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز کنان نفسي نفسي گویان هرطرف بقصدجان بسلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر بی پایان بباد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فروگرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلهٔ عظیم هوش ربا دران عرصهٔ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جاي ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامهٔ رستخیز از ناگهان ریختن غنیم بر اردو برپا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پاي خدیو زمان بلغزید و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نگردید و بگهنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانهٔ پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمهٔ محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب رویکمي‌آورد و بسیاری‌از مردم عمدهٔ نامي اسباب وسرانجام بباد داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کساله و تصدیع بخلق الله رسید از احاطهٔ بیان بیرون است *

الحال فقرهٔ چند از عزم تسخیر قلعهٔ پرناله که علت غائی این سفر سرا پا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعهٔ آسمان توأم بود که بعد از درآمدن بتسخیر از سعي پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در سال سی و پنج جلوس باز غنیم لئیم بر آن قلعهٔ دست یافته بتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنهٔ مذکور اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم نواحی مرتضی‌آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین تنگنا سرای فانی بدار القرار جاویدانی شتافت - درین منزل فوج غنیم پانجوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج تازه مع مصالح قلعه گیری بمزاولی گرز برداران طلبداشته بودند تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر بردند بعد عید فطر کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعهٔ پرناله چسپیده بود کنار دریا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - درین مدت سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران اطلاق توان کرد می شدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه می شدند بعده که مهم تسخیر قلعجات بمیان آمد و عارضهٔ صدمه که بپای حضرت خلد مکان رسید علاوهٔ تصدیعات آن سفر گردید باراده و قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دار الخلافت گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوة عیدین برسیدن مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه و تذلیل و اسیر نمودن اشقیای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق
سنه هزار و صد و یازده هجري

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دورهٔ آن از روی جریب بعرض رسید مامور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبهٔ مذکور بمنصب جزوی از جملهٔ متعینهٔ احمد آباد بود بوسیلهٔ حسن تردد و شجاعت و امانت از جملهٔ کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او مي افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبهٔ احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبنای او مي شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر برینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دست تن نمی دادند وغرور قدم خدمت وترددداتي که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم وبیش موافق حکم بعمل آوردند درسرانجام وتقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولک روپیه در کفارهٔ این کم خدمتي روانهٔ حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادانی‌کم منصب و تربیت یافتهای حضور و مزاج دریافتهٔ پادشاه
بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقهٔ صوبهٔ احمدآباد
سرفرازی داشت و میان شجاعت خان و او سوی مزاج بمیان آمده
بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدومال اسلام بقصد جهاد
کمر بتسخیر قلعجات تعلقهٔ کفار بسته این خانه زاد را زیر سایه بآرام
نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور
نمي تواند رسید اگر مامور گردد یکي از خانه زادان را در تعلقهٔ
فوجداري نائب گذاشته خودرا با جمعي که تواند بحضور رسانده
سعادت شرف ملازمت ضمیمهٔ ثواب جهاد حاصل نماید بعده که
مضمون هردو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطاني
درحق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر
خواندهٔ شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبهٔ احمد آباد و
متعینهٔ عمدهٔ آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمي منصب
مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصهٔ مضمون
آن بکم و زیاد عبارت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر
فرمودند وای صدوای بر عقل و دانائي آن پیر عقل و هوش باخته
که در مقابل چندان حق نمک و عنایات بی‌پایان بی آنکه سعادت
ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و
همیشه در صوبه داری بمراد خاطر بسربرده باشد درچنین وقتي
که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشهٔ کفار بدنهاد کمر همت بسته
باشیم و بر هر مسلمان که بهرهٔ از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه
اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم براي طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعذرهای لایعنی ولیت و لعل گذراندن و در فرستادن پسر مزارعی که متبنای خود نموده اغماض بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه ننمودن سوای بی سعادتی چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیهٔ عدم اطاعت بطریق پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که ذرهٔ را مقابل آفتاب دارند یا قطرهٔ را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان دریاییست بیپایان که در هر سال و ماه کرور ها بانعام و دیگر اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین بر این آستان سوده اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم باید که ازین عقیدهٔ فاسد باز آمده زود و شتاب متبنای خود را با فوج شایسته روانهٔ درگاه معلی نماید و فرمودند که گرزبردار شدید رفته پسر خواندهٔ شجاعت خان را با متعینهٔ دیگر احمد آباد بحضور بیارد - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارادهٔ احرام حضور بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسپه را امیدوار عطای منصب و تعینات جاگیر درهمان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه درماههٔ سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان مي آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکري اختیار نمودن مي نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعي بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت خان بود امید وار ساخت که بعد رسیدن حضور اورا سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعده که محمد مراد خان و نظر علي خان پسر خواندهٔ شجاعت خان بسزاولی گرزبرداران در ایام شروع محاصرهٔ پرناله بحضور رسیدند و بعرض رسانیدکه هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را ازراه فضل و خانه زاد پروري بدون آنکه تغیر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد عنایات ساخته مع متعینه و برادري اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود اورا نیز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعده که نظر علي خان ملازمت نمود - داروغهٔ گرزبرداران برای اضافهٔ گرز برداری که نظر علي خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمي محمد مراد خان آورده - آوردههای محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازي یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر رسد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوارنمودند - درین ضمن بالتماس روح الله خان بخشي کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینهٔ صوبهٔ احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردههای محمد
مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای
دیگر عوض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد انقضای چند
روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که
محمد مراد خان جمعي را که بحضور آورده بمنصب سرافرازي
یافتهاند همه از قوم ارذال و بازاري احمد آباد و نوکران خانهزادان
موروثي آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و
بحال گردیدن بکمي منصب سرافراز گردیده اند ازانکه حکم شد
که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای
محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند
این معني باعث کمال خفت و بي آبروئي بندههای قدیم
پادشاهي است و همه وکلای فوجداران و متعینهٔ احمد آباد باشارهٔ
شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و
حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون
محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل
نموده معرفي او باین نموده بود که بخشي شاگرد پیشهٔ شجاعت
خان بود بعد گذشتن عریضهٔ شجاعت خان محمد مراد خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست
نوشتهگواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشي
پاجیان پاجي مارا سر مثلکرده معرفي او نمودي مگر خانه زادان
و امرازادهای امید وار بندگي ما در احمد آباد مطلق بهم نمي
رسیدند و ازروی بیدماغي فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که ازصدي تا پانصدي سرافرازی یافته بودند همه را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود وعدهٔ سرمنزل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرازادها که همراه آورده بود بعرض رساندند از پایهٔ عتاب بر آمد و منصب آوردهاي او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید •

الحال بذکر محاصرهٔ قلعهٔ پرناله مي پردازد بعده که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دواندن نقب ساعي گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و ببالا بردن دمدمها محاذي قلعه پرداختند بعد از تردد چند گاه که از صدمات گواهای کوه ربا بعضي اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه کن و دستیاري سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه برروي کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمي خالي نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوي هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هرچند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر درآنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعي از بهادران جان نثار نشاندند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار مي گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفعي برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران ندا[ده]

تا آنکه موسم برسات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای کوه ربای اطراف تخلل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان ایام فتح الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود رسیده ترددات نمایان برروی کار آورد و بعد رساندن کوچهٔ سلامت تا پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند یورشهای بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربیت خان و دیگر هواخواهان او نمي خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتح الله خان بظهور آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعي و جانبازي بر روي کار آمد و از حسد و نفاق امراي مقرب تردد او پایمال گردید - خان جهان پسر حاجي محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم ستان از راه خانه زاد پروری فرمودند که مي خواستیم عنایات نمایان بحال حاجي محمد انور مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازي بمنصب مناسب و بخدمت پیشکاري حمید الدین خان بهادر داروغهٔ دیوان خاص ضمیمهٔ وقائع نگاری و امیني هفت‌چوکي فوج پادشاه زاده محمد کام بخش سرافراز فرمودند او بموجب حکم براي دریافت حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خو در مورچال رفته بود چون دران وقت آتشباري غلولهٔ توپ و تفنگ و بان و سنگ از بالاي قلعه بشدت تمام بود و خانه زادان جانفشان و بهادران عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور مي آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روي داد جماعهٔ

کثیر ازان گروه شقاوت پژوه بجهنم واصل و زخمي و اسیر گشتند و از شجاعان اسلام برخي درجهٔ شهادت یافتند و چندي گلگونهٔ زخم سرخروئی حاصل نمودند خان جهان دران رستخیز طرفه تردد رستمانه و سعي بهادرانه نموده اکثر ملاعنهٔ نابکار را بدار البوار رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کردهٔ آن پادشاه قدر افزا و بر چهرهٔ او آثار رشد شجاعت و تهوري نمودار بود پادشاه روزبروز ببذل عنایات بر دیگر خانه زادان اورا امتیازی مي بخشیدند انشاءالله تعالی باقی احوال ترقیات او برمحل بزبان قلم ستوده بیان خواهد داد *

و مجمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم مي دهد چون مابین قلعهٔ پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود و بالای آن آبادی ظاهر مي شد اما هرچند مي خواستند حقیقت آن پارچهٔ کوه واقعي ظاهر نمي گردید و بسبب باریدن گولهٔ تفنگ و سنگ متصل از هر دو طرف کوه هرکاره ها جرأت بالا رفتن نمي نمودند محمد مرادخان و خواجه محمد بخشي پادشاه زاده محمد کام بخش را که از شجاعان کارطلب بودند و درهمان زودی به بحال گشتن منصب و جاگیر سرافرازي یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هردو قلعه زیر همان تیغهٔ کوه همراه آوردهاي خود و فوج بادشاهزاده تهانه قائم نمایند و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخي تواند نمود و چند روز بران گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعي از مردم غنیم غافل از بالا فرود آمده یک طرف کذار لشکر رسیده پارهٔ مواشي که مي

چریدند پیش انداخته خواستندکه بالا برند محمد جواد پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعي از همراه بتعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیاورده دست از مواشي برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب میرفتند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همرهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهر زادها رساند و از بالا تکرک گولهٔ تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدمان کوه نبرد دست از تعاقب برنمي داشت و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکي از خواجه سرا و دو سه نفر دیگر زخم گولي تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجهٔ شهادت یافت باز رستمانه سینهها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقربان حضور با تربیت خان که باعث ترغیب این مهم گشته بود وکاری ازو نمي کشود عداوت بهم رسانده بودند بي اختیار باظهار هوا خواهي پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده
شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند
که قنات از روبرو برداشتند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده
نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب
مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه
شقه بخط مبارک بنام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن
آنها بطریق معاونت و رساندن تخته و دیگر مصالح مور چال
بمحمد مراد خان و شقهٔ آفرین بنام محمد مراد خان صادر فرمودند -
روح الله خان و حمید الدین خان بپای همار. تیغه کوه آمده پیغام
بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوي اینجا نموده مارا
برای اعانت خود طلبیده اید اما ازما استمدادي که توقع دارید بعمل
آمدن متعذر اگر شما بذات خود وهمرهان خود مورچال قائم مي توانند
نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته
فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز
بود و محمد مراد خان تن به ننگ فرود آمدن از بالا بي نیل
مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط
چند بمحمد مراد خان رسیده بود نمي داد تا آنکه اشارهٔ زود فرود
آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان
پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان
مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضي اید که ما تعینات
شما باشیم و تردد تربیت خان و همه عمدهای رکاب پایمال گردد
آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدمت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی شرط تهوري و جانفشاني بتقديم رسانيده اما آن مكان قابل استقامت ورزیدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب ملاحظهٔ چشم زخم بد نامي است و محمد مراد خان بیحکم فرود آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض خلد مکان ازروی بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی مقربان که اکثر عمدها بروح الله خان بخشي و میر آتش رجوع داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای حسن خدمت اورا باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق امرا بود اما وقت شب درخلوت ازخارج حقیقت واقعي خاطر نشان و دلنشین پادشاه گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بي آنکه بدستور هر روز مثل آوردهای خود ایستاده نمایدبجای خود ایستاد پادشاه ازروي لطف فرمودند که چرا مثل نمی گذرانی در جواب عرض نمود که مردم بسبب بیدار خوابي و تردد بیجا که واقع شده دیده اند از راه قدرداني و خانه زاد نوازي به تسلي او پرداختند و گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشاني و تهوری کوتاهی واقع نشد اما عمدهای کار طلب ما نخواستند که تردد تو بعرصهٔ ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان‌را طلبیده در خلوت فرمودند چنانچه سعی و تردد و کاردست بسته‌که ازخان‌زمان عرف

شیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعي یکي از خانه زادان ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون احسان می نمودند بهمین دستور سعي محمد مراد خان از برای خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجانبي رسد بتو که گمان کمال راستي داشتیم تو هم بزاخفش تربیت خان شدهٔ و به تربیت خان برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان که از وي سعي و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقي از و بظهور آمده بود چون همین نزاع همچشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوري اسم بر آورده بود امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضي نباشید •

ذکر سوانح سال چهل و پنج از جلوس خلد مکان
مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجري

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط جانبازي بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجهٔ شهادت رسیدند و کاری ساخته نشد و روز یورش داز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغهٔکوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد تردد بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام درمیان دارند و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعي رسل و رسائل بهادران قلعه دار پرناله بوساطت پادشاه زادهٔ محمد کام بخش و تربیت خان خفیه مبالغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذي الحجه سنه چهل و پنج کلید هردو قلعه فرستاده قلعها خالي نمودند و قلعهاي فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهي در آمد و قلعهٔ پرناله را مسمی به بني شاه درگ نمودند و در فکر کوچ بودند درهمان ایام ابر و آثار باران بیموسم برروی آسمان ظاهر گردید و تند بادي که از علامت غضب الهي توان گفت پدید آمد و خیمهای خرد و کلان روي زمین و سایه بانهای سربفلک کشیده بصورت کاغذ باد در روی هوا بپرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند خیمهٔ نبود که طناب او آن روز ازباد تندگسیخته نگشته باشد و چادري روی بآسمان نیاورد که از حادثهٔ باد باز سالم بر زمین فرود آید عالمی از بیداد آن بادفریاد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب ستر پرده نشینان سراچهٔ عفت به پرده دری و بي حجابي نوعي مبدل گردید که اوباشان بي آزرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از خوشوقتي نظارهٔ مستورهاي بیحجاب در جامه نمي گنجیدند •

القصه اوائل محرم الحرام عنان توجه طرف کهاون که براي آرام سپاه علف زار بسیار و آرزاني غله زیاده از همه طرف بود و تسخیر قلعهٔ چندن مندن نیز دران نواح منظور نظر داشتند برافراشتند

فتح الله خان را باضافهٔ پانصدي ذات صد سوار و خطاب بهادری سرافرازي بخشيدند و فرمودند که براي تنبيه و قلع ريشه اشقياى اطراف قلعجات آن سمت رفته در استيصال آن جماعهٔ بدمآل کوشد و آن بهادر کار طلب شير نبرد خودرا بآن طرف رسانده بسياري از کفار بد کردار را علف تيغ آبدار نمود و برکمرگاه هر چهار قلعهٔ که دران ضلع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه برروي کار آورد و جمعي کثير را طعمهٔ تيغ و تبرو سنان ساخته و اسيران و مواشى بسيار بدست آورده بمرتبهٔ علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب هراس گشته از آوازهٔ آمد آمد رايت ظفر آيت بى آنکه پاى محاصره بميان آيد قلعهٔ پارس گده را خالي نموده راه فرار اختيار نمودند و اواخر محرم دو کروهي پانچه گانون بارادهٔ چهاونی مضرب خيام واقع شد قلعهٔ پارس گده را مسمى بصادق گده ساختند - و بهره مند خان را برفاقت فتح الله خان براي تسخير قلعهٔ چندن مندن مع فوج شايسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در اندك فرصتی زياده از فتح الله خان نيز جنگ و تردد رستمانه بظهور آورد و بتفصيل آن نمى پردازد و قلعها بتصرف اولياي دولت قاهره در آمد تا وسط جمادي الاول از تسخير هر چهار قلعه فارغ گرديدند *

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخير قلعهٔ کهيلنا

شانزدهم جمادی الاخرى سنه چهل و پنج جلوس از پانچه گانون بقصد تسخير قلعهٔ کهلنا رايت ظفر آيت بر افراشتند اگر خواهد تصديعات و کسالد که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصوص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و جنگلهاي انبوه پرخار و بدي هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد گردید مجمل مي نگارد که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم فرمودند که بمرور از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که براي تنبیه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت و سوختن مکانهای اشقیاي آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود - درین چند روز بسبب بارش بیهنگام چنان لاوگل شد که از خیمه بخیمهٔ دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن کوه کهیلنا که ازانجا قلعه سه و نیم کروه مسافت داشت و مکان مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان بیلدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و رخنهاي غار را از بریدن و انداختن درختهاي تنومند هموار نمایند و آن بهادر کار طلب که هم در دفع هجوم اشقیا که از اطراف گوشه و کنار جبال در پناه اشجار غافل مي تاختند می کوشید و هم در خدمت مامورة مي پرداخت کار یکماه را در یکهفته چنان سرانجام داد که صد سوار برابر هم توانند گذشت - جمدة الملک اسد خان را مخاطب بامیر الامرا ساخته چهار هزار اشرفي و خنجر مرصع انعام فرمودند و حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جي سنگه و دیگر بهادران رزم جوي کارزار دیده را مورد عنایات
ساخته بعطاي پادشاهانه نواخته برای محاصرهٔ قلعه مرخص ساختند
فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند
ازانکه مکاني را که فتح الله خان قابل دمدمه بستن و توپها بالا بردن
دیده به تردد تمام تهانه درانجا قائم نموده آمده بود کافران تیره
روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار درانجا کشیده حد
مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهته باستقبال لشکر
پادشاهي سرراه دره گرفته در پناه اشجار سر بفلک کشیده و پارچهٔ
سنگهاي کوه شکوه بزدن گولهٔ بندوق و لغزاندن سنگهاي فیل ربا شروع
نمودند فتح الله خان بهادر بادیگر بهادران شعله خو تردد نمایان
نموده بدفع اعدا کوشیده سینها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاري
را ازپا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعي از مردم پادشاهی
بکار آمدند آخر چنان کار بر سر آن کفار بدکردار تنگ ساختند که راه فرار
یافته خودرا از بالاي کریوها انداخته بجهنم واصل گردیدند و جمعی
کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غار هاي
کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون
ریختن دمي نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادري نمایان
و تردد رستمانه بظهور آمد * بیت *

بروز وغا آن یل زور مند * بچلک چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسي کشت و آورد بند * خدا دادش این دست و نام بلند

بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافهٔ دو صد سوار و
عطاي علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کنار و منعم خان

راکه اسپ سواري او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا سر بلندي بخشیدند و بالتماس فتح الله خان بهمه منصبداران برادري او موافق پایهٔ مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردیده و بدوانیدن کوچهٔ سلامت دران سنگ لاخ و بستن دمدمه پرداختند آنچه سعي و تردد از فتح الله خان در کندن نقب و کافر کشي دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن می کشد مجمل می نگارد که در کوچهٔ سلامت چنان کارنامه برروی کار بزور بازو و تدبیر خود و هنر پردازی سنگ تراشان فرهاد تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و دریچهای روشن هوا دار زیر زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرارداد که هرگاه بر سرهتها تاخته سر و دست آنهارا بریده می آورد پوست سرآنهارا پرازکاه نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشهٔ انگور می آویخت و چنان هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت بر مورچال او نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچهٔ سلامت و کارنامهٔ ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جائي که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبي دولتخانه بود بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه مضرب خیام ظفر انجام نمایند لیکن بعد کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه مازندران که بررستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است صعوبت و کساله بر خلق گذشت و از غرهٔ رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغاك افتادند و زیر دست
و پای همدیگر پایمال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج
مرهتها که ازان طرف ناگهان سر برآورده سرازتن و یراق ورخت
از بدن می ربودند رفتند در ده روزبتفاوت نیم کروه پای قلعه نزدیک
مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده
بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف
بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نو بیشمار و اسباب زیاد که
بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف
متعذرگردید آتش زده نیم سوخته میان غار ها انداختند که بکار کفار
نیاید القصه انچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی بر خلق
گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر
جان بسلامت برآورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه
رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را
نزدیک بنی شاه درگ رساند و برای تنبیه اشقیا سرراه آن طرف
که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شدهٔ پادشاهی بران
قلعه پشت گرمی ازدست اندازی کفار باشد رخصت نمودند وفرمودند
که درآنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران
برای محصوران قلعهٔ کهیلنا تواند رسید همچنان محمد امین خان
را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج
متعلقه زیرگهات انبا که ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه
بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهرتردد
خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگهات مذکور فرودآمده از

تاخت و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر
نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشي کوتاهي ننمود و
دران ضلع اثر از آبادي و نام و نشان مرهتهٔ بد فرجام نگذاشت
و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمدامین
خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریك کافر کشي گردید ◦
کلمهٔ چند از تردد فتح الله خان بهادر کوه نبرد بزبان خامه
میدهد - بعده که کوچهٔ سلامت سر بغار های پاي آن کوه
آسمان شکوه که انتها و پایان آن پیدا نبود و پیشش بردن آن خیال
محال مینمود بر آورد اگرچه ظاهر بینانان ناآزموده کار و همچشمان
برهم کار خنده بر تردد آن بهادر کوه پیکار می نمودند و از بالاي قلعه
متصل ولاینقطع اقسام آتش بلا مي بارید اما فتح الله خان چندان سعي
و تردد در گرد آوري مصالح و استادان چابکدست مي نمود و زر بجاي
خرمهره مي پاشید و شب و روز خود تقید ورزیده تیشه و کلند وارة
بدست خود گرفته شریک هنر مندان آن فن میگردید که اگر فرهاد
کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکه نقب
نزدیک دروازه رساند دریں ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند
که از احاطهٔ شمار بیرون بودند همچنان در بالا بردن دمدمه و کجاوها
و سبدهای بیشمار پر از خاک و خس و خاشاك و کلهاي آدم و
دست و پاي چار پا موجود نموده محاذي قلعه کوهي اسمان پایهٔ
دیگر نمودار ساخته باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان
ثقه مسموع گشته روزیکه آن بهادر شیر دل همراه مزدوران به بستن و
بالا بردن کجاوها و دیگر مصالح دمدمه مشغول بود که یکبار پارچهٔ

سنگ فیل ربای صد منی باکه یک لخت کوهی از بالا غلطان آمده بر تختهٔ عریضی که مصالح کجاوه و غیره بران گذشته بودند خورده آن تخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که نعمت الله خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچهٔ ازان تخته بر سر او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت مع کجاوه غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد چنانچه غریب فریاد و هنگامهٔ شور دران مرحلها و لشکر بلند گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر بپادشاه رسانیدند اما چون حیات چندگاه او باقي بود بحکم حافظ حقیقی کجاوه در درخت سال خوردهٔ کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست از کجاوه بر نداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او رسیده ازان بلیهٔ ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیائی خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث شماتت ایرانیان و تورانیان حسد پیشهٔ همچشم گردید بعده که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپیچ مرصع و تحسین و آفرین باد اورا مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی - گویند بمرتبهٔ در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه جلادت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت خلد مکان که در بارهٔ او داشتند از ملاحظهٔ داعیه و تهوری او نظر بر

عاقبت بيني بر مراتب و پايهٔ منصب او بسيار بتامل مي افزودند - نقل نمايندكه روزي براي مقدمهٔكه خلاف مرضيِ پادشاه ازو بظهور آمده بود مصحوب يكي از خواجه سرايان حضور پيغام سرزنش نصيحت آميز باو فرستادند ازانكه مرحلهٔ عمر او از هشتاد تجاوز كرده بود و با خلد مكان نسبت همسال بودن داشت درجواب بخواجه سرا گفت عرض نمائيد كه هر انسان كامل العقل كه سال عمر او بخانهٔ هشتاد و نود رسيد در عقل او خلل تمام راه مي يابد و حواس خمسهٔ او بحال نمي ماند من خود سپاهی صد مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده كه خواجه سرا و ديگر مردم بر قبح معاني آن جواب ناصواب اورا بسرزنش خبردار ساختند بعذر خواهي معقول پيش آمد شبی جمعی كثير از غنيم لئيم بر مورچال و مرحلهٔ فتح الله خان ريخته از دو سه طرف هجوم آورده شوخی زياده نمودند جمعي از مغلان و عملهٔ كارخانهٔ مرحله كشته و زخمي گرديدند همينكه فتح الله خان خود را مانند شير غران بران تيره‌بختان رسانده چندی را بدست خود زير تيغ آورد اشقيا رو بفرار گذاشتند ازان روز دوهزار پيادهٔ كومكي بابت سيدي ياقوت خان كه با مصالح قلعه گيري رسيده بودند تعينات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بيدار بخت را از بغی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امين خان از كافر كشي زياده نمودن و رساندن رسد بعرض رسيد باضافهٔ دوصد سوار و عطاي خطاب بهادري و دهوپ و اسپ و فيل و فرمان آفرين معزز ساختند و اكثر همراهان او را نيز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکیان فرمودند *

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و سیزده هجری مشتملبر تسخیر قلعهٔ کهیلنا و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمانه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمي از تردد و سعي نمی آسود اما از زیاده سري او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمي پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل ذی الحجه سنه چهل و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم پادشاه زاده یورش نموده بحملهٔ پیاپي که از بالا گوله او سنگ و اقسام آتشباري چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمهٔ فتح و متزلزل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدي هزار سوار بود باضافهٔ پانصدي پانصد سوار سرافرازي یافت و شاه زاده بعطای سرپیچ مرصع سربلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشي سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روي اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانهٔ کعبهٔ متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدي سرافرازي یافته بود و از و درآمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پرسرام قلعه‌دار در سپردن قلعه در خواستهای بیجا
می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اضافه و
خطاب پدر و خدمت میر بحری کل آبرو رفتهٔ اورا بحال آوردند -
بشاه زاده حکم شد که توپ شیر دهان و کڑک بجلی و دیگر
توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تردد بر
انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که
شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز خود را اندرون قلعه اندازد و هر کدام
از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیلهٔ سعی
آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود
جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل درمیان می‌آوردند - باوجود
شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که
آن بهادر درخالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازهٔ قلعه
بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب
بدست آوردن ریونی پرسرام قلعه‌دار دست وپا باخته برهمنهاي
چرب زبان را بوسیلهٔ شاه زاده بیدار بخت‌برای پیغام عفوتقصیرات
و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبي او
درجهٔ قبول نمی یافت حتی روح الله خان بخشی و فضائل
خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و
پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهاے او نمي‌داد آخر کار بقول
مشهور شاه‌زاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام
نموده قرار بردن دادند که قلعه‌دار با جان و عیال و آبرو از قلعه
بر آمده ملازمت نماید بعد محاصرهٔ شش ماه و چند روز نوزدهم

صحرام الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پرسرام که دیگر از مردم پادشاهي آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نیاید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته‌ازخجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت باوجود که جمع کثیر از غنیم لیئم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسي مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید از جملهٔ تاریخهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعهٔ کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام‌الله که آیهٔ کریمهٔ الحمدلله الذي سخرلنا بزبان جاري بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام‌اشجار پر از خار و انواع‌مارهاي‌زهردار دران درهای‌دشوار گذار آنقدر دامنگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بودن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز * مصرع *

عیب می جمله بگفتي هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و کل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختهاي گل مهندی قسم اول هزاره و عباسي الوان در مدچشم جلوه گر بود و انواع اشجار ثمردار فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازهٔ شمار و قیاس زیاده توان گفت و الایچي و قهوه و عاقرقره و صندل سرخ و سفید و ملاگیر بمرتبهٔ دران جنگل وفور داشت‌که اگر

بار بردار میسر مي آمد مردم آفت رسیدهٔ لشکر ذخیرها برمي داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ آسمان رفعت چه نویسم

* بیت *

حصاری که مثلش ندیده است کس
همین حصن سخرلنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وزبرون چون گور کافر پر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل

شاهزادهٔ بیدار بخت را یك لک روپیه انعام نموده برای چهاوني و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند وحمیدالدین خان را دوصد سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان راکه دران تردد بسیار امید پیش آمدن و ترقي داشت بعطای جیغهٔ مرصع و بر خطاب او عالمگیري افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزاري پانصدي اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی دو صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از ناموافقت طالع فتح الله خان نتیجهٔ تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور فرمودند - ازانکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبهٔ پنجاب و اطراف آن ضلع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه تردد نیکو خدمتي که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر خواهد در آمد *

بر عقلای تیز هوش ظاهر بادکه حلم و برد باری وخبرداري پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم ستان تحقیق میدانست که اکثر قلعجات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصرهٔ چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه‌دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به‌تعیین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلدمکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام مقرر می فرمودند - اگر چه از بسیاري بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضي مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام برشکال ازان سر زمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضي امرای آرام طلب که ازگراني غله و اختلاف هوا و نالش مردم ناآزموده‌کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بهادر گانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سر زمین رسیده میداند که پنج ماه دمی و ساعتی فرصت چشم وا نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و لای و گل که تا زانو و سینهٔ آدم و اسپ فرو میرفت گذشته و در دکن قرنها بر السنهٔ خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شدائد سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازین قیاس باید نمود که هرگاه سه کروه زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظهٔ آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود، و هنگام بر آمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سر زمین نجات یافتن سبقت و رزند اولا اسم بار بردار درمیان نبود و خانهٔ اکثر از صغیر و کبیر و غني و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونهٔ سقر بلامبالغة توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته افتان و خیزان در تمام روز پاو کروه طی کرده وقت شب بر پارچهٔ سنگی اگر میسر می آمد والا درمیان لاو گل گذرانده باز روز دیگر بهمان کسالت قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تاپاچي و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروري بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه آمیز از زبان برآورده مرحله پیما بودند و جمعي که ازان کم ظرف بودند هرزه وفحش و کفر گویان می رفتند تا بر سر نالهٔ رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواري و بار بردار چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهي و امرای نامي سوای فیلان و نقیران میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانهٔ سرکار و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هرچند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت بسفر های دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناموس مردم که بر شتر و اسپ و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سر و پا برهنه اکثر با زیورهاي گران بها تا زانو در آب و گل فرو رفته تضرع و عجز کنان بفیلبانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفی بلکه زیور میدادند از بسکه بسیار هجوم می‌آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و برسر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هریکي را بجز غم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردني میسر نمي آمد - جمدة الملک امیرالامرا با خیمهٔ بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زدن میسر آید بهم نرسید چون ناچار راوتي که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و باران شب بشدت شروع نمود دوبار راوتي بالای سر جمدة الملک افتاد که آخر تمام شب فراشان طنابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی پختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال باقي مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهي که چند روز در لا وکل افتاده بود حرکت دادن آن بر فراشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه‌دار سخرلنا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان نالهٔ آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بفروبردن آدم و چارپا کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیري نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائي رسید که فیلبانان در طلب حق السعي گذراندن از ناله بجز اشرفي نام روپیه بر زبان آنها جاري نمي‌گردید - هر که بزور بازو و شناوری و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان بسلامت بدر برده حیات

دوبارہ یافتن از فضل الٰهي دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمهٔ تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرساندند • بیت *

تا چند ز مفلسي خود ناله کنیم
زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کر و کور گشته بدر بردن جان و مال خودرا غنیمت میدانستند - آري بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای قطرات رحمت حق ابر قهر الٰهي دریا دریا برای زحمت بندهای عاصی در مکافات اعمال آنها فرو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقي بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیداست که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست بادهٔ غفلت و خود کامي و غرق دریاي معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هر یکي را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائي که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت ازانجا برنمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بیخبران از مکافات روزگار نمی‌گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار بسعي و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمهٔ باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواي آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع هرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقي مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم آنقدر چارپای و مردم آماسیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن کار زندها نیز بجان میرسید * بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست
بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست وچهار روز که لشکر و کارخانجات ازان آب و لا و گل که حکم دریای خون وریم داشت بکسالهٔ تمام عبور می نمودند اما از ذالهٔ خونخوار گذشته آن قدر جا نیافتند که زیاده از یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده نمایند - ازانکه قریب بسه و نیم ماه آفتاب در پردهٔ حجاب ابر و ماهتاب درنقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهي که منجر بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمتاب را خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر طارم چارم از زیر گوشهٔ چادر جهان نورد بر حسب خواهش مشتاقان جلوه گر گشت وبیان شادي و غلغلهٔ خوشوقتي آن چنان بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای قلعهٔ سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعهٔ بنی شاهدرك رسیده مضرب خیام نمودند - اکرچه روز بروز ردای طیلسان از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر بر افراشته میشد اما ابر دریا دل از قطره پاشي باز نمي آمد باری بازار بیع و شرای حرص و احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردي مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان دریوزه کنان مي آمدند از ضرر آدم و جانور موذي محفوظ مانده در مقام چهار پنج روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از انجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشنا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کروه مسافت ازانجا داشت بگوش مردم اردوي هامون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازهٔ زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کروه در شانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواري و باربردار که بهزار سعي و خون جگر ارزان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و گودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید ازانها برداشتند خصوص یک کروه بدریا مانده حالتي بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصلهٔ آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلي دلباختگان مي دادند * بیت *

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید
هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن برسر دریا که دریا دریا خون بجای آب در نظر موج میزد

بسبب ناهمواري و نشیب و فراز معبر قلب و قلت معبر چند کشتی معدود درهم شکستهٔ کهنه که از مصالح کشتیِ طوفان حضرت نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله برمردم بهیر و خلق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت ملاحان و صدمات پواج و تعدي ظالمان بی مروت که در عبور همه مي خواستند بر همدیگر سبقت نمایند و هر کشتي حکم یک تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهاي خدا چه کشیدند ازانکه اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابي چنین هائل
کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیژده روز عبور واقع شد - آنچه بوسیلهٔ شناوري و فرو رفتن کشتي و صدمهٔ امواج و سماجت پواج طعمهٔ آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهرحال بهر صعوبتی که گذشت ببهادر گده رسیده یکماه و چند روز براي تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوري سرانجام تازه پرداختند - همینکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ بقصد تسخیر قلعهٔ کندانه فرمودند - اواخر رجب المرجب سنهٔ مذکور از بهادر گده طرف کندانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد - و از ارادهٔ این سفر چه کوه کوه غم و الم دردلهاي رنج کشیدهٔ دائم سفر سراپا خطر روي داد - سیزدهم شعبان المعظم پاي قلعهٔ

کنداره رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا کشی در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمهٔ آسمان پایه پرداختند و کفار از بالای کوه چون بلای ناگهانی رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و و شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان برروی کار می آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر تسخیر قلعهٔ کنداره

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار آمدند و صاحب مداران وکار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی قلعه را از قلعه‌دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یک‌ماه ایام برشکال درراه پونا و مقامات حوالي قصبهٔ مذکور که از جملهٔ مکانهای آباد کردهٔ سیوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا شایسته خان همانجا حادثهٔ چشم زخم شب خون اندرون حویلی چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن مکان را بنابرآنکه شاه زادهٔ محمد محي الملت خلف الصدق پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطن رانی منوهرپوری بود و زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمای جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران سال باوجود وفور بارش برونت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زدگی رسید و بزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم تیز که بزبان هندي کهرا خوانند و دهوار نیز نامند چنان چند روز متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بسرخی زد و در دو سه صوبهٔ دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و دیگر جنس غله از بسیاری بارش گنده بهار بوسیده و ضائع گردید و سپاه که امید عشرت ارزاني و توقف چندگاه دران سرزمین داشتند بعسرت گراني مبدل گردید - وسط رجب المرجب بارادهٔ تسخیر قلعهٔ راجگده که ابتداء قلعهٔ قلب و ملجا و مکان آن کافر باني فساد آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کسالهٔ آن سفر پرخطر براي خلق همان پارچهٔ کوه بود و تسخیر دو سه قلعهٔ دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر افراشتند چهار کروهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان جاده دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسپ پیاده شده بحسب ضرور انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع بار متعذر بود تا ارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر کشیده از اطفال و عیال دور و مهجور مانده بسبب مقام چند گاه بامید آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و بعضي همانجا تاهل اختیار نموده از صدمهٔ کوچ و عبور کوهها فراغ خاطر داشتند بعده که بپای آن کوه که پنداري درشان همان پارچهٔ کوه گفته • بیت •

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسماني بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند باوجودیکه قبل ازان بیک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدار بسزاولي مردم عمدهٔ آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند آن قدر کار نساختند که برای گذشتن ارابهاي توپخانه و کارخانجات دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید بهیر ناچار از هر طرف که توانستند سرداران کوه پر از سنگ و اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل ورتهه و شتر و گاوسوار بودند برقع پوشیده و چادر برسر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتهه و بهل وا نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرراه بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تیمپان راه طی مي نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده برسر آدم گذاشته بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها افتادند و طعمهٔ و حوش و سباع گشتند یک و نیم کروه مسافت راه که بجریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت از ملاحظهٔ صدمهٔ تیغهٔ قله اش شکم دریده و گاوزیر زمین ازگرانی بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمي بفریاد آمد - اگرچه از وسعت دوره که دوازده کروه جریبي به پیمایش آمده بود محاصرهٔ واقعي متعذر گردید که رسد غله بمحصوران نتواند رسید اما تربیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچهٔ سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجربه کار بسرانجام قلعه گیري کمر همت بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و مورچالها تا پاي حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعهٔ راجگده پیوسته بود که سیواي جهنمي بران عمارتهای عالي ساخته مصالح جنگ نیز درانجا موجود نموده در استحکام برج و بارهٔ آن براي چندین روز ها میکوشید محصوران هرسه کوه درزدن گولهٔ توپ و تفنگ و انداختن سنگهاي سنگین و در کمین بودن براي بردن غله بالاي قلعه کمي ننمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصرهٔ قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می پردازد که در محاصرهٔ دوماه وچند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهاي قلعه شکن پانزدهم شوال المکرم نشانها بالای اول دروازهٔ قلعه مع پردلان قلعه کشا بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنجهٔ اجل گردیده طعمهٔ تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هرطرف که راه یافتند جان بسلامت بدر بردند اما هاماجي نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد با دو سرمایهٔ فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو ازده روز دیگر دست و پاي لاحاصل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را میانجی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود برسر دروازه آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالي نماید - بعد داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در پرده داري شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و فرار قلعه دار بعرض رسید شادیانهٔ فتح بلند آوازه گردید و بندهاي پادشاهي

داخل قلعه شده باقي کفار را بطریق اخراجیان با سر و پا برهنه برآوردند - وحمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوي دیرینهٔ او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدي دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدي و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطاي سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بني شاه گده نمودند - چون در لشکر گراني و کمیا ي غله بمرتبهٔ شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدي یاقوت خان فوجدار دندا راجپوري که بندر و بست تمام کوکن نظام الملکي بدو تعلق داشت ازانجا بفاصلهٔ سی و پنج کروه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدي یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاري گشته در همه باب سر از اطاعت و حکم پادشاهي نمي پیچید و در نسق و تنبیه کفار اطراف تعلقهٔ خود و اجراي راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداري دریا یعني جهازات و کشتیهاي خرد و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبهٔ مي کوشید که هرکه دران ضلع و مکان پرفتنه رسیده میداند که در ندویت و جانفشاني و مغلوب و منکوب داشتن غنیم مرهتهٔ خشکي و دریا کاري که ازو بر می آمد کار دیگر بندهاي پادشاهي نبود اما ازانکه سیدي خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیري علی الرغم مدعي بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلاتوقف خود را بحضور لامع النور برساند و بعد ملاحظهٔ وضع دبدبهٔ

دربار و مشاهدهٔ شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش حوصلهٔ بی آبروئی و خفت کشیدن مقابل ز یست و قرب امرای نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور نماید بعد کار سازی خرچ مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه‌گیری بحضور ارسال داشت و عرضه داشت نمود که درصورت برآمدن غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بندر و بست این ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و درهمان ایام خبر فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت فموده که تا مقدور بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرچ دربار جان و جامه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که تعلقهٔ این سرزمین بنام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بندر و بست آن کوهستان و قلعه‌داری راهیری و اجرای راه کعبة الله در دریا بحال نخواهد ماند پادشاه نیز بغور وتقاضای مصلحت وا رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرافرازی داشت بعطای اضافهٔ نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بپای اعتراض پادشاه آمده بود باز باوجود بحال نمودن کمي منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعهٔ ناگزیر او بعرض رسید معهذا که فرزند صلبي سوای یک دختر نداشت بسیاري از اموال بورثهٔ او بخشیدند باقي بضبط سرکار در آوردند *

اگرچه بعد واصل شدن رام راجا بدار البوار که ازو دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهٔته از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدومال چندان کار نیست اما ازانکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا ارادهٔ خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصي قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بائی نام زن کلان رام راجا پسر سه سالهٔ بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبادي معمور های خود و سعي در خرابي ملک پادشاهي بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبهٔ دکن تا سرحد سرونج و مند سور وصوبهٔ مالوا وجذب قلوب منصوبان خود پرداخت که درمقابل آن همه تردد و منصوبه ولشکر کشي و قلعه گیري عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت مادهٔ سرکشي کفار روز بروز زیاد گردید وهرچند

خلدمکان که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانهٔ اندوختهٔ حضرت صاحب قران ثاني و شهید گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبهٔ آنها داخل گردیده قلعهای سر بفلک کشیده را بتصرف درآورده سرهتهٔ رابي خان و سان ساخت آنها زیاده شوخي نموده بافوجهای سنگین بملک قدیم پادشاهي درآمده بتاخت و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دوردست واقع شده بود مفصوبان تارا بائي بهر مکانیکه میرسیدند لنگر اقامت انداخته بهبندوبست کمایش دار پرداخته با زن و فرزند و خیمه و فیل بخاطرجمعي سال و ماه بسر میبردند و شوخي زیاد ازحد می نمودند و همه پرگنات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند ●

صیغهٔ صوبه‌دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هر جا قافلهٔ سنگین بشنود با سفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخت نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتهه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتهه وصول نتواند نمود صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصرهٔ و خرابي آن معمورهٔ پردازد - و راهدار آن بدراهان پیشهٔ او آنکه بیوپاري متفرقه که خواهد از آمت آنها سالم بگذرد في ارابه و گاو وجه مقرري که سه چهاربرابر راهداري فوجداران ظالم پیشهٔ پادشاهي باشدگرفته شریک غالب جاگیردار و فوجدار گشته راه جاري نماید - درهرصوبه یک‌دو گذهي ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخت ميآوردند و

مقدملی صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه‌داران کفار گدهیها بنا نهاده بحمایت و اعانت مرهته با حکام پادشاهي در ادای محصول بدار و مدار مي ساختند و تا سرحد احمدآباد و پرگنات صوبهٔ مالوا تاخته بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه خرابیها که درصوبه‌جات دکن احمدآباد و اطراف اجین رسانیدند و قافلهای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی اردوي معلی بلکه تا گنج پادشاهي تاخت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخي که دران ایام قلعه گیري که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهته نداد مابین سرحد بندرسورت و احمدآباد کنار معبر بابا پیاري و آب نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعهٔ شجاعت خان که صوبهٔ احمد آباد بنام پادشاه زادهٔ محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه پادشاه زاده آنجا برسد یا نائب مستقل تعین نماید سند نیابت بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین ضمن فوج غنیم لیئم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح بندر سورت آواره گشته بعد خرابي بسیار که به چند پرگنه رساندند بقصد عبور از آب نربدا که مابین سرحد احمد آباد و بندر سورت واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبهٔ احمدآباد باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداري محمد بیگ خان و نظر علی خان پسر خواندهٔ شجاعت خان و التفات خان فوجدار تهانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامي احمد آباد که قریب ده دوازده سردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگي آن سر زمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بدمآل از آب نربدا عبور نموده گذار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرهته نیز بفاصلهٔ هفت هشت گروه رسیده فرود آمد ازانجمله دو سه هزار سوار خوش اسپهٔ قزاق پیشه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابلهٔ آنها پرداختند بعد زد و خوردي که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج بادشاهي دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهتري بدست آورده نقارهٔ فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدلي و خاطرجمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها وا نمودند و زین از پشت اسپان فرود آوردند وبعضي بخواب رفتند وجمعي بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگي انتخابي کفار که در اطراف آب کنها و مغاک کنار دریا پنهان شده جاسوسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر بادشاهي ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیها ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت اسپ زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد ازانکه از یک طرف دریا که درانوقت از رسیدن موج دریاي شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج برسر رسید آدم بسیار کشته و زخمي گردیدند و جمعی کثیر خودرا بآب زده غرق بحر فنا گشتند و نظر علي خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پاي لاحاصل زده دستگیر شدند و التفات خان که خودرا
ازیکه بهادران میگرفت بر اسپ چار جامه خود را باب زده
خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غنیم تمام فوج
پادشاه بمیان آوردند دهنا جادو از زباني همه سرداران صاحب
اختیار بناي قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوکران
عمدهٔ رانی مشتمل برطلب حضور صادرگردد بعده که نزدیک اردوي
معلی برسند راجه‌را ساهو - درخدمت پادشاه زاده محمدکام‌بخش
داده چهار پنج‌کروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهتّه ابتدا با راجه
ساهو ملاقات نمایند بعده باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را
ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز
ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم‌تیار نمودن قریب هفتاد فرمان
بنام نا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق
مرضی حضرت خلد مکان نیفتاده و از راه عاقبت بیني و روباه بازی
آن طائفهٔ بدسگال وسواس بخاطر رسید که اگر آن طائفهٔ بدعاقبت‌با
چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزویر
راجه ساهو‌را با پادشاه زادهٔ همراه گرفته رو بجبال دشوارگذار گذارند

چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل راني را جواب دادند
و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهتّه بسیار فراهم آمده سرراه
گرفته بودند بآنها محاربهٔ عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم
کفار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ
کنان درین ایام که برای محاصرهٔ قلعهٔ تورنا خبرکوچ درمیان بود

بحضور رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای
قلعه رفته مورچال خود قائم نماید *

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق سنه هزار و صد و پانزده هجري

بعد تسخیر قلعهٔ بخي شاه گڈه چند روز برای آرام لشکر ظفر
اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعهٔ تورنا
که چهار کروهی راجگڈه واقع است رایت ظفر آیت بر افراشتند -
در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام
لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خودرا برفیلان و مزدوران
و فقیران بلغور خانه بمنزل میرسانیدند - بکوچ یک دوکروه بپای قلعهٔ
تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای
ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روي اعتراض لطف
آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه
ملازمت نماید پای قلعهٔ تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور
حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه
نبرد و دلاوران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند
خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرهٔ
اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرصهٔ ظهور آوردند -
و در محاصرهٔ چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان
حسین از جائی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت
و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازي رو برو و ضائع
شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال او آواره گشته بودند
دستگیر گردانیده از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه
خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافهٔ دوصدی
بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و
مبارزان قلعه گیر عالگیر پادشاه کشور ستان در محاصرهٔ و تسخیر این
قلعهٔ آسمان رفعت بعرصهٔ ظهور آمده عنان کمیت خامهٔ تیز رفتاررا
از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل
کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعهای دیگر بی آنکه
بقلعه‌دار پیغام و پیام وعده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام
آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذي القعده که غرهٔ فروردی
و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد ونه از
عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصرهٔ
عمده شریک تردد محاصره‌گفته میشد باتفاق جماعهٔ ماوایه که در فن
قلعه گیري شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاري زینهای
آسمان پایه وکمندهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشني
ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد
مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلادت
باحاطهٔ حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد
شیر نبرد با حربهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهي
که قابو داشتند برفراز کوه برآمده باشارهٔ وعلامت مقرري که میان هم
دارند دیگران را طلبیدند وقریب بیست و پانج نفر مسلح بچهتي
وچابکي با یک نفیر قواز خودرا پبهم رساندند و از عقب آن جماعهٔ

سرباز امان الله خان مع عطاء اللهخان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هردو بهادرگشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناگاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حملهٔ بهادرانه آوردند - درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیري ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاحاصل میزدند کارزار مردانه نموده اکثري را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعي در گوشه و کنار خزیدند واز بالا صداي نفیر اشارهٔ فتح واز پائین نقارهٔ شادیانه بنوازش درآمد - و بعضي که از هرطرف راه یافتند باسروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاري محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعجز درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتوح الغیب موسوم گردید - و آنچه بر السنهٔ خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعجات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جملهٔ قلعهای آن ضلع قلعهٔ که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازي بتسخیر درآمده همین قلعهٔ فتوح الغیب است - امان الله خان که هزاري پانصد سوار بود باضافهٔ پانصدی دو صد سوار سرافرازي یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عنایات سربلندی یافتند وحمید الدین خان بهادر را خلعت درشالهٔ پوشاک خاص مع سرپیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند - چون ایام بارش

رسیده بقصد چهارنیي حکم پیشخانه بردن طرف قلعهٔ چندبر که در تصرف مردم پادشاهي وملک نوآباد نواح گلشن آباد بود نمودند اواخر ماه ذي القعده برموضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول فرمودنده - روح الله خان ثاني بآزار سنگ مثانه درین ایام ازین تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان هندي ترجمهٔ معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات ڈهیر که نجس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرري گفته میشد و درایام شورش حیدر آباد برای کمک ابوالحسن فوج خود فرستاده بود و پادشاه خانزاده خان پسر روح الله خان را برای تسخیر قلعهٔ سکر و مکانهاي قلب و ملجای آن کافر تعین نموده بودند و او از صدمات افواج بحر امواج امان خواسته بحضور آمده در همان زودي بمقر اصلي شتافت - پرداخته - باز در ایامي که روح الله خان کلان در سنه سي و دو بتسخیر رایچور مامور گردید پریا نایک نام برادر زادهٔ پیم نایک را که هنگام نزول رایات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردوي معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بتقاضاي وقت که دبدبهٔ عالمگیري مشاهده نموده و بمنصب سرافرازي یافت مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت یابد واکنکیرا که مسکن آباو اجداد آن بد اصل بود رفته سروسامان

درست کرده باز هرجا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردد
و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنکیرا که دیهی بود
آباد از توابع سکر بر فراز کوه برقنداز بسیار که مراد از کالی
پیادهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت
دارند درانجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سکر از تصرف پیم
نایک آن سگ نابکار بحیله و روباه بازي مقر و جاي ماندن عیال
و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز ارادهٔ
بازگشت ننموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطهٔ سابق
احداث نموده و گرد آوري مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته
بمدد روزگار سفله نواز و زمانهٔ کمینه پرور قریب چهارده پانزده
هزار پیادهٔ آنجا که در قدر اندازي و جلادت شهرت تمام دارند
فراهم آورده آن پشتهٔ کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک
فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج
معمور های مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه
فوج بر او تعین مي شد بزور جمعیتي که باو فراهم گشته بودند
و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقهٔ
ساخت وساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود درفرستادن خریطهای
هون و جواهر و اقسام جنس رخنهٔ گفتگو را مسدود می ساخت
و در عرضه داشت بعذرهای غدر آمیز خود را در جرگهٔ زمینداران
مالگذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزوني
عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و توپهای خرد وکلان
میکوشید تا آنکه آن مکان بقلعهٔ واکنکیرا مشهور گشت و با غنیم لیئم

مقرري دکن همداستان گردید و جگنا (22) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به‌منصب سرفرازی یافته شد زمینداري آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده بافوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده‌که پادشاه زاده محمداعظم شاه را براي تنبیه و گوشمال آن بدسگال تعین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقهٔ او را تاخت نمودند قابوي وقت را کار فرموده‌ملازمت بادشاه‌زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطائف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بسرکار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجهٔ غضب‌سلطاني‌رهائي یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقهٔ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد ازانکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند وغازي الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق‌را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت۔ و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعجات طرف پونا و چهارنی سمت جنیر که هفت و نیم ماه درانجا توقف واقع‌شد و درین‌ضمن دو سه قلعهٔ غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور سعي بهادران

---

(22) ن - چکیا

کوه نبود بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرد و فساد آن بدنهاد بعرض
می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه
طرف واکنکیرا برآوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلدمکان مطابق سنه هزار و صد و شانزده هجري

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف
واکنکیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که
بصوبه‌داري بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و پرگنات نواح
واکنگیرا تعلق بجاگیر او داشت و دست او بسبب مفسدي پریا
بدو نمیرسید طلب حضور فرمودند و بخشي الملک ذوالفقار خان
بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او
نیز حکم صادر شد که خودرا بواکنکیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر
فوجداران عمدهٔ صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند
و اواخر شوال حوالي قلعهٔ مذکور شرف نزول واقع شد - در همان
زودي قلیچ خان خودرا مطابق حکم رساند و بموافقت تربیت خان
و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانهٔ جهان آشوب
مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوري مصالح قلعه‌گیري
گشتند و خود عالمگیر غازي بتفاوت یك کروه مضرب خیام حکم
نموده بهادران کارطلب را سرگرم‌تردد جانفشاني وکافر کشي ساختند
و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقهٔ
خویش پرداخته برای طلب کومک از نزد تارا بائی و دیگر
سرداران مرهته رسل و رسائل بمیان آورده باستظهار چند هزار

سوار که از همه قوم خصوص مسلمین حتی جمعي از بد نام کن سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیادۀ سیاه روی بیشمار و توپخانۀ آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند محاربات عظیم بمیدان می آمد و از هردو طرف جمع کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزي وقت طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلیچ خان بهادر و عزیز خان روهیله و اخلاص خان میانه که فرصت قابو جویان بطریق طلایه اطراف میر مي نمودند بر پشتۀ که بلال ٹیکري شهرت داشت و پارۀ سر کوب حصار ان معموره بود جلو ریز رسیده جمعي از برقندازان را که نگاهبان آن مکان بودند بضرب شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال قائم نمودن تردد رستمانه بظهور آوردند - و دربن ضمن شوره بختان تیره درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هرطرف چون سیل بلا از بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهي فرو گرفتند و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکه بعد رسیدن خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیرالامرا اسد خان و دیگر بندهاي رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هرکدام خود را با فوج کم و زیاد که توانستند عجالة رساندند - و چین قلیچ خان بهادر و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظهور آوردند اما ماندۀ برروي

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولهٔ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجهٔ شهادت رسیدند و از ضرب گوله و صدمهٔ بان هر دو پای اسپ محمد امین خان و یک دست اسپ چین قلیچ خان ازکار رفت و هردو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلاش فیل و اسپ و آدم که بالای هم می افتادند اسپان کوتل هردو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را ازان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسپ کوتل خاصه برای هردو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامهٔ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دویم و سویم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملهٔ بهادرانه بر فراز پشتهٔ دیگر که محاذی بازار آباد کردهٔ آن کافر که بزبان هندی پینته گویند و پورهٔ آباد کردهٔ جماعه تهیران که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتردد بهادرانه جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتهٔ لال تیکری منتشر بودند برای مقابلهٔ حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتهٔ لال تیکری رسانده استقامت ورزید - درهمین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ باجمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشتهٔ دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی الاتصال گوله و اقسام آتشبازي و سنگ دست و فلاخن میبارید و نزدیک بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائي رسد و آثار فتح وتسخیر قلعه بزبانها جاري گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن فوج سنگین مرهتهٔ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت

۵ - و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو راو مع دو سه نا مردار نامی دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت نه‌هزار سوار و پیادهٔ زیاده از شمار از دور نمودار شدند - ازانکه آمدن دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابلهٔ فوج پادشاهي مي پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تر از قلعهای مفتوح گشتهٔ دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآرند و هم منت و احسان کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یک طرف فوج سنگین آنها مقابل افواج پادشاهي شوخي زیاده بغلبهٔ تمام نمودند - درین حال که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرگ و ژالهٔ بلا می رسید سرداران پادشاهي را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند و از طرف دیگر دو سه هزار سوار یکه تاز رسیده قبائل خود را بر مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفاقت پیادهای قلعه که بر آمده بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعده ناسرداران رانی بآن تیره روزگار پیغام نصائح آمیز دادند که هرچند ما و تو بموافقت و اعانت همدیگر مقابل افواج بحر امواج پادشاهي دست و پا زیدم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثي خود بعجز
و فرمان برداري نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادهٔ
نخوت گفتهٔ آنها را بگوش ننموده مبلغي نقد و جنس ماکولات و مشروبات
بطریق ضیافت نزد آنها فرستاد و هرروز برای نامردان خرچ مقرري
قرارداده تا انقضای ایام محاصره برساند و بسماجت تمام تکلیف
رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را
غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شوخي
آغاز مي نمودند جمعی کشته و زخمي میگردیدند و روز بروز بر فوج
مرهته مي افزود و بسیاري از بندهای پادشاهي نیز بکار مي آمدند
و بدرجهٔ شهادت میرسیدند و تزلزل تمام در لشکر افتاد آخر کار
رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه روباه بازی و مکاري تمهید
و منصوبهٔ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیري که بوسیلهٔ
دست فروشي و داد و ستد مایهٔ تجارت بهمرسانده با همه قوم سودا
و معامله نموده طرح اختلاط و گرمي آمد و رفت بهمرسانده و از فوج
پادشاهي اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود
همداستان شده بدست او پارچهٔ کاغذی مشتمل بر التماس
مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغني آن التماس را
نزد هدایت کیش واقعه نگار کل که سررشتهٔ تمام مقدمات ملکي
و مالی قلمرو هندوستان نزد او مي باشد آورده حاضر ساخت که
در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل
بر سرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیتدبیر بد گهر بعد استفسار احوال
لشکر ظفر اثر این پارچهٔ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیرخواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسولهٔ آن بدکیش را بخدمت
پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت
و غلبهٔ کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بوساطت
پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصهٔ
التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه
برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسپ و جواهر و منصب
سر افرازی یافته بطریق یرغمال درگلال بار باشد بعده از روی
درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوافی را که دران ایام
بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای
نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه‌دار و اکنکیرا
بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعدهٔ یک هفته قلعه دار با چند
نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد
نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن
بداصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت
و اسپ و جواهر و منصب سر افرازي یافته آداب تسلیمات
عنایات پادشاهي و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح
تمام وعدهٔ و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون
حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه
فردا ساعت ملاقات پرپا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار
ملازمت نماید گذراند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای
شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات
تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش بزبن حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازي یافت و بعبد الغني کشمیري
در دلالي تقدیم این خدمت منصب سه صدي مرحمت فرمودند
و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات
و پیر زالهای چند که عدم و وجود آنها مساوی بود شروع نمودند
تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز
بعذر حرارت و عارضهٔ تپ بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن
پیغام بسرسام منجر گردیدن تپ و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر
آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه
بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از
قلعه بزیر انداخت یا از اثر سودا خود را بلشکر مرهته
رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاري و بیقراری از راه مکر و
عیاری بلند ساخته بپادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد
خاطرجمعی از مفقود الاثر گردیدن پسر قلعه خالي مي نمایم
امیدوارم که سوم سنکر پسر خرد مرا بجای برادر خلعت زمینداری
مرحمت نموده نزد محتشم خان بفرستند که بعضی جا خزانه
باطلاع او مدفون ست بقلعه‌دار نشان دهد و با باقي مال و عیال از
قلعه برائیم پادشاه غافل از مکر و منصوبهٔ آن مکار شوم سنکر را نیز بقلعه
نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن سگ نابکار و عیار پرکار
دفعهٔ ثاني بحیله و وعدهٔ امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد
و رفت بر روی مردم پادشاهي بسته محتشم خان را بدستور
محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشاند تا آنکه منصوبه وغدر
و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوفا راز راه حوصله وبردباري وتقاضای وقت ومصلحت بزرگي بر روی خود نیاورده بدار و مدار موافق وا نموده با آنها سلوك مرعي داشتند - درین آوان چون خبر نزدیك رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داؤد خان و غیره چند سردار صاحب فوج رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود باز آغاز شوخي نمودن آن طائفهٔ ضال بدسگال پای قلعه استقامت ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم کم حوصله ببدنامي تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست افسوس برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهي تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چندین نجس ترین قوم مردار خوارچنان پادشاه مراپاتدبیرو فرهنگ را بدین مرتبه بفریبد - وشوخي مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهمرسانده بود روز بروز زیاده میگردید تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و داود خان پني صاحب مدار تسخیر چنچي و جمشید خان بیجا پوري و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف خان قلعه دار قمرنگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت بندیله و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیري از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاري ده بی کسان زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعي دیگر از پردلان رسیده سر سواري ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات طرفین بمیان آید نظر بر ینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخي مي نمودند گرد راه تکان نداده از راه نا رسیده ابتداء طرف پشتهٔ که محمد امین خان و سلطان حسن مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند فاقه بر آنها گذشته بود تاخت آورد و دیگر پردلان کوه نورد شیر نبرد پیهم رسیده از هرطرف بران بدسرشتان نکوهیده خصال حمله آور گردیدند - درین ضمن هرکاره از اثر گردي که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت درطرح دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز معلوم شد که غبار فوج طلایهٔ پادشاهي است درین فرصت کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هریک بندهاي کار طلب شرط جانفشاني بعرصهٔ ظهور رسید خصوص حمید الدین خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای جلادت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بر روی کار آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکهٔ کارزار گرم بود تا آنکه جمشید خان باجمعي از راجپوتان روشناس بهمراه راو دلپت وچندی دیگر منجملهٔ خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان و محمد امین خان و بعضي دیگر پردلان حکم شد که بطریق طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن تیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار خان چند باولي و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگي آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کنکي و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایهٔ دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعي بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رسانیدند - روزي که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آرزوی شهادت که وقت ترده محاصرهٔ همه قلعجات این تمنا در دل آن پادشاه غازي متمکن بود شریک ترده قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یک طرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعي دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمي همدیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبهٔ از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز ومبارزان جلادت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاده شده مقابل حملهٔ مخالفان شعله وار رو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعي از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

زبس کشته افتاد در کوه و دشت
جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دو سه حمله ابتداء پشتهائي که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیش رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پیشه زیاده از یک کروه پیاده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمي نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح بر افراشتند - و مخذولان دلباخته دو سه هزار بند و قیچي را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وار زن و فرزند و زیوري که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جا ها را بدست خود آتش زده از دروازهٔ دیگر و راههای مختلف که برای گریز چنین روز مي گذارند برآمده پیهم خود را بفوج مرهته رسانیدند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعلهٔ آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرر بار برفرار آن بدکیشان سوخته اختر مطلع شده اکثر دلاوران مع داود خان ومنصورخان باجمعي که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثري ازان جماعه نیافتند مگر چندي دست و پا باخته زخمی که پاي گریز نداشتند و محتشم خان بیچاره که اگر لمحهٔ مردم پادشاهي بفریاد او نمی رسیدند سوختهٔ آتش بیداد آن گروه مي گردید درآنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قلعه بتصرف پادشاهي درآمد و صدای شادیانهٔ فتح بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافهٔ هزار سوار و شمشیر مرصع و اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره مفتخر ساختند همچنان داود خان و بهادرخان و حمیدالدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جانفشانی بتقدیم رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسپ و جواهر سربلندي حاصل نمودند - حاجي سیف الله خان میر تزک که زخم گولي بدست او رسیده بود صد اشرفي انعام زخم بها باو مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که ابتداءً مصدر ترددنمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعین گشتن برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز ترددات ازانها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان را اضافهٔ هزاري بر چهار هزاري مع شمشیر مینا عطا فرمودند و اضافهٔ پانصدي مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند و قلعهٔ واکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمالت زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام برشکال و آرام سپاه طرف قصبهٔ دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت مسافت سه چهار کروه جریبي واقع است چهاوني مقرر گردید - و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالي و ملکي تعین نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضي زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلي از ملک نو مفتوح و پیشکش زمینداران بوصول در آمد - درینولا خبر رسید که قلعهٔ بخشنده بخش عرف کندانا از بیخبري قلعه دار و حیله پردازي غنیم بتصرف مرهته رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را مع تربیت خان برای تسخیر و محاصرهٔ آن مرخص فرمودند ٭

درین آوان عارضهٔ بدنی بپادشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفاصل بشدت و وجع عجیب بهمرسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هرچند هر روز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خودرا مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگردیدند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید واز غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای نا خوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده دوازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود وسوختهٔ بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعهٔ ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق بر می آوردند بعد از فراغ این دوای مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیدرگانون شدند - چین قلیچ خان را بتعلقهٔ صوبه داری او مرخص فرمودند و بکوچ و مقام که بتحریر واقعات مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالهٔ تمام اواخر شعبان ببهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند ٭

ذکر سوانح سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار و صد هفده هجري

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و اداي صلوة فرض و سنت بدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام دو وقت بلا ناغه دیوان نموده متوجه امور ملکي و مالي میگردیدند - ذو الفقار خان را براي تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگرشدند ٭

اگرچه ساهو پسر سنبها نبیرهٔ سیواي جهنمي را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزاری دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر سیر حاصل سرافرازي بخشیده دیوان و خانسامان و دیگر متصدیان او علحده مقرر فرموده بودند اما در احاطهٔ گلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذو الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچهٔ او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه التماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - وسط ماه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضاي بیست و دو سال بهم عناني نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاري گردید

که احمد نگر مکان اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعهٔ بخشنده بخش از سعي وتردد ذوالفقارخان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر پادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبهٔ احمد آباد بود از شنیدن عارضهٔ جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت ارادهٔ احرام حضور باظهار اضطرار بسیار بعذر ناموافقت آب و هواي احمد اباد نمود خلاف مرضي بظهور آمد و فرمان درجواب بدین مضمون صادر شد که ماهم درایام انحراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم درجواب ما فرمان رسیدکه هواي همه جا بانسان سازگار است مگرهوای نفس اماره بعده که محمداعظم شاه مکرر معروض داشت صوبهٔ مالوا باو مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودندو بطریق استعجال طي مسافت راه دورنموده اواخرماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید - صوبهٔ احمدآباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبهٔ بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشا زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادرشد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان باحمداباد خودرا رسانده از بندوبست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبهٔ داري برهانپور به نجابت خان ضمیمهٔ قلعه داري و فوجداری قلعه ملهیر و سرکار بگلانا صادر نمودند - و صوبهٔ مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر ابادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشتهٔ اخبار نویسان دار الخلافت بعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار شاه جهان آباد بود مفصل مسموع نمود چون خالی از غرائب نیست چند سطری ازان می نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوافی که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود ازانکه بتلاش کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانهٔ او درویشی با عصا وردای مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم قدس سره ام و در عالم رویا بتعلیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و ماموروم بوین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکنم نزد هیچ احدی زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که درخدمت شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی آنقدر افسانه و افسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت بیش از بیش شعله‌ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر کرده در همه باب کمر خدمتگاری بست و آن فقیر پر تزویر ازمیل نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هربار چند اشرفی و قدری پرسید او در جواب گفت که خلل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه فام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بریختن خون طفل معصوم دهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لاوارث در نظر دارم که بمبلغ قلیل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجاذبهٔ
طمع راضي گشته چند اشرفي بدست آن شعبده ساز داد واو آن
اشرفي را نگرفته قدري زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نموده
که رفته در فرصت چهار پنج گهري طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطرهٔ خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را بعجالة
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پهر شب مانده مردم کوتوال باصداي بوق و روشني
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامهٔ زدند درو طلب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را
حوالهٔ ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضي
ساختن مردم کوتوال بقبول صد در صد روپیه از ملاحظهٔ بدنامي
تا هزار و دو هزار رسانده پیغام بمیان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حوالهٔ
آنها نمایید و یک دام ندهید بتسلي صاحب خانهٔ مي پرداخت
و هرلمحه بر سماجت پواج مي افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زباني تمام

خود را بیرون در انداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبرید
طلاي غیر مسکوک را در کورهٔ آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده
آتش رغبت اورا تیز مینمود و کار عیاری بجائي رساند که تحقیق
صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
است و درین مابین هر چند بد و تواضع بعض تحف و تکلیف تغیر
لباس مینمود او بلباس بی‌طمعي التماس اورا رد مینمود - و در
هریک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خود صنعت چند که
عقل درغور آن حیران بود بجلوهٔ ظهورمي آورد و بر اعتقاد مکرمخان
یکی بده مي افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر درمیان
مي آمد وعده مي نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
فال و هم تماشا باشد ساخته داده کاید تعلیم آن حواله نموده بقصد
سیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
رسید وفرمودکه دیگي که ازان کلان‌تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفي
وطلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچهٔ مس دران ظرف
جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت وقت دران دیگ
گنجد باشارهٔ چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق ردیهٔ
عیار پیشگان ذو فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال
بالای هم‌چیده سر اورا بگل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار
مع دیگ در انجا مدفون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
بر افروخت بعده که ثلث از اول شب گذشت صدای غریب
و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراسیمگي دست افسوس برهم مالید مکرم خان مجب اضطرار هر جا که خواهید برد جواب خواهم داد بلکه ضرور گردید که دست آن لعبت باز گرفته حوالهٔ مردم کوتوال نمودند و پیادها بحضور مردم مکرم خان دستهای فقیر را بسته با خود گرفته بودند - مکرم خان نزدیک بصبح مردم را برای تحقیق احوال که بر سر فقیر چه گذشت فرستادکسان رفته هرچند پی تحقیق احوال فقیر پر تزویر پرداختند اصلا نشان مقولهٔ شب و آمدن مردم عسس بر در خانه نیافتند تا بیردن فقیر چه رسد چندانکه جست و جوی هنگامهٔ دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقیر معلوم نگردید که چه شد و کجا رفت حتي از مردم محلهٔ خود که بر دروازه و دران کوچه بودند استفسار شنیدن آواز بوق و شور و فساد شب نمودند احدی زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبوح که زیر خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند - و هر ساعت برحیرت افزود تا آنکه آتش اطراف دیگ را خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سوای سنگریزه وپل سیاه بجای طلا و اشرفي بنظر نیامد وقصهٔ سر بسته باوجود احتیاط اخفا برملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان براي تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری عیار عیار پیشهٔ آمده صنعت چند نمود و مبلغی که در قسمت او بود در مزد و انعام تماشای که دیدم باو بخشیدم برد ٭

باز بتحریر سوانح حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان
می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه
غرور شجاعت و تهوري و گردآوری لشکر و خزانهٔ جزوی که
در احمدآباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت
و وجودی بر برادر کلان نمي گذاشت بلکه در همه باب خود را
بزرگ مي پنداشت و بادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم
بعرصهٔ وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر
بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده
محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار چندہ مدت صوبه‌دار
بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانهٔ بسیار شهرت یافته ازانجا
بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعي
و غیر وقوعي خاطرنشان بادشاه کرده بسماجت تمام مصلحت
طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیهٔ کریمه وَلَا يَحِيقُ
الْمَكْرُ السَّيِّءُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلای عظیم جان
او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب بهم برای شاه زاده
محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن
بخدمت جد عالي‌قدر بست - و خبر واقعهٔ بادشاه‌زاده محمد اکبر
در حوالي توابع گرم سیر خراسان که از یک سال شهرت یافته بود
و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام
ملتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند دریندولا از زبانی
محمد اعظم شاه بثبوت پیوست •

ذکر سوانح سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعهٔ
ناگزیر خلد مکان طاب ثراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری

محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور ازانکه غرور شجاعت و
گردآوری لشکر و سپاه کار زار دیده که علاوهٔ آن جملة الملک اسد
خان را با جمعی دیگر امرای صاحب‌مدار حضور با خود رام ساخته
بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز
مزاج پادشاه پارهٔ بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت
بلاناغه نمودند اما اثر ضعف و علامت سفر آخرت از چهرهٔ حال
پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین ازطرف پادشاه زادهٔ
محمد اعظم شاه نسبت بپادشاه زادهٔ محمد کام بخش که حافظ کلام‌الله
و از علم عقلی و نقلی بهرهٔ تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی
و حرکتهای بیجا وقت تابو ظاهر می گردید ازانکه پادشاه را
رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خورد
محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن
عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهرهٔ حال او
ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش
نمودهٔ درخدمت پادشاه زاده سپرده درخبرداری او تاکید فرمودند -
حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای
وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد
با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود
مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز وقت کمر بسته باحتیاط
تمام درنگاه بانی پادشاه زاده می کوشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع يافته مكرر شكوهٔ اين معني بخدمت پادشاه نمود جواب حاصل نشد تا آنكه رقعه بخدمت نواب زيب النسا بيگم همشيرهٔ اعياني خود مشتمل برگلهٔ بي ادبي حسن خان كه پا از دائرهٔ حد مراتب خود بيرون گذاشته نوشت و دران درج نمود كه اگرچه مقابل شوخي او تاديت آن بي ادب كاري نيست اما ادب حضرت مانع است آن رقعه كه بحضرت خلد مكان رسيد بعد مطالعه برهمان جواب بدستخط خاص نوشتند كه وجود حسن خان معلوم كه از طرف او اين همه مغلوب وسواس و هراس گردد ما محمد كام بخش را جائي مرخص مي نماييم - اگرچه محمد اعظم شاه از مضمون طعن آميز جواب برخود پيچيد اما بجز صبر چارهٔ كار ندانست و جدا شدن برادر خرد را غنيمت دانست - ازانكه پادشاه عاقبت بين مزاج خود را خالي از مادهٔ خلل نيافتند و گرمي بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز زيادة مشاهده مي نمودند ماندن هر دو شير زنجير گسيخته بعد ارتحال خود در لشكر مادهٔ خلل و فساد عظيم در بارهٔ خلق الله دانستند و رعايت خاطر محمد كام بخش نيز ضرور بود ابتداء پادشاه زاده كام بخش را با همه اسباب سلطنت و اكرام و احترام تمام بصوبهٔ بيجاپور مرخص فرمودند و حكم نمودند كه از حضور نوبت نواخته روانه شود از مشاهدهٔ آن محمد اعظم شاه چون مار زهردار پيچ و تاب خورد اما طاقت دم زدن نداشت - و در همان دوسه روز محمداعظم شاه رانيز بتعلقهٔ صوبهٔ مالوا بتعين سزاولان شديد رخصت نمودند - بعد روانه نمودن هردو پادشاه زادة آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانهٔ الماس بیش قیمت بطریق تصدق عرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقهٔ هنود و اختر پرستان است چهار هزار روپیه نزد قاضی القضات بفرستند که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را زود بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزینت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بنام فرزندان نوشته حوالهٔ حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعده سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجري سیزدهم اسفندار ماه الهي بعد ادای نماز صبح شروع بذکر کلمهٔ توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضهٔ جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحلهٔ عمر بپایان رساند و پنجاه سال و دو و نیم ماه علم سلطنت بر افراشت *

* بیت *

اگر صد سال مانی دریکی روز * بباید رفت زین کاخ دل افروز

و ما بین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و شاه زري زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند دیه سیر حاصل از پرگنات نواح خجسته بنیاد منجملهٔ سرکار دولت آباد جدا ساخته به پرگنهٔ خلد آباد موسوم نموده برای خرچ مزار آن خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستری ممتاز باشد بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیدهٔ او در جلد اول بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آرای هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر بودند اما ازانکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی فرمودند ـ و بند و بست ملک بی‌سیاست صورت‌نمی‌گیرد و میان امرا بسبب هم‌چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که بکار می بردندکمتر پیش میرفت و هر مهمی که می‌نمودند بطول می‌کشید و بآخر نمی رسید ـ باوجود طی نمودن نود سال ازمرحلهٔ عمر درحواس خمسهٔ ایشان تفاوت راه نیافته مگر پارهٔ در سامعه که آنهم‌بدیگری معلوم‌نمی شد ـ و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر می‌بردند و از اکثر لذات که لازم‌ملزوم‌بشریت است‌گذشته‌بودند ٭

روزی ضعیفهٔ از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بحضور آوردحکم تاکید مسترد ساختن زر مغصوبه باو دادند باز برگشته آمد که فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نمود فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعدهٔآن ستم رسیده بار دیگر همان فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق قرار داده ازمن از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد آورد درجواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد لهذا حکم سیاست بلک دو فوجدار ظالم هرگز نفرمودند چنانچه تمام ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظهٔ سیاست حکام و فوجداران پرگنات

می گرفتند و گرز برداران زنده برای خود زر و برای نمود مچلکا گرفته برگشته می آمدند ٭

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روي زمین که در بیست و یک صوبهٔ قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان راه حق که اطلاع دارم اجمالي و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد ٭

حقائق و معارف آگاه شیخ محمدوارث که مجموعهٔ فضل و کمالات صوری و معنوي بوده درعالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده منظور دیگر نظر یافتهاي الهي گردیده بودند چندان خرق عادت ازان پیرو راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت زبان زد ساخته بودند و مکرر پادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند و در برآوردن کار خلق سعی و افر ازایشان بعمل مي آمد ٭

دیگر شیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت و نفس کشي خویش و بارکشي محتاجان دلریش چنان طبل شهرت آن واصل الحق گوش عالمي را پر آوازه ساخته بود که اکثري از مسلمین و هنود و معتقدان هرقوم ایشان را مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر برآوردن کار محتاجان و د ماندگان میگردیدند و سر برهنه بذکر الله هو مشغول بوده دمي بي یاد الهي نمی بودند - بعدهکه سیدي یحیی کوتوال شاه جهان آباد گردید مردم نوکر مي نمود جمعي نزد شیخ آمده التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همره گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکري آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مربي عالمي اند و من سه عيب دارم اولا غلام بيع زده و دويم قوم حبشي كه درشت روی و درشت گوي بدترين اسانند سيوم كوتوال كه كسب و كار او به بيروئی است الحال كه تشريف آورده برای اين جماعه مي فرمايند بجان منت داشته قبول دارم اما بار ديگر كه تصديع كشند قبول نخواهم نمود - شيخ گفت اگر باز آمده باعث تصديع گردم سر مرا تراشيده برخر سوار نموده تشهير نمايند - سيدی يحيی جمعی را كه شيخ برده بودند چهره نوشته صحيح نمود بعد دو سه روز ديگر باز سه چهار نفر آمده بخدمت شيخ ازروی سماجت بجد شدند كه مارا هم برده نوكر نمايند هرچند شيخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شيخ حجام و خري همراه گرفته نزد سيدي رفته گفت چون شرط كرده بودم كه اگر باز تصديع دهم سر مرا تراشيده تشهير نمايند و اين خر و حجام همراه آورده ام الحال سزا كه بايدداد قبول دارم اما اين چند نفر را نوكر بايد نمود - سيدی يحيی شنيده تبسم كنان فرموده شيخ را قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مكان را مخاطب ساخته بطريق وعظ گفتندكه هرگاه سيد كونين رسول الثقلين صلی الله عليه و آله وسلم دختر خودرا كدخدا نموده باشد توكه بادشاه ديندار باشي دخترهارا چرا كدخدا نمی نمائی - ديگر اوصاف حميده ايشان زياده ازانست كه بتعداد آيد *

بعده سيد حسن رسول نما كه مجموعهٔ فضل و كمال و از مستعدان روزگار واصل بالله بود خصوص در علم تفسير و حديث و عبادت و رياضت نادرة العصر بوده بحسب ظاهر

اهل دول که در خدمت آن مید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که ازو مردم نفرت گیرند سلوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را می کشید و هرکه بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویهٔ روزگار باو می گفتند اما ز راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را بسعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند ٭

و دیگر حضرت شیخ برهان قدس سره از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب مثواه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان باارادهٔ تمام بسر برده کلوخ اسنجا برای ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیدهٔ حق نویسد کم است - با کافهٔ انام خاص و عام چندان سلوک و مشربات را کار می فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام درخدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابلهٔ دارا شکوه می رفتند خواستندکه بدیدن ایشان بروند چون بامسلاطین ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرمودند و تبرک هم عطا نه نمودند و روز دویم که باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برهان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند که برای فقرا تکیهٔ دیگر اختیار نمایند بعده حضرت عالمگیر بمالالو (23) نام که در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر اورا بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند که وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاه حاضر شوند و چنان استاده فاتحهٔ رخصت حاصل نمایند - بعده حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ میر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استاده از پادشاه احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوهٔ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوه وارادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحهٔ امداد و توجه باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد که از فاتحهٔ مانقیران کم اعتبار چه میشود شما که پادشاهید به نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحه بخوانید ماهم دست بفاتحه بر میداریم شیخ نظام آهسته گفت که پادشاهی مبارک باد - والد محرر اوراق که بتجویز منصب شاه عالم بارادهٔ حضور برای رخصت و التماس فاتحه بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحهٔ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظهور آمد -

---

(23) ن - مالالوا

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجهٔ پذیرائي نیافته بود که باعث روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان باني خجسته بنیاد اورنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجهٔ پذیرائي یافته بود - جمعي از مریدان خاص شیخ که شب و روز درخانقاه حاضر مي بودند ازکمال عقیدت فنا فی الشیخ گشته در عالم بیخودي سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هرچند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند فائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بمرور ایام ازان اعتقاد فاسد بازآورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع برآنها جاري سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود فائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل بالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سنه بیست و دو جلوس خلد مکان آن برگزیدهٔ حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازهٔ آن بزرگ را برداشته مي بردند محرر اوراق هم از جملهٔ چندین هزار آدم درپاي جنازه میرفت هرچند که بدیدهٔ تامل نظر مي انداخت اصلا مرئي نمي شد که جنازه برسر انگشتان مردم میرود یا بر هوا میرود ٭

و دیگر حقائق و معارف آگاه شیخ عبد اللطیف که در محلهٔ دولتمندان کنار دریای پتنی دار السرور برهانپور سکنی داشتند

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبهٔ در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویهٔ متکلمان می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانهٔ ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری کدخدائی شاه وگدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامشروع همراه نباشد نمی توانستندگذشت - و احدی‌را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان دربارهٔ شیخ عبد اللطیف مکرر می فرمودند که مارا شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمرحضرت شیخ‌عبد اللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود *

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرقده از سادات عالی نسب بحلیهٔ صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیدهٔ زمان بزبان خامهٔ صدق بیان جاری گردد بجاست - از هردو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک‌دست‌کتابت‌کلام‌الله و تفسیر و دیگرکتب سلوک نموده وجه معاش خودبهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد افطار و ادای نماز عشا دو سه ساعت نجوعی خواب نموده باز قبل از از دوپهر بیدار گشته بعد ادای نماز تهجد بتلاوت کلام الله تا رسیدن

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمهٔ چشم ایشان جاری بود - و از وجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسي بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و صحبت ته دلی سوغات و هدیه مي آورد قبول مي نمودند اما تاکه دوچند سه‌چند آن بهر وجه داو عائد نسازند بار احسان او برخود هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد مي نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روي میداد - و از ملاقات اهل دول و حکام نفرت تمام مي داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول ننمودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزي منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سوای آنکه فیل سواري شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطني ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عاصي عصیان و نافرماني در درگاه الهي واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شماهم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمراني باخلق‌الله مي نمایید امیدوار مکافات آن باشید - مجمل از استغنا و قناعت آن برگزیده اخلاق مي نگارد که چون عنایت‌الله خان بآن سید ارادت

غائبانه بهمرسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام
خواجه ادهم صدر برهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقائق و معارف
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ
یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والاقدر رفته بر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیده در ماهه یا یومیهٔ نقد تجویز کرده
معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر داد صدر گفت
هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدمت شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین
غلطی و گمان هم اسمی دیگری شاید نزد من آوردید اما درین
حکم چهار صفت نوشته اند ازانجمله سیادت را انکار نمی توان نمود
و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته‌اند
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شده گفت ظاهرا مایهٔ توکل دارند سید در جواب فرمودند
آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنند
او کلیددار رزق منست - چون محرر اوراق را بخدمت آن سید ارادت
خاص بود چندین خرق عادت ازان بزرگ عالی نسب که در آغاز

عنفوان جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت خلدمکان بود ترک علائق دنیوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده نموده که اگر بتحریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی که خلد منزل بجنگ‌کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال خود آگاهی داده بودند *

سید سعد الله نواسهٔ شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان و مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد مادری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب فقیری و علم سلوک و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکهٔ متبرکه باعزاز و اکرام او سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف بحج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم میرسید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردید و باآبروی تمام درانجا بسر میبرد - در یک دومقدمه‌که ازسید بمیان آمد و شریف گفتهٔ او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت رسید همانجا منزوی گردید - بعد ازانکه ازروی نوشتهٔ اخبار نویسان و از خارج حقیقت آن سید بعرض حضرت خلدمکان رسید دو دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش سید و حویلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن ذوالاحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام دربند سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می‌نمودند که همه پیشوای خود میدانستند حتی که کفار درخدمت او ارادت خاص بهمرسانده بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه تا مقدور سعی می نمود حضرت خلدمکان را بخدمت آن سید اخلاص تمام بهمرسیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می‌شد و برای هرمطلبی که درحق کافهٔ آنام می نوشت درجهٔ پذیرائی می یافت اما یکبار که برای بحالی سوانح‌نگار و حکیم دارالشفا از نوشتهٔ سید معا بعرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم بنویسند که شما را که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پیشه اند چه نسبت اگر بگویند که درکار ما متدینند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کارتن میدهند و ازانها در مادهٔ مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک ننمود - چون دیگر مکرر بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ایمهٔ اثناعشر ازروی مبالغه می نوشتند حضرت خلدمکان بفضلای حضور رجوع آورده فرمودند که سید مکرر درین مادہ می نویسد نمیدانم مطلب او چیست و شما درین باب چه میگوئید فضلا گفتند راست مینویسد اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده امام

نیامده - ازانکه یک دو فاضل بندر سورت را نظر برمشرب بیت و سلوکی که سید با جمیع هنود و مسلمین و در بعضی اعتقاد صوفیه سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند •

• بیت •

بنام آنکه او نامی ندارد • بهرنامش که خوانی سربرآرد

مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم •

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیهٔ کمال صلاح آراسته بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبهٔ پیروی شرع محمدی صلی الله علیه و آله و سلم می نمود که هرجا مجلس سماع و ساز بود نمی رفت بلکه درمنع آن تا مقدور می کوشید و در محلهٔ که سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای سرود بلند سازد - و طعام خانهٔ حکام نمي خورد - و جمع کثیر باو گرویده بودند اما هرکه بخدمت او آمده می گفت مرید می شوم با زجر و ملامت درمنع این کلمه پیش آمده می گفت بگو آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده توفیق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده ازو می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویهٔ روزگار نماید قبول خواهي کرد یانه او درجواب میگفت که هرچه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت که فرمودهٔ من چه اعتبار دارد بگو هرچه خدا و رسول خدا فرموده اطاعت خواهم نمود و باز باو می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستي درخانهٔ تو نمي مانم برضامندي زن خواهی کوشید یا فرمودهٔ خدا و رسول خدا بجا خواهي آورد بعده که مي گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد ازین مقولهٔ گفتگوي نموده توبه میداد و تائب مي نمود تا آنکه سه چهار هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند هرکه براي او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کسب و پیشهٔ او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهدهٔ نفقهٔ زن و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جملهٔ نذري که می آوردند پنجم حصهٔ آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایهٔ تجارت خود ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش مي نمودند قبول نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که مصاحب حکام برای ترقی معاش میگردند و در مزاج گوئي و جذب قلوب اهل دول مي کوشند و حکام را رهنمائي بسوي خلاف فرمودهٔ خدا و رسول خدا مي نمایند و در مجلس آن جماعه سرود مي شنوند و رقص و سماع بر مقابر بزرگان مي نمایند میفرمود - و دیگر درد کردم جمعی که مرتکب بعضي بدعتهاي نامشروع خلاف کتاب

که در شب برات و عاشوره و عیدین رواج یافته میگردند و در برانداختن رواج طعامی که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانهٔ یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بارواح میت و نذر بزرگان خلاف اروپه عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین برسر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هرچند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزبان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ باو عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد اورنگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضات حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طلب میر مرتضی درمیان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجلس قاضی حاضر گردید قاضی برسر حرمت تنباکو که در کدام کتاب وقول کدام مجتهد بنظر شما آمده که بااین همه مبالغه درحرمت کشیدن آن گفتگو می نمایید سوال کرد میرمرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفته ام وگفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند جا تنگی می نماید شما برای

وعظ جاي ديگر اختيار نمايید و کلمه و کلام درشت ازطرفین درمیان آمد میر درجواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهندفرمود و من هم تابع شرعم - اما بعده در ایامی که حضرت خلد مکان بمهم تسخیر قلعجات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی بحق گو تالیف نموده بود گذراند پادشاه دین پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمدلله ثم الحمد لله که در عهد ما چندان مردم حق گو هستند - بپادشاه زاده محمد کام‌بخش فرمودند شما سید را نزد خانهٔ خود جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والاقدر از قبول ابا نمود وبعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما مي خواهیم که بشما خدمت احتساب یکي از شهر ها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرمایيم سید درجواب عرض نمود که اگر احتساب مردم‌خاص مي فرمایند قبول مي نمایم و الا مردم عام‌اکثر شهرها بمن گرو یده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که قابوی سخن مي جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر مي فرمایند برسر قبر هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود میفمایند استخوان آن بزرگ‌را برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما فائده نداد و

آبروئی که سید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نمانده میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانهٔ برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی سید بمرتبهٔ ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلای کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعي مي خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختي جوانان عشرت دوست و فضلای دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانهٔ خود رفته بر نیامد و درهمان ایام اجل موعود او رسید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت ٭

٭

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطهٔ دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورکان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه‌داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل نموده بیست کروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعهٔ خلدمکان بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار خود را بلشکر رسانده داخل گلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون گلال بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهنیت بجا آوردند بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجذب قلوب و تسلی جملة الملک اسد خان و دیگر امرای عمدهٔ رکاب و خدمهٔ محل پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن همراه رکاب بود تفریق نموده سزاولان شدید برای سرانجام باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان هند و فرس برای جلوس دهم ذي الحجه قرار یافت - بشاه زاده بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شدکه بسرحدمالوا رسیده منتظر حکم‌دیگر باشد و تارسیدن رایت ظفر پیکر درپیش قدمی جرأت ننماید - دران ایام محرر اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ احمدآباد و فوجداری سرکار تهانیسر و کودره داشته بود نهم ذي الحجه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چوبدار ابراهیم خان ناظم‌رسید که بتاکید طلبیده اند بعده که محمدمراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت‌شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبري از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هرروز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آباد مشتمل بر خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رسیده بود بدست محمد مراد خان داده گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه‌آمده‌تبدیل رخت‌خلعتي نموده‌بخدمت‌شاه زاده رفت‌شاهزاده درخواب بود نظر بر تاکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نوبت‌بتقیدگفت‌که‌شاه‌زاده‌را بهر تدبیري‌که‌دانید بیدار نمایید‌تا آنکه شاه زاده بیدارشد و خواجه‌سرا عرض نمودکه‌محمد مراد خان بسیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارد بشاه زاده چون خبر‌بیماري پادشاه رسیده بود پرسید خلعتي که پوشیده رفته بود در بردارد یانه‌خواجه سرا عرض نمودکه رخت سفیده‌دیگر‌پوشیده آمده شاه زاده

گریان گشته باچشم اشک آلوده برآمده در خلوت خانه محمد
مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی که باخود
برده بود بدست شاه زاده داده تسلیمات تعزیت و تهنیت سلطنت
از طرف ابراهیم خان و خود بجا آورد بعده شاه زاده گفت محمد
مراد خان تحقیق بدانید که کار سلطنت هندوستان ابتر خواهد شد
قدر عالمگیر پادشاه خلق نمیدانستند زیاده ازین نیست که چند
روز آسمان برمراد ما گردد و حق سبحانه و تعالی سلطنت نصیب
پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواهد افتاد - بعد ازان ابراهیم خان
بفکر آن افتاد که خطبهٔ عید اضحی بنام کدام پادشاه زاده خوانده شود
آخر قرار بران یافت که بعد طلوع آفتاب که هنوز شهرت واقعهٔ
عالمگیر پادشاه غازی برزبانها جاري نگردیده بود بعید گاه رفته
خطبه بنام نامي اورنگ زیب عالمگیر پادشاه خواندند - و ابراهیم خان
که خود را اعظم شاهی می گرفت چشم برراه بود و انتظار میکشید
که اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاه برسد
نگاهداشت سپاه نموده باتفاق محمد بیدار بخت خود را
بطریق ایلغار باکبرآباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاه
از راه وسواس مانع نگردیده بیدار بخت را ماذون مي ساخت
در اکبر آباد که مختار خان خسر بیدار بخت صوبه دار بود و نه کرور
روپیه سواي اشرفي و روپیه غریب نواز که تا پانصد توله بوزن می باشد
و طلا و نقره آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعه دار که
خزانه در تصرف خود داشت انتظار مي کشید که از وارثان ملک
هرکه پیشتر برسد خزانه و کلید قلعه حوالهٔ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و راي صائب بود اما آنچه درتقدیر الهی بود بعمل مي آید *

الحال چند کلمه از احوال محمد کام‌بخش باحاطهٔ بیان می آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت پدر بزرگوار بقلعهٔ پرینده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت رسیده بود که خبر واقعهٔ ناگزیر پادشاه عالم ستان باو رسید - محمد امین خان باتفاق جمعي بدون اذن و اطلاع محمدکام بخش کوچ نموده خود را بخدمت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده ازانجا بقصد تصرف قلعهٔ بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلعهٔ بیجاپور رسیدند بسید نیاز خان که قلعه‌دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز برای سپردن قلعه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت ابا نموده به بندوبست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعهٔ عالمگیر تا رسیدن کام بخش مذبذب بود بعده که بثبوت پیوست بعدآمد وشد پیغام که از احسن خان تردد و تدبیرهاي نمایان بظهور آمد سید نیاز خان کلید قلعه را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دوماه که از بند و بست شهر و اطراف خاطرجمعی حاصل نمود احسن خان را بمنصب پنجهزاري سرامدی داده بخدمت بخشیگري مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمدان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سیف خان و حکیم محمد مهدي حیدرآبادي و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهي و والا شاهي را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه بدین مضمون جاري ساختن فرمود * بیت *

در دکن زد سکه برخورشید و ماه * پادشاه کام بخش دین پناه

بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر قلعهٔ واکنکیره گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل رفاقت نموده وقت شب خیمهٔ خود را چنان استاده گذاشته فرار نموده خود را باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش بگلبرگه رسید قلعه را بتصرف خود آورد و سید جعفر نام از سادات بارهه را بتجویز احسن خان قلعه‌دار نموده پیشتر بقصد واکنکیرا که بعد خبر واقعهٔ حضرت خلدمکان بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد ازانکه بپای قلعهٔ واکنگیرا رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیري نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داري بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار گذاشته متوجه ملک گیري گردید - ازان که میان تقرب خان و احسن خان در عالم همچشمي سوء مزاج بمیان آمده بود تقرب خان قلعه داري گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگري مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد ازانکه محمد کام بخش خود بپای قلعهٔ گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در سپردن قلعه استادگي نمود و بدنامي آن باحسن خان عاید گردید - بعد ازان که

بر سر بازار گنج احسن خان که قول معافي محصول داده درگرد آوري رسد میکوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادي بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهي مي گردد و کام بخش مانع آبادي بازار احسن خان گشت این معني بر طبع احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشاني که در خدمت کام بخش مي نمود بسیار ناگوار گردید و جهنده بازار خود را شکسته نزد تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلي احسن خان نموده براي تسخیر قلعهٔ کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعین نموده پسر خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از سپردن قلعه مروازده بعد پیغامهاي وعده و وعید و دواندن مورچال سه لک روپیه براي سرکار داده احسن خان را راضي ساخته برخیزاند - و بعد آن طرف ارکات که داؤد خان افغان پني فوجدار آن ضلع بود احسن خان براي ملک گیري مامور گردید و تردد هاي که از احسن خان در جانفشاني باوجود کمال عسرت که بر تمام لشکر فاقه مي گذشت دران طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن پردازد باطناب کلام مي کشد لهذا باقي ذکر محمد کام بخش بر محل موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه مي پردازد ٭

اعظم شاه دهم ذي الحجه بر تخت جلوس نموده بدین سکه دکن را پر آوازه ساخت ٭ ٭ بیت ٭

سکه زد در جهان بدولت و جاه ٭ پادشاه ممالک اعظم شاه

و امراي قدیم پادشاهي و والاشاهي و اکثر امیران رکاب را بعطاي خلعت و جواهر و اضافه و وعده و وعیدهاي لطف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته وسط ماه ذي الحجه باتفاق جمدة الملک امیرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین
محمد خان و صفوي خان که تازه از ایران رسیده بخدمت
بخشیگری سرفرازي یافته بود و تربیت خان میر آتش و
چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داري بیجا پور رسیده
بود ومحمدامین خان و خان عالم و منور خان پسران خان زمان‌خان
دکني که هردو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و
سید مظفر خان اسدخانی و راجه رام‌سنگه‌هاره و دلپت راو بندیله و
جمعي دیگر از امراي نامي همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
مغفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد
مقابلهٔ شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که‌حمید الدین خان بهادر برسر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته
مجاور گردیده بعده‌که برای فاتحهٔ‌مرقد حضرت‌عالمگیر تشریف‌بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد ازانکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهاني را که بحکم عالم گیر
برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داري
خجسته بنیاد بمامور فرمودند - میرزا یار علي رخصت کعبة الله
حاصل‌نمود - بعده‌که بسواد دار السرور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند وبست ضروري کوچ فرمودند - محمد امین خان
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که‌مخاطب بخان‌دوران گردیده بود از
بعضی وضع و سلوک اعظم‌شاه افسرده خاطر گشته ترک رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرگنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاربار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرسانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبهٔ لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبهٔ لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطار های شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مایحتاج ضروری جنگ سلطانی که بر وقت بکار آید در پرگنات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بیست و هفتم ذي الحجه خبر واقعهٔ پادشاه به‌پشاور رسید و بهادرشاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دویم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد سلطنت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه امرای متعینهٔ رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثاني فتح الله خان است در سرحد اکبراباد با پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام طلب امیران و شاه زاده معز الدین که صوبه دار تهته بود و اعز الدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعي که گمان فدویت و هوا خواهي برانها داشتند صادر فرمودند وکوچ بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند و منعم خان که بمجرد رسیدن خبر واقعهٔ پادشاه بفکر نگاهداشت سپاه و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانه افتاده بود با چهار پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محلهٔ سپاه و توپخانه نموده با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمت نمود و تسلیمات سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد - حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم و غرهٔ صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نمودهٔ بزدن سکه و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همرکاب مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقرهٔ سفید بخت را شرف رواج زیاده از اندازه روي داد - اگرچه حکم نمودند که نیم ماشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن درحضور لکها مسکوک گردید اما چون در تنخواه ارباب طلب و داد و ستد بهمان وزن سابق محسوب مي نمودند رائج نگردید - و براي طلب پادشاه زاده محمد معزالدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل کرد و تسلیم
منصب بیست و پنج هزاری پانزده هزار سوار از اصل و اضافه
فرمودند و محمد اعزالدین پسر محمد معزالدین را منصب
هشت هزاري سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظیم را
غائبانه بعطای منصب هیجده هزاری پانزده هزار سوار سرافرازي
بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبرآباد بنام محمد
عظیم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزاری
پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزاري نه
هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خلف پادشاه زاده محمد
عظیم را بهفت هزاري دو هزار سوار سرافرازي بخشیدند و منعم
خان را از پایهٔ هزار و پانصدي مراتب چهار هزاری دوهزار سوار
بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار
عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه
و خطاب خانه‌زاد خان عطا فرمودند و بهادر علي خان را مخاطب
باله وردی خان نمودند و مردان علی خان را بخطاب هزبر خان
سربلندي دادند و عنایت خان پسر لطف‌الله مرحوم نبیرهٔ سعدالله
خان را بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و علم و نقارهٔ سرفرازساخته
بهراولي فوج پادشاه زادهٔ کلان محمد معزالدین ممتاز فرمودند
و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد
رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان
پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدي بود سه هزاری دوهزار سوا
نموده از عطاي نقاره بلند آوازه گردانیدند - نیاز علی خان را خطاب

قليج خان عطا نموده و سيد تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمد سعيد ولد اصالت خان را بخطاب سيف الله خان امتياز بخشيدند و ديده مغل خلف آتش خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمين دستور بسياري از خانه زادان روشناس و ملازمان كارطلب والاشاهی را كه اگر بتحرير تفصيل هريک پردازد ازسررشته اختصار باز مي ماند بعطای اضافه و عنايات ديگر بر هم ديگر امتياز بخشيدند و همه را باميد ترقی آينده خورسند گردانيدند مبلغ چهل لک روپيه از خزانۀ لاهور گرفته كوچ فرمودند بعد رسيدن سهرند بيست و هشت لک روپيه وزير خان كه صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهي پيشكش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آباد مضرب خيام ظفر انجام فرمودند - درين ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظيم (متضمن بر اينكه بعد رسيدن نزديک شهزادپور برخبر واقعۀ ناگزير جد بزرگوار اطلاع يافته شروع بنگاهداشت سپاه نموده بگرد آوری فوج و دلاساي تمن داران عمدۀ آن نواح و تسلي و رعايت فوجداران صاحب فوج پرداخته زياده از بيست هزار سوار فراهم آورده بطريق ايلغار قبل از رسيدن محمد بيدار بخت خود را باكبر آباد رساند و مختار خان صوبه دار را مغلوب هراس و بيدخل ومحصور ساخته اموال اورا بضبط در آورده باقيخان قلعه دار را نيز مستمال نموده براي سپردن مقاليد خزائن انتظار مقدم سعادت توام ميكشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زيبندۀ تاج و تخت پادشاه سليمان پايگاه سكندر اقبال همايون فال بفرخی و فيروزي مبارکباد) رسيد - بعد عرض اين مژد

فرحت اثر شگون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون خبر تسخیر اکبرآباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقي خان قلعه‌دار که براي سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر مي کشید از زبان منهیان و اخبار نویسان معروض گردید - گویند باقي خان در سپردن کلید قلعه و خزانه از روي عجز و نیاز بخدمت پادشاه زاده محمد عظیم التماس نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما هرکه پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم سپرد و هیچ احدي را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت پشاور نظر بر تردد محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه خواهد رسید *

القصه بعد شرف نزول دار الخلافت و رسیدن عرضه داشت پادشاه زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان را نزد محمد یار خان نبیرهٔ آصف خان که قلعه‌دار دار الخلافت بود فرستاده به پیغام عنایت آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفي و دوهزار روپیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعي از بند هاي پادشاهي و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهاي میمنت نشان و بدست آوردن سي لک روپیه از خزانهٔ دار الخلافت و سرانجام

بعضي مطالب ضروری اوائل ربیع الاول کوس توجه رایت ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خیام ظفر انجام فرمودند - و پادشاه‌زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم شرف اندوز ملازمت گردید - باقیخان قلعه‌دار با مقالید قلعه و خزائن سعادت آستان بوس دریافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رساند و مورد الطاف و عنایات بي پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرفی و روپیه باختلاف روایت سواي طلاآلات و نقره غیر مسکوک که از جمله بیست و چهار کرور روپیه فراهم آوردهٔ صاحبقران ثانی بعد از خرج نمودن حضرت خلد مکان که بیشتر در مهم ملک دکن بصرف درآمده بود و بروایت دیگر مع اشرفی و روپیهٔ غریب نواز که از صد توله تا پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرفیهاي دوازده ماشه و سیزده ماشهٔ عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب می نمودند بعرض رسید حکم شد که عجالةً چهار کرور روپیه را اشرفي و روپیه بر آورده ازان جمله سه لک روپیه بهریک از پادشاه زادهٔ رکاب کهنه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و لک روپیه بسادات بارهه و لک روپیه بآغرخان و مغلیهٔ همراه او بدهند و بهمین دستور بهمه بند هاي پادشاهي که در رکاب بودند و نوکران سابق که هشت ماهه نه‌ماهه طلب داشتند - و دو ماهه بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عمدهٔ تمام کارخانجات و خدمهٔ محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درویشان صاحب ریاضت و ارباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرفی ببخشش

در آوردند جمله دوکرور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبهٔ تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دست خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکي از
تحویلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافهٔ پنج هزاري
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بصاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جملة الملک بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیت فوج پندی پرداخته امرای
کارزار دیدهٔ رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آغرخان را بخدمت قراولي مامور فرمودند - و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کرور روپیه و بقولی یازده کرور از
زر فراهم آوردهٔ صوبهٔ بنگاله همراه داشت محلهٔ سي هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقیاس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه‌دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
بر راه بود که جان نثارخان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
بپادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما ازانکه از غلبهٔ تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبهٔ محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پاس رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز مي خواست
که رعایت نماید و دبدبهٔ محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر
فرو رفته ازانکه خود را در عقل و راي صاحب معلم ثالث میگرفت
در عالم عاقبت اندیشي چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت
محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از
قدیم الخدمت شاه عالم گفته مي شوم اما بدل و جان از بندهای
عقیدت نشان آن جنابم و ارادهٔ ملازمت عزم جزم نموده در فکر سرانجام
برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمي
آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این ارادهٔ پیر غلام فوج
برای گرفتن و بردن عاجز تعین نمودهٔ امید وارم که از راه فضل و کرم
قبل از رسیدن فوج آن بلاي عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته
عنایت و تعین فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون
بخدمت شاه زادهٔ محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت
احرام رکاب بقصد جانفشاني بسته محمد اعظم شاه فوج براي
بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را
بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هرجاکه زود فوج برسد همراه آن
روانه شده براي طرف ثاني عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود
سازد اما بر وقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت
ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد
اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید
لیکن ازینکه با سپاه براي طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد
و باربردار میسر نیامد بسیاري از اسباب زیاد سوخته بهر وجه که
دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری بار بردار از طرف

پادشازاده محمد عظیم نیز درراه رسیده خود را بفوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - ازانکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم وگذراندن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقهٔ قلعه‌داری و فوجداری و جاگیر میرحاصل چشم‌داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض استفسار فرمودند که چه قدر جمعیت باخود آورده بعرض رساندندکه با سه چهار فیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضي شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجهٔ آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمهٔ چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانهٔ رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدهٔ مزاج گرفتهٔ حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برار بود همان جا نگاه‌داشته بطریق قافله سالاری که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل و طی منازل می‌نمود - اگرچه از عطاي اضافه و ترقي مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا مي کوشید اما در تقسیم دادني وطلب سپاه و عطاي مساعده و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار مي فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرساندند از راه غرور و تهوري که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثاني در جواب کلمات درشت برزبان مي آورد وفي الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشاني

صرف نماید سواي آن درشت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق رویهٔ او که داشت علاوه خراش خاطرها و افسردگی دلهای همراهان می گردید - بعده که از دار السرور برهان پور عبور واقع شد چین قلیج خان بهادر که بخطاب خان دورانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معاودت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجارهٔ لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده نا شنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد ازانکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد دو راهه رسیدند ازانکه ذو الفقار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نبیرهٔ سیوای غنیم مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطهٔ خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود اورا با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطلق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشهٔ مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنهٔ سلطان پور نذر بار رساند و او پارهٔ سرانجام ضروري راجه ساهو نموده از تعلقهٔ خود و سلطان پور باعزاز گذراند و ازآنجا آنبو نام مرهتهٔ معروف بواند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می‌شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنهٔ سلطان‌پور درتصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقهٔ وطن و قلعهای سر بفلک کشیدهٔ موروثي او که دران ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحهٔ خلد مکان بار

بتصرف غنیم لئیم رفته بود رساند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرور از راه نفاق با رانی تارابائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را براجه ساهو رسانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد نگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینی که واقعهٔ حضرت خلد مکان روداه بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده ازانجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و دریغولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هرچند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعینهٔ خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو برمحل موقوف داشته عنان کمیت خامه را بتحریر اصل مدعا معطوف می سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکرجهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النسا بیگم را که همشیرهٔ اعیانی محمداعظم شاه بود مع خدمهٔ دیگر زیادتی محل خلدمکان وتوابع خود با امیرالامرا اسد خان و عنایت الله خان و غیره باکار خانجات

غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع تبیله اکثری از امرای همراه
در قلعهٔ گوالیار نگاه داشت و چندی از پرد گیان محل را با قدری
جواهر و اشرفي همراه گرفته پارهٔ زر در طلب سپاه دادهٔ شاه زادهٔ
بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور
خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندیله و رام سنگه
هاره و جمعي دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول
بیدار بخت نموده و خود پادشاه زادهٔ والا جاه و جمعي از امرای
نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و تربیت خان و امان‌الله خان
و مطلب خان و صلابت خان عرف سلطان نذر و عاقل خان عرف
شیخ سلطان و صفوی خان بخشي تازه از ولایت آمده و سید شجاعت خان
و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدهٔ ایران
و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد
بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بافوج قریب
بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت
و تهوری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم
شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بسبب تنگی
خزانه که در رساندن زر بسپاه امساک مي نمود و شهرت زر پاشي
و گنج بخشي طرف ثاني انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن
داران با نام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زادهٔ محمد
عظیم و شاه عالم رفتند - نقل مي نمایند که خبر رسیدن محمد
اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامهٔ نصیحت
آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامهٔ مبنی بر تقسیم ملک نوشته از جملهٔ شش صوبهٔ
دکن چهار صوبه مع صوبهٔ احمد آباد بشما ارزانی داشته سوای
آن یک دو صوبهٔ دیگرهم بشما تواضع می نمایم و نمی خواهم که
خون ریزی مسلمانان بمیان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهرهٔ
از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانی که ناحق
ریخته شود خراج ملکی اگر بکفارت آن دهند تلافی نمی تواند
شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کردهٔ داوردادگر
راضی شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافی دست بر نمی دارند
و مطابق فرمودهٔ پدر بزرگوار که خداوند مجازیست و بموجب حکم
خداوند حقیقی وصیت نموده راضی نمی شوند و باظهار شجاعت
و تهوری خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
برسر ملک فانی که باهم نزاع داشته بلشکر عالمی بشآمت ما و شما
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
بمقابله پردازیم و • بیت •

به بینیم کز ما بلندی کراست

و پادشاه حقیقی باعانت که می پردازد چون شما مقابل شمشیر
خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کار زار است
باز واهب بی منت کرا یاوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیندان
خورده گیر نظر بر تهوری و پردلی که محمد اعظم شاه فیل پیکار
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعیهٔ قتال و جدال
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوی ثقه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گرديد كه شخصي كه واسطهٔ پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفيق بودم - و نيز از زباني جمعي كه مدت بر رويهٔ هردو زبدهٔ اولاد تيموري محرم و همدم بودند و طريقهٔ انصاف از دست نداده نقل مي نمودند بريفكه هرچند مقابل‌تيز جلوئي محمد اعظم‌شاه كه كوس دلاوري او عالمي را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمي نمود و بخونريزي مسلمانان راضي نمي شد ليكن بعده كه كار بكارزار و مقابله باخصم مي كشيد هرگز در استقامت و حوصلهٔ او خلل نمي پذيرفت چنانچه شاهد اين مقال است كه اگر جبن او برشجاعت غالب مي بود و از خون ناحق ريختن مسلمانان تقرب نميداشت بعد فتح و جلوس برتخت وارثان تاج و سلطنت و مدعيان ملك و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا مطلق‌العنان باخود نگاه نمي داشت - و درين مابين هرگاه مقربان و همدمان شاه عالم باظهار بسياري لشكر و فراهم آمدن خزانه كلمات غرور بوزبان مي آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته ميگفت تكيه بر لشكر و خزانه و شجاعت‌نمودن خلاف طريقهٔ ديندار يست اختيار پادشاه حقيقي است *

* بيت *

مراورا رسد كبريا و مني * كه ملكش قديمست و ذاتش غني

آري گاه گاه بوزبان او جاري مي گرديد كه برادر ما بشجاعت و پردلي خويش آن قدر غره است كه شايد در حملهٔ اول از راه تيز جلوئي خود را در تهلكهٔ بلا اندازد و اغلب از روي غروري كه دارد آرزوي سلطنت باخو ببرد *

القصه بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید برآشفته گفت مگر آن عقل و هوش باخته گلستان هم نخوانده که حضرت شیخ سعدی شیرازی فرموده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این شعر خوانده • بیت •

چو فردا برآید بلند آفتاب • من و گرز و میدان و افراسیاب

بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هیجده کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند که خانه زاد خان و صف شکن خان داروغهٔ توپخانه با چندی از بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را درتصرف خود آورده نگذرانند که فوج خصم عبور نماید - درینولا بعرض رسید که محمد اعظم شاه مي خواهد که از گذر طرف سمو گدهٔ گذشته اکبر آباد را جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده نزدیک سرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دو سه امیرنامی صاحب فوج و بیشتری از مردم توپخانه همراه داده آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که بفوج بندی پرداخته بر وقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه شاه زادهٔ نامدار فرمودند که با دیگر امرای کارزار دیدهٔ رزم آزما

خصوص چغته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرد باره و بهادر علي خان و اله وردي خان و هزبر خان و تهور خان و رستم دل خان و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنايت خان نبيرهٔ سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جي سنگه نبيرهٔ راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان افغان با بسياری از دلاوران ايران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلادت پيشه مستعد و آمادهٔ مقابلهٔ خصم باشند و ديگر بهادران رزم ديده طرف جرنغار و برنغار و فوج يلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر يکی طرفي مستعد کارزار و چشم برراه فوج خصم گرديدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرايش فوج خود نموده و نظر بر بسياری فوج برادر نگذاشته بي آنکه بمنصوبه و تدبير جنگ پردازد ازراه تهوري مانند شير غران که خود را برگلهٔ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گرديد و از يک طرف همراه شاهزاده محمد بيدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و منور خان که از تهور پيشگان دکن گفته مي شدند و امان الله خان و خدابنده خان و راو دلپت بنديله و رام سنگه هارا و سترسال پسر رتن راتهور و مرشد قلي خان پسر مصطفی قلي بيگ رنگنه که از بندهای قديم الخدمت بود و بخطاب پادشاه قلی خان و خدمت داروغگي توپخانه هر بلندی يافته بود با ديگر نام آوران جنگ جو و توپخانهٔ آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد والاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبيرهٔ اله وردي خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعی از مردم عمدهٔ کار طلب همراه شاهزاده هراول
و ازطرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پنی و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمد خان صفوی و صفوی خان که هردو از خاندان
پادشاه ایران گفته می شدند و جمعی دیگر از جلادت کیشان ایران و
افغانان شیرنبرد و راجپوتان جلادت کیش که ترتیب فوج بندی از تیز
جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل برسر پیش خانهٔ شاه عالم
رسیدند - رستم علی خان و جمعی دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم توپ خانه ساعتی بمقابلهٔ هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده
روبهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج
رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هرچه توانستند بغارت بردند
و داروغهٔ توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند
گفت کیستی عرض نمود داروغهٔ توپخانه بودم و میدام گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر یافته
با فوج سنگین خود بمقابله شتافت و از هرطرف فوجها مانند سیلاب
بلامقابل فوج هراول اعظم شاه پیهم رسیدند ازین خبر که در فوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقربان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین ست که امروز
شادیانهٔ فتح بنوازش درآید و همین جا حکم خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بفردا نمایند از دبدبهٔ شهرت فتح امروز و آوازهٔ تسلط خبر

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از زام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در استقامت شاه عالم نیز خلل تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار نماید محمد اعظم شاه بر آشفته درجواب گفت این مصلحت زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودی که بیشتری از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند سزاوار شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج خود تعیین نمود - هیجدهم ربیع الاول مطابق بیست و نهم خور داد سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب کورهٔ حدادی شده بود در میدان جاجو که بفاصلهٔ هفت هشت کروه اکبر آباد است فوجهارا باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *

رقم سنج شهنامهٔ زرنگار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلها چودر بحر موج

ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و بازخان و چندی دیگر از بهادران مبارز پیشه و نهنگان دریای غیرت که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نبرد رو داد و از هردو طرف صدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و کرنای رزم غیرت افزای دلاوران آن دشت پر وحشت گردید و دلاوران رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمعرکهٔ کارزار گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجیرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند رستخیز عظیم برپا می گردید * بیت *

چو گشت از دو سو لشکر آراسته * جهانی بپرخاش بر خاسته
دهاده بر آمد ز هر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی
زبس خون که از کشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سر که بی تن شد از تیغ تیز * نه دست نبرد و نه پای گریز

درین دار وگیر و باریدن گوله و تیر راو دلپت بندیله و راجه رام سنگه هارا که هردو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند - و ازطرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لمحه آتش پیکار شعله ور میگردید تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت برافرشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمدعظیم پیش راندند و منور خان بی باکانه بحملهٔ رستمانه نیزه طرف شاه زاده انداخت محمد عظیم نیزهٔ اورا رد کرد آن نیزه بر جلال خان قراول ردیف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچلهٔ کمان در آورده چنان بسینهٔ حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در چشم او تاریک گشت با دیدهٔ پر آب مع نیزهٔ آبدار بر شاه زادهٔ فیل پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزهٔ اورا نیز رد نموده و از گلولهٔ تفنگ جلال خان خان عالم نیز ازپا درآمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و بسیاری از بهادران بمدد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علي خان بارهه و عنایت خان نبیرهٔ سعدالله خان رسیده بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیداربخت مستانه وار فیل مقابل فوج خصم رانده داد مردانگي داده بحملهاي پیاپي عرصه بر دلاوران مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علي خان و حسین علي خان با دیگر برادران بارهه خود را از فیل انداخته با جمعي از دلاوران حملهاي رستمانه بروي کار آوردند و رستم علي خان و نورالدین خان و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزادهٔ هردو برادر مي شدند شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و درین حالت شجاعت خان که از سادات بارهه نامي بود و مست علي خان بخشي خانگي محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهه فوج بهادر شاه شرط جانفشاني بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر کلان زخمهاي کاري گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاه زاده بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گرفته بودند و بسیاري از همراهان شاه زاده بکار آمدند از زخم گولهاي پیاپي جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت که بمحمد اعظم شاه رسید آه درد آلودهٔ جگر سوز شعله افروز از سینهٔ پر اخگر برکشید و مانند پیل مستي که خود را بر کوه پر از شعلهٔ آتش زند فیل مقابل فوج خصم رماند و حملهاي رستمانه و نبرد بهادرانه مي نمود و بهر تیري صفدري را از خانهٔ زین سرنگون مي ساخت از هر خدنگي حوضهٔ فیل بهادري رنگین مي نمود و هر اجل رسیده که مقابل او مي آمد از تیر شست عدو دوز او بخاک هلاک مي افتاد *

* نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد * تني را ز پیوند جان باز کرد
در افگند خود را دران کار زار * چو شیري که گور افگند در شکار
برآمد خروشي ده و دار و گیر * چو باران ببار ید ژوبین و تیر
گران جنگ رستم بدیدی بخواب * شدي از نهیبش دل و زهره آب
تردد و تهوري که ازان زیبندهٔ دودمان تیموری دران معرکهٔ کارزار بعرصهٔ ظهور آمده و کوشش و کششي که ازان تهمتن والا نسب بوقوع پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است اگر داستان بي لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان مي رسید کوس شهرت تهمتني آن منجر بافسانه و داستان کذب آلود میگردید - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که ازمبارزان مشهور گفته مي شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود الحال تردد و جانفشاني شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگي داده ازپا درآمد - بالجمله دران دار و گیر که از غبار رستخیز و دود باروت هیچ احدي بحال دیگری نمي توانست پرداخت گولهٔ زنبورك بشاهزده والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او درهمان حال از زخمهای پیاپي افتاده بود رسید کار او تمام ساخت - و درهمان حال گولهٔ اجل اندرون عماري حوضهٔ فیل والا جاه رسید و زوجهٔ او جان بحق تسلیم نمود - و فیل عماري والا جاه که دران آشوب قیامت ازصدمات غرش بان و زخم گولهای شور بار لاش آن نو نهال سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار مي گردید و بروایتي از لشکر برآمده راه اکبرآباد پیش گرفته بود و احدي از لشکر طرفین

بحال او نمي پرداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه می خواست که از احوال آن شاه زادهٔ جان باخته اطلاع یابد دران آشوب اثري پیدا نبود - و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان مع پسران و شیر نبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نجیرهٔ سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پاني پتي و قایم خان و دیگر بهادران شیر جنگ که در رکاب شاه زادهٔ محمد عظیم و دیگر شاه زادهاي نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صداي دار و گیر باد تندي که یاد از دم صور محشر میداد از طرف قبله و لشکر شاه عالم چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیري که بمدد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره و بکتر مي گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونهٔ صرصر عاد و ثمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد مي آمد حکم ساچمهٔ تفنگ مي داشت خلاف بان و تیر و گولهٔ لشکر محمد اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل نارسیده بر زمین می افتاد - نقل مي نمایند که دران حالت تربیت خان از طرف اعظم شاه عمدا دو بندوق جانب عظیم الشان خالی نمود هر دو خطا شد در همان حال گولهٔ بندوق بسینهٔ او خورد و در همین آن تیر هوائی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهرحال دران گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود •

• بیت •

ز گردي که بر خاست در رزم گاه • جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه گم شد دران گرد مهر • که می‌جست با صد چراغش سپهر
دران دار و گیر قیامت آشوب باوجود اثر غلبهٔ فوج شاه عالم از حملهای رستمانهٔ محمد اعظم شاه که کارنامهٔ مبارزت بزخمهای کاري در اولاد چغته بسکه و مهر ختم بهادري رساند نزدیک بود که بسیاري از لشکر خصم تاب صدمه و مقابلهٔ آن نهنگ دریای غیرت نیاورده از پیش آن شیر بیشهٔ جلادت رو بهزیمت آرند - وعنایت خان پسر لطف الله خان نبیرهٔ سعد الله خان وسلطان خان و تهور خان و چندي از سادات نامي بارهه جمله چهارده پانزده سردار نامي لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاري گلگونهٔ سرخروئي زخم برداشتند - و از لشکر اعظم‌شاه تربیت‌خان که از مدتی داروغگي توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین اوان ازو تغیر نموده بودند و صفوی خان بخشي تازه از ایران آمده و مرشد قلي‌خان که در همان روزها داروغهٔ توپ خانه شده بود - و کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان بظهور آمده و سید یوسف خان پلولي که خود را بفیل شاه زاده محمد عظیم رسانده زینها خالي نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و مست علي خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان و ضیاء الله خان نواسهٔ شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان قریب پنجاه و دو نفر نامي فیل سوار شرط جانفشانی بتقدیم رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشي داشت و امان الله خان زخمهاي کاري برداشته هرچند ازان معرکه جان

بسلامت بدربردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها ودیعت حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشي وعمر خان و ظفرعلي‌خان با جمعي دیگراز مردم با نام و نشان زخم برداشتند - درین ضمن برابب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دیدکه کار از دست رفت و بسیاري از همراهان مبارز پیشه کشته و زخمي گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید نجات نمانده خود را بمحمداعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان و جد وآباي شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته‌که‌بریده‌از لشکر برآمده تقاضاي وقت را از دست ندادند في الحال مصلحت‌درین است که پا از معرکهٔ کارزار کشیده‌خود را جائي باید رساند تا باز اگر طالع مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن برآشفته جواب داد بهادرجي شما جان‌خود را در هرجا که خواهید بسلامت ببرید حرکت ما ازین‌گل زمین متعذر است پادشاهان را تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان نیز رفاقت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه گم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق رز بیکسی بار نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گولهٔ آتش بار گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمي نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالي تبار را که بسبب صغر سن در حوضه باخود نشانده در محافظت او از صدمهٔ تیر و گوله مي کوشید آن شاه زادهٔ شیر نبرد بدان سن میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت او می نمود چون در سه فیلبان فیل سواري محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود بیقراری می نمود هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پاي خود دررکاب سفر آخرت مي دید ازراه غیرت و شجاعت خودداري نموده پاي خود از حوضهٔ بر آورده فیل را مي خواست نگاهدارد و پیش راند نمي توانست درین حال که آفتاب عمر او نزدیک بغروب بود تیري بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت - رستم علي خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را بالاي فیل رسانیده سر اعظم شاه را بتیغ بیدریغ بریده در دامن خود گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صداي شادیانهٔ فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعهٔ محمد اعظم شاه یافته اند های محمد اعظم

• بیت •

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علي خان سر محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آوردهٔ رخسارهٔ خون آلودهٔ محمد اعظم شاه را بدندان ناپاک خود ازروي غضب گزید بعد ازان بر پاي فیل شاه عالم انداخته زبان به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهدهٔ گزیدن آن سگ سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیدهٔ گردانید - و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بخدمت و زبان آداب تهنیت فتح بجا آوردند - و شاه زاده عالی تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سوای جواهر و اشرفی که در حوضهٔ فیل محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت - خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط در آمد - و شاه عالم خیمهٔ مختصر استاده نموده فرود آمده دو رکعت نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضار عالی تبار پسر محمد اعظم شاه و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت برسر آنها گذاشته بمژدهٔ امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغموم پیغام تسلی و پرسهٔ ماتم نمودند - و خان خانان را درآغوش مرحمت گرفته از راه کمال قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعی و تردد و جانفشانی شما بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت و والا جاه بعد غسل و کفن نزدیک روضهٔ همایون پادشاه برده مدفون سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده سر اورا بچرخ برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار وفادار ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه هیچ پادشاه بهیچ امیر رعیت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و تسلیم منصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند - و از جملهٔ ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بجهان‌زمان بهادر ساخته از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار نموده خلعت بخشي سیوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا بخطاب خانه‌زاد خان بهادرساخته سربلندی بخشیده تسلیم چهار هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند - و هرچهار پادشاه زاده را منصب سي‌سي هزاری بیست هزار سوار از اصل و اضافه مقرر فرمودند و محمد معز الدین مهین اختر سلطنت را مخاطب بجهاندار شاه بهادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بهادر و رفیع القدر را بخطاب رفیع‌الشان بهادر وخجسته اختر را مخاطب بجهانشاه‌بهادر ساخته‌هرچهار اختربرج‌سلطنت را حکم‌نواختن‌نوبت بحضور وسوارشدن‌برنالکي که‌بصورت‌تخت‌روان ساخته‌بودندفرمودند - و ارسلان خان کاشغري را که خواهرزادهٔ مهر پرور حرم محترم پادشاه بود مخاطب بچغته خان فتح جنگ ساخته هفت هزاری هفت هزار سوار نمودند و دیگر همه‌خانه‌زادان قدیم و امراي رکاب‌که ازانها تردد و جانفشاني بظهور آمده بود بعطاي اضافهٔ نمایان و فیل و جواهر و تبدیل خطاب که اگر بتعداد آنها پردازد باطناب کلام منجر مي گردد مگر هرجا که ضرور داند برمحل بزبان قلم خواهد داد برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که خبر فتح بهادر شاه و کشته‌شدن محمداعظم‌شاه بگوالیار رسید خیمه‌بخیمه صدای زاري و نوحهٔ‌آشوب قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب النسا بیگم که خواهر اعیاني محمد اعظم شاه مي شد رفته شرط تعزیت بتقدیم رساند و به تسلي دیگر پرد گیان حرم پرداخته باتفاق عنایت‌الله خان‌که دیوان خزانه رتن بود مهر بر خزانه و جواهرخانه

و دیگر کارخانجات نموده بتهیهٔ روانه شدن حضور پرداخت - درین ضمن فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمهٔ محل و کارخانجات صادر گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النسا بیگم که بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که‌از نواب زیب النسا بیگم بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانی نمود اما ازراه وسعت خلق اغماض کرده سالیانهٔ بیگم که مقرر بود مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم تعزیت و تهنیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه خدمهٔ محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطاي خلعت ماتمي یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر ارکان سلطنت بقبضهٔ اقتدار وکیل می بود نموده بعطاي چهار قب و پنج اسپ با ساز و طلا و یراق نقره و سرپیچ مرصع سرافرازی بخشیده بنواختن نوبت درحضور ماذون ساختند - اگرچه بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر الامرا رفیق شفیق و شریک عمدهٔ مصلحت محمد اعظم شاه بود اما درجواب فرمودند که اگر دران آشوب پسران ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عموي خود نمایند -
ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزاری هفت هزار سوار
نموده مخاطب بصمصام الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
ساخته بخدمت میر بخشیگري بدستور سابق بحال داشتند -
و میرزا صدرالدین محمد خان صفوي را از اصل و اضافه پنج
هزاري پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز
خان صفوي معزز ساخته تسلیم بحالي خدمت تن بخشي
فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدمت خانسامانی
ساخته فرمودند که در صوبهٔ اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او بضبط
سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد -
حاصل کلام همه اکابر و اصاغر پادشاهي و والاشاهي بانعام اکبها
و اضافهاي نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطاي جواهر
و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا اسد خان و ذو الفقار خان
تقاضاي مصلحت دانستند که اسد خان را بخدمت وکالت
مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبهٔ وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
لازمهٔ اختیار وکالت است نسبت بآصف الدوله از طرف خان خانان
بظهور نیامد - و باز روزي که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و ازانکه آصف الدوله

نیز عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمي عهد حضرت عالمگیر
لذت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
نیابت وکالت پدر را صمصام الدوله سرانجام دهد و آصف الدوله
نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
رفته بلا حرج سفر دائمي بفراغ خاطر ایام پیرانه سالي را بسر برد
لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالي و
ملكي بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت
نبود - حکم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته
باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنامی و نیک
نفسي و بی طمعي و استقلال سرانجام می داد و در اجراي کار خلق
بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعین می نمود که
کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جملهٔ نیکنامي و
ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالهٔ خوراک دواب منصبداران
است مجملي ازان مي نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکان
آخته بیگی و دیگر متصدیان بد فرجام برای خرچ دواب چنان
مقرر کرده بودند که منصبداری که برو خوراك دواب لازم مي گردید
باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباقي که پادشاه خود دستخط
یک انار و صد بیمار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد
سعی و تردد بسیار از جملهٔ قلیلي جاگیر می یافتند هرچند
جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرچ
دواب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
وکیل اورا مقید ساخته بزجر و خفت تمام از خرچ دواب طلب و

باز خواست مي نمودند و هرچند وكلا امتناع اين تعدي بخدمت
پادشاه نمودند داروغهٔ فيلخانه و آخته بيگي قسمي خاطر نشان
پادشاه مي كردند كه فرياد آن جماعة بجاي نمي رسيد و عالمي
ازين بدعت چنان بجان رسيده بودند كه وكلا استعفاي وكالت
مي نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد
بعده كه بسنه بجداران جاگير تنخواه دهند موافق خرچ دواب
دامها از جملهٔ طلب قول او وضع نموده تتمهٔ تنخواه نمايند درينصورت
كسالهٔ خرچ دواب از سر منصبداران و وكلا بالكل ساقط گرديد
بلكه في الحقيقت حكم معاف شدن خوراك دواب بهم رساند ٭

چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نيز
بهرهٔ داشت كتابي مسمي بالهاميه در علم سلوك و تصوف
تاليف نمود كه باعتقاد متكلمين در بعضي مقدمات و فقرات
پا از جادهٔ شرع بيرون گذاشته حكم فرمودند كه در سكهٔ روپيه
و اشرفي نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نام بلده
نويسند و در خطبه امر نمودند كه نام نامي شاه عالم بلفظ سيد
مزين باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلهٔ صاحبقران بلكه از شروع
سلطنت غوريان اسم سيادت بنام هيچ يكي از پادشاهان سلف
هندوستان از روي تواريخ در خطبه و ذكر حسب و نسب ثابت
نشده مگر خضر خان كه باوجود از اصل و اسم جد و آباي او قوم
افغان بلفظ ملك ظاهر ميگرديد بعد كه بسلطنت دهلي كامروا
گرديد بدليل روايت ضعيف چنانچه بگزارش آمده سر خان
عهد از اسم سيادت بر او اطلاق نمودند ٭اما شاه عالم كه بعد اين

بخلد منزل و آنچه بزبان قلم جاري خواهد گردید بذکر خواهد در آمد
به برهان و دلیلي که خود را ملقب بسید ساخته هرچندکه دران نیز
اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان خامهٔ
صدق بیان میدهد گویند سید شاه میر نام از اولاد حضرت خیرالانام
غوث الاعظم سید عبد القادر جیلاني قدس سره در کوهها و ملک جد
مادري خلد منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده منزوي
گردید و راجهٔ آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمرور ایام
عقیدت تمام بهم رسانده صبیهٔ خود را بخدمت سید شاه
میرگذراند و آن سید ذو الاحترام آن دختررا بشرف اسلام و عقد
ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد ازانکه آن سید ازان مکان
بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز ازان سید اثري ظاهر
نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند
نداده در عالم عاقبت اندیشي باخفاي آن کمال احتیاط بکار برده
در همان جبال پرورش میدادتا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران
ثانی ازان راجه دختر اورا با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
همان سیددختري که بحسن صورت و سیرت وذکا موصوف بود باتحف
و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین
معلم و انکه و مغلانیهای آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
ساعت مسعود بعقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
از بطن او شاه عالم بهادر شاه بعرصهٔ وجود در آمد که مراد از نواب
بائي بیگم باشد بانواع صفت و خوبي آراسته بود و سراي فرداپور

وسط سرحد خانديس که در پاي کتل واقع است و مدت در جاگير
او بود و باني جي پورة درخجسته بنياد ساخته و آباد کردۀ اوست
درين صورت از طرف مادر سيادت شاه عالم ثابت مي گردد ٭

الحال کميت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف مي سازد
بعد فراغ جشن وزن قمري شروع سال شصت و هفت که
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده
هجري در سواد مستقر الخلافت اکبرآباد بکمال زينت و فيض بخشي
انعقاد يافت بقصد تنبيه و تاديب راجپوتيۀ سمت اودي پور
وجودپور رايت ظفر آيت برداشتند چنانچه مجملي از تفصيل آن
بگزارش مي آرد از نوشته اخبارنويسان صوبۀ اجمير و پرگنات اطراف
جود پور بعرض رسيد که راجه اجيت سنگه که پسر مجهول النسب
راجه جسونت گفته مي شد در ابتداي نشو و نما باغواي درگاداس
و ديگر کفار بد اساس بحکم الولد سر لابيه از آوان عهد حضرت
خلد مکان مادۀ فساد بوده و اداهاي ناخوش ازو سر ميزد درين ايام
بعد از واقعۀ ناگزير پادشاه قدسي سرشت ازسرنو طريقۀ نا فرماني
و سرکشي در ايذا رساندن مسلمين از منع گاوکشي و بانگ صلوة
و برانداختن بعضي مساجد که بعد شکستن بتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمير و احداث معبد خانهاي
خود شروع نموده و به پشت گرمي و مدد فوج راناي اوديپور
ورفاقت راجه جيسنگه که باهم نسبت دامادي دارند بمرتبۀ
مست بادۀ ناکامي گرديده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از سعادت ملازمت محروم و بي نصيب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعهٔ بد سگال گردیده
براه آنبیروطن جیسنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
اجمیر و چتور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
حکم مقامات فرموده افواج هامون نورد کوه نبرد بسر فوجی
پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراولی جمدة الملک خان خانان
بهادر و صمصام الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفرآباد آن گروه بدکیش
تعین نمودند بعده که از سم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوردی
دلاوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال وجان و عیال
آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب باسیری
در آمدند و قصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
عیال واطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
اجیت سنگه و دیگر راجهاي معاون او دانستند که سلامتی جان
و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت است بخان خانان
و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
قبول عبودیت بهزاران ندامت و سرافگندگي بر زمین نیاز
سودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
القضات قاضی خان بجود پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوٰة و کشتن گاو
و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه بپردازند
وقلم عفو بر جریدهٔ اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشي بدرجهٔ قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی
و امام و موذن مساجد دز جود پور و دیگر معمورهاي اطراف
تعین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگا داس که سرمایهٔ
فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات
جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و فیل و شمشیر
و پدم و دیگر عنایات معزز و مفتخر گشتند ●

ذکر جشن سال دویم از جلوس میمنت مانوس
بهادر شاه پادشاه غازي

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند
بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دویم مطابق
بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمی و نشاط منعقد گردید
آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش در آمد و
از عطای خلعت و جواهر و فیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب
و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف
قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیرهٔ نقد وانواع نعمت
فراهم آورده بدین دعا گویان شدند ● بیت ●

پدر بجاي پسر هرگز این کرم نکند
که دست جود تو با خاندان آدم کرد
خدای خواهد که بر عالمی ببخشاید
بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر
است - درین اوان فرمودند که نامهٔ صحیت افزا و فرمان نصیحت

و تسلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون بر نگارند
که پدر بزرگوار حکومت صوبهٔ بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
بودند ما حکم رانی هردو صوبهٔ بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
فرمان روایان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
از زمان قدیم حکام آن هر دو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهي
مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
رعایت وعنایت بحکم آیهٔ کریمهٔ فان شکر تم لازیدنکم بدل و زبان بجاآورده
طریقهٔ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویهٔ جدو آبا
در بارهٔ رعایا و برایا و ضعفا وکافهٔ انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند -
و برای بردن فرمان و حجابت این کار حافظ احمد مفتی را که
مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمهٔ نصیحت
آمیز که باعث عدم مادهٔ شورش و دفع فتنه و فساد و خونریزي
مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
تحف و هدایاي دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
استعجال خود وا برساند - اواخر ذي الحجه رایت توجه طرف اجمیر
برافراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمهٔ درگاه رساندند *

الحال کلمهٔ چند از سلوک محمدکام بخش می نگارد که هرچند
ازطرف محمدکام بخش بگفتهٔ مدعیان درحق احسن خان عرف

میر ملنگ اثر کم توجهي ظاهر مي شد و باعث خفت احسن خان میگردید اما در دل او سواي طریقهٔ فدویت و خیر خواهی اصلا ارادهٔ دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر حیدرآباد گردید بعده که سه چهار منزلي حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه‌دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعهٔ گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه‌دار بعذر فرمان بهادر شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفتهٔ استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز باو رسید گرویده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتعلق احسن خان و اظهار خیر خواهی بنای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست ملک و گردآوری محصول اطراف از تعین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله برقلعه‌دار مسدود باید ساخت - ازانکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت باو فرموده بودند و سید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود ثانیا باتفاق خواجه سرایان موافق تقاضاي روزگار باحسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از براي بر انداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار وبار سلطنت کام بخش باو تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نشهٔ جواني و تردد جانفشانی درکار آقا که اکثر درعالم همچشمي مادهٔ زوال دولت میگردد علاوهٔ آن گردیده بود اصلا باصلاح حسد مدعیان

نمي پرداخت و گاه گاه احسن خان و سيف خان که استاد تير اندازي محمد کام بخش بود و ارشد خان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همداستان و همدم گشته براي مشورت کار سرکار خلوت مي نمودند و در رعايت و ضيافت هم ديگر بتواضع تحف ميکوشيدند تا آنکه تقرب خان و اهتدا خان و ديگر مدعيان حسد پيشه اتفاق نموده در خلوت بانواع منصوبه و تدبير بدي نسبت باحسن خان و همدمان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش مي نمودند *

چون از ابتدا اثر سوداي وافر در مزاج محمد کام بخش راه يافته بود از دميدن افسونهاي بد خواهان باستماع حرفهاي موحش فتنه انگيز سوداي او بمرتبهٔ زياده شد که تيشهٔ ناکامي برپاي خود زد مجمل از تفصيل آن بزبان قلم جاري مي گردد - چون ميان احسن خان و رستم دل خان براي جذب قلوب همديگر رابطهٔ خاص بميان آمد و همديگر را بضيافت ميطلبيدند و سيف خان و احمد خان نيز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهتدا خان و مير احمد نام باهم همراز گشته از راه حسد که ويران کن خانمان کهن امت خاطر نشان محمد کام بخش بدينوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سيف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده ارادهٔ دستگير نمودن پادشاه دين پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدين جرأت اقدام نمايند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آميز هرسه چهار بدخواه دولت درين زودي بعرصهٔ ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنيدن اين کلمات بي آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شقهٔ بخط خود برستم
دل خان بدین مضمون نوشت مي خواهم بصلاح همدیگر جواب
نامهٔ بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برساند
رستم دل خان که غافل از نیرنگي روزگار بود موافق طلب محمد
کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام ازخود دور
نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشینید که من حاضري
خورده مي‌آیم وبرای شما آش الوش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن
باتفاق مسودهٔ جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
ضابطهٔ هرروز کمر وانموده خالي از وسواس به تسبیح خانه رفت
همان زمان منصوبان محمد کام بخش برسر او فراهم آمده مع پسران
دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته
بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
رفت رقعه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی
ازطرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمد که آنچه
از طریقهٔ سلوک باهمراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید
بایدکه اول در استرضا وسلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشي
و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعده با احمد خان
و دیگران ورویهٔ سلوک را مرعی دارند از مطالعهٔ آن رقعه بدخواهي
نامبردها بظن غلطنزد او به ثبوت پیوست سه روز درقید داشته بعده
فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته بر پاي فیل سواري
همان اجل رسیدهٔ برگشته طالع بستند اما هرچند خواست موافق
حکم محمد کام بخش حضرت جائی از طرف آن فیل برستم دل خان

برسد فیل اقدام نه‌نمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته
بدان عذاب کشته در شهر تشهیر داده زیر درختهاي باغ انبلي محل
که متصل یکي از مکانهای ساختهٔ سلاطین واقع‌شده مدفون ساختند -
و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانهٔ آن سید
مرحوم مردم تعین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
خان بنی مختار بود به بندوبست اطراف خانه پرداخته مستعد
بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
خان رفته آن ماتم زدهٔ مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن
لاحاصل باز داشت و آن سیدهٔ مغمومهٔ مستوره را به بیحرمتي تمام
مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یک پسر او
آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانهٔ اورا بضبط در
آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رقعهٔ اورا دست آویز
نمک حرامي و فکر فاسد او ساخته حکم دست بریدن او فرمود و
سیف خان که استاد تیر اندازي محمد کام بخش بود هرچند
بعجز و اظهار خیرخواهي خواست خاطر نشان نماید که مضمون
رقعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می‌نماید فائده نداد بعده که
دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصلی
از جانب مادر راست که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
بی تقصیر بریدن فرمودي و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
حالت مدخولهٔ اورا کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
از ملاحظهٔ احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
احمد خان افغان را فرمود که بدست و پا بسته دراز بخوابانیدند و اسپهاي

دندان‌گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - وسیف‌خان‌نیز ازان
هردو زخم و بروایتی دست دویم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -
ارشد خان را که نبیرهٔ ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
اورا نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
بالای خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی
محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت
مقید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه‌داران عمده که
با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مقید نمودن
و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسپان راهوار سوار
و بار نموده سوار شوما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
شب درمیان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
تلف بکمال بی ابروئی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
طبل مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه و جماعه‌داران
عمده چنان باو گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که رفاقت
نموده از سرحد محمدکام‌بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
گفتهٔ آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش موروثی اویم هرگز چنان گمان
نخواهند برد و گفتهٔ دشمنان در بارهٔ من چنین اثر نخواهد بخشید
تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خانه مقید دارند انگاه احسن خان بیهوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند جائی بفرستند چنانچه وابستهای احسن خان قبل از انکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفي و هون توانستند در صندوق انداخته بخانهٔ افغانی که از مدت آشنا و مرهون احسان ودست گرفتهٔ احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه‌که چند روز گذشت و هرروز بر قید و شکنجهٔ آن مجبور بلای قضا می‌افزود آن صندوق نیز بسبب جست وجوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده وا نمودند از مشاهدهٔ خریطهای هون و اشرفی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هرروز بر آثار قهاری و سختي در شکنجهٔ و انواع عذاب می افزود و پاو آثار کهچری با نمک زیاد خوراك او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کارگر نیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبهٔ سودا و وسواس افعال سفاکي‌که از محمدکام‌بخش بدون‌تحقیق بظهور آمد این بود‌که بعد رسیدن‌ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچي جمعي از سرهنگ پیشگان بیباك را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات بیهودهٔ بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچي نوشته بیارند که یومیهٔ نقد و خوراکي
برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم
بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند
بوسیلهٔ حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچي رابطهٔ
آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی
نویسانیدند بعده فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده
یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر
فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را
با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ
بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکتخدا بودند که والدهٔ آنها آمده
هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچي نیستند
بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتي حیدر آباد که از فاضلان
متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر
درآمدهٔ فتوی خواست آن خدا پرست حق گو بي باکانه و بی محابا
درجواب گفت که موافق شرع محمد محض ازراه سوي ظن
و گفتهٔ مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزي مسلمانان نمودن باعث
ندامت باز خواست روز جزاست و ازین خونریزي و ظلمي که
ازان مخمور بادهٔ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شرفا ترک
ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان
بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف
شهر چوکي مقرر نموده ایلچی را بتحفت تمام مقید ساخته
درجواب نامهٔ لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات خصومت انگیز

بآیهٔ کریمهٔ کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله نوشت
بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزاي ديگر كه پیاپي
بعرض شاه عالم بادشاه که بعد ازین خلد منزل نیز بزبان خامه جاري
خواهد گردید رسید بکوچهای طولانی از ملاحظهٔ رسیدن برشکال
متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
که از عقب خود را باکبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
بعده که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضرب خیام
فرمودند نام بردها به بهانهٔ شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
باخود گرفته خیمهاي کهنه را گذاشته بعضي را آتش داده راه وطن
اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضاي وقت نا شنیده انگاشته -
غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعهٔ ناگزیر خلد
مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و اورا صوبه‌دار احمد
آباد ساخته بودند و ازطرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبهٔ خود
و ارادهٔ رفاقت محمد کام بخش بر السنهٔ واقعه طلبان زبان زد
گردیده بود ازانکه از جملهٔ سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
امراي عمده گفته مي شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
بود درینولا بعرض رسید که برسر تعلقهٔ صوبهٔ خود از برهانپور روانه
گردید - محمد مراد خان که خالوي احسن خان عرف میر ملنگ
میر بخشي محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
خاني داشت از طرف خلد مکان مدت بوسیلهٔ خدمت بخشیگری
و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتي و

حسن عقیدت باثبات رسانده بود بوعدهای لطف آمیز امیدوار نتائج
گشته بود و مدت حجابت حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده دربنولا از جملهٔ منصوبان خلد مکان خدمت واقعه نگاری
وسوانح نگاري کل صوبهٔ احمد آباد ضمیمهٔ فوجداري کودره و نهامره
دو سرکار عمدهٔ صوبهٔ مذکور باو مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیلهٔ
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوي احسن
خان که در صوبهٔ احمد اباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبهٔ
احمد آباد ضمیمهٔ فوجداری آن ضلع که ملک سپاه خیز سرحدی
است باو مقرر است با احسن خان همشیره زادهٔ خود که صاحب
اختیار فوج محمد کامبخش است رسل و رسائل دارد امید وارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد عرض چون خطاب
سعادت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه محو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعي و فدویت محمد مراد خان پرداژن
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که
واقعه نگاري و سوانح نگاري دیگر تعیین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویت و راسخیت محمد
مراد خان و خلاف گوئي مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سوانح نگار منصوب
کردهٔ حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالي براى اظهار و اثبات حسن عقيدت خود و منكوب ساختن مدعى صلاح كار خود دران دانست كه از تعلقهٔ واقعه نگارى و سوانح نگاري دست كشيده بمنصوبان حضور وا گذاشته ببحالى فوجداري كه بنام مدعي او مقرر شده بود اكتفا كرده خواجه حميد خان ديوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نربدا كه هنوز خبر مغضوب و كشته شدن احسن خان نرسيده بود شرف اندوز ملازمت گرديد هفتصدى چهار صد سوار منصب داشت بعنايت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسليم هزار و پانصدى هزار سوار فرموده در عرض مكرر دو هزارى هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحيحهٔ حضور عنايت فرمودند - مير سلطان حسين برادر كلان احسن خان كه همراه خالوى خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدى پنجاه سوار بپايهٔ هزارى دو صد سوار رسيد و بخطاب طالع يار خان سرافرازى يافت و حكم فرمودند كه باحسن خان تسلي نامهٔ لطف آميز مشتمل بر رجوع آوردن بدين درگاه خطابخش عذر پذير بر نگارند - اگرچه در زبان عوام و اكثر مردم عمدهٔ غير واقف خبر انتشار گرفت كه بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع يار خان احسن خان را محمد كام بخش مغضوب ساخته بسياست كشت اما غلط محض بود از يک ماه زياده قبل از رسيدن خطوط مقيد گشته بود بعده كه خطها را هواخواهان او در ايام حبس بتدبير و احتياط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - لوائل جمادى الاولى در سواد دارالسرور برهانپور مضرب خيام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتي که زیر قلعهٔ برهانپور جاری ست چنان طغیان نمود که عبور لشکریان پانزده بیست روز متعذر می‌نمود و روپیه را پنج توله کاه بفروخت رسید بعد مقام سه چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر گردید از راه ملکاپور و ناندیر طی مسافت نمودند تا آنکه اواخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دو سه منزلي حیدرآباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبهٔ سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد ششصد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدسلوکي و ملاحظهٔ خونریزي و گرسنگي که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبهٔ تزلزال و توهم و وسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابي نمی‌نمودند و در همان ایام سیف خان عرف میر اسد الله که از خانه‌زادان روشناس حضرت خلدمکان بود و نشهٔ جنون بمرتبهٔ داشت پادشاه اورا ازلشکر اخراج نموده بکعبة الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبةالله به بحالي منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحري کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشهٔ جنون با ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الامرا برهم‌زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اجیت سنگه و دیگر

راجپوتان بازام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش با آنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد وفاقت که درصورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلقهٔ آنها پنجاه هزار سوار راجپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشانند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع مادهٔ فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و فدویت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدرآباد رسانده بمحمد کام بخش بارادهٔ ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راجپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نربدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راجپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خطبه جاری نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و وسوس آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت درینجا سوای زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بار ملازمت نیافت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبهٔ سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیشهٔ تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه کروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدهٔ آنها تقرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او و دو سه رفیق تهور پیشهٔ دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چیله و کوکهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعده سنه احد که بفاصلهٔ سه کروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده فیل سوار رزم آزما که از عمدهای سر فوج داود خان و نیبا (ن) سیندهیا مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسرداري پادشاه زاده جهان شاه سواي فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور درجنگ سبقت و تیزجلوئی ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

(ن) نیما

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بعده که پنج شش گهری
روز برآمد خان‌خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه‌زاده رفیع‌الشان
سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام‌بخش رسیدند چون در
رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه
زاده رفیع الشان بفاصلهٔ نیم کروه از خان‌خانان و طرف دست چپ
ذو الفقار خان بفاصلهٔ یك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می
کشیدند - ازانکه بصبقت جنگ ماذون نبودند هردو سردار و همه
فیل‌سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بر پیش‌قدمی
در جنگ ننموده دمبدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه
پیغام می فرستادند بعذر آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند
جواب نمیرسید یا باوجود بیداری عمدا تساهل می نمودند و
جواب حاصل نمی گردید ذو الفقار خان که با محمد کام بخش
عناد قدیم داشت هرساعت بخان‌خانان پیغام مخفی یورش
می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال وزریده انتظار
یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان
انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان‌خانان نکشیده طبل جنگ نواخته
یورش نمود و خان‌خانان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده
پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر
محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذو الفقار خان و
داود خان و نیبا سیندهیاکه چهار پنج هزار مرهتّه با او بودند مقابل
آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام‌بخش هوای بان بسیار و
چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همینکه ذوالفقار خان و خان‌خانان خود را بر توپخانهٔ آتشبار زده مقابل محمد کام بخش بتفاوت پلهٔ تیر رسیدند و دو سه رفیق جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش رستمانه پای قائم نموده دست بقبضهٔ کمان آورده باوجود رسیدن سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار سوار حمله آور گردید که تزلزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک بود که فوج داود خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تاآنکه از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برو غالب آمد چهار طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری همراه پدر اسیر سرپنجهٔ بلا گردید - و محی السنة پسر کلان دران معرکهٔ جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او بار دیفی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خودشاهزاده که فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش گشته در حوضهٔ فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید ازانکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند هیچ احدی بفیل محی السنة نمي پرداخت و تلواجیان بالای فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقرلاط هرچه توانستند بریده گرفته فیل را رها کردند و فیل از لشکر برآمده راه صحرا گرفت مردمانهای لشکر که برای جست وجوی غارت اطراف لشکر بودند بحکم ذو الفقارخان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند *

القصه شادیانهٔ فتح بنوازش درآمد و بر سر دستگیر ساختن آن امیر پنجهٔ قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه زاده رفیع الشان که سر فوج لشکر طرف خان‌خانان باو تعلق داشت و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش را حوالهٔ ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی سوای جلال الدین خان نام از همراهان خان‌خانان که باو گولهٔ زنبورک رسیده بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو نفر بتعداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغارت دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست و چهار نفر سوختند - بعد ازانکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه را زخمهای کاری رسیده بود نزد خلدمنزل آورده نزدیک خیمهٔ محل فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای آنها تعین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربای که برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن و عیادت برادر رفت بعد ازان که نزدیک او رفته نشست اول ردائي که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از تخت و بخت انداخت. و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرسي نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمي خواهتم بشهرت بیجوهري و بیغیرتی اولاد تیمور دستگیر گردد و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچهٔ شوربا خورانده با دیدهٔ پرنم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند ودیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کابین داد

لاش هردو را بروضهٔ همایون پادشاه روانهٔ شاه جهان آباد نمودند وسه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند - و بر القاب خانخانان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان خانخانان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهي ساختند و نیباسیندهیا که از جملهٔ نا سرداران مشهور غنیم و عمدهٔ سر فوجهای مقهوران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج او خرابي زیاد تا صوبهٔ مالوا رسیده بود درین اوان بدستگیري و تجویز ذو الفقار خان روي انابت بامید بندگي بدرگاه پادشاه خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش گردیده وسیلهٔ شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزاري پنج هزار سوار و عطای دو لک روپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دهوپ مرصع و جیغه فرمودند پسران و نبیره های او را بهر کدام منصب پنجهزاري و

چهار هزاري که جمله چهل هزاري بيست و پنجهزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشي الممالک قبل ازانکه امداد منصب تيار شود بلکه پيش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جيد سير حاصل سرکار نير و ديگر محالات آباد صوبهٔ خجسته بنياد از تغير قريب هزار منصبدار کم منصب و بيش منصب درجاگير او تنخواه نمايند - بنازم کارخانهٔ قدرت الهي را که بعد از نادم شدن آن کافر حربي که از تاخت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمي از شرفا و سادات و صلحاى هر قوم گرديد راست گفته اند پر عقاب را که زياده از همه طائران تيز چنگال و بال جان طيور ميگردد بعد مردن او که پر تير مي سازند باز باعث هلاک چندين جاندار مى شود •

وکيل راجه ساهو بوسيلهٔ ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه دارى کل دکن ضميمهٔ مير بخشى گرى مفوض گشته بود براى حصول فرمان سرديسمکهي جوتهه شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ويران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جملة الملک معظم خان خان خانان صوبهٔ برهانپور و نصف صوبهٔ برار را که به برار پايان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سررشتهٔ قديم فاروقي و محمد اکبر پادشاه از شش صوبهٔ دکن برآورده داخل صوبهاى توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته مي خواست که اختيار امور ملکي و مالي و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر کلان خود مقرر نمايد بر سر اين ميان ذوالفقار خان و معظم خان سوى مزاج بر سر زبانها شهرت يافت

و بخشي الملک نمي خواست که در کل مقدمات ملکي و مالي
دکن دیگري دخیل وصاحب اقتدار گردد - و تارا بائي زوجهٔ رام راجا
که زن عموی راجه ساهو میشد ازو دو پسر خرد سال رام راجامانده
بود و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده
سال نمود رجوع آورده التماس صلح بقبول و عطای نه روپیه سر صد
سردیسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش
آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول ننمودند چون
دریذولا بوساطت جملة الملک معروض داشت که بعطای فرمان
نه روپیه سردیسمکهي که پای چوتهه درمیان نباشد بنام پسر
خود که دفع مفسدان دیگر بندوبست ملک نماید درخواست نمود
ازانکه صمصام الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت
درین ماده گفت و گوی اختلاف ارادهٔ هردو مربي بمیان آمد
آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که
التماس هیچ احدي را از ادني و اعلی ردننمایم چنانچه مدعی
و مدعی علیه که برضد مدعای همدیگر بعرض اقدس میرساندند
بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم
ناطق عطا میفرمودند درمقدمهٔ سردیسمکهي نیز موافق درخواست
جملة الملک و میر بخشي حکم عطای فرمان نموده که آخر
بسبب پرخاش همدیگر مقدمهٔ سردیسمکهي بنام هر دوملتوي ماند •

دیگر از ابتدای عهد تیموریه مقرر بود که یک خطاب بدوکس
عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک دو حرف می نمودند درین
عهد صفدر خان بابي متعینهٔ احمدآباد که از عهد خلدمکان بدین

خطاب موروثي مفتخر بود بديگري يكي از بندهاي قديم ركاب عطا
فرمودند صفدر خان بابي درباب بحالي خطاب و بي تقصيري خود
عرضي نمود بر عرضي او دستخط نمودند كه بحال بحال بحال گو ديگري
هم داشته باشد ازان روز قبح آن كه يک خطاب بنام دو سه كس
باشد از ميان برخاست و بهمين دستور اعتبار منصب و نوبت و
نقاره و فيل وجيغه وسرپيچ نظر برپايه و مراتب نماند - چون درين
ايام اخلاص خان جديد الاسلام كه بحلية فضيلت و ديانت آراسته
بود و در متصديگري سختي و دقت حسابي نمودن شهرت تمام داشت
بخدمت عرض مكرر معزز گرديد و نظر بر همت و عدم غور پادشاه
دريا دل درعطاي منصب و اضافه بدون ملاحظهٔ مراتب كه چون آب
سيل رايگان گشته بود متحمل اجراى عرض مكرر آن نگشته بخدمت
جملة الملک التماس نمود كه موافق همت پادشاه اقليم بخش
با دولت سلطنت هفت اقليم وفا نمودن خيال محال و دور از عقل
است و تمام عالم بيش طلب پس درين صورت شجر فيض بخشي
پادشاه عالم نواز براي همه منصبداران و خانه‌زادان بانام و نشان ثمر
بيچاكري بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشير اين
همت پادشاه وفا نخواهد نمود صلاح دولت و تقاضاي مصلحت آنست
كه درين مادهٔ تدبيرو بندوبستي بكار رودكه سد راه آب سيل و سربسر
شدن مداخل پرومعت هندوستان براى بخشش بادشاه كم و بيش
تواند گرديد اگرچه اين كلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب
ظاهر نزد كافهٔ انام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار يافته
بود في الواقع مانع خيرو باني خلل رزق خلق الله گرديدن بدترين

صفت مذموم است اما نزد بعضي نکته‌سنجان منصف‌پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان مي‌خواست که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر براي دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق و غور اصل و نسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خانان بد نامي این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظهٔ ملامت و طعنهٔ زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست استعفای خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت نو احداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقي را که از جملهٔ مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او مادهٔ سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب ازدستخط عرض مکرر رسانیده فارغ‌شده برای عرض مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگي پادشاه دارد یانه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرري اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق یومیهٔ وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امورکه بسیار دیرمی کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و یومیهٔ وجه معاش میشد. واکثر بیشتری یاداشت بتعین سزاوان شدید مهر پرور و امة‌الحبیب هردومحل پادشاه و دیگر مقربان حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

اما بار تفاوت تمام درا جرای کار خلاف ضابطه میرسید دستخط پادشاه را اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول اعتبار نماند مطالب خلق چارهٔ نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده شما درانچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا صائب ورد زبان داشت * بیت *

هرکه اینجا دست رد بر سینهٔ سائل زند
حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هرچند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشي خلق و خطا بخشي چنین پادشاه در زمان ماضي ازروي تواریخ خصوص در تیموریه کمتر بنظر آمده اما ازانکه بي عیب ذات پاک حق واقع شده درکار و بار سلطنت و خبرگرفتن ملک و بندوبست امور لابدي چنان مستغني و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع تاریخ جلوس او را (شه بی‌خبر) یافته‌اند . و شبها اکثر بهبیداري بسر برده تا دو پهر روز در آرام و خواب میگذراندند باین سبب در سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم غربا در شبهاے تاریک بسبب تفرقهٔ لشکر و بنگاه مثل خیمهاے خود نیافته پیش دربار معلی در نقار خانه و کچهریها و بازارها شب بسر می بردند *

و قاضي سرکار ورنکل و دیگر جمعي از اعیان و شرفای سرکار مذکور از ظلم و تعدي پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجملي باحاطهٔ بیان می‌آرد که درعهد خلدمکان که رستمدل خان پسر جانسپار خان صوبه‌دار

حیدر آباد شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهي فروشان بي‌اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او رفته چهار پنج روز در خانهٔ او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت متصرف شده پیادهٔ بسیار نگاه‌داشته بالای پارچهٔ کوهي رفته ملجا و پناه خود ساخته شروع برهزني و دست‌اندازي بر مسافرین و رعایای اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهمرسانده فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او افتادند پاپرا خبر یافته ازانجا فرار نموده خود را نزد ونکت راو که زمیندار عمدهٔ پرگنهٔ کولاس سرکار ایلکندل بود رسانده بجماعه‌داري نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چناهنونت نام جماعه‌دار دیگر آن زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست اندازي مترددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات دزدي هردو را گرفته مقید ساخته بشکنجهٔ سیاست تمام نگاهداشته بود بعد یک دو ماه پسر ونکت راو بیماري شدید بهمرسانید زن ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوسان گردید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملهٔ پرگنهٔ نرکنده سرکار بهونگیر که جاي قلب واقع شده آمده با سروا نام که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعرصه آمده بود رفیق و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالاي پارچهٔ زمین سنگ لاخ بنای احاطهٔ خام بدستور گدهي در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علانیه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مال هنود و مسلمین می شنید بتعدي کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعي از بیوپاریان و شرفاي هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار پرگنهٔ کلپاک که هفت هشت کروه از شاه پور واقع‌شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده براي دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده‌که قاسم‌خان به‌کلپاک رسید به بندوبست پرگنه و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه در فکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخي زیاده مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزي بر یکي‌ازمواضع پرگنهٔ‌کلپاک‌تاخت‌آورد قاسم‌خان خبر یافته‌خود را براي تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعي رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچهٔ کوه‌قلب رسانیدقاسم‌خان‌تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گولي از دست همراهان پاپرا بر پیشاني او رسید و از درجهٔ شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بسرداري یکي از شجاعان کار طلب براي تنبیه او مقرر نمود فائده مترتب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقي برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیده جنگ
می نمودند آخر راه فرار اختیار نمودند - رستم دل خان گدهي را
مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان
باز آمده گدهي خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ
و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

• بیت •

درختی که اکنو گرفته است پاي • به نیروي مردي برآید ز جاي
اگر همچنان روزگاري هلي • بگردونش از بیخ بر نگسلي

بهمان شیوه که داشتند پرداختند - ازانکه درین مابین رستم دل خان
او را گدهي پخته ساختن داده بود و ندانست در الصنه
شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد
پادشاه و گرفتن اضافه مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای
تنبیه و استیصال آن کافرتن بواقعي نمیدهد - بهر حال مقدمهٔ
فساد او بطول کشید و کار بجائي رسانید که تا پانزده بیست کروه
شاه پور هیچ احدي شب خواب بآرام نمي نمود - درین ضمن میان
سروا و پردل خان نام جماعه‌دار او گفتگوي نزاع آمیز بجائي کشید
که هر دو میان هم بدعوي فن سپاه گري جنگ یکیکگي که در
دکن ضابطه است نمودند و پر دل خان بعد رساندن زخم کاري بر
پای سروا خودهم کشته گردید و بعد چندروز سروا نیز بهمان زخم بجهنم
واصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا استقلال زیاده بهمرسانده
روز بروز بگرد آوری فوج و ذخیره و تسخیر قلعجات اطراف
می‌کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبهٔ افتاد که
رستم دل خان مکرر براو سواری نموده بدوسه ماه بمحاصرهٔ شاه پور

پرداخت آخرکاري نساخته و بدار و مدار باو ساخته مبلغی گرفته مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعهٔ ورنکل که از شاه پور بمسافت شانزده هفده کروه واقع ست و تاخت آن قصبهٔ مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشهٔ لکوک و قالینهای بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که مسلمین و هنود در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند با دو سه هزار پیاده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلعه ورنکل رسانده جمعي را بر سر راهها نشانده چنان بند و بست نمود که اصلا بمردم قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیاده‌ها بمدد کمند و زینهای رسا بالاي قلعه که چندان استحکام برج و باره هم نداشت بر آمدند و باقي مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند سوای مال وافر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیهٔ هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورد و دو سه روز بخاطر جمعی مانده تمام خانهاي آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضي را علي الرغمي که با مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضي را چند روز نگاهداشته هرچند قاضي برای خلاصی ناموس خود بالحاح و زاري کوشید فائده نداد قاضي را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواري او بجائي

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر
بندوق دوخزانه تعبیه کرده بودند که بعداز خلاص شدن یک خزانه هرگاه
خواهند خزانهٔ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی
و اسپ سواري خود نگاه می داشت - روزي جمعي از بنجار های
نامي را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده
هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده براي
ذخیرهٔ قلعه متصرف گردید و گاوها را براي قلبه راني جا بجا
فرستاد که براي او زراعت و سبزي نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعهٔ
بهونگیر که از قلعهای مستحکم مشهور و بمسافت شانزده کروه از
از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز مسافت شانزده کروه
عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفاي مسلمین قبائل
خود را براي فاتحهٔ طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک
طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح ناشده خودرا بپاي قلعه
رسانده کار بجائي رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهاي طولاني
و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن
از افتادن سنگي که بران کمند بسته بودند و بالاي چهپر مردم
چوکی قلعه بصداي مهیب افتاد و مردم چوکي را خبردار و
سراسیمه ساخت و دو سه صدای بندق از طرف آن ملعون نیز
بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صداي رسیدن پاپرا بلند
گردید عجب آشوب و شور قیامت بر خاست اگرچه قلعه بدست
آن ملعون نیامد اما قصبه و بته را تا یک پهر روز تاراج و رفت
و روب نمودند و خود آن سگ در خانهٔ سوانح نگار رفته نشسته

کارفرمائی می‌نمود و مردم اوبکندن زمین و جهت و جوي زر نقد
پرداختند قضارا دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران
خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران
ظرفها انداخته گفت شخصي که ظروف خوردن او این باشد
زرنقد در خانهٔ او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالاي قلعه سنگ
و گولهٔ بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند
صرفه در زیده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمنهای شالي را
که سرراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم
بالاي قلعه حکم اندازي نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه
هزار زن و مرد از بتّه و قصبه باخود گرفته باسیري برد - و از زبان
راوی ثقه عجب نقلي شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت
با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیري بیارد
پنج روپیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ
زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که
وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت سالهٔ یکي از شرفای
مشایخ که بخاندان قاضي هم رشته داشت شیخ زین الدین
نام بدست یکي از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل
بچهٔ گوسفند برپشت خود بسته از قصبه برآمد درین ضمن سوار
مسلماني که رشتهٔ خویشي دور و نزدیك بسلسلهٔ شیخ زین الدین
داشت و ازگردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر
رسید و گریه کنان و نالان بالاي پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان
دانسته برحال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصي آن

دختر نمود پیاده بتندی و تلخي پیش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدی یا شفیع خلاصي دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده راضي ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شناخت که آن معصوم صبیهٔ شیخ زین الدین است و آب در دیدهٔ او گردید هرچند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمي دهد با دختر کمپ زنان و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سر او از تن جدا گردید دختر را براسپ خود نشانده نزد قبیله و خویشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه برسر و سینهٔ درد آلوده دست مي زدند آورده از دور مجملی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکندا که چهار کروه از شاه پور واقع شده پارچهٔ کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعهٔ احداث کرده زیر آن پرکوته قرارداده برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیرهٔ وافر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر محبوسان صاحب تقصیر و بي تقصیر را درانجا نگاه مي داشت و جمعیت زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسي و شادي از میان برخاست هرجا که عروسی دختر بالغ ونابالغ بگوش او مي رسید از میانهٔ راه یا از خانهٔ او کشیده می طلبید بهرحال فریاد آه و واویلای مظلومان بآسمان رسید - بعدازان شاه عنایت نام پدر زن قاضي مبتلا ببلا که از جملهٔ مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجملی بذکر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشعلها روشن کرده مکرر التماس این معني بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند مارا مناسب نیست که برای تنبیه سندهی فروش خود متوجه شویم یکي از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمائیم و فوج شایسته همراه او داده فکر تنبیه او مي نمائیم آن ستم رسیده مماجت زیاد نمود تا آنکه میر تزکان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بي آبروئی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانهٔ خود رفته از درد بي ناموسی که بي آبروئی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاوهٔ آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلي حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازهٔ تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهانی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعداز عطای اضافه باو و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغهٔ تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج شایسته همراه داده مع هشدار خان و نیاز خان و تاتار خان که همه از افغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان ازانجاکه آن شقي بدکیش قبل از تعیین فوج بقصبهٔ کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع شده و بازمیندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبهٔ کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضداشت آن زمیندار درباب طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان میرسید بعد رسیدن فوج افغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از محاصره برداشته با توپ رام لچهمن نام که از شاه پور آورده بود خود را بشاه پور رسانده و دلاورخان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت اطراف کلپاک تقصیر نمي نمودند تا آنکه خسرپورهٔ آن مردود با جمعی کثیر از مدتي در قلعه بانواع شکنجهٔ عذاب در قید بود و هیچ احدي را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن اورا ماذون ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت پهر می آورد او بزن خود گفت که براي من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برساند زن او حسب گفته او چند سوهان تیزدندان پیدا نموده زیر طعام گذاشته آورده بشوهر هنر پیشهٔ خود داد و او ازان سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم براه عطیهٔ الهي داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکار ماهي دو کروه از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها باتمام رسانده از حربهای ذخیرهٔ حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعي غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن باتمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس وسوختهٔ بیداد او بودند رفیق آنها گشتند وپیش ازانکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بزمیندار کلپاک اشاره گفته فرستاده بود که چشم براه و گوش بر صداي توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازهٔ شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ بکلپاك که هرکارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان بافوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاورخان آن کافر شروع دمدمه و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و ازانکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهني و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازهٔ چوبی سوخته گردد آن پارچهٔ تختهٔ آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجاي چوپ قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بلای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند کارمیش را کشته پوست آنها را کشیده خواست که یک پوست خون آلوده را خود پوشیده و چند پوست را بدیگران پوشانیده خود را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود آمده سدراه فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلپاک نیز رسید و با مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجا های قلب و دیوار های اطراف برده دست و پای لاحاصل میزدند و مردم دلاور خان نقارهٔ فتح نواخته داخل قلعه شدند. و خسرپورهٔ پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعهٔ تاریکندا رساند مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط اورا اندرون قلعه نگرفتند بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شدهٔ او خود را بتاریکندا رسانیدند - مردم یوسف خان که چهار روز در قلعهٔ شاه پور مانده در گرد آوري مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان مي کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لحظهٔ از فکر نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را که دیوان صاحب مدار یوسف خان بود و در شجاعت و کار طلبي خود را رستم ثاني مي شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی بشاه پور رسیده بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجي که فراهم آمده بود بقصد

محاصرهٔ تاریکندا روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه‌نمود اما فائدهٔ بر روی کار نیامد بعده یوسف‌خان خود با پنج شش‌هزار سوار دیگر رسیده بمحاصرهٔ قلعه پرداخت باوجود محاصره نمودن ده دوازده‌هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه‌داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که ازان کافر جهنمی بظهور آمد و از زبان مردم ثقه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میکشد - بعده که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گوله و سنگ ضائع میگردید کار بجائی رسید که یوسف خان جهنمی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم‌قلعه پیغام ترک رفاقت‌آن کافر فاجر رسانده وعلوفهٔ دوچند ازانچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه درفوج او انداخت و جوق جوق مردم هردم از قلعه برآمده زیر جهندهٔ قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند ومبلغها بآنها میرسید - بعدهٔکه ذخیرهٔ باروت رو باتمام‌آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پرکوته و باره و برج اطراف‌قلعه بتصرف خود درآورد پاپرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که دران‌قلعه زیر زمین جاي بود که دروازه و زینها برای پائین رفتن‌داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین میرفتند وآن مفسد عیار کفش نجس حقهٔ‌نکبتي خود بر دروازه گذاشته ازراه دیگر چنان بتغیروضع برآمد که.تا دو روز هیچ احدي حتی پسران او اطلاع نیافتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپرا تنها سر از موضع حسن آباد که آباد کردهٔ او بود و از تلریکهٔا مسافت دو منزل داشت بر آورد تازی فروشی درانجا بار در خورد بار گفت تازی خوب برای من بیار هرچند که وضع خود را تغییر داده بود اما تازی فروش بعد ملاحظهٔ صورت او را از اطوار کلام شناخت و اورا بامید آوردن تازی خوب نشانده خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خمرپورهٔ آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنهٔ خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهي داد و همان لحظه دوصد سه صد پیاده بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت باوجود دست و پا زدن که درین ضمن گولی بر پهلي او رسیده بدم رو افتاد - بعده که اورا گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بند بند او جدا کرده سر اورا بحضور فرستادند و دیگر اعضای او اورا بدروازهٔ حیدر آباد آویخته بجزای کردار او رسانیدند ٭ بیت ٭

دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جملهٔ سوانح که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از نوشتهٔ اخبار نویسان کابل و ملتان بعرض رسیده مجملی بگزارش می آرد که چون در عهد فردوس آشیانی میان شاه ایران و پادشاهان دهلی برسر قلعهٔ قندهار نزاع و فوج کشي بود دریبولا گرگین خان نام ازطرف سلطان حسین شاه ایران فامدیر ضابط بحراست قلعهٔ مذکور

قيام‌داشت ميرا‌ويس افغان كه بسبب شهرت‌شجاعت و تمن‌داري
سلسلهٔ اورا مير مي خوانند از جملهٔ نوكران معتمد صاحب راى
گرگين‌خان بود و بند و بست يک دروازهٔ قلعه نيز تعلق باو داشت
گاه‌گاه ميان‌قلعه‌دار و ميراويس نا خوشي ملال افزا بميان مي‌آمد
و باز بحسب ظاهر رفع كدورت مي گرديد و ذخيرهٔ آن در دل
افغان بد نهاد جا ميگرفت و اكثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک
اطراف قلعه انتشار مي يافت تا آنكه روزى ميراويس گرگين خان
را بحيله و تذوير براي بند و بست كمرگاه و پائين قلعه بر آورد و
بهر مكر و تدبير كه دانست روز بآخر رسانده تكليف ضيافت نموده
شب براي مصلحت خلوت كرده مردم معتمد اورا از اطراف دور
ساخته با همرهان مبارز پيشهٔ خود كه بكمين گاه نشانده بود غافل
بر سر قلعه‌دار ريخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هركس‌كه بجنگ
پيش آمده كشته و چندى‌را دستگير ساخته و جمعى را بخوشي
و نا خوشي منقاد و مطيع خود نموده چنان بند و بست بكار برد
كه اصلا خبر كشته شدن گرگين خان بقلعه نرسيد و همان شب
مراجعت بقلعه نموده‌كوس سوارى‌نواخته از راه همان دروازه كه بدو
تعلق داشت داخل گشته باقي همراهان گرگين خان را مقتول و
مغلول ساخته اموال و خزانهٔ اورا متصرف شده‌مصلحة خطبه بنام
قطب‌الدين بهادر شاه پادشاه براي رفع بدنامى و استحكام بندوبست
خوانده كليد طلائي تسخير قلعه مع عرضداشت مشتمل‌بر استدعاى
منصب پنج هزاري بنام خود و محمودخان نام پسر و برادر و اقوام
و سند قلعه داري بحضور روانه‌ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي كه بشاه ايران داشت و آرزوی ديرينهٔ او اين بود كه غبار و ملالي كه از عهد خلد مكان بسبب ايلچيان ناهموار بميان آمده بود ابتدا بارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب داده بعد ازان از فرستادن نامهاي محبت افزا و هداياي بيش بها همراه سفير سخن فهم جهان ديده رشتهٔ اخلاص موروثی را از سرنو استحكام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست كه خلعت و فرمان آفرين باد و سند قلعه‌داری مع عطای منصب پنجهزاری براي خود او و همرهان او فراخور پايه ارسال داشت و خفيه زبانی تجار بسلطان حسين شاه ايران پيغام نمودند كه جرأت نمك حرامی كه ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر ما گرديده و بسيار بد ازو واقع شده بدفع مادهٔ اين فساد كه استحكام بنياد افغان بدنهاد برای ملك و ملت طرفين خلاف رای صائب است زودتر بايد كوشيد و ازطرف ما در رسيدن كمك بآن افغان خاطر جمع دارند ليكن ازانكه بتقاضای عهد دور فلكي شاه ايران نيز بمرتبهٔ از بند و بست سلطنت بي خبر و عاری بود كه اصلا بفوج كشی و تعين لشكر و مردم كشی راضي نبود سوای صحبت علما و فضلا و شكستن و ساختن عمارات بامور ملكي و مالي نمي پرداخت و خلاف طريقهٔ جد و آبای خود بقتل هيچ اميری صاحب تقصير و بي تقصير راضي نمی گرديد بلكه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت شرعي و عرفي رضا نداده وجه خون بها از سركار بوارث مقتول می رساند اين معنی منافي نسق سلطنت الكهٔ ايران می گرديد لهذا زود بفكر تلافی تسخير قلعهٔ قندهار نپرداخت بعد مدت دو سال

بی آنکه خود برآید فوجها تعین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازهٔ آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزبان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکان
دار الجهاد می‌نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس خلد منزل مطابق
سنه هزار و بیست هجري

هیجدهم ماه ذي حجه جشن آغاز سال سیوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زینت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
براسپ وقت سواری و دیگر عنایات سر افرازي بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلي داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خانان و بخشي الملک ذو الفقار خان بهادر را
ماذون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانه‌زادان و پادشاه زادها مانده همین پاس ادب نواختن نقاره در

رکاب والی دممصست و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و و خان خانان آرزوی نواختن نقاره درحضور داشت ابا نمودن ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل برحسد همچشمی او نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای استیصال پاپرا و دیگر مفسدان که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرف دار الخلافت کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه‌هزاری دوهزار سوار نموده بعطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بیجاپور باضافهٔ مشروط هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر ساختند ٭

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسپیده برآمده بودند ازانکه که قدرت و حکمت بالغة الهي تقاضای آن می نمایدکه بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال دولت و موجب بی اعتباري و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انساني استکه همان کلید افتتاح رزق و مادهٔ دفع و بلال و نکال بي بضاعتان محتاج بنان شب مي شود ٭ ٭ بیت ٭

بما شکست کزو کار ها درست شود
کلید رزق گدا پاي لنگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خلقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هردو برادر را بدیش و کنار خود گرفته سرراه مترددین و مسافرین می نشستند هرکرا نظر بران خلقت می افتاد رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هرروز بخانهٔ می بردند بعده که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدراباد ازان راه عبور نمود آن هردو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار روپیه نقد و یک اسپ برای سواری عطا فرمودند - درینولا که لشکر مراجعت نمود باز هردو برادر که بعد تمیز رسیده بودند و بپای خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گشتند از راه فیض بخشي و ذره نوازی یک دیه بجمع پانصد روپیه در وجه مدد معاش ، یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباهات قوم گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود ازعدم سرانجام باوجود آنکه ذو الفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف خود برای خرچ مدد نموده طاقت رفتن برسر تعلقهٔ خود نداشت و مکرر خبر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبهٔ دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مفوض نموده صوبه داری خجسته بنیاد بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده مرخص ساختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و انمون او کارگر نیامدن بزبان قلم داده باوجود ظهور چنان تقصیر و کم توجهی ذو الفقار خان که با امیر الامرا اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بجملة الملک معظم خان خان خانان رجوع آورده اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیهٔ سالیانه مختار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضي شده باز بجاذبهٔ حب ریاست خود را پابند نوکری ساخت - وسط جمادي الاولی (۱۱۲۱) کنار سواد خجسته بنیاد رسیده بضرب خیام و حکم مقام یک و نیم ماه برای تخفیف ایام برشکال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکي و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحهٔ حضرت خلدمکان و رساندن مبلغ کلي بخدام آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنات سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیه و آن را مسمی به پرگنهٔ خلد آباد ساختن و برای خرچ خدمه و لنگر و عرس حضرت خلدمکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولي در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دارالخلافت گشتند - چون ابتدا ذوالفقار خان باظهار مدعي صاحب غرض شکوهٔ محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تغیری و طلب حضور حاصل نموده بود بمدد که خان خانان حقیقت بی تقصیري و حسن عقیدت و فدویت و حقوق نیکوخدمتي ایام پادشاهزادگي عرض نموده حکم بحالي خدمات

نزد محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان بحضور ازانکه حق نیکو خدمتي محمد مراد خان در مقدمهٔ خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذو الفقار خان داشت و از خاطر او محو شده بود از عرض سابق ندامت کشیده خواست تلافي نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه‌داري بیجا پور و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه‌از طرف خود متوجه‌احوال محمد مراد خان گردیده ازخجالت برآید بر خاطر خان خانان گراني نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذو الفقار خان نموده کم‌توجه‌بحال او گردیده ازطرف داتن جگیر کم‌حاصل وزود تغیر فمودن که علاوهٔ پرشاني سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبهٔ مذکور نیز ازو تغیر نموده به داود خان پني مقرر نمودند - و آخر رجب در سواد دار السرور برهانپور مضرب خیام واقع شد اگرچه‌میخواستند که چندگاه بسیر و شکار صحرا و باغات وتفرج آبشارکراره که از مکانهای فرحت افزاي دلکشای شکار گاه و سیر گاه مشهور است بلا تفرقهٔ خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما ازانکه خبر فساد راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح اجمیر پا از جادهٔ عبودیت و اطاعت بیرون گذاشته هنگامهٔ شورش گرم ساخته تهانهاي صوبهٔ اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته بودند بعده که سید حسین خان باره صوبه دار اجمیر بقصد تادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند و سید حسین خان بعدکارزارصعب‌که راجپوت بسیار بدارالبوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسیری در آمدند و بتخانهای بسیار مسمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میرتهه ـ نگاهانه و غیرت خان فوجدار نارنول که هردو برادر حقیقی حسن خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجهٔ شهادت رساندند مکرر بعرض رسید ـ توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السرور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نربدا ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نربدا عبور فرمودند ●

چون نزدیک سرحد اجمیر رسیدند خبر فساد فرقهٔ گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باسم سکهه بکسر سین و تشدید کاف زبان زدند پیشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقیران از طرف خود نائب درانجا گذاشته ● قرار نموده بود که هر که از جملهٔ معتقدان گروی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جت و کهتریهای پنجاب و دیگر اراذل دوم کفار بودند ندر و نیاز باسم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند ـ خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمآل و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند - در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه حیدرآباد گردیدند گوبند نام از سر گروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوصد سه صد سوار نیزه دار و پیاده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پژوه بود یکی از جملهٔ آن گروه غیر مشهور که در تعین اسم او اختلاف روایت مسموع گردیده بشهرت تناسخ که نزد آن طائفهٔ بد اعتقاد اوتار خوانند خود را عوض گروگوبند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن سگ نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری ازان قوم ضال را فراهم آورده علم بغی برافراشته بفن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر ظاهر بینان سست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را سچا پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و سهرند شروع بتاخت و تاراج نمودهٔ در فرصت دو سه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ جرار باو گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز جمعیت می افزود و مال وافر از غارت بدست آنها می افتاد تا هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار باو جمع گشته علم شهرت قزاقی و مردم آزاری بر افراشتند و با دو سه فوجدار که بقصد تنبیه آنها کمر بستند بمقابله و مقاتله پیش آمده و غالب گشته بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهانه دار و تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمال جاگیرداران عمده برای اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان فوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالي آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رسانیدن خرابي و تاخت پرگنات تعلقهٔ او بفکر گرد آوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج فوجدار و زمینداران نامي را باخود رفیق ساخته سرانجام حرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیادهٔ برقنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگي بقصد تنبیه آن فرقهٔ ضال خذلان مآل سوار شده بتفاوت سه چهار کروه مقابل آن گروه شقاوت پژوه خود را رساند - آن ملعون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سچا پادشاه و فتح درس می نمودند باستقبال وزیر خان شتافت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چندان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را ازپا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجهٔ شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهاي پیاپي موج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهاني وزیر خان بدرجهٔ شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و اسپان چندان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام سوای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و سوار و پیادهٔ بیشمار زیر تیغ بیدریغ کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خودرا بسهرند رساند - ازانکه سهرند شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار و کاسبان صاحب مایه و شرفای هر قوم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر بردن نداشتند و از شنیدن کشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یک دو روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و اسیر نمودن اطفال و عیال وضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چندان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنده بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هرجاکه مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و بر آوردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه پرگنات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعین نمودند - بعده که نوشتهٔ آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثهٔ که بر سکنهٔ سهرند گذشته بود حوصله باخت هرچند که جمعی از شرفا و افغانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت ورزیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خودرا کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجهٔ شهادت رسیدند اگرچه بیشتری مال و عیال مردم قصبه بحادثهٔ تاراج رفت و عورات بسیار از ملاحظهٔ ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها انداختند اما بعضی شرفای جلادت پیشه که عیال و ناموس را یکجا ساخته در دفع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و بی‌ناموسی بآنها نرسید - بعد ازانکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشهٔ سهارنپور بدست آن طائفهٔ ضال افتاد به بند و بست اطراف پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن قصبه آباد کردهٔ او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار بسیار درانجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت بر افراشته بود بعد رسیدن نوشتهٔ آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر داده اخراج نمایند و بند و بست برج و باره و گرد آوری اسباب جنگ و تهیهٔ مصالح نام و ننگ و برآوردن فوج باستقبال آن گروه ضال بد مآل پرداخت - دربن ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه چهار کروهی رسیده بردو موضع توابع جلال آباد ده گذهی و آبادی پرراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقنداز قدر انداز و

تیر انداز بسرداری غلام محمد خان نبیرهٔ خود و هزبر خان بنی عم بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام بردها که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد پانصد برقنداز و تیر انداز جلادت پیشه و بسیاري از رعایا باقسام اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمرهمت بستند وصدای دار و گیر از هردوطرف بلندگردید - اگرچه ازان‌گروه بد مآل نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعي کثیر از مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی افغانان و دیگر مسلمانان بانام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بارهزیمت یافته باز بمحاصره جلال‌آباد مي پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار پیاده‌که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب میرسیدند فراهم‌آمده با دوصد سه صد مورچال روان‌که از تختهاي چوب ساخته پایها بصورت ارابه بران‌قرارداده بودند رسیده جلال‌آباد را نگین وار درمیان‌گرفتند اماترددی‌که ازان افغانان جلادت‌نشان در مقابل یورش آن مخذولان بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد مآل بپای دیوار نزدیک دروازه میرسید خودرا بدم تیر و گولهٔ بندوق و سنگ باران داده قدم ترس گویان با چهار صد پانصد کاهذ واقسام حربه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن دروازها شوخي از حد می گذرانیدند - و افغانان سر از دروازها

را وا نموده با تیغهای برهنه سپرها برو کشیده برآمده بران سگان تاخت می آوردند و در هر حملهٔ مرد ربا صد در صد نفر از کفار بدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز بدرجهٔ شهادت می‌رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها تاخت آورده کافرکشي می نمودند و تا بیست روز و شب خورد و آرام بر محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر بکشتن داده کاري نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر سلطان‌پور و پرگنات دوابهٔ جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع خط بدستور پروانه مشتمل‌بر قبول اطاعت و سرانجام‌نمودن بعضي فرمایش و استقبال نمودن باخزانهٔ موجوده نوشته مصحوب دو سکهه سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا و تمن داران شجاعت پیشه که همه بقصد قبول رفاقت و نیت رسیدن بدرجهٔ شهادت فاتحه خواندند وقسم رفاقت واتفاق بی نفاق بکلام الٰهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل‌بر تکلیف زود رسیدن نوشته با قدري سرب و باروت که از جملهٔ فرمایش سرب و باروت‌نیز طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمودکه‌چون سواري و باربرداري برای رفقا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام‌فرستادن سرب و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانهٔ سرکار گنج در کنج موجود است هر قدر بار برادر بفرستند بار نموده فرستاده‌آید - بعده‌شمس‌خان‌با قریب چهار پنج‌هزار سوار وسی هزار پیادهٔ برقنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمیداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از باشندها بآرزوی شهادت کمر همت برغبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زیاده از لک آدم فراهم آورده بدبدبهٔ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت شمس خان و برآمدن با چندان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان خود که مجملهٔ هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای که از سهرند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جوالهای پر از ریگ برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته همه‌جا تاراج کنان نزدیک قصبهٔ راهون که هفت کروه از سلطان پور است رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوهٔ خشتها که همه گنج خشتها را بجای گدهی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه ساخته احکام اطاعت از روی تهدید بنام چودهریان و قانون گویان پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین هزار مسلمان جلادت شعار باراده غزا و جهاد و آرزوی شهادت بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که درصورت هزیمت یافتن وکشته شدن شمس خان جان ومال وعیال همه‌ماها درمهلکهٔ تلف خواهد درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و انتعاش تمام تکبیر گویان بر همدیگر سبقت نموده مردانه‌وار پیش قدم گشتند همینکه بفاصلهٔ گوله رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولې تفنگ بلند گردید و یکبار گي قریب ده دوازده هزار
گوله و سنگ فلاخن تکرگ وار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل
الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامي
کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوئی و خرج
باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد اتمام
شلک اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام فیلی جرأت پیش
رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات
اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت
افزا بلند نموده بران مدبران پر کین یورش کرده و تاخت آورده
بحملهای کافر ربا پیهم بسیاري را بقتل رسانیدند و زخمي ساختند
و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه
بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده
محصور گردیده شروع بزدن بندوق و انداختن بان نمودند - چون از
سابق ذخیرهٔ اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته
جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران
گدهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده
بهئیت مجموعی بر اطراف لشکر اسلام مي ریختند و اسپ و آدم
ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین خصوص برکفار تنگ گردید
و شب از گدهي برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان
چند کروه تعاقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر
بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب
هزار نفر گرو آمده تهانهٔ که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهانهٔ خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب واویلا و هنگامهٔ تزلزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلم خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبهٔ لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بست برج و باره بازدحام عام جمعی از مسلمین و هنود برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طایفهٔ کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامار که دو کروهی شهر واقع است خرابی بسیار رساندند القصه درمدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار الخلافت شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمور هاي مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطهٔ شمار بدرجهٔ شهادت درآمدند و عالمي بباد حادثهٔ کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کندند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات ساد هوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوصد نفر هنود ومسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - ازانکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موي سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاري از اراذل بدکیش قوم هنود بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بي اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقهٔ هنود اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد آن طائفهٔ ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهرهٔ حال پادشاه ظاهر گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشاندن شعلهٔ آتش فساد آن گروه جلادت پیشه مقابل مادهٔ شورش و سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار نیست هرگاه رایت ظفر آیت والی نعمت متوجه آن سمت گردد رفت و روب خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته از بلدهٔ دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه بر افراشتند *

خبر واقعهٔ محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض رسید - بعد ازانکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید برای پامال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال راجپوتان بد سگال اطراف سرزمین اودیپور و جودهپور تعلقهٔ راجه جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با سرداران رزم آزمای کار طلب تعین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعد که افواج عدومال برای تاخت و خرابی معمور های میر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعین گردیدند

آن سرکشان بادیهٔ ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم‌خان بهادر و مهابت خان بهادر را واسطهٔ شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول بعضی احکام موافق مرضي پادشاه عالی جاه بظهور نیامد اما ازانکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل پادشاه می خلید و تنبیه و تادیب آن جماعهٔ بد عاقبت پیش نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان پاي تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جي سنگه و راجه اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس نام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خود هارا برومال بسته سر سواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت و اسپ و فیل مفتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبة الله برگشته آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم ازجلوس شاه عالم پادشاه مطابق سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیجدهم ذی الحجه موافق سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مآل رایت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت پنجاب بر افراشتند - چین قلیچ خان بهادر بصوبه داری صوبهٔ اوده مامور گردید - و از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میرزا محمد هاشم نام که بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ایران و بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان پادشاه زادهٔ مازندران می شد بعده که مازندران بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ایران بخلیفه سلطان سپرده صبیهٔ خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی که با پادشاه زاده رفیع الشان قرابت جدهٔ مادری دارد از ایران رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هردو با تنخواه مبلغ سه هزار روپیه بنام میرزا محمد هاشم و دو هزار روپیه بنام محمد صالح نجم ثانی بر خزانهٔ بندر سورت روانه نمایند وسوای آن بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار احمد آباد فرمان صادر شد که بعد رسیدن میرزا محمد هاشم باحمد آباد سرانجام ما یحتاج او بدستوری که محمد امین خان صوبه دار احمد آباد درعهد خلد مکان برای قوام الدین خان که بنی عم میرزا محمد هاشم می شد و تازه از ولایت ایران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق حکم سرانجام نموده روانهٔ حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود همراه داده روانهٔ بارگاه سلاطین سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسید که بعد رسیدن حکم داخل نمودن لفظ وصی در مناقب حضرت امیر المومنین علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی یار محمد که افضل الفضلاي لاهور بودند باتفاق دیگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانهٔ قاضي و صدر آمده برای خواندن خطبه
بقید لفظ وصي مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ
دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعي از مسلمانان درمنع
خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و
بهمین مضمون از نوشتهٔ اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در
همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد
جامع را بسبب خواندن لفظ وصي گروه اهل سنت و جماعت بقتل
رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه ومحبوس گردیدن
مهر علی خان بخشي و واقعه نگار احمد اباد که بعد کشتن خطیب
روز یکشنبه بفرمودهٔ فیروز جنگ خفت رسانده در چبوترهٔ کوتوالي
مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت
اما ازانکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و
تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگارد بعده العلم
عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصي صدر احمدآباد برای
حاصل نمودن اذن بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت
در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعده که
روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصي خواندند چند نفر از
مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب
و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور
داشتیم درجمعهٔ آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق
حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد ازانکه روز جمعهٔ دویم
خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصي نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ وصي برزبان او جاری گردید پنجابی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی
ازجا جسته کاردازبکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگامهٔ و غلوی عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصحن مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بیحرمتی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرأت برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دویم
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
براي اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروزجنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی‌خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - دریں ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ
که بصوبه‌داری اوده گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سرتعلقهٔ
خود بارجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبریهاي پادشاه بغور پرداخت خانه زادان کار طلب بپرداختند
گروه استعفای منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت باحمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را باستقبال فرستاده بعدنزدیک رسیدن بخانه خود چندقدم پیش

آمده باعزاز در خورده چهار پنج روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسپ تواضع نمود و محرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروي تمام روانه نمود *

درین سال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجهٔ شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش مي آرد که زني از قوم زنهای مرهته تلسی بائي نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتهه بلدهٔ دار السرور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبهٔ رانویر که هفت کروهي برهانپور واقع شده رسیده سرای رانویر را که جمعي کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبهٔ دار پیغام طلب چوتهه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلسي بائي وخبر شوخی آن زن جنگي بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر حربي مردان را ملاحظهٔ جان نمودن و از درجهٔ شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران برهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور بر آمده از جملهٔ فوجداران نواح ظفر خان فوجدار پرگنهٔ جامود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود اورا هراول فوج نموده کوس معرکهٔ شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخذولان خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر. خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزما باستقبال میر احمد خان شتافته بمقابله پرداختند و باقي فوج هرهتهٔ خونخوار بقصد محاصره و تاراج پورهای برهانپور تعین نمودند - میر احمد خان که دو سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با نبیرهاي خودزخمهاي کاري برداشته بود از شنیدن محاصرهٔ نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز بقصدکمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیم را اطراف خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد نمایان زخمي گشته نزدیك آخر شب غلبهٔ کفار را زیاده دیده تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که بیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجهٔ شهادت رسیدهٔ بودند باقی مردم جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانستند و جمعی اسیر کفار گردیدند - میراحمد خان که تنها دران فوج کفار تردد می نمود بزخمهای پیاپی از اسپ افتاده خود را با نیم جاني که داشت ز یر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت گردید - و از جملهٔ منصبداران برهانپور میر علي رضا نام که از سادات سبزوار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعي دیگر از متعینهٔ میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن سرود خواني باج بکلاونت وقوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای وقت دران دانست که خود را قوال وا نمودهٔ اشعار رنگین فارسي و هندوی و زبان مرهتهٔ خواندن شروع نمود و وقت کلمه و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستور ستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان
می نمایند حرف میزد بعده که نا سرداران آن فرقهٔ ضال باو گفتند
که اگرچه دانستیم که تو از جملهٔ مغنیان و نغمه سنجان مجلس
امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جملهٔ مردم مایه دار
و آبرو طلبی اگر دو هزار روپیه میدهی خلاص می نمائیم آخر بعد
رد و بدل و مناظرهٔ بسیار هزار و دو صد روپیه برای خلاصی خود
قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده
هرکارهٔ غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده
هرکارهٔ غنیم را صدا نموده گفت که بسردار خود بگوی که من از
منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و دو صد روپیه تصدق جان
و مال خود داده نجات یافتم - و محمد تقی نام جوان که از نبیره های
امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از افتادن
بدست غنیم هرچند مردم بزبان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود
را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من
چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب
بکوشم و بآواز بلند طبل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهر
و نبیرهٔ امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده
آنرا بین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب
همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه
اختتام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را
واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیک دار الخلافت رسیدند
چورامن جاتهه که بعد از هزیمت خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروی بد مآل گردیده فوج سنگین بسرداری محمد امین خان بهادر و رستم‌دل خان و چورامن جاتهه و دیگر عمدهای اشکر بطریق هراول برای تادیب و استیصال آن طائفهٔ ضال تعین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهانجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهانهٔ مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای ستم زدهٔ شاه آباد و مصطفي آباد و شادهوره و دیگر معمور های قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افگن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفهٔ بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل مي رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنهٔ مذکور مضرب خیام چهار پنج کروهی قصبهٔ شادهوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی براي دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه مي چهل هزار سوار و پیادهٔ بیشمار آن گروه ضال از ده دوازده کروه تاخته نقش درسن گویان چون سیل ناگهان مقابل‌فوج پادشاهي رسیدند چه نویسم‌که از حملهاي وحشت افزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعهٔ فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهي راه یافت و چنان صدای دار وگیر و مردکشي بلندگردید که عرصه بر فوج بندهاي پادشاهی تنگ گشت و کار بجائي رسید که بعد کشته شدن و زخمي‌گردیدن

جمعي از مردم خاص و عام فيروز خان ميواتي و چندی ديگر از سادات بارهه از فيل و اسپ پياده گشته بمقابله و دفع شر آن جماعه پرداخته بحملهاي بهادرانه آن گروه كفار بد كردار را هزيمت دادند - اما بعد ازانكه در شادهوره بقصد تعين افواج براى تنبيه و اخراج آن كافر بد نهاد نزول رايات ظفر آيات واقع شد اول اوائل ذی الحجه كه آواخر دی ماه آلهی و عين چلهٔ زمستان مي باشد چهار پنج روز باران گنده بهار بلا فاصله باريد و چندان باد زمهرير آما بران لشكر آب و گل آغشته وزيد كه چندين هزار آدم خصوص از مردم دكن كه تاب سرماى آن اطراف نياورده بمعرض تلف درآمدند و چهارپاي بيشمار از اسپ سوارى و بار بردار آن قدر سقط شدند كه از گنده بوئي آن زيست بر مردم پادشاهی تنگ گرديد و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرهٔ بد نام كرده كلمات ناگفتني بر زبان مى آوردند دويم آنكه خبر انتشار و فساد آن اشقياى مردم‌آزار كه بر كهيي و فوجهاى اطراف پادشاهی تاخت مي آوردند و شوخی‌زياد بمرتبه مى‌نمودند كه يكدو فوجدار‌نامی بعد رسيدن فوج پادشاهی دران‌حدود بدرجهٔ شهادت رسيدند‌متواتر بعرض ميرسيد جملة الملك‌خان خانان را بايك‌پسر و حميدالدين خان بهادر و رستم دل خان و راجه چتر سال و فيروز خان ميواتی و چورامن جاتهه و ديگر بهادران كارزار ديده بسردارى پادشاه زاده رفيع الشان هراول و برنغار و جرنغار و يلتمش قرار داده براى استيصال آن جماعهٔ خذلان مآل تعين فرمودند و آن مفسد غدار بعد مكرر بميان آمدن كارزار كه بيشترى ازان گروه شقاوت پژوه

علف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاري از مردم بي نام و نشان پادشاهی بدرجهٔ شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکي از مکانهای قلب مسمي بلوه گده که میان جبال قلب نزدیک تعلقهٔ راجه برفی واقع شدهٔ و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار سوار و پیاده داشت رسانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آورده دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نورد و فیل نبرد شیر صولت بمحاصرهٔ آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشهٔ خذلان مآل که زر پرستي و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهر ره نورد بادیهٔ عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصلهٔ ایام بهمان صورت امرد و ریشدار که بجهنم واصل مي گردد عود نموده و حیات ابدي یافته بترقي درجات دینوي میرسد ترغیب و تحریص بجنگ و محاربه می نمود و آن سکان که گفتهٔ پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا مي شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعلهٔ آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه مي زدند و حملهای صف ربا بر مور چال پادشاهي مي آوردند و هر روز بسیاری بقتل مي رسیدند و

جمعي از مسلمانان سرخروئي ازلي شهادت حاصل مي نمودند - اگرچه از قوم ارذال هنود بیشمار مثل مور و ملخ فراهم آمده در کشته شدن و عوض او همانده بعرصهٔ کارزار در آمدن حکم خلق الساعة بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هنود نیز بیشتری از کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و جاتهای شجاعت پیشهٔ مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود مي گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقي همه هنود را با مسلمانان واجب‌القتل مي دانستند - بر مصاف دیدگان رزمجو ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق‌نمک در جانفشاني داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر مي گردد برخلاف آن گروه شقاوت پژوه که باوجود پیاده بودن اکثري کمتر کسي دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند قرباني بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل خویش نداند و همین معني و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که بتاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبهٔ آن گدا صفتان سگ سیرت بد مآل مي‌گردید و مردم عام‌سست اعتقاد آنرا حمل بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن محاصره که از هردوطرف داد جلادت و تهوری بظهور آمد و ذخیرهٔ اندرون‌حصار بآخر رسیدبمرتبهٔ عرصهٔ تردد بر محصوران بدعاقبت تنگ گردید که از بالای حصار باشارهٔ دست و چشم با بقالان لشکر ساخته بقیمت دو روپیه وسه روپیه آثار غلهداد و ستدمی نمودند و چادر از بالا

انداخته دران غله بسته از طنابها اندرون مي کشيدند و بقدر يک مشت و دو مشت ميان خودها قسمت مي نمودند و قريب سه چهار هزار آدم از فاقه مردند و چهارپاي سواري و باربرداري نماند که همه را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعده عرصه بران کفار تنگ گرديد يکي از قوم کهتري که گلابو نام داشت و تنباکوفروشي کسب او بود بقصد جانفشاني در راه پير و مرشد خود بدستور آن سرگروه رخت فاخره پوشيده در مکان مرشد خود آمده نشست وآن ملعون بافوج و لشکر خود يک طرف مورچال پادشاهي يورش آورده راه کوهستان راجهٔ برفي پيش گرفته بدر رفت - بعد درآمدن فوج پادشاهي دران گدهي که آن ملعون را بدان زينت نشسته يافتند گرفته مقيد ساخته بهزاران خوشوقتي پيش خان خانان آوردند و از چهار طرف صداي مبارکباد و آواز شاديانهٔ نغمه بلند گرديد و منهيان خبر بحضور پادشاه رسانده بعطاي انعام سرفرازي يافتند و خان خانان و همراهان او مورد تحسين و آفرين گرديدند بعد ازان که آن گرفتار و اسير سرپنجهٔ اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال او و تحقيقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار بر داشته شد دانستند که باز پريده و عوض آن يکی از بوم صفتان بي اعتبار آن قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشانی خويش را عمدا گرفتار دام ساخته ازين معني خان خانان که براي او مادهٔ خجالت روي داد نهايت افسوس خورد - سرداران همراه خود را بعد سرزنش بسيار فرمود که همه پياده گشته در کوه راجهٔ برفي درآيند اگر آن ملعون را زنده يابند دستگير نمايند و الا عوض او راجهٔ

برفی را گرفته بحضور بیارند چنانچه راجهٔ آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلددست تیز هوش قفص آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفص نصیب راجهٔ برفي و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشاني نموده بود گردید وبقلعهٔ دارالخلافت فرستادند - چون درمیان آن قوم موی سرو ریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعي از معتقدان پنهاني آنها که از قوم کهتری و جاتهه در لشکر وکالت و در دربار نوکری مي نمودند و مصالح دفتر بودند حکم منادي ریش تراشي هنود عموما نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعتاب ریش تراشي درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباري که داشتند بباد فنا دادند - چین قلیچ خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضي وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبهٔ اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران و الا نسب مي افزود دریندولا نظر بر سفله نوازی زمانه و ناقدر داني پادشاه استعفای منصب و خدمت نموده منزوي گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - دریندولا خللي در مزاج خان خانان که ازان روزي که آن خجالت گریختن گرو برای او رو داده بود روز بروز از غصه مي کاهید بهمرسید بسبب عارضهٔ مختلف بدني

که حکمای یونان و فرنگ از معالجهٔ آن عاجز آمدند ازین سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت *

مردي بود صوفي مزاج فقیردوست که در عالم حکومت او ایذائي بخلق نرسید و بدعتي که اثر ضرر آن بهیچ احدي از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه کار و بار روزگار که باختیار انسان سراپا خطا باشد ممکن نیست که همه راست و درست آید بلکه آنچه در ارادهٔ الهي است همان بظهور مي آید بسیار دیده و شنیده شده که آدم بعضی کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیري جاري باشد می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر مي گردد چنانچه بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بجا بصوبه داران و دیوانیان نوشتجات براي خریدن زمین و بناي سرا و مسجد و مدرسه بمبالغه و تاکید تمام مع هنڈویهاي مبلغ خطیرفرستاد هرجا که حکم رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایهٔ وزارت او حکم او را وحي آسمانی دانسته درفکر احداث سراها درون آبادی شهر افتادند اما بعضي جا زمیني که برضامندي بفروشند و وسعت ساختن سرا داشته باشد میسرآمد و بعضي جا چنان اتفاق افتادکه هرچند خواستندکه زمین موافق احاطهٔ سرا بخرند و رضامندي مالکان بدست آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن خانخانان خانهاي بسیار را بدین طریق بدست آوردندکه صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنها ساخته بودند بزور و تعدي از مکانهاي موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هنود آه کشان و نفرین کنان ازانجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و دکاکین برای سکنۀ مردم بازار نموده مبلغي زر بخرچ درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعۀ خان خانان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضاي مخلوقی نظر بر غضب خالق ننموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقي بدست آرند دل سرد شده دست از اتمام کار آن بر داشتند و آن خانهای نیم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهاي نیم سوخته مزبلۀ محله و راه رو گردید و قصد ثواب آن بیچارۀ میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه محرر اوراق بسیار ازروی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روي بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و باني بدعتهای مردم آزاري هم درین دنیا انگشت نماي عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائي و رسوائي چند منجر گردید که زبان قلم را بتحریر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باري الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتداي نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضي بمردم آزاري که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
سي و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمي داشت و مال حضرت خلدمکان که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بآنجا نرسد که در زبانها گفتگوي بظلم منجر گردد بعده
بسبب روي دادن بعضي مقدمات که بتحریر تفصیل آن پر داختن
پردهٔ روسیاهي خود را از میان بر داشتن است با خداي خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم ننموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عمالي که سگبانی و
خوك چرائي بمراتب بهتر ازانست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داري کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل آلهي
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعهٔ خان‌خانان برسر تعین وزارت و تبدیل
خدمات عمدهٔ حضور و صوبه داري دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقل تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشي الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
خان‌خانان تجویز نمایند - و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشي الملک بودن بر ندارد درجواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعدهٔ وزارت نموده بودند عذر نتوانستند نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایهٔ وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان مي گفت که ذو الفقار خان مي خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبهٔ مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که محرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والدهٔ او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکر و مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلقهٔ دیوانی بلشکر رفتن ضرور گردید و باوالدهٔ کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه مي گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مناقشهٔ وزارت چنان تنگ آمده ام که مي خواهم بنام پادشاه زادهٔ ایران وزارت مقرر نموده یکي از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نائب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زادهٔ ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رسانده‌اند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبهٔ تبختر و تفنن چنانچه عنقریب باحاطهٔ بیان می آرد نسبت بمقربان حضور بظهور آمد که خود او و همرهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعین و زیر مستقل سعد الله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد
عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آواخر ماه جمادی الاولی در نواح
دار السلطنت لاهور مضرب خیام واقع شد رستم دل خان را که برای
گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت
نمود - ازانکه برسر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدي بسیار
در گرفتن زر و بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معني
بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع
گردید - و میرزا محمد هاشم نواسهٔ شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده
اسپ عربي و عراقی و دو تقوز زربفت پیشکش گذراند دو اسپ
قبول نموده باقی باو بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و
جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخلع شده بار دیگر برای
تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهرهٔ او
ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ
پرورده بخورانند و پنکهه نمایند - اگرچه پادشاه دریادل گنج بخش درباب
منصب و عطای خدمت عمدهٔ ارادهٔ دلجوئی و فیض رسانی
نسبت باو بسیار داشتند اما ازانکه نام برده با همه مقربان حضور
اصلا سلوک ننمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هرکه باو
سلام می نمود درجواب دست بر سینه می گذاشت حتي که
در خدمت هیچ یکی از پادشاه زادها رابطهٔ ارادت بهم نرساند
و بخانهٔ هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که
بچهار پنج واسطه از نبائر شاه ایران می شد نظر بر تبختر او حسد
همچشمی را کار فرموده نمي خواست که عنایات پادشاه نسبت

باو بظهور آید و باشارهٔ میرزا شاه نوازخان کوکه خان مهماندار باعث تمهید خفت او گشته از طرف شاهزادهٔ ایران بپادشاه عرضی نویسانده که اگر پادشاه زادها در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن اتفاق افتد چه سان آداب بجا آرم و با امرای حضور که اتفاق ملاقات افتد در سبقت و جواب سلام آنچه امر شود و اگر پیش از برآمدن حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرجاکه حکم شود به نشینم پادشاه دستخط فرمودند که اگر پادشاهزادها در راه درخورند از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزاری که سبقت سلام نمایند برای آنها دست بسر شود بعده که برسر مذکور نشستن قبل از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نوازخان متوجه شدند که چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن حضرت در پیشخانهای خانزاد بنشیند - و روز دیگر که شاهزادهٔ ایران قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاولي از منصبداران میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاولي نموده در پیش خانهٔ میرزا شاه نوازخان برده نشاند و از طرف صاحب خانه سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان بظهور نیامد و این معني بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در تمام لشکر خفتي که از روی تدبیر باو رساندند نقل مجلسها گردید.

روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و اظهار اخلاص و تپاک باطني نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خلیفهٔ سلطان که شاه زاده بخود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - در ینولا خبر واقعهٔ غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمدآباد گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان متصدي بندر سورت از شنیدن خبر واقعهٔ فیروز جنگ که بعد از ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب سپاه و شاگردپیشه داده فارغ سازند بلا توقف خودرا بطریق یلغار باحمدآباد رسانده بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیري بود فتح نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان آمیر با جاه وجلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقي و شیرین کلامی میان مردم توران کمتر بعرصهٔ روزگار دیده و شنیده شده - گویند قریب ده لك روپیه متصدیان سرکار از خزانهٔ او بر آورده عوض روپیها پل سیاه در خریطها پر کرده درخزانه گذاشتند خبر این تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بي آنکه پاي تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه گردیده از واهمهٔ رفتن آبرو بعضی زرها را درخزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمهٔ خطبه بسبب دقت فضلای لاهور بر لفظ وصي که درخطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار فضلای لاهور نمودند ازانجمله حاجي یار محمد و محمد مراد با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زادهٔ قاضی میر میشد با دو سه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه از روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصي برانها خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجي یار محمد در رد قول پادشاه گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال وجواب می نمود پادشاه برآشفته فرمودند که از غضب پادشاهان نمي ترسي که چنین خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائي حاجی یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از واهب بی ظنت خود داشتم اول تحصیل علم دویم حفظ کلام الله سیوم حج چهارم شهادت الحمدلله که از طرف عطای سه نعمت الهي کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقي مانده امید وارم که از توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجي یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن خطبه عرضي نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد حضرت خلدمکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی رضي الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصي نباشد ـ اما چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیا سهای غلط در فکر شورشند اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعهٔ بی سر و پای واقعه طلب وقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم کسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطلع نگردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بادعای رای خود بفکر های فاسد افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامهٔ فساد داشتند آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان مسموع گشت که آخر حاجي یار محمد را با دو فاضل دیگر مغضوب نموده بیکي از قلعها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم ذی الحجه منعقد گردید و عالمي از صغیر و کبیر و امیران با نام و نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان کم مایه هرکدام بقدر پایه و اندازهٔ کسب و کار خود کامیاب عطای اضافه و خلعت و جواهر و فیل و اسپ گردیدند خصوص برای داؤد خان صوبه‌دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحلهٔ عمر پادشاه ازهفتاد سال قمري تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پاشاه بهمرسید و در فرصت هفت هشت پهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید پادشاه زاده عظیم الشان که بعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعي بغتة رسیدند چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم ازین جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضهٔ حضرت قطب الدین چهار پنج کروهي از دار الخلافت
مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهي نمود - و در اواخر سنهٔ
چهار زر خزانهٔ سابق که قریب سیزده کرور روپیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمي نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگي خرج بجائي کشید
که از خزانهٔ عظیم الشان هر روز مبلغي بطریق دستگر دان میرسید *

* بیت *

فکـــر صد سال میکند بنده
مرگ بر دوش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندارشاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطهٔ سیزدهم بامیر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال درمیان بود ذو الفقار خان بهادر که في الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر درمیان هم آمد و رفت مینمود چنانچه بعضی مقربان وهمدمان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن ورفتن گرفته مقید سازند تا پر و بال جهاندارشاه کنده شود اما جهان شاه جرأت ننمود - و باروتها و توپخانهٔ جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایهٔ هر چهار پادشاه زاده میگردید - دریں مابین دو سه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خریطهٔ اشرفي نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه افتاد بر سر حصهٔ آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برفیع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان وجهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بر سر تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و درهمان ایام آشوب میرزا صدرالدین محمد خان صفوي بخشي که از خانهٔ عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می‌گذشت مردم لشکر جهان‌شاه بگمان و ظن
غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای
پیاپی برو رساندند که قبل ازانکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند
درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را
که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و
آویخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیحرمتی تمام گرفت. و
عظیم الشان را پارهٔ تبدیل مکان نموده متصل موضع بوداله که سه
چهار کروه از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده
دو طرف لشکر حکم کندن خندق فرمود و طرف دیگر لشکر
عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابلهٔ عظیم الشان
باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر سوار شده تفاوت
نیم کروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از
توپخانهٔ عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر
میرسید و اسپ و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثانی
صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هرچهار طرف نواخته گردید و
فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده
معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران
نامی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر
فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گولهٔ
توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان
گرفتند و از چهار سوجهٔ افواج جان بر نیست خود را درمیان
دریا انداخت که باز اثری ازو ظاهر نگردید و فیلهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کرورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدي در صوبهٔ بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقارهٔ فتح نواخته بمکانهاي خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزي یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج‌کشي انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکهٔ سربازي از هردو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامي کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان‌شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلربای جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبهٔ فوج خصم پناه پیزاوهای خشت برد و شادیانهٔ فتح جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر فتح جهان شاه باکثر بلاد رسید و بعضي جا خطبه بنام جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتح طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولهٔ قضا برجهان‌شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقارخان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و صدای شادیانهٔ فتح جهاندار شاه بلندگردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک درمیان بود او را
غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمود رفیع الشان دست و پای
بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر
روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمي
و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعده که
جهاندار شاه از طرف برادران فراغ حاصل نموده سریر آرای
پر وسعت قلمرو هندوستان گردید محمد کریم و شاه زاده
همایون بخت را که از نه ده سال عمر بیش نداشت و هر دو
پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعهٔ دار الخلافت
روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردي خان را که
از تعدي ظاهری و افعال دیگر باطني او جهاني در فریاد بود
با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست کشته
بند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم
الملک و هدایت الله خان و ندوي خان و عبدالقدیر خان و لطف الله
خان پاني پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمي بودند
و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر
امیران که جمله از بیست نفر زیاده می‌شدند همه را حکم قید و زنجیر
نموده بعضي ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانهٔ آنها ضبط
نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر
دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعهٔ دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده
محمد کریم که بعد مفقود الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانهٔ یکي از
مردم نامراد رفته نهان شده انگشتری خود را از دست برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گرديد نزد جهاندارشاه آوردند اگرچه جهاندار شاه نمي خواست كه بكشد اما باغواى ذوالفقار خان و بقولى براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه اللعنة كشتند *

و درعهد نا پايدار جهاندار شاه كه بناى ظلم و فسق را استحكام تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و كلاونت و ڈهاڑهى گرم گرديد كه نزديک بود كه قاضي قرابه كش و مفتي پياله نوش گردد - و همه برادران وخويشان دور و نزديک لعل كنور بمنصب چهار هزارى و پنج هزاري و عطاي فيل و نقاره و جواهر بيش بها سرفرازى يافته ميان هم قوم خود سرفراز گرديدند و اعتبار خانه‌زادان و ديگر صاحب كمالان و علما از ميان برخاست وظريفان شوخ طبع نقل و افسانهاي راست و دروغ بستند - ازانجمله نقل نمايند كه بنام برادر لعل كنور خوش حال خان صوبه داري اكبرآباد بعطاي منصب پنجهزارى سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار خان بخشي الممالك در تياري فرمان و اسناد ديگر چند روز عمدا تكاهل و تغافل ورزيد آنكه لعل كنور شكوهٔ بخشي الممالك بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذو الفقار خان گفت كه سبب تعويق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل كنور چيست چون ذوالفقار خان كه پيش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب عرض نمود كه ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ايم بدون رشوت كار جارى نمى سازيم جهاندار شاه تبسم كنان گفت كه از لعل كنور چه رشوت مي خواهيد عرض نمود كه هزار طنبوره

کار استاد نقلشي مي خواهيم گفت هزار طنبورة چه خواهيد کرد گفت چون کسب و کار ما خانه‌زادان بدين قوم مي فرمايند خانه‌زادان را ضرور شد که کسب و پيشهٔ اين طائفهٔ آبرو طلب اختيار نمايند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند *

نقل ديگرکه بصحت پيوسته و شهربشهر نقل مجلس گرديده اين است که چون اکثر وقت شب با معشوقهٔ همدم خود بر رتهه سوار شده با خاصان چند براي سير و تفرج بازار و خرابات خانها تشريف مي بردند شبي از شبها که در رتهه هر دو همدم جاني سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردندکه وقت مراجعت مست و لايعقل گشته بدر دولتخانهٔ پادشاهي رسيدند و لعل کنور بمرتبهٔ هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگرديده خود را بيهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغيان نشهٔ شراب خوابش ربود و پادشاه که نيز بالکل بحال خويش نمانده بودهمچنان درميان رتهه بيهوش افتاده ماند و رتهه بان رتهه را بمکان آن برده آويخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور نيافتند سراسيمه گشته لعل کنور را ازين معني خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بيهوشي پارهٔ بحال آمده پادشاه را قرين خود نيافت مضطرب گشته هوشي که داشت باخته گريه‌کنان هر طرف ميدويد تا آنکه پادشاه را در رتهه يافتند و اين نقل درشهر ها بدين مضمون که برادر لعل‌کنور در عالم مستي پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

ديگر افعالي چند که از سلاطين بلکه نسبت بمردم عام بسيار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمي توان داشت و در حق
پادشاهان افترای محض باید دانست زبان زد مردم گردید *
و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبهٔ دکن بود ظلم
چندان ازو سر میزدکه اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام میکشد
وسبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته مي شد
فحش و هرزه گوئی آنقدر تکیهٔ کلام او گردیده بودکه ازبوی گندهٔ دهان
او عالمی در رنج و پیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پرست
روز بشب میرساندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازهٔ تهیهٔ اسباب
جنگ گرفتن فرخ سیر که در پتنه استقامت ورزیده بود و پیوستن
سادات بارهه بدو بلند گردید جهاندار شاه عقل و هوش باخته اوائل
ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافه گردیده وسط جمادي الاولی
داخل قلعهٔ شاه جهان آباد شد - چون قلیچ خان بهادر پسر ارشد
و خلف الصدق غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ که درشجاعت
و کارطلبی و رای صائب و اکثر کمالات انساني نادر العصر بود و
در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دون پروری فلک و بیخبري
پادشاه در عالم غیرت و عدم قدردانیها ترک منصب نموده
منزوي گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده
تسلیم منصب پنجهزاری فرموده در جرگهٔ مقربان حضور درآوردند
و راجي محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر
شاهي گفته مي شد از تغیر سید عبدالله خان صوبهدار اله اباد مقرر
کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست صوبهٔ اله آباد به نیابت راجي محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رفیق ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانهٔ آله اباد گردید چون نزدیک کره مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشي سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابلهٔ سید عبد الغفار مرخص گردیده بود سه کروهي کره مانکپور مقابل هم رسیدند اواخر جمادي الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبد الله خان باسم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علي خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند بعد که فوجها بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانهٔ خود فرموده بلا فرصت اسپها برداشته چندان عرصهٔ تردد برسادات بارهه تنگ آورد که با آن همه جوهر تهوریهای بهادرانه مردم بارهه را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصرهٔ فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند - سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را چنان فروگرفته بود که عرصه بر فوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی از پا در آمد درین ضمن چنین گرد و بادتند وزیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن سید عبد الغفار در هردو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبدالغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هرچند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید وصدای شادیانهٔ فتح سادات بلند گردید - چون این خبر بجهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داري اله آباد باضافهٔ هزاری بنام سید عبد الله خان مع خلعت روانه نمود دریں ضمن از زبان منهیان ظاهر گردید که هفتاد و پنج لک روپیه از خزانهٔ بنگاله و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد الله خان افتاد و نیز معروض گردید که سر بلند خان فوجدار کره ده دوازده لک روپیه فراهم آورده و بفرخ سیر و سید عبدالله خان رجوع نیاورده مع خزانه روانهٔ حضور گردید چنانچه بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبه داری مالوا فرمودند چنانچه بعد رسیدن بصوبهٔ دارالفتح اجین که از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجه اسلام خان عرف رتن سنگه رفته بود و میان مربی امانت خان و راجه روزبروز نیز عداوت مي افزود نوشتهٔ ذو الفقار خان براجه رسیده بود که بامانت خان عمل ندهند یا آنکه راجه آن نوشته را جعلی ساخته بود یا از راه زیاده سري که راجپوتیه دارند سر از دخل دادن امانت خان وا زده بسوال و جواب لا یعني پرداخت تا آنکه گفتگوي مقال و پیغامهاي سخت بفوج کشی منجر گردیده و رحیم بیگ نام تهانه دار امانت خان که بسارنگ پور فرستاده بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و جمعي كثير دران تهانه كشته شدند و بعضی اسیر گردیدند امانت خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهیهٔ سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمي رسید که ازانجمله چهار صد پانصد سوار دران تهانه زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام در طریقهٔ کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالي و جاني زیاده از ایام کفر طغیان مي ورزید از بیست هزار سوار که سپاهي سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بیشتری ازلشکر او افغانهای با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار بااو بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده بعد رسیدن نزدیک نالهٔ سارنگ پور که از دار الفتح اجین چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود نمودار گردید دلیر خان با پنج شش هزار سوار دست چپ امانت خان رسیده بحملهاي صف ربا صدای بگیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت خان بمرتبهٔ تنگ کرده بودند که هیچ احدي از مردم لشکر و بازار امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افگن اصلا اندیشهٔ کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقیقي تکیه کرده جنگ رستمانه و تردد مردانه که جای

صد آفرین داشت بذات خود تمي نمود و کار نرمائيي ميکرد و از چهارطرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگين وار درميان گرفتند - و با دلاور خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندر سورت داشت و خدمات چند در تعلقهٔ سورت از حضور بانورالدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هردو رابطهٔ اخلاص بهم رسیده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر برانکه بعد امانت خان سردار عمدهٔ صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنج شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانهٔ جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رفیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشر و نشر از تیر اندازي و برق اندازي دران دشت پر وحشت برملا گردید تا ده گهری نائرهٔ قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان نتوانست که بکمک آن نهنگ دریاي شجاعت خود را بآنجا رساند و دلیر خان بغرور وفور جمعیت فیل سواري خود را محاذي فيل انور الدين خان بهادر رساند آن هزبر بیشهٔ وغا باوجود زخم نیزه باستقلال کمال علي الاتصال تیر بیخطا برخصم می انداخت آخر بگلولهٔ بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامهٔ حیات آن افغان بد خصال را برقامت

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انوار الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روے داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل برزبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد مجملي ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه‌دار زخمی شد و چند جماعه‌دار نامي دیگر کشته گردیدند و از پهر روز برآمده تا سه پهر هرطرف که نظر کار می کرد نیستان تیر بآبیاری جوی خون نمودار بود دریں‌ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی‌که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئي و اکثر اطوار ناپسندۀ او بجان رنجیده در قابوي چندین وقت بودند از رفاقت پهلوتهی نمودند و راجه با معدودی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولۀ اجل براجه رسید و چنان بي خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هردو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مردۀ راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب تمن خیمهای خود را آتش زده دست ازهمه‌مالیت‌دیگر برداشته‌فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زروافر بضبط سرکار امانت‌خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیرها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسید فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده التماس نمودند که راجه بپاداش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقهٔ بزرگان است بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن باحمدآباد زود تغیر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست ه

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ سیر باتفاق سادات بارهه بجهاندار شاه رسید اعز الدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیرهٔ کوکلتاش خان مي شد و پنج هزاري بود هفت هزاري و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه کردند - اگرچه ذو الفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سوی مزاجی و افسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئي خواجه حسن خان که از سفله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای صلاح دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کوکلتاش خان و ذوالفقار خان عداوت هم چشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

ذو الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر مي دانستند و پادشاه را خاطرداري کوکلتاش خان کوکه و لعل کنور از جملهٔ ارکان ایمان اوگردیده بود ناچار شده اغماض می‌نمود و چین قلیچ‌خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه‌زاده نتوانست برآمد بموجب حکم ازعقب روانه گردید بعده که بادشاه‌زاده اعزالدین از دریاي جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد ازانکه قلیچ‌خان بهادر باکبرآباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه‌زاده بسبب ناموافقت سرداران ابتر است مصلحت دران دانست که چند روز در اکبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که فلک شعبده‌باز چه نقش تازه بر روی کار مي آرد - و ازان طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چهبیله رام که فوجدار کوڑه و کڑه بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اٹاوه داشت با خزانهٔ پرگنات تعلقهٔ خود بخدمت پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک خان‌دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبهٔ کهجوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتهار یافت هنوز که فاصلهٔ سیزده چهارده کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم کندن خندق

و بستن مور چال فرمود - همینکه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بفاصلهٔ دو کروه نصب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوار هاي اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه پهر روز نموده تا سه پهر شب توپ بر فوج اعزالدین میزد شب بیست و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسردهٔ خاطر مي بود و بي اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوهٔ بیدماغي سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهرهٔ او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هردو بمرتبهٔ مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانهٔ نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات براي تاراجیان گذاشته پاسي از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همرکابان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروري باخود برداشتن نماند و درفرار بریکدیگر سبقت می نمودندکه جان بسلامت بدربرند - هرکارها که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند صدای مبارکباد خیمه بخیمه بآواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقد و فیل و اسپ آنچه

بدست آنها افتاده ربودند - بعده که شاهزاده خودرا با کبراباد رساند
چون قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شده چشم براه خبرفتح اعز الدین بود بر خبرشکست
او اطلاع یافته عقل و هوشي که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگي در باخت و به تهیهٔ سفر جنگ پرداخته وسط ثنی قعده
سنه بیست وسه مطابق بیست وپنجم آذر ماه الهی از دار الخلافت
برآمد - فوجي که همراه ذوالفقار خان بهادر بصورت جنگ بشمار آمد
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنجهزار سوار کوکلتاش خان
بمحله در آمد که مجموع اندازهٔ هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابلهٔ فرخ سیرگردیده
خودرا بسموگته متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصهٔ لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسافت
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بحسب ظاهر نظر بر وفور سپاه ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سفله پروري و
پیش آوردن کم اصلان بد نام همه امراي ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضي نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند وفتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که
هر دو سرگروه اهل توران بودند بمحمد فرخ سیر ساخته بدلدهي
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هرچند

ذو الفقار خان و کوکلتاش خان بهادر خود را از جملهٔ بنده های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتي که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کوکلتاش خان برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثاني او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هرکدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دور ایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه‌داران باجمعیت قلیل خودرا رسانده بودند باقي فوج عقب مانده بود از ملاحظهٔ شب خون‌آوردن‌فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختي تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هردو فوج موافق قابوی خود جویای تردد جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطهٔ بیان خواهد آورد - سیزدهم‌ماه ذی‌الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم‌دی ماه الهی بعد سه پهر فوجها را باهم مقابله روی داد و سید عبد الله خان بافوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلهٔ سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه‌پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته تردد نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف‌شکن خان عرف حسین بیگ و فتح‌علی‌خان داروغهٔ توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي دلاور پیشکان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و ازطرف فوج ذو الفقار خان نیز چنان‌صداي دار وگیر بلندگردید که بر لشکر بارهه‌از تیر باران نمودن عرصهٔ تنگ گشت و جمعي کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ‌سیر علي اصغرخان و چهبیله رام‌ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کوکلتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فوارهٔ خون و آدم سروپا باخته بنظر نمي آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضهٔ فیل ردیف‌حسین علی‌خان بود وفتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادرخان روهیله و میر اشرف‌برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعي بسیار نقد حیات در باختند و جاني خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه ازپا در آمدند و بر حسین علي خان چنان عرصهٔ کار زار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهور پیشهٔ هندوستان خودرا از فیل انداخته با چندي از شجاعت پیشگان بارهه تردد رستمانه نموده بعد برداشتن زخمهاي کاري بي خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدمات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نمانده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبدالله خان‌نمي دانست که‌مآل کار بکجا منجر خواهد شد و مي خواست‌که خود را به بهیر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائي رسيد که صداى شاديانهٔ فتح جهاندار شاه بلند گرديد - درين ضمن سيد عبدالله خان بمدد طالع برپشتهٔ رسيد که مشرف برفوج قول سواري جهاندار شاه بتفاوت تير رس بود درين حالت جمعى از مردم بارهه بدو پيوستند عبد الله خان قابو و تقويت يافته با مردم کم جرأت زياده نموده شروع بزدن تير و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهيئت مجموعي بخانهاي کمان در آمدند و ميان فيلهاي سواري زنانه آشوب غريب وشيون عجيب روي داد جهاندار شاه تا بتحقيق خبر پردازد فيل سواري لعل کنور و ديگر نغمه سرايان و خواجه سرايان از صدمهٔ تير باران بجوش و خروش برقص درآمده هيجان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نيز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درين حال فيل سواري جهاندار شاه نيز چنان به بيتابي درآمد که اختيار فيلبان نماند و از غلبهٔ فوج بارهه خلل تمام در لشکر جهاندار شاه روى داد - درين ضمن خبر کشته شدن کوکلتاش خان و رضا قليخان داروغهٔ توپخانه رسيد و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم کاري برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبهٔ حوصله باخت که خود را بر فيل سواري لعل کنور رسانده نزديک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختيار نمود - ذو الفقار خان که بربن ماجرا اطلاع يافت و باوجوديکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشته بود تا يکپاس شب براي تحقيق خبر جهاندار شاه و اعز الدين مقابل فوج محمد فرخ سير استقامت ورزيده در جست و جوي پادشاه زاده اعز الدين بود که اگر اورا بيابند زود بيارند که بهپشت گرمي او خصم را از پيش رو بردارم نشانى ازان

برگشته طالع نیافتند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روبروی او ایستاده بود میگرفت - بهرحال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواري رديف گشته راه دارالخلافت اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفاوت یکپاس شب بدار الخلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طالب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافي پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهي نمانده و خزانه براي خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد ٭

آري ثمر شجر سفله پروری که ترک اوامر الٰهی و اصرار در مناهي ورزيدن علاوهٔ آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم راني جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبوح گردید آري انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی می کارد آخر بندامت تمام همان را میدرود و نمي داند که دنیای بی اعتبار فاني عجب مکافات خانهٔ درگاه الهي است هیهات هیهات باین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بي بقای دولت ناپایدار این سپنجي سرا که في الحقیقت دولت

است یکي در ین جهان که با آن همه ثروت و کامراني هميشه در غم و غصهٔ ابقاي زمان بسر برده آخر بسزاي افعال خود میرسد دویم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسیدآن را بی سوادان دهر پرست دولت مي خوانند و آنقدر مست بادهٔ کامراني می گردند که سواي آنکه ترک اوامر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق دریای غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیزبي بدل را صرف مناهی الهي می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پردهٔ غفلت میگیرد که براي حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآرهٔ سیاست مذبوح ساختن بجاي گوسفند قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازهٔ خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانه‌زاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مژدهٔ فتح فرخ سیر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجهٔ اجل گردید در عیش و شادی برروي خود وا نموده با نگاهبانان بلطف ومدارا پیش آمدهٔ سوای پادشاه‌زادهٔ‌ها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ سیر داخل دار الخلافت شود از قید بر آورده آزاد ساختند و غم والم اکثر ستم رسیده‌هاي جفا کشیده بفرحت و شادي مبدل گردید ـ واز انتشار این خبرخانه‌بخانهٔ ارباب طرب صداي نوحه و زاري ماتم بلند گشت و مندل خوش صدا

از خجالت فریادهاي عشرت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بست و دائره که از خوشوقتي در پوست نمی گنجید لباس ماتمی پوشیده در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزبان حورلقا جدا نمي نمود بکمال خواري و بي اعتباري بر خاک مذلت افتاد * بیت *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
که سخت و سست جهان جمله درگذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بر طالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفي نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میاني خود را که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران مي رسد درصوبهٔ مذکور نیابة نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعده که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده بر واقعهٔ جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبهٔ کابل باکبرآباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمداعظم شاه نموده فتح یافته تخت آراي هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت باستقلال داشت درسنه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزول در دار السلطنت لاهور افگنده بود صوبهٔ بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - ازانکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور برو شاق می نمود بعد رسیدن پتنه بعذر عدم خرچ و رسیدن ایام برشکال لنگر اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه داشت نمود - درین ضمن بعضي درویشان ریاضي دان باتفاق محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهرهٔ وافر داشت محمد فرخ سیر را از مژدهٔ نصیب شدن تخت در همان مرزمین مبشر ساخته وسیلهٔ پیش آمدن خود ساختند این معني زیاده باعث توقف و مکث او دران ضلع گردید *

و درهمان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آوارهٔ گم نام از سمت دکن گشته خود را طرف صوبجات شرقي رسانده بود فرمان جهای قلعه‌داري قلعهٔ رهتاس گده که نزدیک صوبهٔ بهار از قلعجات مشهور آسمان شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت و بعد از خاطرجمعی از بندوبست وگرد آوری محصول محال نواح و متعلقهٔ قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدر او بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از عدم بندوبست متصدیان حضور بدین منصوبه قلعه را متصرف شده ام کیست که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر شاه پادشاه و حکم عظام الشان براي تنبیه و تادیب آن متغلب بي ادب و قلعه از تصرف او بر آوردن بنام محمد فرخ سیر رسید و محمدفرخ سیر از همراهان صاحب راي مشورت سرانجام‌نکال آن

بد انجام خواست چون محاصرهٔ آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بي مدد اندیشهٔ صائب متعذر می نمود لاچین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کارطلب خود را میگرفت و دران روزها از جملهٔ نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود ازمر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروي تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان درخلوت پیغام نمود که اگر شاه زادهٔ محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلادت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه‌دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زادهٔ بلند اقبال وقت سپردن نشان کارآن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم بنتیجهٔ آن سرافرازي خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر ولی نعمت گشتم فرزندان من به نتائج آن سربلندي ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت پسند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و استمال ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حوالهٔ لاچین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادردل تهور نشان باجمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسیده بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که برسر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاچین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه‌دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلادت پیشه دست از جان شسته بجلدي و چابکی تمام کارد آزبکی

به تهيگاه او رسانده بيک زخم کار او بساخت اگرچه عمله و فعلهٔ قلعه دشمن قلعه‌دار گشته واقعه طلب چندين روز بودند اما بعضي هواخواهان و خود مقتول چند زخم کاری بلاچين بيگ و همراهان او رسانده رفقاي او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه * بيت *

اگر تيغ عالم بجنبد ز جاي * نبرد رگي تا نخواهد خداي

چون اجل لاچين بيگ نرسيده بود باوجود رسيدن زخمهاي کاري جان بسلامت برد و مردم احشام و ديگر بندهای پادشاهی غلو نموده بمدد او کوشيده اورا زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته با سر قلعه‌دار نزد محمد فرخ سير روانه ساختند و محمد فرخ سير اورا مورد آفرين و عنايات ساخته بمنصب پادشاهي و خطاب بهادر دل خان سرافرازی داده بحضور معروض‌داشت و بعد عرض رسيدن چندين منصوبهٔ عاقبت بخير نزد جد و پدر محمد فرخ سير نيز مستحسن افتاد - و در همان ايام خبر رحلت بهادر شاه بادشاه ازين جهان فاني بروضهٔ جاوداني رسيد و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر بدون تحقيق انفصال مقدمه ميان برادران خطبه بنام عظيم الشان خوانده سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظيم الشان باهمراهان مصلحت نمود بعضی درويشان دنيا طلب و محمد رفيع منجم مانع آمده گفتند که حرکت تو ازين مکان ميمنت نشان بدون آنکه خود درينجا صاحب سکه و خطبه شوي صلاح دولت نيست - و درين اوان حسين علي خان بارهه که به نيابت عظيم الشان صوبه داری پٹنه داشت و طرف پرگنات براي تنبيه اشقيا رفته بود از شنيدن سکه و خطبه باسم عظيم الشان بدون رسيدن خبر مغلوب گرديدن

ديگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سير در خاطر بهمرسانيد و همچنان نظر بر شجاعت ذاتى سادات بارهه و تسلط حسين علي خان دران صوبه وسوسهٔ عظيم در دل محمد فرخ سير نيز راه يافت و بنامه و پيغام مودت التيام او را مستمال ساخته نزد خود طلبيد و والدهٔ محمد فرخ سير نيز ملتجي بحسين علي خان شده از زباني محمد فرخ سير قول و عهد ايفاى اختيار و مدار سلطنت بميان آورده چنان مطمئن ساخت كه وسواس هراس طرفين باتحاد اخوت مبدل گرديد - و دران زودي خبر كشته شدن عظيم الشان مع ديگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغايت بيستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسيد - و محمد فرخ سير بعد استماع اين خبر اوائل ربيع الاول سنه هزار و صد و بيست و سه هجرى مطابق عشر ثاني فروردي ماه الهى سكه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسين علي خان و استقلال محمد فرخ سير مي افزود - چون سيد عبد الله خان عرف حسن علي خان صوبه دار مستقر الملك الهٰ آباد كه درين هنگامهٔ بتبديل سلطنت خزانهٔ بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب راى گفته مى شد خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داري جهاندار شاه در دل محمد فرخ سير مى خليد با فرمان تسلي و قراري كه با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغيب نگاهداشت سپاه فرستاده مستمال نمود و حسين علي خان نيز درين ماده آنچه بايست به سيد عبد الله خان نوشته زنگ غبار دوئى از آئينهٔ خاطر او زدود بعد آنكه هردو برادر كه از رؤساي سادات شجاعت نشان

بارهه بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته غائبانه و حاضرانه از سر نو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آري باتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکهٔ جهاندار شاه گفته مي شد و خواجه عاصم که از رفقاي جان نثار خود را میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خمار زدهٔ عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوائل ربیع الثاني از لاهور متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هردو برادر راجي محمد خان نام را که از پیش آورد هاي خان خانان بهادر شاهي بود از تغیر سید عبد الله خان صوبه‌دار آله آباد مقرر کرده سید عبدالغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیرهٔ صدر جهان گفته مي شد نائب باستقلال راجي محمد خان قرار داده مرخص ساختند سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار هزار برقنداز که یکي از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق او گشت روانهٔ اله آباد گردید چون نزدیک کرا مانکپور رسید سید عبدالله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن خان بخشي خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود براي مقابلهٔ سید عبدالغفار مرخص ساخت بعده که نزدیک سراي عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه کروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادي الاولی سید عبدالغفار بآراستگي وآهستگي تمام بهمعناني غرور وفور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان‌روز برادران سید عبدالله خان باسم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضي تیز جلوئي نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اقدام بر مقابله نمی نمودند بعده که بفاصلهٔ تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسپها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه سوهر سر بازي تاب مقاومت نماند وبمجرد مقتول و زخمي گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو المحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سردار مع دو صد سه صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلهٔ حملهٔ خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصهٔ تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوته یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبدالله خان با جمعي نقد حیات مستعار در باخت و در همان گرمي غلبه و حملهای مرد

ربا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بوند و امید
نجات بقیة السف نمانده بود بمرتبهٔ بازار زد و خورد از طرفین
گرم گشت وگرد و باد تند چنان علاوهٔ حجاب چشمها گردید که
سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن
آوازهٔ کشته شدن سید عبدالغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم
سید عبدالغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه
اشارهٔ بنواختن شادیانهٔ فتح نموده چنان حملهٔ رستمانه بر خصم آوردند
و رگ هاشمي سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبدالغفار
مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعي که مشغول
تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست
و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از
غنیمت برداشته اسپ تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار
هرچند فریاد زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی ازدحام سپاه
دل باخته گوش بحرف او نمي‌نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز
چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاد پور که فاصلهٔ یک منزل
داشت عنان باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار
بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت
دران دید که سید عبدالله خان را ازسرنو مستمال ساخته بر مراتب
چهار هزاري او دو هزاري افزوده آن صوبه را باو اصالة بحال داشته
و فرمان عنایت آمیز و آفرین باد بنام او صادر فرموده مع خلعت
روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دار الخلافت
شاه جهان آباد بقصد مقابلهٔ جهاندار شاه

بعد ازان محمد فرخ سیر باتفاق هردو سپه‌سالار با وقار و صف‌شکن خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داري اوڈیسه داشت و احمد بیگ و خواجه عاصم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه برآمده متوجه دار الخلافت گردید - از جملهٔ خزانهاي پادشاهي و جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جملهٔ خزانه که که بقابوي سربلند خان فوجدار کڑا افتاده بود چند لک روپیه خود متصرف شده باقی خزانه را باخود گرفته بمدد بار بردار بیگار و کرایه بطریق ایلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد آفرین گشته بصوبه داري احمد آباد گجرات مرخص گردید - و جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه اعز الدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار برای مقابلهٔ محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان را که یزنهٔ کوکلتاش خان می شد و پنج هزاري بود هفت هزاری و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فوج باو سپرده با توپخانهٔ سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوكري نموده معزولي گرديده بود مستمال ساخته بمددشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باكبر آباد چون شنید كه شاه زاده قبل ازان از دریای جمنا عبور كرده و اختلال تمام در لشكر بسبب نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت اندیشی و رهنمونی راي صائب توقف نموده چشم بر راه آن بود كه فردا فلك شعبده باز چه نقش تازه برروی كار آورد - و ازان طرف محمد فرخ سیركه سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست راست و چپ بشكوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبیله رام كه فوجدار كرا بود و علی اصغر خان پسر كارطلب خان بهادر شاهي كه فوجداری اتاوه داشت در راه آمده مصلحة بشاه زاده اعز الدین ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخزانهٔ متعلقهٔ فوجداري علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رسانیدند - همینكه اعز الدین نزدیك قصبهٔ كهجوه رسید و آوازهٔ نزدیك رسیدن محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصلهٔ سیزده چهارده كروه منزل مانده بود كه هراس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال نزدیك منزل كهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمهٔ خود و لشكر حكم خندق كندن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر نمود بعده كه جهنڈهای پیشرو خانهٔ سید عبد الله خان و حسین علي خان بتفاوت یك دو كروه نصب و نمودار گردیدند بدون آنكه فرجها را باهم مقابله افتد سید عبد الله خان دیوارهاي اطراف

ديهات را مورچال بسته از سه پهر روز تا سه پهر شب توپ برفوج اعز الدين مي زد شب بيست و نهم شهر مذكور شاه زاده كه از ابتدا بسبب سختي سلوك پدر كه از ناموافقت لعل كنور مغضوب مي بود و بي اختيار بودن دربن مهم از تسلط خان دوران علاوه آن گشت زياده بيدل و دلباخته گرديده با خان دوران كه آثار جبن و دل باختن ازجبين وچهره حال او نيز پيدا بود مشورت فرار بميان آورد و بمرتبه مغلوب هراس گشتند كه سواى جواهر و خزانه اشرفي كه بقدر مقدور توانستند باخود گرفتند باقي ازجمله خزانه وخيمه وتوشك خانه و كارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار باوقار مع همدمان وفادار سوار گشته راه فرار پيش گرفتند و چنان تزلزل در فوج هزيمت خورده افتاد كه از لشكر دل و دست و پا باخته اكثر مردم عمده فرصت بار نمودن مايحتاج ضروري و زين نمودن اسپان نيافته در فرار بيكديگر سبقت مي نمودند كه افتان و خيزان جان بسلامت بدر برند - هركارها كه خبر هزيمت خصم بلشكر محمد فرخ سير رساندند سوار و پياده بيشمار كه چون باز گرسنه در آرزوي چنان شكار بودند بقصد تاراج هزيمت خوردها تاختند و از فيل و اسپ و خزانه و خيمه و كل كارخانجات آنچه بدست آنها افتاد تاخت و تاراج نموده جمعي كه قادر بر قوت يكروزه نبودند و شبها بفاقه بسر مي بردند ذخيرها اندوختند و شام عسرت لشكر محمد فرخ سير بصبح عشرت مبدل گرديد - گويند از جمله اموال كه بعد تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زنانه از توشكخانه خان دوران برآمد كه از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخره ديگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباه خود را با کبر آباد رساند قلیچ خان بهادر مصلحت دران دانست که اورا در مستقر الخلافت اکبر آباد تا رسیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیهٔ جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتهیهٔ برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذیقعدهٔ سال هزار صد و بیست و سه مطابق بیست و پنجم آذرماه الٰهی از دار الخلافت برآمده بسرداری ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمي کوکلتاش خان بهادر و اعظم خان و جاني خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیدهٔ مبارز پیشه و توپخانهٔ جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیادهٔ بي شمار فراهم آورده بود متوجه مقابلهٔ محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبدبه و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و ازان طرف محمد فرخ سیر بمدد یاوري اقبال و پا مردي سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامي تمام و عسرت خرچ طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتي سپاه و افزوني توپخانه و همه سرانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه وپیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدید وهمه سرداران و

سپاه بمرتبهٔ آزرده خاطر بودندکه با زبان پرگله کلمات یاس می‌گفتند و بعضي نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطهٔ التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت درمیان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و کوکلتاش خان مع برادر خود را از جملهٔ بند های عقیدت نشان جان نثار مي شمردند اما بعلت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنهٔ خون همدیگر بودند اکثر کار های عمده را علی الرغم همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبهٔ استیصال هم میکوشیدند خصوص کوکلتاش خان که از حسد ذاتي همه وقت خلاف رای سلیم ازو سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جمنا بر محمد فرخ سیر یکي می‌گفت تا مقدور نباید گذاشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت دیگري صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف بایدکشید چراکه اگراز آب گذشته جنگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سر نو مادهٔ فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودي نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی‌سرانجامي خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن‌روي آب مقابل اکبرآباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبهٔ تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای اسپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبد الله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینهٔ آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار کروهی از اکبر آباد واقع است عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهبیله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بلای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه‌وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست کوکلتاش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین کوکلتاش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند
و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان
و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانهٔ با توپ و رهکله و شترنال و هتهنال
وزنبورک بیشمار مع دیگر امرای کارطلب رزم جو و جمعي از
افغانان پلنگ خو که اگر بتعداد اسم هریک پردازد بطول کلام مي کشد
یمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه
ذي الحجه موافق نوزدهم دي ماه الهي سنه هزار و صد و بیست
و سه که تا سه پهر روز اثر مقابلهٔ فوج پیدا نبود قریب به پهر روز
مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعي از نامداران تهور پیشهٔ
بارهه بآراستگي تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه
امرای توران بسبب بیدلي که از بعضي اطوار پادشاه داشتند
چنانچه باید دل بمقابلهٔ خصم ندادند اما بمجرد چند تیری که
برروي سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیکار
بهادران توران نگشته بمقابلهٔ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت
و تردد نمایان برروی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک
فوج رساند و از طرف دیگر حسین علي خان و صف شکن خان عرف
حسن بیگ که از ترکان جلادت نشان بود و فتح علي خان داروغهٔ
توپخانهٔ محمد فرخ سیر و میر اشرف و زین الدین خان با بعضي
از دلاوران بارهه مقابل ذو الفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان
عرف علي اصغر و چهبیله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر
گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار وگیر و عجیب زد و خورد
بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعله بار

دلاوران شير شكار و چون فرق سربازان جان سپار معرکهٔ کارزار گلزار ارغوان می نمود * بيت *

بهاري ز شمشير کين بر گرفت * ني نيزه بس سبزي از سر گرفت
چنان آتش تيغ کين شد بلند * که جستي زجا جوهرش چون سپند

دران حملهاي مرد ربا صف شکن خان که رديف حسين علي خان در حوضهٔ فيل بود و فتح علي خان داروغهٔ توپخانهٔ محمد فرخ سير و زين الدين خان پسر بهادر خان روهيله و مير اشرف برادر مير مشرف که هر دو از جماعه داران و رفيقان تهور پيشهٔ عمدهٔ حسين علي خان بودند باجمعي نقد حيات درباختند - و خان زمان و چهبيله رام ناگر دران حالت صرفه درين ديدند که خود را کنار کشيده جوياي قابوي وقت باشند - و جاني خان جهان شاهي و ممتاز خان از طرف جهاندار شاه شرط جان نثاري بتقديم رسانده از پا در آمدند - و حسين علي خان که عرصهٔ کارزار بر فوج خود تنگ ديد نظر بر غلبهٔ خصم بدستور و آئين بهادران تهور پيشهٔ هندوستان خود را از فيل انداخته با جمعي از دلاوران بارهه تردد رستمانه نموده زخمهاي تير و گولي بر داشته از خود بيخبر گشته در معرکه فتاد - و سيد عبد الله خان که از صدمات تير باران تفرقهٔ تمام برفوج او روی داد و فيلهاي نشان او با بيشتر از جماعه داران ازو جدا گشتند - گويند باوجود از صد دو صد سوار زياده با او نمانده بودند دران حالت سيد عبد الغفار روبروي فيل سيد عبد الله خان آمده گفت منم سيد عبد الغفار و تيري بچلهٔ کمان در آورده طرف سيد عبد الله خان انداخت همراهان سيد عبد الله خان برو تاختند و سيد عبد الله خان

نيز تيغ اورا زدكرده تيري برو انداخته زخمي ساخت سيد عبدالغفار زخم برداشته جان بسلامت بدر برد - بعده سيد عبدالله خان كه نمي دانست كجا ميرود و مآل كار بكجا منجر خواهد گرديد و از حال برادر ديگر بواقعي آگاهي نيافته بود درين حالت جمعي از همراهان او بدو پيوستند و يک گونه تقويت بهم رسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهير خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف برو معلوم نبود كه از كجا سر بدر خواهد آورد و درين ضمن بمدد طالع بر پشتهٔ رسيد كه مشرف بر قول و فيل سواري جهاندار شاه بتفاوت تير رس بود باوجود بلند شدن صداي شاديانهٔ فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد مددي ايام كه از رسيدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سيد عبد الله خان قابو يافته با مردم کم شروع بزدن تير نمود و سادات بارهه بيكبار جلوريز بخانهاي كمان در آمدند و ميان فيلهاي سواري زنانه آشوب غريب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپرداخته بود كه فيلان سواري لعل كنور و ديگر نغمه سرايان و خواجه سرايان از صدمهٔ تير باران بجوش و خروش آمده جا خالي نمودند و اكثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه كه بيخبر و غافل از نيرنگي زمانه بود از مشاهدهٔ آن هنگامه خواست كه متوجه خصم گردد فيل سواري او نيز برفاقت فيلان ديگر شوخي آغاز نمود و اختيار فيلبان نماند دران حالت فوج متفرقهٔ سيد عبدالله خان كه هردم از اطراف رسيده زياده مي شدند و هجوم مي آوردند سادات بارهه دليرانه قدم جرأت پيش گذاشتند و خلل تمام در لشكر جهاندار شاه

بهم‌رسید و فوج رو بهزیمت آورد - و کوکلتاش خان از مشاهدهٔ آن خواست که خود را بمدد جهاندار شاه رساند درین ضمن علی‌اصغر خان و چهبیله رام که بر قابوی وقت در کمین بودند و بروایتی دیگر قبل ازان بر کوکلتاش خان تاختند و سر راه او گرفته بزخمهای پیاپی گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغهٔ توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم بر داشته خود را باکبر آباد رساند بعدهٔ مسموم گردیده ودیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر کوکلتاش خان زخم بر داشته خودرا بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبهٔ بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر فیل سواری لعل کنور رساندهٔ نزدیک بآخر روز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصهٔ کار زار برو تنگ گشت تاقریب یکپاس شب مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده درجست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی موفورهٔ بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغها نموده باطراف دواند که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و بیارند بتقویت او حریف را از پیش رو بردارد نشان ازان گم شدگان برگشته طالع نیافتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافت اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سفله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادیانهٔ فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبد الله خان برای جست و جوی حسین علی خان میان لاشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

افتاده يافتند اما همين كه مژدهٔ فتح محمد فرخ سير بگوش هوش ناختهٔ او رسيد جان تازه در قالب او دميد و او را برداشته نزد برادر او سيد عبد الله خان آوردند - و جهاندار شاه شب در اكبرآباد بسر برده بقول مشهور ريش تراشيده تغير وضع و هيئت نموده آخر شب باتفاق لعل كنور و چند نفر ديگر روانهٔ شاه جهان آباد گرديد - ذو الفقار خان و جهاندار شاه بطريق ايلغار بتفاوت يكپاس شب بدار الخلافت رسيدند و جهاندار شاه يكسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت كار و معاونت بميان آورده ابرام تمام نمود و ذو الفقار خان نيز درين ماده بخدمت پدر التماس كرد كه جهاندار شاه را طرف كابل يا دكن برداشته ببرد باز لشكر فراهم آورده در تلافي كوشد آصف الدوله كه جهانديدهٔ آزموده كار بود چون ديد كه سر رشتهٔ كار از دست رفته و معز الدين قابل فرمانروائي نمانده و هواي شورش ملك و بجز خرابي خلق فائدهٔ ديگر مرتب نخواهد شد و خزانهٔ نمانده كه ازان گرد آوري سپاه توان نمود صلاح كار درين دانست كه معز الدين را بقلعه فرستاده بطريق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان ارادهٔ جهان آشوب مانع آمده گفت هركه از اولاد تيموريه فرمان فرما گردد مارا اطاعت او لازم ازينكه جهاندار شاه را برداشته بسمت ديگر بريم و باعث فتنه و فساد تازه گرديم خدا عليمست كه مآل كار بكجا منجر گردد - اگرچه بر عقلاي منصف پيشه ظاهر است كه هرچند باز داشتن آصف الدوله پسر را بافسانه و افسون نصائح بموقع و بجا بود اما نمي دانست كه بحكم يضحك التقدير على التدبير دستگير بلاى

تقدير و هدف تير ملامت بودنا و پدر و مطعون جمع كثير خواهد
گرديد و جان شيرين پسر و آبرو و دولت موروثي خود بباد فنا
خواهد داد * بيت *

مباش غره كه دارم عصاي عقل بدست
كه دست فتنه درازست و چوب را دو سر است

و نيز گفته اند * بيت *

بعذر توبه توان رستن از عذاب خداي
وليك مي نتوان از زبان مردم رست

سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود * بيت *

زمانه دير شد كين پيشه دارد ٠ كزين بستاند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نكته سنج مخفي نماند كه در ابتداي ديباچه بزبان
قلم داده - بايد كه مورخ امين باشد يعني بامید نفع و بيم زجر
موافق رويه موافقان مجبور تهمت طريقه طرفداري و عداوت ورزي
دوست و بيگانه از ميان برداشته بجز راستي زبان خامه را آشنا
بد نظير سوانح نسازد باز بتحرير مي آرد كه چون در سلطنت محمد
فرخ سير بادشاه كه از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ريخته شده
و واقعات غريبه و حادثات عجيبه ناشدني از تغير اوضاع عالم بعرصة
ظهور آمده و عزيزان واقعه طلب حيدري و نعمت الهي گشته
جانب داري مخاصمت طرفين را از حد گذرانده هرطرف كه نظر
بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه خوبي
طرف ديگر را بعيب منسوب نموده و عيب طرف ثاني را بچشم
پوشي مبدل ساخته از جادهٔ اعتدال قدم بيرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجائیکه شوق خویش تضییع اوقات درین تالیف می نماید
و جانب خویش و بیگانه بامید فیض و هم رویهٔ مزاج گوئی مهر
و وزیر اختیار ننموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که
مصاحب گاه بیگاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم
بزم و شریک رزم بوده اند مسموع نموده بعد تحقیق اختلاف
قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد
معهذا چون افراد وقائع و روداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه
دران ایام تالیف از پریشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای
مسوده میسر نمی آمد و روایت مختلف علاوهٔ آن گردیده اگر
در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید
که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند ازانکه در
کتب معتبرهٔ سیر هم تفاوت روایت می باشد مسود حکایات
را معذور داشته مطعون هدف تیر ملامت نسازند بلکه قلم عفو
بر جریدهٔ گفتار او کشند ه

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم
بهادر شاه و فتح یافتن او و سوانح سال اول از جلوس

بعد ازانکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یافت
و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردید اول قلیچ خان بهادر و دیگر
سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت
بجا آورده مورد عنایات و آفرین گردیدند و سید عبد الله خان را مع
لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت
مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتهٔ متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۴] درباره پله متصل سواد دار الخلافت نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار وفادار ظفر جنگ باعنایات دیگر نموده منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مرحمت ساخته تسلیم وزارت فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر فیروزجنگ و مراتب هفت هزاری هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا فرموده بخدمت میر بخشي مقرر نمودند و محمد امین خان را ملقب باعتماد الدوله باضافهٔ هزاري هزار سوار ساخته بخشي دویم فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزاري بود از اصل و اضافه هفت هزاري هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داود خان را که بنیابت ذو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داري برهانپور اصالة داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عاصم بخطاب صمصام الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزاري شش هزار سوار سربلندی یافت و احمد بیگ را که کوکهٔ معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته شش هزاري پنج هزار سوار نموده بخشي سیوم فرمودند و قاضي عبد الله تورانی را که قاضي جهانگیر نگر بود و اورا قبل از توجه رایات سمت دار الخلافت براي اصلاح بعضي مقدمات خفیه روانهٔ شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خانان میر جمله نموده بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار معزز ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگي دیوان خاص

و داروغگي ڈاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص باو واگذاشتند و محمد جعفررا که منشي‌گري ضمیمهٔ بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانساماني و دار الانشا مفوض گردید و دیگر سیف‌الدین علي‌خان و نجم الدین علي خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات بارهه و بعضي والاشاهیهاي کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که که اگر بتعداد اسم آنها پردازد از سررشتهٔ اختصار بیرون میرود هریکي فراخور قسمب و حسن خدمت میان همچشمان ازعطاي منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم براي بندوبست ملکي بشاه جهان آباد رسیده بنسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکي پرداخت اول علت غائي مادهٔ نزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیواني تن و خالصه را به چهبیله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که استاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردیده در تعین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت که مقرر کردهای من بحال نمانند اعتبار وزارت معلوم میر جمله و دیگر بعضي مقربان حسد پیشه نیز دربن ماده خاطر نشان پادشاه نمودند که پادشاهان هرچند نوکران را اختیار دهند باید که حد خودرا دانند نوکر را چه یا را که بی‌حکم پادشاه تعین خدمات عمدهٔ صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ‌سیر پادشاهی بود بوسعت خلق و قدر داني موصوف درمقابل خدمت و تردد هریک مي خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و خدمات عمده میان همچشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار نداشت و جواني بود ناآزموده کار از امور سلطنت بیخبر و از خرد سالی در صوبهٔ بنگاله دور از جد و پدر نشو و نما یافت و مستقل بر رای غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت و از مدد چوگان طالع گوي مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده بود و جبن ذاتي برخلاف جوهر خاندان تیموریه علاوهٔ آن داشت و بغور سخن صاحب غرض نمي رسید از ابتدا خود مادهٔ فساد سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهانباني بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که بصفت بردباری و تجربه‌کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف باشند بعد امتحان مرورایام مقرر مي‌فرمودند که اگر اول پایهٔ وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احفاد سلاطین باشد فرا خور حوصلهٔ سادات بارهه می بود حضرت صاحب قران ثاني در سلطنت سي و یک سال و خلدمکان که دستور العمل سلطنت بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائي دیواني یکي از صوبجات یا متصدي‌گري یکي از پادشاهزادها بروس بارهه می فرمودند بلکه سادات بارهه که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل اند از عهد اکبر پادشاه بپایهٔ امارت رسیده بودند و بهرهٔ از حلم و برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد میداشتند پابند جاذبهٔ حب ریاست بدین مرتبه نمی‌گشتند که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهدهٔ خود گرفته آخر کار کار بجائي رسانند که مطعون عالمي گردیدند و بد نامي آقا کشي آنها بگوش عالمیان و پادشاهان هفت اقلیم رسید و مادهٔ فساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخرکار باعث استیصال و قلع ریشهٔ دولت بارهه گردند چنانچه عنقریب باحاطهٔ تحریر خواهد درآمد آري بزرگان گفته اند هر یکی را عقل بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیواني خالصهٔ تن چندین صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرمودهٔ پادشاه بنام افضل خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر نمودند و چهبیله رام را بصوبه داري اکبر آباد تعین نمودند اما تخم عداوت در مزرعهٔ دلهای طرفین بآبیاري شیطان صفتان نمام پیشه کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت بآشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله
و دیانت ممتاز بود و عالمي ازو کامیاب می گردید اما چون
نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات
بارهه باشد از مشاهدهٔ اختیار سلطنت که بکف اقتدار هردو برادر
میدید در عالم همچشمي و حسد برو گوارا نمي نمود و بوسیلهٔ
اظهار خیر خواهي و همدمي مقربان تازه بعرصه آمده و دیگر آتش
افروز مادهٔ فساد و عناد میان پادشاه و سادات بارهه می گردید و
بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی
و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هردو برادر
بسبب مادهٔ نفاق و نزاع که میر جمله درکار و تعلقهٔ آنها دخل
می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جادهٔ طریقهٔ اطاعت
بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنهٔ مردم عام شهرت
یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان
نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر
شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذو الفقار خان با دل پر از وسواس
و هراس در بارهٔ پله آمده خیمه زده ارادهٔ ملازمت پادشاه
نمودند چون امیر الامرا حسین علي خان بر مشورت و ارادهٔ میر
جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر
بوساطت من ملازمت نمایند یک سرموی شما را احدي کم
نمي تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند
خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مردم

ایران بود به نسبت همجنسي نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او
نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که
در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت
جاني و مالي فائدهٔ دیگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل
افعالی که در ایام حکم رانی و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات
از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد
چنانچه از داؤد خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق
مرهته بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در
اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد
مي کوشید منتقم حقیقي مي خواست که مکافات کردار اورا
بکنار او گذارد و اورا نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر
گردید و اجلش گریبان کشان بپاي دار مکافات اعمال او رساند
القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهاي
ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه
کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر
عرض نمود ازروی مهربانيِ ظاهري حکم وا نمودن دست و عطاي
خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه
روید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروري داریم در خیمهٔ
بیرون نشیند بعده که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر ازدیدهٔ دل
مشاهده نمود با دل زار و دیدهٔ اشکبار بخیمهٔ خود مراجعت نمود
و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته
در مکان مامور رفت و نشست اطراف اورا امرا و چیلها فرو گرفتند

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم الشان و محمد کریم بمیان آوردند و ذو الفقار خان بحکم آنکه * بیت *

هرکه دست از جان بشوید * هرچه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ ملقب به‌بهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذو الفقار خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشت و لگد و رساندن سرکارد و خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارغ ساختند - وهمان روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در ترپولیه اندرون قلعه جای تنگ و تار مقید بود بهمان کشیدن تسمه روانهٔ شهرستان عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر و قلعه گشت فرمود سر جهاندار شاه را درمکافات آنچه ازو در حق برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیزه نموده لاش اورا در حوضهٔ فیل انداخته و لاش ذو الفقار خان را واژو گون بردم فیل بسته در نظر خلق جلوه داده عقب سواری بشهر درآورده لاشها را پیش دروازهٔ قلعه بیندازند * بیت *

ای برادر مادر دهر ار خورد خونت مرنج
چون ترا خون برادر همچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی اورا با سواری زنانه همراه آورده مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حویلی خان جهان بهادر نظربند بطریق محبوسان فرود آرند - و اموال خانهٔ پدر و پسر را با اموال کوکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهي كه في الحقيقت مغضوب درگاه الهي
بودند بقيد ضبط در آوردند راجه سبها چند كه بمردم زبان درازی
مي نمود حكم قطع زبان او فرمودند اما سواي آنكه سرزبان اورا از
دشنام كوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت ننمود بعد ازان سيدی
قاسم را كه مدتها كوتوالي به نسق و بندوبست نموده بود وسبب
مغضوب نمودن او بثبوت نه پيوست و همچنان هدايت كيش خان
را كه ترسيت نمودهٔ خلد مكان و واقعه نگار كل بود و سعد الله خان
عرف هدايت الله خان پسر عنايت الله خان را كه مدتي ديواني
تن و خالصه با نيابت وزارت باستقلال داشت فرمودند كه بسياست
تسمه كشي لاچين بيگ مرحله پيماي سفر آخرت گرديدند و خطاب
بهادر دلی لاچين بيگ به تسمه كش برزبانها مبدل گشت - و
چون بدون وقوع و ثبوت تقصير گذشته و حال مردمرا بدين سياست
مبتلا مي ساختند بمرتبهٔ تزلزل و واهمهٔ تسمه در دل امراي خلد
مكاني و خلد منزلی راه يافت كه وقت برآمدن از خانه بقصد
مجراي پادشاه از فرزندان و عيال رخصت و بهلي حاصل نموده
مي رفتند و كار بجائي كشيد كه مقلدان و معركه آرايان بازار تقليد
بدعت تازهٔ سياست تسمه‌كشي را وسيلهٔ رزق خود ساخته بودند -
و تقصيری كه برهدايت كيش خان بستند اين بود. كه هادي فيل
محمدكريم برادر محمد فرخ‌سير نزد جهاندار شاه گرديده بود و سبب
كشتن هدايت الله خان هيچ ظاهر نشد مگر آنكه گويند ازطرف
پادشاه بيگم رقعهٔ جعلي مشتمل‌بر اشارهٔ استيصال‌هدايت الله‌خان كه
خانسامانی بيگم نيز داشت بنام محمد فرخ‌سير رسيده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بیجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعه بمیان آورد بعده که بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب ترآنکه شاه قدرت الله نام درویش که از تعلقهٔ منصب و خدمت فارغ بود بشهرت محض آنکه اورا عظیم الشان گاه گاه شریک مصلحت بعضي امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم که از نوکران مقرب عظیم‌الشان گفته مي‌شد براهنمائي او مقتول گردیده بود میر جمله‌اورا بطریق مهمان بخانه طلبیده شب باعزاز او کوشیده صبح ناشده چوبدار بدر خانهٔ او نصب نموده او را بحلق کشید و در زبانها بدنامي کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جمله بیشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفاف ایلچي شاه حسین که بعد انقضای مدت پنجاه سال که از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم‌تربیت خان‌ایلچی چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامه جاری گشته راه آمد و رفت ایلچی مسدود گردیده بود با نامهٔ تهنیت جلوس‌خلد منزل‌بهادر شاه وتعزیت واقعهٔ خلدمکان مع سه صد اسپ‌انتخابی عربي و عراقی‌نژاد و زین و سازهاي مرصع مروارید و یاقوت و فیروزه و عقدهاي مروارید بیش بها و زر بفتهای مقدمه و قالیچهای خوش باف و دیگر تحفهای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانه شده بود بسبب تباهي افتادن جهاز و دیگر حادثات که اسپان بسیار از آفت جهاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و دو سه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچیک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سیزده اسپ با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت ازطرف ایلچی از نظر گذشت لك روپیه و یک اشرفي بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسپ مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غرهٔ ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمهٔ شمشیر موروثي و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیئم مرهتهٔ دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک وقافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داوٗد خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چوتهه می گرفتند و باقي ذکر ایام صوبه داري فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دویم از جلوس محمد فرخ‌سیر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارد راجه اجیت سنگه‌که بعد رحلت خلدمکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جودهه پور وطن او ازو بظهور آمده

بود و بهادر شاه بعد از فراغ فتح از محاربهٔ محمد اعظم شاه باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ملک دیگر راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیافته عنان توجه طرف دکن برای مهم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفهٔ ضال چنان فوج کشي نموده باز بسبب هنگامهٔ آشوب و طغیان گروه خسران مآل آن مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه براي تنبیه آن شقي بر افراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز ازو خدمت پسندیده بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته خان خالوي خود و جمعي از امرا و فوج شایسته براي تنبیه او مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر از صدمهٔ فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و عیال خود را بکوهستان و مکانهاي قلب روانه ساخته ملک خود را خالي نموده وکلاي معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید عبد الله خان مشتمل بر مادهٔ فساد و عناد برهم‌کاران حضور که مفصل بزبان خامه خواهد داد و اشارهٔ طلب امیر الامرا پیهم رسید لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیهٔ خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا صلح نموده شایسته خان خالوي پادشاه را برای آوردن صبیهٔ

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می‌خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هردو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن مادون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط ماست و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاری مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالی سادات بود موجب رنجش خاطر هردو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوهٔ سادات بارهه را سرمایهٔ اظهار خیر خواهي نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه مي نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکي زیاده از حوصلهٔ سادات بارهه است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمک‌حرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسید و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هرچند به تمهیدات

مختلف ارادهٔ مرکوز خاطر را پیش نهاد همت مي ساخت
پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والدهٔ پادشاه نظر بر قول
و عهدي که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلي خان عظیم الشانی را که از
پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار داني و کار
طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخدمت دیواني کل دکن
که دیوانیهای جز و صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
چهارده پانزده دیواني دیگر و تعلقهٔ کل امانت محال خالصه
و داروغگیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داري و اخبار
نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقهٔ مالي نماند که باو مقرر
نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جملهٔ
راه نمائي که در السنهٔ خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
می گردید و اغلب سادات بارهه دران مصلحت شریک نبودند
مکحول ساختن شاه زادها ست یعني اعزالدین پسر جهاندار شاه
که بعد فرار پدر از معرکهٔ جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد فرخ سیر
که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحلهٔ عمر او طی نشده بود و والاتبار
پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
آنها سیاه و تیره گون ساختند و در مکافات آن پسر دو سالهٔ محمد
فرخ سیر در همان زودي و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
درخواست صوبه داري دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
را بدستور نیابت ذوالفقارخان بعد تعین مبلغ کلی که هر سال از

محصول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود
و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانهٔ دکن شود
و بر سر قبول و اباي این شرطها که امیرالامرا نظر بر طریقهٔ سلوک
پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک برفتن دکن
راضی نمي شدگفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید
که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر
گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانهٔ خود افتادند و
پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمدهٔ شریک این
مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند درخلوت
طلبیده هر روز منصوبهٔ تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گراني
غله و دیگر مادهٔ فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد
آمد و رفت رسل و پیام که والدهٔ پادشاه خود بخانه قطب الملک
رفته مطمین خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند وبست
سادات شود بعده هردو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد
بند وبست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامیرا نشستند
قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات
خود خواستند و شکوهٔ سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده
پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک ازطرف ما بگفتهٔ
غمازان وسواس راه یافته هم اینجا بفرمایندکه مارا بقتل رسانند یا
بي منصب ساخته روانهٔ کعبه سازند اما برحرف نمامان و گفتهٔ درهم
اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جاني و مالي بندهای
جانفشان خود گردیدن از طریقهٔ پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع فتنه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبهٔ عظیم آباد عرف پتنه قبل از روانه شدن امیر الامرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتنه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الامرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادرم قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعي داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جز و کل و تبدیل قلعه‌داران باختیار من باشد پادشاه بنابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الامرا سپرد که برای فرامین قلعه‌داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگو های فساد آمیز بعد رخصت امیر الامرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقرهٔ چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آرد بعده که آن بهادر والا نژاد صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه‌داده بي آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی رانی قتال و جدال بمیان آید از شهرت شمشیر ارثی آن سردار نامدار افواج مرهتهٔ نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هرسال می نمودندکشیدند اما چون هرجا دست آنها میرسید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتهه یعنی چهارم حصهٔ جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتهه از پرگنات مي گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غيرت برخود هموار ننموده خواست که دست تصرف آنها ازگرفتن چوتهه خصوص از نواحي خجسته بنياد کوتاه نمايد بفوجداران و ضلعداران تاکيد نوشته کمايش داران راجه ساهو را از اکثر جاها و محال خجسته بنياد بيدخل ساختند و خود بعد عيد فطر سنه دو جلوس يا پنج شش هزار سوار و توپخانهٔ سنگين براي بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنيم لئيم برآمد و محمد غياث خان را که از تهور پيشگان کار طلب بود و کهيم کرن ديوان خود را با ديگر سرداران جلادت نشان براي نسق پرگنات و تنبيه مفسدان اطراف تعين نمود چون هيچ يکي از نا سرداران مرهتّه را سواي فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعي از بند و بست و گوشمال بعضي سرکشان حوالي آن سمت مراجعت نموده اوائل ذي الحجه داخل خجسته بنياد گرديد - و بعد معاودت آن سپهدار باوقار گاه گاه فوج مرهتّهٔ تبه کار اطراف دور دست شوخي و دست اندازي بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافلهٔ از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد مي آمد محمدابراهيم تبريزي بخشي و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعي ديگر بدرجهٔ شهادت رسيد و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس بيست و سه کروهي خجسته بنياد کفار به پناه گدهي که درآنجا بدستور همه صوبجات براي ملجاي فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون ميان هم گفتگوي خشونت آميز داشتند انبوجي نام ديسمکه پرگنهٔ شيز که يکي از پرگنات نواحي گلشن آباد است از مرهتّها

سپاهی کار طلب بود و گاه با غنیم آمیزش دوستي داشت و گاه برای
دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندهای پادشاهي رفاقت میذمود
و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان
نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبهٔ پهولمری هشت
کروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پرگنهٔ تعلقهٔ
خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتهه
آن ضلع بعهدهٔ آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتهه بامید
ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور
خان مي نمود بقصد تنبیه جمعي ازان مفسدان و اعانت یکي از
جملهٔ سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت
مرعي میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین
راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخود
طاقت آن نیافت که از عهدهٔ تنبیه همه سرداران تواند برآمد
لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که
بنفاق ولا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید
ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته
بقید در آوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رسید نظر بر ینکه
این معنی را آخرکار مادهٔ وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه
باخود اتفاق نموده قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر
ازان جماعهٔ بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته
فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده
همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامهٔ فساد

تازه برپا نمودند بعده که خبر چندین فتنه وجرأت و شوخي آن گروه
به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر
داود خان را با فوج همراه خود و جمعي از نوکران پادشاهی براي
تنبیه و گوشمال آن جماعهٔ بد سگال تعین نمود بعد ازانکه ابراهیم
خان مقابل آن بد سگالان رسید ازانکه با ابراهیم خان نسبت بفوج
غنیم لیئم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر
و کمان و بندوق مردم پادشاهی ازکار استعمال افتاده بود فوج مرهته
که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ندبهیئت مجموعی
برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف اورا فرو گرفتند
و عرصهٔ کارزار بر افغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان
استقامت ورزیده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک
بهادر برغلبهٔ آن گروه اطلاع یافته باقي تمام فوج خود را مع
متعینهٔ خجسته بنیاد بسرداری محمد غازي الدین خان خلف
الصدق خود که هشت سال از مرحلهٔ عمر او طي شده بود
باتالیقي و هراولي محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشي
مرخص نمود بعد ازانکه فوج فتح جنگ نزدیک افبوه آن گروه
شقاوت پژوه رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده نا سردار و مرهتهٔ
بیشمار که از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع
می آمدند و از وفور رحمت الهی و بسیاري لا و گل اسلحه
و توپخانهٔ مردم پادشاهي از کار تردد رفته بود و اسپان را طاقت
حرکت نبود بمرتبهٔ هیبت و دبدبهٔ لشکر اسلام و تسلط تام فتح
جنگ بران طائفهٔ بد نام غالب آمد که در مقابلهٔ فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجي که یکي از سرداران
آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و
معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خنثی داشت
و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته
را مصلحت فرار داد و چند هزارسوار کارزار دیدهٔ انتخابي با سرداران
نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ
گریز نموده ره نورد هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد
مسمار ساختن گدهي آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکال
و طغیاني نالها دست از تعاقب بر نداشته همه جا پاشنه کوب
می رفتند و فوج پیش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و
خورد بهادرانه بمیان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت
کشي زیاده رو میداد و اسپ و مادیان و چهتري و نشان آن طائفهٔ
ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی
منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین
بعضي گدیها که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر
پادشاهي را فرصت محاصرهٔ آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات
که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه
بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود
با مرهته رابطهٔ اتحاد گرم نموده در چندین اوقات زن و فرزند آنهارا
دران حصارجا میدهند و ازگزند فوج پادشاهي محفوظ میدارند هرگاه
آنجاکه میرسیدند قبائل خود را با اسباب زیاده درآنجا فرستاده برای
فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد کروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند دو فیل که سرمایهٔ اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هردو فیل و مادیان و چهتری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چنین فتحی که بعد مدت چنان صدمهٔ شدید بمرهته رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانهٔ حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمهٔ چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیدهٔ آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامهٔ صدق بیان میدهد اولا آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نبائر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکرهٔ اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایهٔ حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دنیوی و نجات اخروی است بهرهٔ حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست تام دارد و شاکر تخلص می نماید چنانچه دو سه بیت از زادهٔ طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید * بیت *

چون گل ببوی وصل گریبان دریدنی است

آهی ز سوز سینهٔ بریان کشیدنی است
نهار دل بنقش و نگار جهان مبند
رنگی که دیدهٔ ز رخ گل پریدنی است
شاکر برنگ برق درین عرصهٔ خیال
دامن زخویش برزده یک ره دریدنی است

ازانکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جملهٔ سعادت کیشان مخمر ساخته درتبعیت اوامر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و چون درخدمت خلد مکان تربیت پذیرفته درعقل معاش و معاد و تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه مغفور اختیار نموده عمده آنکه سوای زر جاگیر از زر رشوت و جریمهٔ تاوان و پیشکش غیر کفار حربی بری و متنفر می باشد و بمرتبهٔ از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد محمول بطریقهٔ مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که داؤد خان صوبه دار بنای بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای پرگنات صوبهٔ خاندیس و بالا گهات وغیره گذاشته باعانت و اتفاق فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته بود بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند استمزاج حاصل نمایند برابر پشیزی اعتنای ننموده معاف فرمود بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محالات جاگیر بعمال بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعهٔ درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و در می نگیرند هرچند که عمال دست ازین ابواب بر نمي دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضي نبوده ترحم بحال کافهٔ انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع ید و قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهاي بدعاقبت چه رسد و در ایامي که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجاي آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده سنگهاي گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هرچند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضي عملهٔ جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائي تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بي آبروئي آنها گردد - و دیگر از صفات محمودهٔ آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا صحبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهي به تزئین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهرهٔ تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن سنج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قصیدهٔ و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد اداى نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار وبار
ضروري بادشاهى وسرکار خود که درامور جزوي وکلي بقدر مقدور خود
متوجه مى شود مى پردازد بعد سه پهر اکثر براى اداي نماز ظهر
و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث وصحبت اهل
کمال و فقرا صرف مى نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین
و ایمهٔ طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت وبرد بارى و حوصله
آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمهٔ بنگارش
آمده باقى انشاء الله تعالى بر محل بگزارش خواهد درآمد *

فى الجمله در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داري دکن بنام
امیرالامرا حسین علي خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکي
بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقهٔ مالى بنام حیدر قلي خان
دیوان دکن از طرف حسین على خان رسید و نظام الملک بهادر
فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد
برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه تا سردار غنیم با فوج عظیم
اطراف برهانپور شوخي مى نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و
تنبیه آنها سوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید
اگرچه جنگل بسیار دشوارگذار بسبب استقامت ورزیدن مرهته
و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهاي
بار را آسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالى ازان آفت نگاهداشت
و پاى استقامت مرهته لغزید و تا چهل کروه تنبیه کنان رفته بعد
رسیدن بسرحد پرگنهٔ تهانیر مراجعت نموده روانهٔ حضور گردید چون
اواخر جمادى الاولى حسین علي خان از بارهٔ پلهٔ دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بتفاوت یك دو کروه بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علي‌خان برای ملاقات فتح جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر گذر اکبرپور آب نربدا مسموع نمود که داود خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که خفیه بنام او احکام رسیده که سر باطاعت و ملاقات حسین علي‌خان فرود نیاورده تا مقدور در دفع و استیصال او کوشیده امید وار صوبه داري کل دکن باشد لهذا داود خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و ارادهٔ ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بداود خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتابد و الا خود را نزد پادشاه رسانده مادهٔ فساد وخونریزي مسلمانان نگردد داود خان از قبول هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر وازده ازانکه با سرداران مرهتّه رابطه و اتحاد زیاد داشت و نیباسیندهیا که از جملهٔ نوکران عمدهٔ پادشاه گفته مي شد و بشهرت استقبال حسین علي خان و اعانت داود خان که بر وقت کار رفاقت طرف غالب اختیار نماید مع چندنا سردار مرهتّهٔ دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روزبروز گفتگو میان امیر الامرا و داود خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیرالامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت سوار

شد و ازان طرف داود خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده با او دران روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میرشمشیر او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور باهم مقابلهٔ کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین علي خان بهادر و عالم علي خان که برادر و برادر زادهٔ امیر الامراء می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علي خان و علی مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان وبسالت خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج بود و محمد یوسف خان داروغهٔ توپخانه و ذو الفقار بیگ بخشي و راجه محکم سنگه دیوان امیرالامرا و مدبر مشرف که سابق از نوکران عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امراي پادشاهي و نوکران نامي و متعینه برهانپور وخجسته بنیاد که هراول فوج بدست راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ عظیم در پیوست و عجیب دار وگیر و غریب زد و خورد بمیان آمد از هر در طرف که حمله می آوردند چشمهاي دلاوران رزم جو از نظارهٔ جوالهٔ شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای پردلان چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تناوران که از خانه زین بزمین نرسیدند داود خان که بقصد پیکار و مقابلهٔ حسین علي خان یکه تازه خود را بمعرکهٔ کار زار رسانیده بفیلبان خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بفیل سواري امیر الامرا برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر رري ترکش

لشکر داؤد خان گفته می شد با بسیاري از همراهان خود را بتوپخانهٔ امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و زخمي گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین علي خان گویان حملهٔ رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغهٔ توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان خان و عالم علي خان با بعضی مردم عمدهٔ دیگر زخمي گردیدند - درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار وجوانان قوی هیکل غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضهٔ فیل جلوه گر بود مقابل فیل سواري داود خان تیر بحلقهٔ کمان در آورد چون داود خان خود در وقت مصاف زره و بکتر نمي پوشید بر میر مشرف بانگ زد که روی خود مثل زنان چه پوشیدهٔ جهام بردار تا صورت ترابه بینم و تیري برروی زد که نزدیک گلوی او زخم کاري رسید و میر مشرف تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت بعضي فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلها بهمدیگر دو سه ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوي میر مشرف رساند درین ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا ساخت و از مشاهدهٔ صدمهٔ که بمیر مشرف رسید مردم فوج امیرالامرا را گمان آن شد که میر مشرف ازان زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقهٔ تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجاي خود قائم بودند پاي استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولهٔ بندوق جان ستان بداود خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و فیل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیباسیندهیا و دیگر ناسرداران غنیم مرهته که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبهٔ زد و خورد پاي استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خودرا بمبارک باد امیرالامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسپان و کارخانجات بضبط امیر الامرا درآمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگرچه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داري احمد آباد دختر یکی از زمنیداران آن حدود که موافق رویهٔ آن سر زمین بحکام پیشکش مي نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن دواد خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفيق سفر آخرت شوهر گرديد ليکن اين قول بثبوت نه پيوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گرديدن داود خان بعرض محمد فرخ سير پادشاه رسيد اثر ملال بر چهرهٔ حال او ظاهر گرديد و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامي با وقار را بيجا کشتند سيد عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته مي شد باعث خشنودي مرضي مبارک و بجا بود ●

ذکر سوانح سال سيوم از جلوس محمد فرخ سير شهيد

الحال عنان کميت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سير در احمد آباد رو داد و شعلهٔ فساد و عناد ميان فرقهٔ هنود و مسلمين افروخته گرديد و انتهاي آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابين خواجه محمد جعفر درويش و شيخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم ميدهد که در سنه احد جلوس که داود خان پني صوبه دار احمد آباد گجرات گرديد سال دويم آن شبي که هولی هنود سوخته مي شود يکي از هنود که مقابل خانهٔ او جمعي از مسلمانان مي ماندند و مابين هردو خانه صحن کوچهٔ مشترک واقع شده بود خواست که پيش خانهٔ خود هولي بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمي طرفداري داود خان که اکثر در اعانت کفار مي کوشيد بحجت آنکه اختيار در خانهٔ خود دارم پيش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولي نمود روز ديگر مسلماني که رو بروی خانهٔ او مي ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصهٔ موجودات خواست بپزد علي الرغم هندو و باظهار آنکه اين جاي در خانهٔ من است گاو آورده ذبح

نمود هنود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند مسلمین طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هنود جرأت شوخي بمرتبهٔ رساندند که پسر چهارده پانزده سالهٔ گاو قصاب را و بقولي یکی ازان بهره ها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته مذبوح ساختند از شهرت و مشاهدهٔ این تعدي کفار از هرطرف مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هنود گشته بهیأت مجموعي که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و بهره هاي شهر اجماع و غلوي عام نموده باتفاق بدر خانهٔ قاضی آمدند قاضي نظر بر فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار در خانهٔ خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت قاضی بسبب رعایت و طرف داري داوُد خان که در بارهٔ هنود داشت مسلمانان دروازهٔ خانهٔ قاضي را آتش زده شروع بسوختن دکانهای رستهٔ چوک و دیگر خانهای هنود نمودند و دران هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده بقصد سوختن خانهٔ کپور چند نام بدنام جوهری که مادهٔ فساد و مصاحب داود خان و کافر شدید العداوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار شده با جمعي از برقندازان دروازهٔ محله خود را قائم نموده بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هنود کشته شدند و بمرتبهٔ بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار وبار بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضي و دیگر حکام مشتمل بر تعدی مسلمانان نموده داده روانهٔ دارالخلافت شاه جهان آباد ساخت و ازطرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علي واعظ که بحلیهٔ فضیلت وصلاح آراسته بودند با جمعي ازبهرها و فرقهٔ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجه رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری همقوم ضرور بود بدست آویز محضري که هنود دردست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود برحقیقت مذکوره و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان‌دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علي واعظ را رابطهٔ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر بهم رسید - ازانکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود که قوالان اکثر اشعار متضمن برنعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ایمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الهي و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقره در منقبت ایمهٔ اثنا عشر برزبان فصاحت بیان خود جاري می نمود درین اوان شیخ عبد الله نام که از ملتان رسیده در مسجد جامع وعظ میگفت براي دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمودکه بعضي مریدان ومعتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمین بوس می نمایند و قوالان بیشتر بخواندن منقبت ایمهٔ اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد الله باظهار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را نسزد و باوجود شنیدن سرود که خلاف طریقهٔ شریعت است فقط باستماع حمد و منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه درجواب گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمي دانیم چگونه رضا بسجدهٔ غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر * بیت *

آنرا که بکوچهٔ حقیقت راه است * از سر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * دردیدهٔ عاشقان جمال الله است

دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مامور نمائیم شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه بمذهب تشیع گمان برده آزرده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ میگفت علی الرغم خواجه بعضي قول و اعتقاد متاخرین متعصب مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبا نیست و علوی را سید نمیتوان گفت و پنجتن پاک که میگویند خلاف عقیدهٔ اهل سنت است آن پنجتن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب کبار کرام پاک نبودند و کلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه برزبان آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبدالله پیغام داد که چنین ذکر دو وقت وعظ بگفتگو آوردن خارج از

طريقهٔ دين متين اهل سنت و جماعت امت بلكه ياد از رويهٔ
خارجيان ميدهد اگر بفقير خانه تشريف آرند يا جائي مقرر كنند
و با ديگر فضلاى بلاغت نشان در اثبات اقوالى كه ميگويند بدلائل
عقلي و نقلي مباحثه نموده ازروي كتب معتبره خاطر نشان نمايند
تصديع بيجا نخواهد بود شيخ عبد الله در جواب پيغام كلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهاى اوباش وضع با تسبيحهاي كربلا در
گردن و باز و بهيئت مجموعى در مجلس وعظ آمده نگاههاى
تند بشيخ عبد الله نمودند ازان طرف دو سه هزار كس كه سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنكه اين جماعه فرستادهٔ خواجه اند كه
براي قتال شيخ آمده اند كلمات تشنيع روافض برزبان راندند
مغل زادها را طاقت شنيدن آن نماند پيچتاب خورده از مسجد
بر آمدند از عقب آن جماعه هندوى اجل رسيدهٔ سپاهى وضع كه
بهوس شنيدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شديكي از خدمهٔ مسجد
با جمعي ديگر بگمان آنكه آن هندو نيز از جملهٔ آن جماعت ست
كه بارادهٔ كشتن شيخ آمده بودند بقصد گرفتن و كشتن او دويد آن
هندو نيز برگشته جمدهر كشيده بر موذن انداخته شهيد ساخت
و آن هندو را نيز كشتند و تا دو سه روز براى تحقيق كه آن هندو
فرستادهٔ كيست نگذاشتند كه لاش اورا بردارند و چندى از فضلا
و هوا خواهان شيخ عبد الله بوسيلهٔ مقربان نزد محمد فرخ سير
پادشاه استغاثه نمودند كه خواجه محمد جعفر مى خواهد كه
خلل در دين اهل سنت اندازد ودر عهد خاد منزل براى

لفظ وصی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان مادهٔ فساد آماده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق مدح حضرات ایمهٔ طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد بعد رو دادن هنگامهٔ مسجد جامع مضمون ورق را بر گردانده بدون ذم روافض مذکور دیگر بزبان نمي آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت خان قاضي حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضي گفت که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمي شود و آنچه شیخ عبد الله میگوید مطابق کتب معتبرهٔ عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید و شیخ عبد الله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار روز سر انجام داده روانهٔ ملتان ساخت شیخ عبد الله که بملتان رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رساند که عقیدت خان محضر نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانهٔ حضور نمود و جمعي از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصي شیخ تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف زخمی شدند وآخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رسیده تا عهد سادات نظر بند بود ٭

ذکر سوانح سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
مشتمل بر استیصال گروی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ‌سیر که‌درسنه هزار و صدوبیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به‌نیروی اقبال پادشاه عد ومال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام رو داده دستگیر شدن و بقتل رسیدن‌گروي شقی است که شمهٔ از خروج و سرکشي و تاخت و تاراج او باوجود متوجه شدن خلد منزل و تعین خان خانان با سي هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرا و مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ایذای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محالات و قصبجات صوبهٔ شاه جهان آباد و پنجاب خراب شدهٔ اوست و خود را بسچا پادشاه ملقب ساخته قریب سي چهل هزار سوار و پیادهٔ جنگي که همه‌شجاع بدل وجان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایهٔ سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بي ادبی که برمسلمانان و مقابر و مساجد میرساندند از عبادات و حسنهٔ اعمال خود مي شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آوان احاطهٔ حصاري درصوبه پنجاب‌که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافت شاه‌جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبدگروي سابق بود

آنرا بطریق قلعچهٔ پروسعت بر احاطهٔ او افزوده چنانچه پنجاه شصت
هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و ماوای خود ساخته بتعمیر و
استحکام برج و بارهٔ آن پرداخت و پرگنات سیر حاصل نواح را
بتصرف خود آورده تا لاهور و سهرند عرف سرهند تاخت و تاراج
مي نمودند عبدالصمد خان دلیرجنگ را که بصوبه داري دارالسلطنت
لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بمهم استیصال آن
بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد
امین خان بهادر و آغر خان و جمعي از فوج مغلیهٔ والاشاهي
و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد
رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان
توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گروه که
از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب
در لشکر پادشاهي انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج
اسلام رسد و مکرر چندین جرأتها ازان طائفهٔ ضال بد سگال بظهور آمد
و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه
بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطهٔ آنها میرساندند چون
چندین کرت ازان گروه بد نهاد شوخي و تردد بی باکانه بوقوع
آمد و شب خون می آوردند دلیر جنگ چار ناچار مقابل
قلعچهٔ آن بد کیشان احاطهٔ برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق
کنده بهبستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول
انجامید و درین مابین جرأت و ترددي که ازان مفسدان
بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهي را بدرجهٔ شهادت میرسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعي و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافي اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهي در فرصت ایام راه رسد غله و کاه بدان فرقهٔ بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعچه فراهم آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد برروي آن تبه کاران بسته میگردید و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هرآثار غله بدو روپیه وسه روپیه گاه گاه بدست آورده نا مرداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوای مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصهٔ زندگانی برانها تنگ گردیده بود گاو و بعضي چهارپایان را کشته از میسر نیامدن هیمه گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگي هرروز جمعي بجهنم واصل می شدند معهذا بعضی اوقات روز و شب از قلعچه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهید و زخمي ساخته با نیم جانی که داشتند جان بسلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعي و اشکال پیش برده کار بران جماعهٔ بدسگال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاري وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند معهذا لشکر پادشاهي

از تهور و جان‌فشاني که ازان قوم بد عاقبت مشاهده مي نمودند
ملاحظهٔ کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینه‌ها را
سپر ساخته آن سگ مردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو
که بصورت سگ و گربه شده بدر مي رود میان مردم سست
اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعچه
بنظر مردم مورچال مي آمد بتیر و سنگ هدف تیر
بلا مي ساختند بعده که مدتي بدان سخت جاني بر محصوران
گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصهٔ زندگانی تنگ گردید
و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشي بامید نجات ازان
احاطهٔ ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضي بقول امان
جان بخشي نمی شد آخر کار مصلحة امیدوار التماس عفو جرائم و
تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران
با پسر هفت‌هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفرنیم بسمل
برآمده دستگیر بلای مکافات خانهٔ تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان
فرمود دو سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر
وسعت را طشت پر از خون ساختند * بیت *

دران سرزمین دشت و خاکي که بود
گلي ارمني شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز کاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را
براي زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعي از
مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال‌دنیا
میباشد اشرفیها را اندوختهٔ زر و مال را بشکم‌فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن اشرفیها تماشائیان شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست لچهاي بازار و مغلان تیغ‌گذار افتاد - بعد عرض ترده عبدالصمدخان نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقي با سر مقتولان و اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سر پر از کاه و هزار نفر مسلسل از بندآهني همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین خان روانهٔ حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن سال که اسیران و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند، اعتماد الدوله محمد امین خان بخشي را فرمودند که بیرون شهر رفته آن مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تختهٔ کلاه و رو سیاه نموده خود او را بر فیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده بشهر در آرند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگروه آن مفسدان با پسر و دو سه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و دیگران را فرمودند که هر روز دوصد سه‌صد نفر آن گروه شقاوت پژوه را پیش چبوترهٔ کوتوالي و رستهاي بازار بقتل رسانند - از جملهٔ قوم کهتریان که خفیه خودرا از زمرهٔ معتقدان و مریدان آن مردود می شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید و بعد فراغ قتل همه همرهان فرمودند که اول فرزند اورا بحضور او بلکه از دست خود او موافق بي رحمی که ازان ملعون در کشتن فرزندان دیگران بوقوع مي آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای اونیز
رسانند آری که کرد که نیافت که کشت که ندروید * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو

از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند
نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه
محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در
ایام کشتن آن جماعه مادر یکی ازانها که جوان نوخیز تازه بعرصهٔ
ظهور آمده بود وسیله و مربی بهم‌رسانیده نزد پادشاه و سیدعبدالله
خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از
جملهٔ ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن
مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری
در آمده و بیگناه در زمرهٔ کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را برحال
و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاول از
حضور تعین نمود و آن زن محیل با حکم خلاصی پسر وقتی رسید
که جلاد برسر آن شقی با تیغ آختهٔ خون چکان استاده بود پروانگی
استخلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید
من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا
زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمدامین خان وقت
ملاقات ازان مقتول مردود یعنی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و
رشادت از چهرهٔ حال تو پیداست ترا چه برین داشت که از
مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزهٔ زندگانی بدعاقبت
مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع برقوم هنود و مسلمان گشتی

درجواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت
از انسان مجسم از عصیان زیاده ازحد بظهور می آید منتقم
حقیقي درمکافات سیئات او مثل من ظالم را میگمارد که باعث
جزاي کردار آن جماعه می گردد * * بیت *
چو خواهد که ویران کند عالمي * نهد ملک در پنجهٔ ظالمي
بعده براي تلافي اعمال او مثل شما صاحب ثروت را برو تسلط
می بخشد که اورا نیز بجز او سزاي اعمال او درین جهان رساند
چنانچه ما و شما مشاهده مي نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار
عمدهٔ صوبهٔ پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی‌خان
که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگهٔ
منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازي داشت اما بسبب
تقاضاي ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورده طریقهٔ
سرکشي ازروی بدنهادي اختیار نموده محصول محال جاگیرداران
دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه برقافلهاي راه
کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقي می نمود و سر از اطاعت
صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران
مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیلهٔ رسل
و ارسال تحف و هدایا با خان‌دوران رابطهٔ آمد و شد عرائض
بهم رسانده بود زیاده در تمرد می‌کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد
از فراغ مهم گرو متوجه تنبیه او گشته درقابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابلهٔ او افتاد و از بسیاري افواج خود بی باکانه
با بمعرکهٔ کارزار نهاد ازانکه مآل کار باغی پیشگان خسر ان مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعده که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سراورا بریده و پسر خرد سال ودیوان اورا مقید ساخته
بحضور روانه ساختند ٭

دیگر از مژدهٔ فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملي از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جملهٔ زمینداران سرکش مفسد پیشهٔ مقرري مشهور صوبهٔ عظیم آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زادها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده
طریقهٔ طغیان و سرکشي از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت
میبرد بعده که میر جمله بصوبه‌داري آنجا مقرر گشته خودرا برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد باوجود نگاه داشتن سپاه زیاده
از ضابطه و بباد دادن خزانهٔ مبلغ کلي از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنهٔ پتنه از مغلیه ظلم و تعدي بسیار
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد درآمد نزد پادشاه رساند و صوبهٔ
عظیم آباد بسربلند خان مقرر گردید و سربلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سربلند خان جمعیت زیاد

نگاهداشته براى تنبيه او برآمد وبا آن شقي مقابله نمود بعد ترددات نمايان كه از هردو طرف بميدان آمد وجمعى كثير كشته و شهيد شدند دهير رو بفرار گذاشت و بعد آوارگى در جنگلهاى دشوار گذار بقول مشهور از زخم غيب كه از دست همراهان او باو رسيد و بروايت ديگر از دست تيغ جان ستان يكي از يكه تازان فوج سربلند خان بهروجه از تير آه درد آلود جگر سوختگان كه ناگاه دران گريز باو رسيد بدار البوار پيوست *

چون محمد فرخ سير پادشاه بتجويز لطف الله خان صادق حكم فرموده بودند كه از دو بيستي تا نهصدى منصبدار پادشاهي و هفت هشت هزار سوار والا شاهي تا يافتن جاگير درماهه پنجاه روپيه بعد اسپ بداغ رساندن از خزانه مي يافته باشند از انجمله مردم بي شاهي كه حق رفاقت وجان بازي ثابت نموده بودند ده دوازده ماهه طلب در سركار داشتند و جمعي باميد جاگير خدمت مي نمودند و بيشتر از والا شاهي مغليه بودند احكام برطرفى آنها يك قلم صادر فرمودند و بخشيان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ايام كه شورش برطرفى آنها درميان بود مير جمله كه از زيادتي طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ كلي از خزانۀ پادشاهى و تعدى مغلان بر رعايا كه فغان ظلم آنها ازحد گذشته بود درانجا بآبرو استقامت نمى توانست ورزيد و جاذبۀ قرب پادشاه علاوۀ آن گرديد لهذا از عظيم آباد جريده سوار شده بطريق ايلغار كه مسافت بعيد يك و نيم ماهه راه در چهارده پانزده روز رويوش از سپاه كه بعضي از نوكران او نيز خبر نيافتند گذار

واه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی
سوار شده بغتةً وقت شب خودرا بدر قلعهٔ دار الخلافت رساند -
ازانکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهاي تازه
از قصد پادشاه درحق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان
و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود
و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید مادهٔ بدنامی تدبیر
دستگیر نمودن قطب الملک درزبانها میگشت هرچند که پادشاه میر
جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیع زیاده از خرابي رعایاي
پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد
قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار واطاعت خواست که التماس
عفو جرائم خود نزد پادشاه وقطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه
حیله و تزویر براي مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام
باشاره یااتفاقا هفت هشت هزارسوار منصبدار برطرفي فراهم آمده
بخانهٔ محمد امین خان بخشي و خان‌دوران نائب امیر الامرا و میر
جمله رفته نالش تقاضاي طلب خود نمودند و گفتگوي این
فساد وهجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلي‌نام بردها بطول
انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه باشارهٔ بخشیان فتنه جو که
بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند مي خواهند بهیأت مجموعي
برخانهٔ قطب الملک بدمت آویز طلب خود یورش و شورش
نمایند و قطب الملک درفکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت
جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران
روزها بفوجداري نارنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از بارهه رسيده خود را رساند و هرروز تا چهار پنجروز فوج مغليه سوار شده در رستهاى بازار مستعد کارزار وجدال بودند و ازطرف ديگر سرداران قطب الملک نيز با جمعيت شايسته کمر بسته تا شام بر فيلان و اسپان هنگامه آرا مي گشتند - مير جمله سراسيمه گشته سررشتهٔ کار وتدبير ازدست داده بخانهٔ محمد امين خان آمده پناه گرديده از هر طرف نشانهٔ تير ملامت گرديده نمى دانست چه کار سازد و آخر چارهٔ کار درين دانستند که پادشاه نظر رفع فساد و تسلى قطب الملک مير جمله را مغضوب وکم منصب و از صوبهٔ عظيم آباد تغير ساخته تعينات صوبهٔ پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داري عظيم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجدارى مراد آباد که بتقضاى وقت براي دفع ايام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مديد در السنهٔ فتنه جويان هنگامه طلب شهرت داشت که مير جمله را پادشاه مصلحة بسرهند و صوبهٔ پنجاب فرستاده باز در تدبير و فکر طلبيدن اوست - و هرگاه پادشاه براى شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بيرونها ميگذراند خانه بخانه و خيمه بخيمه همين ذکر بود که برامدن پادشاه بارادهٔ منصوبهٔ دستگير ساختن سيد عبد الله خان است و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه مي نمود و سواي سادات و متوطنان بارهه ديگران را کمتر نگاه ميداشت *

و درين سال مطابق هزار و صد و بيست و نه اسد خان فرهنالو که نود و چهار سال از مرحلهٔ عمر طي نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمدهٔ صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذو الفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذو الاقتدار ایران بودند ازین کلفت سرای فانی بروضهٔ جاودانی شتافت و در امرای متاخرین بدین خوبی آمیری مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشوونما در عیش و کامرانی و لذت دولت بسر برده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرصه آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جملهٔ امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که ماقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العمل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویهٔ جد و آبا بظهور آمده بجز حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات بارهه داده اند صلاح دولت درین ست که تا مقدور بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده مادهٔ فساد و عناد

آماده گردد و سررشتهٔ اختيار از دست رود * بيت *

چودر طاس رخشنده افتاد مور • رهاننده را چاره بايد نه زور



ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سير پادشاه شهيد

بسبب رسيدن خبرهاي دکن که بفرستادهای حضور امير الامرا دخل نمی داد قلعه‌داريهای عمده که هميشه از نزد پادشاه مقرر می گرديد او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن‌چند ديوان سيد عبد الله خان در تعلقهٔ همه متصديان دخل نموده احدي را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالي که ديوان تن و خالصه معطل محض بودند و پرگنات خالصه بطريق اجاره درمعرض بيع و شرا لکها می آمد روز بروز بر کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجويز خان‌دوران ديوان خالصه و رای رايان جهان شاهي را ديوان تن کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه و رای رايان را خاطر داري سيد عبد الله خان زياده مطلوب بود بنابران هردو از هرطرف در پايهٔ اعتراض می بودند لهذا استعفا نمودن ديوانی برهردو واجب گرديد - و عنايت الله خان که در سنه احد جلوس بعد کشته شدن هدايت الله خان پسر او از پادشاه رخصت کعبة الله گرفته به بيت الله رفته بود درين سال مراجعت نمودهٔ خود را بحضور رساند - ازانکه محمد فرخ سير پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کردهٔ خلد مکان و متصدي مزاج گرفتهٔ کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن بحضور بمصلحت وصواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای اضافهٔ منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که از بی اختیاري و خفتي که از مردم احشام و دیگر ارباب طلب می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیواني خالصه و تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چندکه خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیواني تن نمي داد و سید عبد الله خان نیز از سختي سلوک او که در عهد خلد مکان با جمدة الملک اسد خان نموده بود راضي بدیواني او نمي گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و و کمالات در جرگهٔ جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارك خدمت گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمهٔ دیواني بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه رتن چند در محال خالصهٔ پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بیدماغی پادشاه که عیاشي و خلوت نشیني علاوهٔ آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچهري نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتمس گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچهري نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطهٔ تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سي و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هنود که مرضي رتن چند نبود نمود و نیز چون هنود و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زبردستي منصبها بیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصهٔ جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از روی اوارجه و توجیه منصب هنود و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معني بر رتن چند و همه صاحب مداران دفتر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضي باجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هنود بعلت باز جاري نمودن جزیه و تجویز کمي منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کاوشهای حسابي و بیحسابي طرفین قراري که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پاي رنجش درمیان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکي از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستادهٔ رتن چند بوده پاي حساب دیواني آمده بود و مبلغ کلي بر ذمهٔ او

بر آمد عنایت الله خان برای وصول زر او را مقید ساخت و مکرر رتن چند وسیلهٔ خلاصی او گردید فائدهٔ نداد روزي عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانهٔ رتن چند تعین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روي اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائدهٔ مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ سیر و سادات بارهه آمد و سررشتهٔ اختیار از دست رفت این گردید که چورامن نام جاتهه که از مفسد پیشهای مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکان اطراف اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زني مي نمودند و مکرر افواج پادشاهي بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر قلعهٔ سنسنی که بنا کردهٔ آنها بود تعین شده بودند و در ایام مقابلهٔ اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بي ادبي زیاده از دست اندازي و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان قلم داد راجه دهیراج جیسنگه را مرخص و تعین فرموده روانهٔ نمودند و سید خان جهان بهادر خالوي قطب الملک را ازعقب جیسنگه بطریق سر فوج علحده کومکي باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع وعدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه کنار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم مامورهٔ خودرا رسانده به بند و بست مورچال و محاصرهٔ گدهي چورامن پرداخته زیاده ازیک سال تردد نمایان نمود و مکرر یورش و جنگهاي عظیم بمیان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر ترددات گشت و مورچال نزدیک بقلعچه رسید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار وکیل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم و سرافرازی منصب بي آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او درمیان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان را قبول فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضي پادشاه در کمال نا خوشنودي جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور نزدیک محلهٔ خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشي و ناخوشي ملازمت چورامن میسر آمد اما بازبسبب ملال خاطری که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضي بمجراي ثاني او نگردید - درین ضمن خبر هاي مختلف خلاف مرضی پادشاه که عنقریب باحاطهٔ تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخجسته بنیاد رسانده به بندوبست ملک پرداخت . و اطلاع یافت که کهندو

پهاڑيه (ن) نام که سپه سالار عمدهٔ راجه ساهو گفته مي‌شد و ازانکه
در هردو صوبهٔ دکن يکي از سرداران مرهٹه بدستور صوبه‌داران پادشاهي
صوبه‌دار که وجه چوتهه مرهٹه بوصول آرد مقرر بود صوبهٔ خانديس
در تصرف خود داشت ومابين راه بندر سورت قلعچهاي گلي ساخته
تهانها قائم نموده هرقافله که ازان راه ميگذشت اگر چوتهه يعني
چهارم حصهٔ ماليت آنچه در قافله از تجار و غير تجار داشته باشند
قبول مي نمودند سالم ميگذشتند و الا بتاراج درآورده آدمهارا اسير
نموده باز مبلغي سر نفر مي گرفتند انگاه سر ميدادند امير الامرا
ذوالفقار بيگ نام بخشي خود را با سه چهارهزار سوار و پنج شش هزار
پيادهٔ بند وقچي براي تنبيه او رخصت نمود - بعده که ذوالفقار
بيگ از کوتل مابين خجسته بنياد وخانديس گذشت و خبر کهندو
پهاڑيه که قريب هشت نه‌هزار سوار جنگي همراه او بود نزديک سرحد
بکلانه و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفي از خجسته بنياد مسافت
دارد شنيده مستعد جنگ گشته خواست که برو تاخت آورد کهندو
بطريق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بيگ را بطرف جنگلهاي خار دار
دشوار گذار کشيد هرچند که هرکارها ظاهر ساختند که قابوی مقابله
با غنيم نيست ذوالفقار بيگ از غرور شجاعت و راهنمائي ديگر
جهال بارهه سخن هرکارها نشنيد و يکه تاز خود را بکهندو رسانده
در اول مقابله که جمعي از کفار بدار البوار پيوستند کهندو موافق
داب دکهنيان رو بفرار آورده فوج امير الامرا را بنمود چهار صد پانصد

(ن) دپهاڑيه

سوار خوش اسپه اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته باز یکبارگي بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کومک سواران متفرقه بسته چنان عرصهٔ تردد و کار زار بر لشکراسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعي از همراهان جانباز بدرجهٔ شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنهار آمده از اسپ غرور پیاده شده سپر انداخت زنده مقید گردید و دیگران با جان و مال بعرصهٔ تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهوراست گاو و شتر و اسپ احدي از سوار و پیادهٔ آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خبر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و سیف الدین علي خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علي خان مي شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود وهردو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافي بظهور آید یا تهانهای او را بر دارند که باز اذیت او بپرگنات و رعایای صوبهٔ خاندیش نرسد فائدهٔ نداد اگرچه کهندو دفع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهو که در قلعه و مکانهای قلب مي بود رساند اماتهانهای او جابجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعین کردهٔ امیر الامرا میرفت فرار نموده همین که فوج رو میگرداند مردم کهندو آمده قائم مي شدند هرچند که با فوجهاي دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعهٔ ستاره رساند اما تلافی کشته شدن ذو الفقار بیگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دپهاریه بعمل نیامد - و بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه بامادات که بقول مشهور فرامین و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمدهٔ طرف کرناتک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و آنها سر تابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبهٔ بیجا پور و حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز پیشکان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا ملاقات نموده باز بتعلقهٔ خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام و زمینداران بیجاپور و کرناتک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع نیاوردند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمي یافتند - و قلعهٔ ملهیر سرکار بکلانه که از قلعهای سرحد با نام و نشان صوبهٔ خاندیس است و مدت سي و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت خان که از سلسلهٔ میرزا شاهرخ بني اعمام تیموریه گفته مي شد ارثي مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان باسد علی خان علي مردان خاني مقرر فرمودند و فتح یاب خان اسد علی خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و ازانکه نجابت خان که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داري برهانپور داشت سند نیابت صوبه داري خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپاي حساب آورده مبلغی بر ذمهٔ او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشارهٔ پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده
از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض
محمد فرخ سیر پادشاه رسید علاوهٔ کدورتها مزید عناد خاطر گردید
و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت
رخصت عنایت نمودند و قلعه‌دار از شنیدن اخبار دخل ندادن
امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کردهٔ صاحب اختیار
دکن جرأت روانهٔ شدن بر خدمت ماموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار
وکالت خان نام را قلعه داری قلعهٔ مذکور از روی سند امیر الامرا
مقرر شد و فتح یاب خان نا گزیر قلعه را باو سپرده از قلعه برآمد *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنها بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار
خواهد ماند مقدمهٔ صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر
الامرا مقرر گشته فقرهٔ چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که
خلد مکان برای تسخیر قلعجات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته
مدتها صرف اوقات و خزانها نموده قلعهٔ ستاره و پرناله و راج گذهه
و غیره قریب سی و چهل قلعهٔ با نام و نشان را بتصرف در آورده
مرهته رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت پژوه ملک
قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نسبت بسالهای
دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن
و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتهه تاخت و تاراج پراگنده
شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبهٔ کلان می بود هرکاره و خط نزد
حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتهه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتهه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصهٔ آن مقرر نموده وعدهٔ وصول بگذاشتن یرغمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دفع ضرر تاخت و تاراج آنها مي نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت اداي چوتهه نمي نمودند یا رجوع نمي آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل باحاطهٔ تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق مي ساختند و الا بعد محاصرهٔ چند روز مایوس شده آوارهٔ دشت ادبار مي گشتند چنانچه قصبهٔ نذر بار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلها بتاخت و تاراج میرفت اما سردار ها تا مقدور در تشخیص چوتهه کوشیده بتاخت و تاراج راضي نمي شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتهه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتهه وجه مقرري بسرداران عائد میگردید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلد مکان هر چند وکلای تارابائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تا ده دوازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهي شش صوبه دکن بدستور سر صد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام و بمیان آوردن بعضی سبب که در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان قلم داده قبول ننمود و در عهد خلد منزل اگرچه وکلاي راجه ساهو و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهی بشوط چند که در ذکر فرمان روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع مابین رانی و راجه ساهو بند و بستی که مرکوز خاطر بهادر شاه بود بعمل نیامد و دستور سردیسمکی نیز جاری نگردید و در صوبه‌داری داود خان که نیابت ذو الفقارخان داشت و میان او و غنیم عهد و قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکه در جاگیر پادشاه زادها و داود خان مزاحمت نرسانند از باقی محالات امرای عظیم الشان هیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتهه میدهانید و بقافلها آزار نرسانده باهم چون شیر و شکر جوشیده بکجدار و مریز بعمل می آمد و در صوبه داري نظام الملک بهادر چنانچه بگزارش آمده در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی که همه یکسان و پنج ماه نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیه واقعی رسید بعده که دو سه سال از صوبه داری امیر الامرا در فساد و عناد با پادشاه گذشت با وجود نگاه داشتن فوج زیاده ترددی که بایست بعمل‌آوردن بند و بست واقعی که مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق رسم سادات بارهه بود صورت نگرفت لهذا نظر بر قابوی وقت و رفع فساد در سنه هزار صد و سي هجري بصلاح انور خان که از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آورده های سادات بود و دیگر امرای همراز باتفاق سنکرا جي نام برهمن که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سنبهابود و از زمان تسخیر قلعهٔ چنجي درجرگهٔ نوکران پادشاهی درآمده وکالت خیرخواهي سرداران مطیع و غیر مطیع مرهتّه می نمود و خالي از جوهر رشادت که مدد طالع ضمیمهٔ آن گشته بوده نبود و وساطت بالاجي بشوناتهه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمدهٔ فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جملهٔ محصول مال و سائر محال خالصهٔ پادشاهي و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شقداران بوصول در آرند چهارم حصهٔ آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیر داران نمودند في صد ده روپیه دستور سردیسمکهی از نزد رعایا بگیرند که في صد سي و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداري و شقداري و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندي از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روي سررشتهٔ وصول کل حبوبات بگیرند بر رعایا و حکام پادشاهي و جاگیر داران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکي خود را کمایش دار و دویم گماشتهٔ سردیسمکهي میگویانند و بر طومار واصلات اول دستخط سررشتهٔ دار سردیسمکهی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهي و جاگیرداران گشتند و

سوای آن هر دو شریک راهدار علیحده در هر محال که از سابق بسبب سستی فوجداران و غلبهٔ غنیم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه نیم روپیه و یک روپیه از بیوپاریان و هرچه خواهند از مردم دیگر دوچند و سه چند از فوجداران ظالم پیشه میگرفتند الحال نیز بدستور قبل از ایام صلح آن تعدی علاوهٔ دیگر شراکت ماند درینصورت در هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعیت سوار و پیاده در کچهری وچبوترهٔ مال و سائر و سر راهها بدعت نواحدات قرار یافت و سوای آن هرجا که دیهات ویران را مرهته قول داده آباد نموده بود مثل دیهات پرگنهٔ ندربار وغیره صوبهٔ خاندیس و دیگر پرگنات صوبهٔ برار و غیره که از اصل خراب و ویران کردهٔ مرهته بود قرار داد امیر الامرا منظور نداشته قول سوم حصه بتائي که بجاگیردار عائد گردد داده مقرر کردند منجملهٔ سه حصه یک حصه بجاگیر دار و یک حصهٔ سالم مرهته متصرف شود و یک حصه برعایا وا گذارند و درمقدمات ملکي و مالي حکم و عمل غنیم زیاده بر اختیار فوجدار وجاگیرداران جاری گردید - هرچند امیر الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاکید مي نمود که راهداری که بظلم فی ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر نسبت بفوجداران و حکام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بیوپاریان و مسافران در ایام قبل از قرار صلح می گرفتند نگیرند اما پیش نرفت آري در اکثر پرگنات تاخت و تاراج دیهات و قافله از میان برخاست و نسبت بایام سابق مسافرین و مترددین بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی دیهات که از تاخت مقهوران و تعدی حکام بد انجام ویران مطلق شده بودند

رو بآبادي گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای مذکور بمهر خود بوکلاي راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جابجا گماشتهای مستقل راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناتهه و جمناجي دو نوکر عمدهٔ راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق نیابت و وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای ملکی و مالي بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی هواخواهان دولت خاطرنشان نمودند که در محصول و حکم رانی غنیم لئیم را سهیم و شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضي محمد فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای مزاج گرفتهٔ قدیم و تربیت کردهٔ خلد مکان و قدیم الخدمت خلد منزل و جهان دیدهٔ پخته‌کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند پادشاه بامیدآنکه امیر الامرا با او سلوک بکار خواهد نمود و جان‌نثار خان هرچه باو از راه خیرخواهي طرفین بفهماند و معقول نماید بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داري برهانپور از طرف امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علي خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده و سر پیچ مرصع مفتخر ساخته مرخص نمود - و د همان آوان که ماه ذي قعدهٔ سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجري

باشد اعتماد الدوله را براى بندوبست صوبهٔ مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد كه بعد رسيدن سرحد مالوا فرمان صوبه داري از تغير راجه جيسنگه سوائي نيز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز خفيه فرمان صوبه دارى نيز با عنايات ديگر مرحمت نمودند بعد ازان كه جان نثار خان نزديك آب نربدا رسيد باوجودى كه از راه پخته كارى خود را معلم ثالث روزگار ميگرفت و عسرت و پريشاني حال علاوهٔ آن داشت و ازطرف دخل يافتن درتعلقهٔ مامورهٔ خود نيز مذبذب خاطر بود اصلا جمعيت سوار و پياده نگاه نداشته طي مسافت مى نمود چون خبر رسيدن محمد امين خان بسرونج تعلقهٔ مالوا و رسيدن جان نثار خان نزديك گذر اكبر پور مبعا در خجسته بنياد انتشار يافت بر زبان هرزه گويان هنگامه طلب خبر رسيدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امراى كارزار ديده بسرونج بقصد پيكار امير الامرا و مقرر شدن جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبهٔ گرفت كه حسين على خان نيز متردد خاطر گرديد معهذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پريشاني و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعيت و طلبيدن فوج بطريق بدرقه بسبب انتشار سنتا نام غنيم كه غير از منصوبان راجه ساهو طرف هانديه علم سركشي و فساد عظيم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پيهم بحسين على خان رسيد بر نوشتجات او اعتماد ننموده هركارهاي معتمد براى تحقيق جمعيت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعين نمود بعد رسيدن خبر كه با مضمون نوشتجات خان مذكور موافق آمد جمعيت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان ببرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب اولیا که پسر عمهٔ هردو برادر می شد و نیابت صوبه داری برهانپور داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان وسواس بخاطر راه نداده در تعلقهٔ خود مستقل باشد و جان نثار خان را نزد خود طلب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما ازانکه برهانپور صوبهٔ سرحدي بود و با فرستاده های حضور در دخیل ساختن بخدمات مامورة قصور واقع مي شد و جان نثار خان را از جملهٔ منصوبه بازان روزگار وشجاعان آزموده کار می دانست تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت خان مذکور را بحرف و صوت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهاي زباني و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبهٔ بیدر بمیان می آورد و گاه در قبول صوبهٔ حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل یافتن او متعذر بود مختار مي ساخت و گاه می گفت که چون بر عقل و دانائی و تجربه کاري و دوستي شما اعتماد کلي دارم می خواهم که براي مشورت امور ملکي از خود جدا ننموده پرداخت حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیابت صوبهٔ محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثهٔ غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن مي نگارد که چون از بعضي قصبجات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران فوج و گدهي قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصرهٔ بیست روز و یك ماه
ازان محال چوتهه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با وکلاي
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشي و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهاي راجه ساهو چوتهه بوصول
نتوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبهٔ
تعلقهٔ امین خان از بعضي محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتهه نداده بودند فتح سنگه پسر خواندهٔ راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتهه آن ضلع بود شکوهٔ سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان دربن ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتهه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار اداي چوتهه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان
اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بیشتر از همراهان معتمد او
در سرانجام شادی کدخدائي دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالکنده صوبهٔ نادیر رفته بود وفوج نزد اوجمع نبود فتح سنگه
پسر خواندهٔ راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري که با امین خان
عداوت داشت باسیزده چهارده هزار سوار بجمعیت جگیت راو

زمیندار نرمل که او هم سه چهار هزار سوار برقنداز حکم انداز داشت شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده بقصد مقابله باخصم پرداخته داد دلاوری و مردمي داده زخمهای نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران ورفقا دو سه نفر نامي با جمعي دیگر بدرجهٔ شهادت رسیدند فیلان و اسپان و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعد که حقیقت دخیل نساختن جان نثار خان در صوبه‌داری برهانپور و حادثهٔ امین خان بعرض پادشاه رسید باعث مزید مادهٔ ملال خاطر گردید و آخر سال که فصل ربیع بآخر رسید جان‌نثار خان را بدین شرط بخدمت صوبهٔ برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که بتعلقهٔ بخشیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند ضیاءالدین‌خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود نوشته بود دخیل کار و بار دیواني ساخت اما سواي آنکه بر اسناد و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیواني استقلال و اختیار نداشت و فضل‌الله خان‌بخشي جواب صاف یافته بار سلام هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

سوار فرمود این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردید ـ
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئي و صفات مذمومهٔ دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاري و خطاب وکالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایهٔ افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیلهٔ هموطني باصاحبهٔ نسوان والدهٔ پادشاه قرب همکلامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهمرسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگي افسانه و افسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشهٔ
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشهٔ خرد و بزرگ بارهه می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشهٔ شاه شهید مرحوم جا گرفت که درکمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ‌شاهی از پایهٔ هزاري
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار براوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت بارهه گردید و هیچ روزي نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاك خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصلهٔ او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پتنه
و نظام الملک بهادر فتح‌جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعي
نموده‌در تنبیه و گوشمال مفسدان و سر کشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراداباده و راجه اجیت سنگه را از

احمدآباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمدهٔ حضور و عنایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت بارهه نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداري سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران سرکار داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبهٔ علحده قرار داده در صوبه داري و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عنایات دیگر سرفرازی یافت با سید عبد الله خان ممد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میربخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشهٔ فساد سید عبدالله خان با هریک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکي از بنده ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعاي نافرماني نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هریک از امیران عمدهٔ ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چندین هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده استمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمي هنگامهٔ عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواري تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان رو داد معهذا که آنروز زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ طرف صدائي بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائق گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت سپاه نموده چون سابق سوای مردم بارهه که بر شجاعت و تهوری و جانفشاني آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکر مي نمود درین گرمي هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شرربار حضور بدگمن امیرالامرا متوهم گشته ارادهٔ حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان تمهید منصوبهٔ تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت فرستاده بشان و دبدبهٔ تمام که بهیچ‌گونه صورت اورا نمی نمود نزد خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثي مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیهٔ او بپادشاه بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطهٔ صلح گشته *

اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه باتفاق اعتقاد خان و خان‌دوران و بعضي دیگر امرای خیر اندیش بخانهٔ قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکرهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانهٔ قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجملهٔ اخلاص کیشان هردو برادر گفته می شد براي مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و ارادهٔ فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علي خان تا رسیدن خبر تحقیق ثاني تهیهٔ روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتي میان میر و وزیر انتشار یافت و نوشتهٔ قطب الملک مشتمل بر اشارهٔ طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشهٔ دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمدفرخ سیر شهید

چون هنگامهٔ فساد و عناد پادشاه محمدفرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطهٔ بیان در آمده بامتداد کشید و هر تدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر بجائی نمي رسید و ازانکه عزم و راي پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش مي آمد و گاه بقصد قلع ریشهٔ بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضي امراي منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیگردید و اگر جمعی از مقربان خیراندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیسنگه سوائي بتقاضاي وقت

مشورت برداشتن پردهٔ نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح صلاح کل نظر بر دریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه بعضی وسواس که بتوضیح آن نپرداختن اولی شنیده ناشنیده می انکاشتند - اگرچه فتح جنگ و سربلند خان و دیگر نوکران عمده وفاکیش بودند که مهم دفع این فساد بعهدهٔ خود بگیرند اما ازانکه مامور ببرهمزدن آشکارا نمیگردیدند و ازبسکه در اکثر امور بحسب تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام از جهان رود خلاف تقاضاي وقت ورای صائب بظهورمی آمد خصوص ازتجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش درآمده در بارهٔ رکن الدوله اعتقاد خان مبذول میگردید - از انکه در حسب و نسب و استعداد ظاهري و باطنی امیران ایران و توران عار تبعیت او برخود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و مردم‌توپخانه که هشت نه‌ماهه نقدي طلب‌داشتند از اغماض سید عبد الله خان دامی و درمي‌نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده بود روز بروز مادهٔ مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردید - درین ضمن دریکی از فرامین درجواب عرضه داشت نفاق آمیز امیر الامرا که مشتمل‌بر ارادت قدمبوس معروض داشته بود و از نا موافقت آب و هواي دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج بگذراند والا ماراهم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب معین‌الدین پسرجعلی اکبر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض‌داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو اورا مقید ساخته بموجب نوشتهٔ این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید. لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانهٔ برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبهٔ خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان‌نثار خان بنام سیف الدین علی‌خان مقرر کرده انتظارخبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک‌هفته توقف برای امر ضروري نموده اوائل محرم‌الحرام سنه هزار و صد و سي و یک مطابق اوائل آذرماه الهي موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر ما یحتاج سفر و جذب قلوب امرا و مرهتّه پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبهٔ برار و اسد علي خان علي مردان خاني و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیرهٔ خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز علي خان بخشی که از سادات نامي بارهه می شد و دیانت خان نبیرهٔ

امانت خان خوافي و راجه جیسنگه بندیله و راجه محکم سنگه
که نوکر عمدة امیر الامرا بود و غیره بیست و دو نفر نوکر پادشاهي
که اکثر در رفاقت مجبور و بی‌اختیار بودند و قریب هشت نه‌هزار
سوار خانگي و یازده دوازده هزار سوار مرهته و دیگر اهل خدمات
و متعینة خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب
نربدا همراه هیچ امیر و شاه زادة نامدار نشده بود و تمام عمله
و فعلهٔ کچهري دیواني و بیوتات و بخشي که جمله قریب
بیست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده
هزار پیادة برقنداز روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و
سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و
نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاریهای احشام از قدیمان
خود همراه داده روانه ساخت و قلعهٔ ملهیر که از مدت چهل سال
در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن
چنانچه بذکر درآمده سعی تمام مي‌نمود وکالت خان نام را قلعه‌دار
نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعهٔ
سالیر و دو سه قلعهٔ دیگر بهمراهان خود مقرر نمود و برای فرستادن
بعضي از وابستها و اشیای کار آمدنی بقلعهٔ دولت آباد بقلعه‌دار
پیغام نمود چون از قبول ابا کرد جاگیر او تغیر نمودة بکمی
منصب نیز مغضوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک
برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی
و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای مامورهٔ آنها مرخص ساخته بود
و بعضی ازانها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم ننموده

بودند هر یکي را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محرر سوانح که بعد کساله و تصدیع مه سال که از دکن بحضور رفته در رکاب بوده بخدمت امانت و فوجداری محال مصطفی آباد که بخالصهٔ پادشاهي تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر تعلقهٔ خود که محال ویران و خراب کردهٔ پسر عملهٔ میرالامراصوبه دار برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرچ مه بندی و غیره آمده همینکه مساعي جمیله درآبادی پرگنه و گردآوری رعایا نموده مشغول کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه براي سر انجام توپخانه بقصد محاربه بپادشاه شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده ازانکه از نرسیدن فصل در سرانجام زر تاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیحساب مرهته که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابي و کساله که کشیده باحاطهٔ تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهته بسرداري کهندو دبهاریه که از سر فوجان مشهور و صوبه دار خاندیس از طرف راجه ساهو گفته مي شد و سنتا و چندی دیگر از سرداران کم نام همرکاب خود ساخت و هر کدام از سرداران نامي و جماعه داران عمده را برعایت اسپ و فیل و خلعت و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده براي آینده امیدواریها داد

و برای سپاه مرهته نیم روپیه سراسری سر نفر خرج از سرکار مقرر کرده و جمعی از زمینداران را باخویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهار مقام واقع شد رنبها بنالکر نام مرهته که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجملهٔ فوج کومکی نزد امیر الامرا رسیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناتهه صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند اورا حسین علی خان بموجب اشارهٔ مدعیان او در خلوت به بهانهٔ مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشتهٔ اورا تاراج نمود و عمله وفعلهٔ متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان واخبارنویسان را که بوعدهٔ رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود ازانجا نیز رخصت نداد و همه حکام وعمال معزول را درکمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم ازبرهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نربدا گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیر الامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزدیک قلعهٔ ماندو رسید و باهم ملاقات نموده درخلوت ازکلمات صلح بی ثبات و هنگامهٔ آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافت و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آزرده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سپه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق سرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمیند‌اران پرداخته ارادهٔ مقابله‌با امیرالامرا‌داردحسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغهٔ اصطبل بود نزد او براي دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهاي وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبربرخاسته رفتن اعتمادالدوله بی‌حکم پادشاه در السنهٔ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر قلعهٔ ماندو مرحمت خان پسر امیرخان که در نسق قلعه‌داری و تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعي کوشیده بود بعذر تمارض ودیگر موانع باميرالامرا ملاقات ننمود و این معنی مادهٔ بیدماغي و نزاع حسین علي خان گردید - چهاردهم صفر که کنار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقنداز خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد انتشار خبر کوچ و حرکت امیر الامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانهٔ سید عبدالله خان تشریف آورده‌باتفاق بعضي امرای موافق‌و منافق‌بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک منازعت بکفالت کلام الهي که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک بر داشته برسر عبدالله خان‌گذاشتند و روز دوم‌در قلعه و دولت‌خانه سید عبد الله خان را با مهاراجه اجیت سنگه طلبیده بتجدید عهد وپیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان‌آوردند و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع مادهٔ نزاع

کوشند امير الامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامين نوشتجات مذکوره در مجمع ديوان بزبان آورد که اگر واقعي پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق باما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکري مطلب و ارادهٔ ديگر منظور نيست بعد ملازمت و خاطر جمعي از بعضي مطالب زود بدکن مراجعت خواهم نمود از شهرت اين خبر فرحت اثر در همه مثل و خيمه بخيمه ترانهٔ شادي و مصالحه و اميد زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاري گشت اما روز دويم و سيم آن از زبان راوي ثقه و محرم راز حسين علي خان مسموع گرديد که در خلوت بر زبان آورد که اين همه دام افسانه و افسون ابله فريب که پادشاه مي باقد عبث است نميداند که گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند آن رازي کز و سازند محفلها

تقاضاي مآل انديشي نزد عقلا اين است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئيم رهائي و امان از جان نيابيم و اگر ما برو دست يابيم او را نجات متعذر گردد *

و نيز از نوشتجات حضور ظاهر گرديد که سربلند خان بسبب تغير نمودن جاگير که در چنان حالت بعضي محال سير حاصل او را بميرجمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای ديگر ارباب طلب ترک نوکري و استعفاي منصب نموده فيلان و اسپان و اثاث البيت بجماعه‌داران و قرض خواهان داده ميخواست خرقه پوش گردد سيد عبدالله خان اطلاع يافته نزد او رفته بتسلي او کوشيده رعايت نقد و فيل و اسپ ازطرف خود نموده صوبه‌داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت - و نظام الملک بهادر نیز از ناهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بیوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند بیدماغ و سوختهٔ نا قدردانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود - و اعتماد الدوله که بی رخصت و بیحکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود - و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جملهٔ هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت - و نیز بظهور پیوست که روزي براي شکار سوار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانهٔ مها راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادي پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواري نزدیک خانهٔ مهاراجه که او البته مع نذر براي مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانهٔ سید عبد الله خان رفته پناه برد - بعده که پادشاه

وقت مراجعت برکشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانهٔ
سید عبدالله خان تشریف برند درین ضمن بر پناه بردن راجه بخانهٔ
سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی
برابر خانهٔ سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند
که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی
بخانهٔ سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال
برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل دولتخانهٔ قلعه
شدند - حاصل کلام بعداز کوچ حسین علی خان از اجین جمعي
که از متصدیان بامید وعدهٔ رخصت امروز و فردا تا اجین
رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند
نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامي که هریک بامید خلاصی
از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوره رخت بر نداشته
بود مایوس گشته تن برفاقت دادند و از جملهٔ منصبداران
و اهل خدمت جمعي که رفاقت نتوانستند نمود بعزل جاگیر
مغضوب گردیدند - بعده که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت
وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت
همینکه زنار دار فرستادهٔ رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس
گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهتمام و قدغن عدم تاراج و پامال
نمودند زراعتها پارهٔ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد
تعلقهٔ راجه دهیراج جي سنگه سوائی باوجود رسیدن یکي ازنوکران
عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دیه بیشتر و زراعت و مواشي
بسیار دست خوش تاراجیان گردید معتبی زن و اطفال رعایا مع

آنچه دیگر بدست سپاه افتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه
چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر
امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر
خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود
در اهتمام خفت باو رساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه
پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سررشتهٔ سخن یافته بذکر در
آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مرة اخری خفیه و آشکارا در تسلی
و عطای اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر کوشیده پوشیده
اشاره و پیام ارادهٔ بدانجام بهپیش آوردهای بدنام می نمایند
و باغوای برهمکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص
سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش
نمودهٔ راهنمائی و مصلحتی که طریقهٔ نمک بحرامان و بدخواهان
دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که
آخر مادهٔ وبال جان خود او و پامال گشتن تمام دولت بارهه گردید
نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر
ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلوس بکنار سواد دار الخلافت طرف
لاٹھه نیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کروهی شهر رسید
باظهار بغی نمودن حکم طبل مخالفت صریح نواختن فرمود که
خلاف داب پای تخت سلاطین صدای کوس شادیانه بلند آوازه
سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باولی
گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمرهٔ
نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آرم و از

عزل منصب و عتاب سلطاني انديشه نمايم - وغريب تر آنكه پادشاه
ساده لوح باوجود شنيدن صداى كوس و كرناى مخالفت كه بدان
جرأت چنان بيباكانه و علانيه آواز شاديانه بلند ساخته گوش زد
عالمي نمود و از اشارهٔ دهل عدم اطاعت در هر كوچه و بازار
طنبور صفت گوش موافق و مخالف را ماليد پادشاه باز بهوش
نيامده طريقهٔ حزم و راي صائب از دست داده گاه مانند سرنا
مرآستين غضب ماليده شروع بنغمهٔ تهديد باظهار زجر و بيم نسبت
بهردو برادر مي نمود و گاه بمقام آشتي در آمده در پردهٔ نفاق
در اختلاط بر روى مخالف مى كشود - راجه دهيراج كه براى يكرو
نمودن و بقصد گوشمال سركشان كمر بستن مصلحت داد فائده
نداد و بعضى از امراى عقيدت كيش عرب و عجم كه بدون توره
در خويش طاقت صوبح طبل مقابله و مقاتله نواختن نميديدند
خصوص مغليه كه برين راز سربسته اطلاع يافته بودند و هيچكس را
ياراي آن نبود كه زبان بدان سرمكنون آشنا سازد از مشاهدهٔ
نيرنگي روزگار و تسلط سركشي هردو صاحب مدار و سستي عزم و
اغماض پادشاه خون جگرمى خوردند بلكه باشاره و اذن محمدفرخ سير
اكثر بديدن حسين علي خان ميرفتند و از دريافت وضع مدعيان
دولت با دل پرخون و زبان پر گله مراجعت مى نمودند - بعده كه
چهار پنجروز بر آمدن امير الامرا گذشت قطب الملك از زبان
برادر تكليف بميان آورد كه اگر راجه جي سنگه برهم كار را مرخص
بوطن نمايند و خدمات توپخانه و داروغگي ديوان خاص و خواصان
بمتوسلان ما بفرمايند و درقلعه بندوبست ماشود بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آینده بخاطرجمعي ماهر دو برادرآمده و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازي روزگار شعبده باز ادعاي هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که في الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات بارهه و همراهان هردو صاحبمدار مي فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نو روز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان بر داشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الاخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف یك روز ندادند از شاه جهان‌آباد برآمده روانهٔ انبیر وطن خودگردید و همان روزمیان راجه بهیم و راجه بد سنگه‌که بني‌عم هم بودند و برسر وطن بوندي باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را براجه دهیراج که حامي او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه بامردم‌معتمد خود بقلعهٔ ارک درآمده مردم پادشاهي را از سر دروازها بر خیزاندند و جا بجا بندوبست خود نموده مردم خود را نشاندند و از مردم عمدهٔ پادشاهي بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم و وجود آنها متساوي بود و ظفر خان که در سلوك و زمانه سازی نخود همه آش گفته مي شد و چند خواص و خواجه سرای ناکارهٔ دیگری بر در قلعه وگرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آراستگي

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهته فرو گرفته بود سه پهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمهٔ ملالت افزا باظهار کلمهٔ نصیحت آمیزگفته و شنیده از خلعت و اسپ و فیل و جواهر بعضی عنایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانهٔ خود مراجعت نمود معهذا پادشاه چون کوه تحمل ازجا در نیامده بفکر اصل نپرداخت - باز دفعهٔ ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست قلعه قرار واقعي پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه بامعتمدان خود و فوج انتخابي داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان احاطه برآورده دروازها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید دروازهای دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ خاطر جمعي پیغام که بحسین علي خان نمک بحرام رسید باهتمام شان و دبدبهٔ سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن برفیل سوار ساخته با خود گرفته در خانهٔ خود نزدیک بقلعهٔ ارک که بباره دری شایسته خان مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ سیر پادشاه هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالم شکوه از زبان برادر مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عوض تردد و جانفشانی و حسن خدمتي که درخدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان بظهور آمده و در جان نثاري نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتم

ازان پادشاه حق نشناس سوای سوء ظن وگمان بد و فکر فاسد و ارادهٔ باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده ننموده ایم چنانچه شاهد مقال ما فرامین است که متضمن بر اشارهٔ عدم دخل و قتل بندهٔ بي تقصیر بنام داود خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب مداران دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب‌قران دربارهٔ احدی دیده و شنیده نشده دربن عهد انتهای بد عهدی ظاهر گشته وسواس هراس آمیز ما وقتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بلاقید نیابت بما تعلق گیرد و ذکر شروط دیگر بمیان آورد پادشاه معذور از عقل بعذر دفعیه وعدهٔ جشن پیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بیمزهٔ بدفرجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که في الواقع مادهٔ آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دو سه کلمهٔ عتاب آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشته اختیار هردو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه برآرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو باخته جان بدربردن غنیمت دانسته بپالکی سواري خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکي امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از هر گوشه و کنارهٔ آن حصار آثار فتنه و صداي آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهدهٔ برگشتگي ایام خود را بمحل رساند،

درين قيل و قال پر اختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب
از شش جهت گنبد نيلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سياه فام
شام بر پشت فيل قير گون واژ گون بستند و ابواب تردد بر روي
مردم بيرون و اندرون قلعه بسته گرديد آن شب تمام شهر پر از
وسواس و فتور بود و فوج هردو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد
و مهيا بر اسپان ايستاده بود و کس نميدانست که درقلعه چه گذشت
و چه مي گذرد و سيد عبد الله خان و راجه اجيت سنگه با اعيان
خويش در مشورت و انديشهٔ آنکه شب حامله تا فردا چه زايد
جا بجا باحتياطی که بايست بسر بردند و سرداران مرهته مثل
کهندو دپاره و بالاجي بشو ناتهه و سنتا و غيره با ده يازده هزار
سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهني اساس مستغرق
هراس و انديشهٔ آنکه همينکه مهرهاي آبنوس شب از بساط
زمين چيده شود و هنگامهٔ دار و گير بلند گردد قابوی وقت از
دست نداده دست تطاول بتاراج مال و عيال مردم بازار دراز
نموده ذخيرها اندوزند ستاره مي شمردند بعده که آفتاب جهان
آشوب سر از دريچهٔ مشرق بر آورد و خبرهاي مختلف راست و
دروغ از کشته شدن سيد عبد الله خان و ديگر هنگامهٔ وحشت افزا
بر السنهٔ عوام جاري گشت و اعتقاد خان و بعضي امرای بيخبر
از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابلهٔ امير الامرا
خواستند سوار شوند شهرت سواری آنها و رسيدن و پيدا شدن نشانهاي
اعتماد الدوله محمد امين خان و چين قليچ خان بهادر که از راه
زمانه سازی و پخته کاری بقصد رفاقت حسين علی خان از خانه

بر آمده بودند بدون آنکه با مرهتّه مقابله و مقاتله رود هدو کار بکار زار افتد بمجرد آنکه چهارده پانزده سوار از نوکران خاندوران مشهور بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گروه بي شکوه مغلوب هراس گردیده همه سرداران فیل سوار و اسپ و پالکي سوار مع ده یازده‌هزارسوار یکبار بقصدفرار دل و دست و پا باخته‌اسپ‌تاخته رو بهزیمت آوردند - لچهای بازار و تماشائیان بیکار و مغلان بي روزگار خبردار گشته تیغها آخته از هرطرف دست و بازو بکشتن و تاراج نمودن آنجماعهٔ بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و نیزه از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گلهٔ رم خوردهٔ گوسفندان از گرگ پیش انداخته خانهاي زین خالي و رنگین از خون آن اجل رسیدگان می نمودند و اسپ و اصلحه متصرف می‌شدند حتی قصابان و گاذران و خاك روبان و دیگر کامبان بازار بضرب شمشیر و چوب و دشنهٔ زبان و نگاه زهرچشم هرچه میتوانستند ازان دل باختگان تبه کار مردم آزار کشیده می گرفتند بلکه در اول فرار آن قدر بهالة و آفتاب گیر که سرمایهٔ اعتبار آن جماعه داران بیعار مي باشد بلا گردان جان نموده انداختند که براي بعضی بی‌سروسامان مصالح و سرمایهٔ چهپر آماده گردید و بسیاری ازان مدبران بیعار سراپا برهنه و عریان گشته مشت مشت خس و خاشاك بازار و کاه نجاست آلود خانهٔ خاک روبان در دهان گرفته باظهار عجز و آمان جان موافق رویهٔ دکنیان در فرار بر یکدیگر سبقت مي نمودند و جمعي که زخم برداشته طاقت گریختن نداشتند در دست و پای اراذل بازاریان مي افتادند و

بعضي سیاه جردهٔ قوم دیگر نیز بگمان و مشابهت سیاه روئي آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رستهٔ چوک سعد الله خان که نزدیک دروازهٔ قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن‌گروه که ازسه چهار کروه زیاده‌مسافت داشت همه جا ازان‌قوم‌ضال‌کشته و زخمي‌گشته قطار قطار در رستهٔ بازار افتاده بودند - مسود اوراق از شروع‌گرمی هنگامهٔ فرار آن جماعهٔ بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جملهٔ چهار صد پانصدآفتاب گیرکه میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب‌گیر نگاه میدارند و سرمایهٔ فخر میدانند نشان یکي ازانها بدست حاملان آن مخذولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان‌که میان خوگیر اکثري زر و زیور اندوختهٔ تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهای زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقهٔ راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاد شاید که کمتر در معرکهٔ فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با منتا نام سردار فیل سوار مع دو سه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهي رو داد و الا فرزندان‌آن مدبران قرنهای بیشمار سرمایهٔ لاف و گذاف می نمودند که بپاي تخت دهلی رفتیم و بمدد و بازوی مرهتهٔ پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سریرآرای دهلي گردانیدیم ٭

الحاصل چون درین هنگامهٔ جهان آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهاي فساد افزای اندرون قلعه خصوص
از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم
خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان
خسر پادشاه مع پسر از خانهٔ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق
سید صلابت خان داروغهٔ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق
از نوکران عمدهٔ حسین علي خان بود و دریندولا بمنصب پادشاهي
سرافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دو سه هزار مردم
احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند وازین فوج کشیها
و انتشار اخبار قلعه‌دار استقلال اکثر جماعه‌داران عمدهٔ سادات خلل
پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف باره دری در فکر فرار
بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان
استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که
کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فانده در حرکت ندانسته
ناچار خانه نشین گردید وخان‌دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا
نظربر هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ
مقدمه گفته فرستاد و فوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها
تعین نمود و از خبر حیات و غلبهٔ قطب‌الملک اندرون قلعه افواج
دلباختهٔ برهم خوردهٔ بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان
و سادات خان مع پسر که تا چاندني چوک جلو ریز رسیده بودند
جلوه‌گر گشتند و شروع بزدن بان و بندوق نموده صدای دار و گیر بلند
ساختند در اول حمله رخ‌فیل غالب جنگ از صدمهٔ بان برگشت
و از اسپ تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم‌آمده سوار و پیادهٔ

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاري برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادري بود با جمعي از مغلان سوار شده از روبروی دروازهٔ لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازها را بر روي آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقادخان باهمراهان طرف چوک سعدالله خان نزدیک خانهٔ خود حذف حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپاي خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدحام عام چند دوکان رستهٔ بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانهٔ جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش‌باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه منگل با جمعی از افاغنه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پردهٔ ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب باحتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سر از جهروکهٔ مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامهٔ شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هرچند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشي و ترکي مستعد
جنگ شدند آخر کار افغانان و چیلها به پشت گرمی نجم الدین
علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهیله
و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر
را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده
بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمتي
تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیه و بیگمان دیگر که
اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند در پای
افغانان و چیلها می افتادند منت و الحاح می نمودند - آنچه
درین هنگامهٔ رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشهٔ
محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و برباد رفتن زیور و
آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال
آنچه بر فروع دودمان خاندان صاحبقران گذشته در هیچ زمانی
از ازمنه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس
پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

القصه محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمتی
تمام کشان آورده مکحول ساخته در حبس خانهٔ که بالاي ترپولیه
اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلم جای تنگ
و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند
ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای
یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر
رفیق و همدم نبود محبوس ساختند * بیت *

هيچ ديدی که درين بزم دمی خوش به نشست
که نه در آخر صحبت بندامت برخاست

سلطنت پرفساد محمد فرخ سير شهيد مرحوم سواي يازده ماه سلطنت جهاندار شاه که در ايام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده بود شش سال و چهار ماه و کسري محسوب گرديد تاريخ اين حادثهٔ عزل و نصب که بحکم پادشاه لم يزل يکی از تخت بتختهٔ و شکنجهٔ اجل منجر گشتن گرفتار گرديد و ديگری بعد از هفت سال از حبس خانه برآمده برتخت جلوس نمود (فاعتبروايا اولي الابصار) يافته‌اند (†) في الواقع هرکه از دل و گوش پند نيوش وديدهٔ بصيرت غور نمايد بايد که از گردش زمانهٔ ناهنجار روزگار ناپايدار اعتبار تمام بر دارد و دل بدين عجوزهٔ شوهر کش نه بندد * * بيت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازين فسانه و افسون هزار دارد ياد

(†) همچنين در نسخ هست ليکن عدد آن بحساب جمل موافق سنه واقعه برابر نمی آيد * .

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزهٔ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر تیمور میرسد

بعد خاطر جمعي از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان گرمي دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر آشوب بود نهم ربیع الاخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج) تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب شورش عام و غلبهٔ ازدحام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسي که در بدن داشت مالهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای شادیانه براي رفع فساد و آشوب شهر بلند ساخته نداي الامان الامان در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدمان خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه ماندن قرار داده بر سر دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعلهٔ کار خانجات منجملهٔ نوکران اعتمادی، خویش مقرر ساخت۔
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافي جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواري تمام مقید ساخته جاگیر و خانهٔ او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات وظروف نقرها مالامال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کردهٔ پادشاه خفت میرساندند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسرپوره و
خالوی پادشاه مظلوم مي شدند و سید صلابت خان داروغهٔ توپخانه
و افضل خان صدر و همدمان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیهٔ راجه اجیت سنگه زوجهٔ فرخ سیر برای
خاطر داشت راجه بحال داشتند ۔ و منصبداران والاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضي زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
مي یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثري بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگهٔ منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه ارادهٔ نوکری دارد در سرکار حسین علي خان اسپ بداغ
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سرانسري میگرفته باشد ۔
و بخشیگري دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشي سیوم بنام ظفر خان از تغیر سیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشي چهارم از میان برداشتند و صوبهٔ
مالوه را عوض صوبه داری پتنه که سابق قرار داد نموده بودند

بنظام الملک بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزانی داشتند - و سر بلند خان مبارز الملک را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده ده پانزده کروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت میکشید باز نزد خود طلبیده از سرنو خلعت استقلال بحال داشتن خدمت موافق تجویز سابق داده بتسلي او پرداخته نظر بر دفع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف الدین علي خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی القضات حضور و میر خان خلد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوافي نبیرهٔ امانت خان دیواني خالصه و بنام راجه بختمل دیواني تن قرار یافت اما همه متصدیان ملکي و مالي حتي ارباب عدالت في الحقیقت نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که از محرمان همراز سید عبد الله خان گفته می شد مشرفي دیوان خاص و عام و معلمی و اتالیقي پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات دور دست برای برهم نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داري ماندو را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطریق آن سر زمین و نسق حوالي قلعه تا تعلقهٔ فوجداري خود بواقعي کوشیده سر انجام مي داد وقت آمدن حسین علي خان از دکن چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگاري

ازو کوتاهي نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجي پادشاه
بظهور آمده بود تغیرنموده به خواجم قلي‌خان تورانی مقرر ساختند -
و راجه اجیت سنگه که صوبه داري احمد آباد بدو بدستور سابق
بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل
نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
مرحوم مظلوم گذشته بود ازانکه دران مکان بانواع شکنجهٔ عذاب و
مبتلا با قسام بلا بسر می برد و بروایت مشهور باوجود مکحول
ساختن نور باصرهٔ او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحي و حب
ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانهٔ
آگاه‌دلان‌ست گاه بمدعیان سلطنت پیغام‌عذر ایام‌گذشته داده‌تکلیف
باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر بامور سلطنت پرداختن
بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهباني آن
پادشاه زنده بگورمقرر نموده بودند بتملق پیش‌آمده امیدوار منصب
هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن‌خود و رساندن‌نزد راجه‌دهیراج
جی‌سنگهه سوائی که وسیلهٔ نجات خود میدانست می نمود و آنها
بر ارادهٔ مافي الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
دادند تا آنکه برهنمائي دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
کارگر نیامد دفعهٔ ثانی یا ثالث‌که اثربخشید چون جان بسختي
زود بر نمي آمد نظر بر انتهاي سختي هردو برادر که باوجود
کفالت قسم کلام الهي که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب حوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نسبت بهر دو صاحب اختیار و کلام‌الله که چرا سزای حرام‌خواران تا حال نداده بر می آورد و حرفهاي ناگفتنی می گفت هردو مدعي دولت خبر یافته فرمودند تسمه‌کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه کشیدن بهردو دست‌تسمه را گرفته دست و پاي‌لاحاصل زدن‌گرفت محصلان جلاد پیشه بضرب زدن چوب دستهای اورا از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز
کالوده کرده اند بزهر این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران‌حالت اضطرار کارد و خنجر بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر سوانح مسموع نمود کار بزدن سرخنجر وکارد نکشید بهرحال بعد دوازده پهر بکفن و دفن پرداخته تابوت برای بردن بمقبرهٔ همایون بر آوردند و دو سه هزار مرد و زن خصوص‌لچهاي شهر و فقرا که ازو فیض یافته بودند پیش پیش تابوت گریه ونفرین‌کنان و دشنام‌دهان با گریبانهاي چاک خاک برسرافشان میرفتند و دلاور علي خان بخشي حسین علي خان و سید علي خان برادر بخشي سید عبد الله خان که مامور بهمراه رفتن تابوت گردیده بودند آنها نیز با جمعي از اعیان شهر رفت کنان مجبور در رفاقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و اسپ سواری آنجماعه می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند و روز سوم جمعي از لچهای گدا پیشه بر سر چبوترهٔ که پادشاه مرحوم را غسل داده بودند فراهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احیاي شب بجا آوردند *

عجب مکافات و کارخانهٔ درگاه الهي است که هرگاه آن هر دو برادر از ملاحظهٔ جان خویش بتو هم افتاده بدین مرتبه سنگدلي را کار فرموده از بدنامي آقا کشي و بر انداختن دولت بارهه نیندیشیدند و بایستي که درهمان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنکه بچندین عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فاني فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است که در عالم مکافات و عدالت منتقم حقیقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي بدعاقبتان دیگر بر دیگران از بدعت تسمه کشیدن چندین نفر مظلوم و مکحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بیگناهان مغموم گذشته میبایست تلخی الم هریک برو نیز بگذرد تا بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار ناظران از نظارهٔ آن اعتبار بر دارند و بدیدهٔ تامل غور کنند که بعد این حادثه که بران پادشاه شهید مرحوم گذشت در اندک ایام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله چه گذشت و از انچه کشتند چه محصول بر داشتند *

القصه بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه وجواهر و مرصع آلات و فیلان و اسپان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه خواستند انتخاب نموده داخل کارخانجات خود حصهٔ رسد هردو برادر نمودند و از انکه سید عبدالله خان بصحبت زنان وعشرت نسا نهایت رغبت داشت بروایت مشهور دو سه زن حورلقا از جملهٔ محرمان حرم پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هرچند که از زیادتی حرص و خواهش شهوت راني قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

حور مثال فراهم آورده با آنها نرد عشرت میباخت اما اینکه بعد
این سوانح روزي یا شبی بدون تهلکه و وسواس آفت جان و
آبرو هر دو برادر بمراد دل کامراني نموده لذت زندگانی در یافته
باشند میسر نیامد اولا میان هر دو صاحبمدار صحبت اخوت بکدورت
باطنی و وسواس غلبهٔ تسلط هر یکي بر دیگری مبدل گردید
و زمام اختیار امور ملکي به نسبت وزارت هرچند بحسب ظاهر
بدست برادر کلان بود اما امیرالامرا حسین علي خان که در شجاعت
و تهوری و کارداني و فیض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبهٔ
داشت که هیچ احدی را موجود نمیدانست و وجود ببرادر کلان
نمیگذاشت و بیشتری از امرای جلادت پیشهٔ کار طلب را برعایت
و اعانت با خود رام و رفیق ساخته اختیار بندوبست ملک را
طرف خود میکشید بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد میگردید و باوجود غبار خاطر
بمیان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظهٔ فساد و عناد معاندان دیگر
بمرتبهٔ سر رشتهٔ اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نمیدادند که
دست و زبان رخنه جویان واقعه طلب دراز تواند گردید - و سوای
آنکه بضبط اموال امرای مغضوب و منکوب پردازند و بگرد آوری
خزانه و جواهرِ دور و نزدیک صرف اوقات نمایند و برای تنبیه و
تادیب سرکشان اطراف که از شنیدن گردش سلطنت سر باطاعت
فرود نیاوردند و آوردن خزانهٔ دور دست افواج تعین فرمایند
فرصت آن نداشتند که بکار دیگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
اجیت سنگه که در همان ایام مبلغ کلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رستهٔ بازار که عبور
مي نمود کلمات لا يعني و دشنام صريح از زبان اوباشان و لچهای
بازار بگوش او میرسید و میگفتند خون بهاي داماد گرفته میخواهد
با روسیاهی ازین شهر بر آید از شنیدن این کلمات تنگ آمده
یک دو نفر را حکم کشتن سر سواري نمود - روزي چند نفر
کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرمودهٔ سادات بر خر سوار نموده
تشهیر دادند در اثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طفلان کشمیریها
نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزبان میگشتند که سزای حرام
خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید
ده پانزده روز نگذشته بود که خبر هاي مختلف فساد انگیز قلعهٔ
اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید
و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و درهمین آوان رسیدن
حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری
احمد آباد از طرف صمصام الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هرچند
که بسبب گرد آوری اضافهٔ نمایان محصول بندر و محال خالصه که
باعانت خان دوران بعهدهٔ خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام
ساخت اما از بعضي سختي اطوار و ظلم او که سر بهیچ امیر حضور
فرود نمی آورد و در ایام دیواني دکن نیز بحمایت خان خانان
میر جمله که دران ایام مربي او بود سید عبد الله خان را از خود
راضي نداشت ودر بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی
و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوهٔ کشتن بلبهداس پیشکار
بندر سورت بسیاست تمام بعلت بازیافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیلهٔ منع مسکرات و دیگر
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید
عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوهٔ او
آشنا می‌ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود
لهذا سید عبد الله خان اورا معزول ساخته انتظار می کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدر خفت رساند
اما از انکه ستارهٔ طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازهٔ رشادت
و جوهر تردد و کار طلبی و کاردانی او که بظلم منجر گردیده بود
بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد
با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار
سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی باو که سیوم حصهٔ آن
جمعیت با حیدر قلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا
پر گشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیرت خان همشیره زادهٔ
هردو برادر که صوبه دار اکبر آباد نمودهٔ بودند سلوک نموده
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار
را با خود رام ساخت و درین ضمن مادهٔ شورش اکبر آباد بمیان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جرائم حیدر قلی خان نزد برادر کلان
گردید و حیدر قلی‌خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را
باطاعت از هوا خواهان بی ریو و رنگ وا نموده که نقش
خیر خواهي و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید
و عداوت بمحبت مبدل گشت واو را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غرهٔ رجب سنه هزار و صدو سی و یک از سوانح اکبرآباد بظهور پیوست که هزاریهای قلعهٔ اکبرآباد بیست و نهم جمادی الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیرهٔ خلدمکان را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت خان را که صوبه دار اکبرآباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزر زد سکهٔ صاحب قرانی * شه نیکو سیر تیمور ثانی

تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد اکبر پسر خلد مکان بغی ورزیده بود خلد مکان نیکو سیر نام پسر شیر خوارهٔ اورا با دو دختر مقید ساخته بقلعهٔ اکبرآباد فرستاده بودند و هر دو دختر یکی بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده جهانشاه پسران بهادرشاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعهٔ مذکور چهل سال بناکامی بسر برد و مترسین نام زنار دار ناگر که از متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزار یهای قلعه رابطهٔ داد و ستد داشت و از معالجهٔ بعضی مرض و زخمها وقوف حاصل کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده بود آن سرمایهٔ فساد آمده بوسیلهٔ بعضی مصاحبان حسین علی خان و همقومان خود بخدمت امیر الامرا راه آمد و رفت و روشناسی بهمرسانید چون حسین علی خان بسبب عود زخمها گاه گاه محتاج دوای معالج می شد بدست آویز وقوف طبابت در خلوت راه حرف زدن بهمرسانید و با بعضی همدمان محرم خود را همراز دمساز وا نموده براردهٔ امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم‌ظرفی جرأت نموده بوساطت هزاریهای حسین علی خان که
با هزاریهاي قلعه اکبر آباد رابطهٔ خویشي و رسل و رسائل داشتند
بفکر و خیال خام کاری افتاده بي آنکه باستحکام بناي پیشرفت
کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا دو سه امیر نامی
را باخود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازي طفلان دانسته
بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار
نیز اصلا ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر
نیکوسیر را بسلطنت بردارند از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نخواهد
گذاشت چون این معني از ملاحظهٔ انشاي راز خلاف راي و مرضی
امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از
مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد مترمین که از کهنه
رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار
نمود و در مابین فرصتي که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت
و شورش سلطنت درمیان‌آمد خود را نزد راجه دهیراج جي سنگهه
سوائي رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب
بر داشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتهٔ خود
براي راجه چهبیلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان
فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب
نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که
در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقهٔ صوبه داری خود میرفت
نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت درمیان آورد و
بر السنهٔ مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و ملامت روی می‌کوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه‌دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبرآباد باتفاق داورداد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانهٔ اکبرآباد مامور نموده بودند و میان عوام برای مکحول ساختن نیکوسیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبرآباد مترسدین بامید امداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چهبیلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود باهزاربهای قلعه همداستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته‌بیست و نهم جمادی‌الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکوسیر را بسلطنت بر داشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه‌دار حاضر نبودند باقی جمعیت دراطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با دو سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند غادل بر سر غیرت خان تاخته مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نکوسیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر دو برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که ازانجا هفت هشت منزل بیش نبود می رسانندند احتمال از فراهم آمدن فوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او بر تخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر بر آمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوري لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چورامن جات را با جمعي از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان را با پسران صفي خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود با فوج شایشته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادهٔ هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه دهیراج در تهیهٔ برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام را دران ایام با یکی از زمینداران عمدهٔ مفسد پیشهٔ تعلقهٔ سرحد صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارهٔ زیاده پر خاش نمودن باچهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز مي نوشتند - و از هرطرف مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آتاکشي سادات مانند دانهاي انار خون بسته بود هرچه مي خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما چون براي مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویري داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغیر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزاي اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند وخواستند که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی وقبول احسان برمن خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چنین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشاندن او بر تخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بر دار الامارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر بر آمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاصدان باد پیما فرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوري لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت وسواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چوڑامن جات را با جمعي از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفي خان را با پسران صفي خان که درجهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیر الامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دائره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستادۀ هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهمرسید - و راجه‌دهیراج در تهیۀ برآمدن نپرداخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام‌الملک ازمالوا و دیگر زمینداران‌اطراف میکشید - و چهبیلارام را دران ایام با یکی از زمینداران عمدۀ مفسد پیشۀ تعلقۀ سرحد صوبه داري خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشارۀ زیاده بر خاتمه نمودن باچهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز مي‌نوشتند - و از هرطرف مردم واقعه طلب بیکارکه دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آتاکشي سادات مانند دانهاي انارخون بسته بود هرچه مي خواستند
از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و
چهبیلا رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمدهٔ دیگر بمدد
نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض
دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرمودهٔ سادات در علاج او میکوشیدند اما
چون براي مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات
راحت افزا و حکایات فرحت رسا ومشاغلی که بملال دل و مکروهات
روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور
فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویري داشت که بر
تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه
بذکر درآمده منصوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم
روز بروز بر مرض او می افزود و دوا سود نمی بخشید و شدت
مرض روحانی علاوهٔ آلام جسمانی میگردید تا آنکه کار بتغیر حال
و اختیار نمودن سفر آخرت بي آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست
کشید و خبرهای غم افزاي اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر
گردید و بمرتبهٔ مرض رو بشدت آورد که هردو برادر بفکر تجویز
سلطنت بنام دیگري از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند
که از روی قرعه اجل رسیدهٔ دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر
تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که
مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بر دارند و در حیات من سکه و
خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان برمن
خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در کمال نشو و نمای جوانی بروضهٔ جاودانی شتافت سه ماه و ده روز نام سلطنت برو بود * بیت *

الامان زین سپهر تشنه بخون * واه ازین روزگار بو قلمون
یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالی وسبوی نگون

---

*

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار وصد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خورداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبهٔ بیستم مه رجب بود) یافته و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلا در امور ملکی اختیار نداشت واطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون وماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلمه و کلام نمودن با امرا بي حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنموني عقل تباه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد برآمدن و خود را رساندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیگردید و کلمات لاف و گذاف زیاده از حوصلهٔ خود برزبان می آورد معهذا که قبل از انتشار ارادهٔ خاطر او عرصهٔ فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی ملتجر گشت بی آنکه ازو ترددي بظهور آید بي آبرو گشته دستگیر گردید و خانهٔ او را بضبط در آوردند و امیر الامرا بعد خاطر جمعي از کار نا شایستهٔ شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد . حیدر قلي خان را ملقب بهبهادر ساخته بطریق هراول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و صمصام الدوله و ظفر خان و دیگر امراي با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانهٔ اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از بر آمدن جی سنگه بقصد پیوستن بهنیکو سیر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثاني که بخدمت فوجداری احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه براجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید وتهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت بر آمده بطریق ایلغار خود را براجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهبیلا رام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقهٔ خود فرصت ارادهٔ مدد نیکو سیر نیافت و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوختهٔ نا موافقت روزگار بودند و بسیاري از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تفول خواجه حافظ و خوابهاي

صلحا و احکام رمالان و منجمان کذاب نقش سلطنت نیکو سیر را
در دل و زبان سکه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي
مختلف بي اصل از بر آمدن نیکو سیر بصورت فقیر و رسیدن نزد
راجه دهیراج و حرکت راجها و زمینداران و چهبیلا رام با سي هزار
سوار و روانه شدن نظام الملک بآب و تاب ورد زبان داشتند و از
جملهٔ اخبار مذکوره حرکت راجه دهیراج جی سنگه سوائي با
نه ده هزار سوار مع مردم دیگر که با او فراهم آمده بودند تا یک
منزل از آنبیر برآمده انتظار خبر ارادهٔ راجه چهبیلا رام مي کشید
مقرون بصدق بود - از بسیاري شهرت اخبار مذکوره قطب الملک
پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجیت سنگه و دیگر امرا که
جمله فوج ازسي هزار سوار زیاده مي شد اواخر شعبان المعظم از
دار الخلافت برآمده متوجه اکبر آباد و مقابلهٔ جی سنگه گردید -
و در همان ایام مهاراجه اجیت سنگه مهارانی صبیهٔ خود را که در
عقد محمد فرخ سیر بود نزد خود با جواهر وافر و خزانه و طلا آلات
که داشت و مجموع یکرور روپیه میرسید طلبیده بقول مشهور تغیر
لباس و رخت مسلماني داده ناظر و دیگر متصدیان پادشاهی را
مرخص ساخته روانهٔ وطن نمود و این معني نزد ارباب شریعت
و قاعده سنجان با حمیت و آداب دانان با غیرت خلاف داب ناموس
سلطنت و طریق مستقیم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطین سلف چنین
تسلط راجها در تواریخ بنظر نیامده که دختر خود را بعد در آمدن
بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه
بعد رسیدن حیدرقلي خان بهادر باکبر اباد باتفاق غیرت خان که چون

شیر و شکر باهم آمیخته رفیق گشتند بمحاصرهٔ قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه پرداختند ومتصل آن بعدرسیدن حسین علی خان ترددات که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمي پردازد حاصل کلام از ضرب و صدمات گولهای توپ قلعه و مور چال طرفین خانهٔ بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بسه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هرسه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دونفررا ره نورد بادیهٔ عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گولهٔ توپ بالاي قلعه بدان توپ رسید که از صدمهٔ آن سر توپ قدري بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بستهٔ اواز محاذي سراو بلند گشت و در همان فرصت گولهٔ توپ برگره بستهٔ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدري آسیب بدست او رسید اما دران گرمي هنگامهٔ فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانسته چون تیر از کمان جسته بچستي و چالاکي تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه براي او حکم ملك الموت داشتند بسوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساندر تا خبردار شدن محصلان از واهمهٔ جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بارد و برگ اشجار خزان دم شمشیر آبدار گردد بیحکم خدا رگی از بدن احدی نتوانند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من مست
قدح از دست من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
وگرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصه قطب الملک بافواج پادشاهي بسبب ایام برشکال توقف کنان بقصد مقابله و مقاتلهٔ جي سنگه که او نیز از وطن برآمده از ملاحظهٔ صولت افواج طرفین و اندیشهٔ مآل کار و انتظار خبر تحقیق چهبیلا رام و دیگر کومکیان اطراف چهل کروهی اکبر اباد رسیده مقام نموده بود نزدیک متهرا بفاصلهٔ تفاوت ده کروه از جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج بمدد نیکو سیر ندید وکیل براي عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد - درین ضمن از اکبرآباد خبر رسید که نتهمل نام پسر بهوکنمل اسد خانی که منشي نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب هزاریهای محیل بیرون که یکي از معتقدان و معتمدان قلعه آمده دست ما گرفته ببرد وقت شب براى بردن بعضي هزاریهاي مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریها او را مقید ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتهمل نوشتجات اکثر امرای همراه حسین علي خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیرالامرا نظر برتقاضاي وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک رونموده

پردهٔ خجالت از میان بر دارد در اخفای آن کوشید اما خطی
بمهر اسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
حسین علي خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و منکوب ساخته جاگیر اورا
بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلهٔ دفعهٔ
اول که هزاریها بانتهمل نمودند بعداز دوسه روز دیگر محمد عسکري
نام برادر زادهٔ نیکو سیر باز فریفتهٔ قول و پیغام چوڑامن جاٹ که
مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهبیلا رام یا
چهار پنج نفر که مبلغ نقد گزفت باقي بروعدهٔ بعد رسیدن باله‌آباد
قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوڑامن محمد عسکری را مع
رفقا و مبلغي که باشارهٔ امیر الامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
بحسین علي خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقهٔ قلعه هزاریها مایوس
گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوڑامن نام هزاری امیرالامرا
پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان مقید گردید و بتسلي
امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
مترسین که تمام هنگامه بر پا کردهٔ او بود چون میدانست که
بهیچ وجه جان بخشي او نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
گردید خود را بجمدهر جان ستانی هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانهٔ دار الخلافت شاه جهان آباد ساختند که درانجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد سه روز شادیانهٔ فتح نواختند * بیت *

کسی را بخت چون بر دارد از خاک * ره سیلاب را بندد ز خاشاک
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسي دم شمشیر گردد

بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس سه صد چهارصد ساله که ازوقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضي کارخانجات سربسته و ظروف طلا و نقرهٔ بسیار با چند هزار خشت مس برآمد پرداخته برای گردآوري نقد و جنس که تا دو سه کرور روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده شانزده مقام نمود - گویند از جملهٔ اجناسی که تحفه و بیش قیمت توان گفت یکی چادر مروارید بود که براي پوشش قبر ممتاز محل صاحب قران ثاني ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر آن مغفوره می انداختند و جورهٔ چق اختراع نور جهان برآمد و تیکهٔ آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حاشیهٔ موجدار از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهدة علي الراوی - بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصهٔ و نصیبي نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگي تمام چنانچه بگزارش خواهد درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانهٔ قطب الملک گردید و وسط ماه شوال از اکبرآباد کوچ نموده با فوج پادشاهي و سید عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیشمان گشته وکلا را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هردو طرف مضایقه می نمودند ازانجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهي بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بر دارد و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهورخان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شود وجاگیر یافته همراه راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداري سرکارسورتهه صوبهٔ احمدآباد براجه دهیراج مفوض باشد و صوبه‌داری احمد آباد و اجمیر ضمیمهٔ جود پور براجه اجیت سنگه بحال ماند دریصورت از سي کروهي دار الخلافت که وطن راجه جی سنگهٔ است تا کنار دریای شور که مراد از سورتهه باشد تعلق بهردو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهي رفته بود که هر دو پادشاه یعني هر دو برادر بهرهٔ ازسلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانهٔ جاوداني شتابند شاه جهان ثاني بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضهٔ جاوداني شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا نداوند بي کد خدای * یکي گر رود دیگر آید بجای

*

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میرسد

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب یکماه و بیست روز گذشت بآزار اسهال که روز بروز شدت مرض او می افزود مبتلا گردید چند انکه حکما در علاج کوشیدند فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تداوي و غمخواري آنچه شرط احتیاط بود بکار میبرد اما چون تلافی سلوك که از هردو برادر در مادهٔ پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر شهید بظهور پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات بکار میبردند مرض جسماني و روحاني علاوه هم گردید و موافق مشیت الهی میبایست که هردو پادشاه جوان که چون دو نهال سرو روان که درگلشن جهانباني بصد امید نشو و نما پذیرفته بودند بری و پاک از آلایش روزگار بسموم هموم ناکامي پژمرده گشته بروضهٔ جاوداني انتقال نمایند و بدنامی آن درالسنه نسبت بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته اواخر ماه شوال غلام علي خان پسر سید خان جهان خالو زادهٔ خود

را از فتح پور براي آوردن اختر برج جهانباني گوهر درج صاحبقراني محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبيرهٔ خلد منزل كه هيجده سال از نهال عمر شريف او در چمن اميد سلطنت نشو و نما يافته بود و بچهارده واسطه بامير تيمور صاحب قران ميرسيد و از عهد جهاندار شاه با والدهٔ ماجده در قلعهٔ دار الخلافت بسر ميبرد و جواني بود زيبا و نوخط بانواع خوبي وجودت طبع و ذكا و جوهر جلادت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنيدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعهٔ شاه جهان آباد آفتاب حيات رفيع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستي ازين جهان فاني بربست * بيت *

بشادي گذار اين جهان خراب * كه ني جم شناسد نه افراسياب

و تا رسيدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثاني را قريب هفته مخفي داشته بعده بكفن و دفن پرداختند يازدهم ذي قعده بفرخي و فيروزي پرتو شرف نزول محمد روشن اختر برساحت سواد فتح پور انگنده گرديد و پانزدهم شهر مذكور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهي سنه هزار و صد و سي و يك بعد انقضاي يازده گهري روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس كه مشتري صاحب طالع بقوت نظر سعد نيرين درخانهٔ دهم رياست جلوه‌گر بود و بحكم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام برقوام سلطنت مي نمود و زحل در خانهٔ دوازدهم كه بيت الفرح اوست و براي منكوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درين خانه از براي

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانهٔ پانزدهم که بیت الرجا وظهور جوهر فدویت هواخواهان ست پرتو افگن بود سریر آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه بهمرساند و بر منابر بلند پایهٔ مساجد خطبه باسم آن وارث سواد اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای تشویش داشت رو بارزانی آورد - و صاحب زمان ملکهٔ دوران نواب قدسیه والدهٔ مکرمهٔ آن مهر سپهر سلطنت که در امور ملکی و فراست و سلوک سر آمد روزگار بود - سررشتهٔ تقاضای وقت را از دست نمیداد روزی که آن زبدهٔ دودمان صاحب قران بفتح و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران دانست باقی امیدواران را موقوف بروقت داشت و بعد یک ماه که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم جهان شاهی استقبال و ملازمت ننمایند و بهمین دستور درهمه امور رعایت خاطر هردو برادررا بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ نواب قدسیه و خدمهٔ محل مقرر گردید و در بندوبست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر وعهده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده
خواجه سرایان و خواص و فیلبانان و مردم خاص جلوی روزسواری
و باورچي و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله وفعله وعهده داران از
نوکران سید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را
که بوسیلهٔ چهار پنج خدمت عمدهٔ حضور و معلمی آن اختر برج
سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت
ظل الله از راه کمال فطرت و دانائي باو برفق و مدارا سلوک نموده
درهیچ کاری بي استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز
جمعه و شکار مختار نبودند وروز سواري کوچ اطراف آن مهرسپهر
اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه گاه در دو سه ماه
بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو کروه برده باز بدولتخانه می آوردند -
القصه چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد
خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو
برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علي خان بقصد تنبیه او
پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت
چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن
خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که
افسوس سر بریدهٔ اورا برهمنان سررشته شهر بشهر ندیدند - و درهمان
زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیلا رام
که میر شمشیر او همان گفته مي شد بعد فوت عموی خود در تهیهٔ
فواهم آوردن سپاه و استحکام برج و بارهٔ قلعهٔ اله آباد پرداخته از
شنیدن این خبر اواخر ذی القعده آن گوهر درج صاحب قران را

از فتحپور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبرآباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعهٔ اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن‌چند در همه امور ملکی و مالي و شرعی حتي در تعین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبهٔ استقلال داشت که همه متصدیان جز و کُل پادشاهي معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمي‌رسید درهیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل مي نمایند که روزی رتن‌چند شخصي را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلدهٔ از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و مصاحبان گستاخ آورده تبسم کنان گفت که رتن چند ما قاضی تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکي و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دیني پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشي گردهر و تعین افواج وکیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه براي بحال داشتن صوبهٔ اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست مي نمود رجوع آورد آخر براي خالي نمودن قلعه بعد فراغ لازمهٔ فوت چهبیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داري آوده با دیگر عنایات و خطاب بهادري بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن بوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میان هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلاور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی حسین علي خان بود براي رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتري از مردم بارهه و جماعه‌داران عمده بودند همراه داده درخلوت اشاره نمودند که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جي سنگه در سرحد صوبه مالوا رفته استقامت ورزیده چشم‌براه‌رسیدن حکم باشد چنانچه آخرکار شجر این نخل خیال فاسد آنچه ثمر ندامت بار آورد بذکر خواهد درآمد - و ازانکه از طرف قرار و بناي صلح گردهر بهادر خاطر جمعی حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را باجمعی دیگر و فوج شایسته براي تنبیه گردهر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان بنگش وشیر افگن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلي خان بهادر بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداري و تردد نمایان بود که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد مي بود نزد حیدر قلي خان بهادر سر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه بطول منجر نمي گردید اما از انکه دیگر همراهان و سرداران بارهه قائم بر راي خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدي را اختیار نبود - گردهر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ صبح و شام انتشار می یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردید مقدمه بطول انجامید تا آنکه حسین علی خان ازآب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر بریذکه سه طرف قلعهٔ اله آباد آب گنگا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و بارهٔ قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محالات خالصه و جاگیرداران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظهٔ آن داشتند که اگر محاصرهٔ قلعه بامتداد کشد فساد کلي در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعدهٔ امروز و فردا بمرتبهٔ بتواتر رسیده بود که پیشخانهٔ ظل سبحاني وحیدن عبد الله خان غرهٔ ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلهٔ اکثر امرا حتی محرران دفتر روانهٔ شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعدهٔ گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است بر گشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبرآباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کرورها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائدگردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفاي آن بمرتبهٔ اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد ودر دفع فتنهٔ هرطرف که مادهٔ فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون متواتر نوشتهٔ گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بافواج

شایسته روانهٔ اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلظ هنود است بمیان آوردند و سوای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمهٔ صوبهٔ مذکور می شد دو سه فوجداری عمدهٔ دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه‌داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری سنه دوقلعه را خالی نموده روانهٔ صوبهٔ اوده گشت بعد رسیدن خبر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیانه بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - ازانکه گفته اند آخر هر خنده بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعهٔ اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانهٔ نیرنگ باز طرح بازي تازه بر بساط پر وسعت زمین چید و نراد مکافات روز گار نقش دیگر بر تختهٔ عرصهٔ بوقلمون باخت شرح این قصهٔ غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامهٔ صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصهٔ دودمان سیادت و نجابت نظام الملک بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتمال استیصال مهاراو بهیم سنگه هاره و راجه گونه و گج سنگه کچهواهه راجهٔ نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایهٔ عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرأت و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیهٔ عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیهٔ فاسد که در مخیلهٔ خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزلهٔ مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعهٔ معموري دین و دنیای خود تصور می نمایند مناسب نمي دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعین نماید لهذا بمحمد فرخ سیر که بیش از نام سلطنت نمانده بود گفته صوبه داري عظیم آباد پتنه که بنابر تعدي زمینداران شورپشت صاحب استعداد سرمایهٔ فتنه فساد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بنابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعهٔ حرام نمک بزور تدبیر و ضرب شمشیر آن موید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصهٔ پادشاه شهید بتفصیلي که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پردهٔ توقف افتاد حسین علي خان که درگریز و سلطنت خود را زیاده بر برادر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدیر علی التدبیر گشته صلاح دران دیدکه چون درحضور خود و برادر کار فرماهستند و دردکن عالم علی خان متبنای خان مذکور با جمعیت موفور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلي و دکن بمنزلهٔ میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهد و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معني از لطائف غیبي و تاییدات لاریبي تصور نموده روز سیوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطفال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدي و جاگیرداران که از بي توجهي نمک حرامان و دیر طلبي پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبة بر داشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمهٔ نظم و نسق ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیهٔ برادري که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانهٔ خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هریکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گري نمود مقدمات چند در چند که مبني بر نقض عهد حسین علي خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علي خان باراده فاسد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نربدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلعه داري شادی آباد ماندو مضافهٔ صوبهٔ مالوا واقعهٔ کنارهٔ دریاي نربدا مقرر بود استنباط داعیهٔ فاسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهي منظور داشته بیماری را بهانه ساخته براي ملاقات نیامد حسین علي خان که خار این ادا در دل مي کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغهٔ اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام‌الملک
خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماندو فرستاده
مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین
علي خان بموجب نوشتهٔ خواجم قلي خان وکیل مرحمت خان
را چشم نمائي کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را
از قلعه برآرند و منصوب را دخیل سازند مرحمت خان را چون
روي رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم
با غیرت مصلحت وقت میدانست بصواب دید غیاث خان
مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان
مذکور چه بامید اینکه بدستگیري این عمدهٔ امکان شفاعت خواهد
بود و چه ازین رهگذر که اکتساب رفاقت این بزرگ موجب سعادت
است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلي خان در قلعهٔ آمده
بعد چند روز جیروپ سنگه زمیندار پرگنهٔ اچده سرکار ماندو را که
از مدتهای دراز زمینداري این محال با علاقهٔ منصب و تعیناتی
قلعهٔ مذکور پرگنهٔ مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته
با خود داشت و در ان ضلع بنوعي زندگاني میکرد که از هراس
او مرهته ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعهد و پیمان نزد خود
طلبیده برطبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی
زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته
فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه پسر
خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک
آمد و نظام الملک فوجی برسم قزاقی همراه محمد غیاث خان

براى تاديب جگروپ سنگه فرستاده خود نيز مانند شاهين تيز پرواز رسيد و جگروپ سنگه فرصت فرار نيافته بحكم تقدير اسير آمده در زندان مكافات مقيد گرديد - درين ضمن جان چند پسر چتر سال بنديله قلعهٔ راناگده مضاف مالوا را كه نزديك سرونج و بهيلسا است متصرف شد حسين على خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احكام موكده بمهر سيد عبد الله خان و خود بنظام الملك فرستاد نظام الملك محض بپاس نمك و نيت ثواب و تقريب استشفاع مرحمت خان را با فوجى از سركار خود براى اين كار تعين نمود و خان مذكور در ضلع سرونج و بهيلسا رسيدهٔ فوج شايسته از افاغنه و روهيله و غيره فراهم آورده بمهر و قهر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملك متضمن انصرام اين كار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسيد دود حيرت از نهاد اينها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسين و آفرين اصلا بعمل نيامد و تقديم اين خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفيع الدرجات و رفيع الدوله كه زمانهٔ بميمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدين محمد شاه پادشاه غازي آرايش يافت مكرر شقههاى دستخط خاص حضرت ظل سبحاني و احكام بمهر و دستخط حضرت مريم مكانى والدهٔ آن پادشاه جم جاه معرفت اعتماد الدوله محمد امين خان بهادر بنظام الملك رسيد كه از تسلط اين نمك حرامان هواى نماز جمعه مقدورى نمانده و اجراى احكام ديگر متعذر گشته و خيال باطل اينها چنين استكه بعد انجام كار نيكو سير و گرده بهادر

اول آن زبدۀ فدویان یکرنگ را از میان بر دارند و پس ازان بکام خود فائز شوند وما را اعتماد کلي بران فدوي کار طلب است نظر بر حقوق تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر استقلال ما بدولت غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو سیر دستگیر آمده و مقدمۀ گردهر بهادر بصلح منفصل شد حسین علي خان در تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان درمیان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندي و انصرام کار نظام الملک برتبۀ والای مها راجگي برسد و بعد مراتبۀ مهاراجه اجیت سنگه مرتبۀ او بر همه راجها فائق باشد منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهي مراتب داده اورا و راجه گج سنگه نروري و دلاور علي خان وغیره را با فوج پانزده هزار سوار جرار تعین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشارۀ وصول احکام فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برده ها بوندي را بدست آورده بحسین علي خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی کار بر داشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان نزد خود و تغیر کردن زمیندار پرگنۀ نلام خوب نشد و همچنین اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیۀ زمین بر سر زمین تمشیت یافته بود باسلوب مواخذه در معرض تحریر آورد و بوکیل هم علانیه حرفهای پست وبلند گفت و هرچند نظام الملک از راه راستي جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می‌خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبهٔ مالوا استقامت نمایم و بنام آن عمدهٔ نوئینان از صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد وملتان و برهانپور هرصوبه‌که قبول نمایند سند بفرستم نظام‌الملک‌که‌در فرصت هشت نه ماه باجتماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه است شد درین ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها بمقتضای شرارت ذاتي و خیانت باطنی گرز داران براي طلب آن عمدة الامرا بحضور تعین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهاي پادشاهی با خطوط خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت نماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که ارادهٔ فاسد اینها غیر از استیصال این‌خاندان و برداشتن‌خلیفهٔ زمان‌امری دیگر نیست و بهیچ وجه رهائی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقهٔ من یتوکل علي‌الله فهو حسبه باتفاق رفقا با همه احمال و اثقال از بلدهٔ اوجین سه منزل بسمت اکبرآباد کوچ کرده بجانب دکن متوجه شد و غرهٔ رجب از درياي نربدا عبور نمود و رستم بیگ‌خان فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگاون که از رفقای حسین علی‌خان بود و بمشاهدهٔ نمک حرامي‌خار خار آزار در دل داشت و بنابر نام والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده رفیق نظام‌الملک شد و نظام الملک فوجداری پر خان مذکور بحال داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهاي مشکل کشا مي باشد

همان روز که از دریای نربدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادري هزاری احشام قلعهٔ آسیر بوساطت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطهٔ سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمدة الامرا نمود و محمد غیاث خان اورا نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانهٔ خود داد و میر حفیظ الله خان بخشي وغازی الدین خان بهادر فیروزجنگ پسر خود را همراه او تعین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعهٔ آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه‌دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالاي قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت افتتاح بلدهٔ دار السرور برهانپور تعین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نربدا مضطرب شده بصوابدید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و نامبردها در طی طریق از باد صرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانبور دوازده کروه است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبهٔ مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازهاي شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریای تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنۀ شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرصۀ تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمۀ دیگر مآثم و معاصی در نامۀ اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این ست که از شهر بر آمده بجنگ پردازید و الا عنقریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر میرود محمد انور خان که از شجاعت نصیبۀ نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده باحتیاط برج و باره و استمالت عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمۀ اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال بر آمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعۀ ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هرچند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور کشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدال و قتال رسد و شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهرشگون فتح و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کردهٔ حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علي خان برادر حسین علی خان بارادهٔ دار الخلافت وارد برهان پور شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار خود شدند هرچند مردم کوته اندیش بنظام الملک گفتند که گرفتن مال و اموال مخالف زادها و محمد انور خان براي اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که ما باوجود عسرت و تهیدستي محض بتوکل افضال الهي و بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب می شویم ملک و مال همه از ماست واگرخدا نخواسته بالعکس شد و بال آخرت چرا بر گردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز و اطفال و محمدانورخان وغیره درجنب همت ماقدري ندارد وچون غیر از استقلال پادشاه امري دیگر منظور نیست انشا الله تعالی بمیامن این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل‌کار سیف الدین علي خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد و فهمیده نزد والدهٔ خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزلهٔ فرزندان ما هستند اگر درینجا باشند مواد جمعیت و معاش مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آمادهٔ رفتن اند جمعیت تا دریای نربدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم باشد بعمل آورده و بدرقهٔ شایسته داده از دریای نربدا گذرانید - در همین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبهٔ برار که عم نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمهٔ فوج فیروزي اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ توقف نموده بتیاری توپخانهٔ دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتهار یافت پادشاه را امید استقلال و خانه زادان را توقع قدر داني شد اگرچه نمک حرامها در چارهٔ کارخود شدند و نظر برقلت جمعیت نظام الملک حسابی بر نگرفته ازجنود نصرت و تایید الهي و آیهٔ کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه صرصر قهرالهي بوزیدن در آید جبال متعالیه از بیخ و بن برباد رود و جائی که سیلاب غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بسید

دلاور علی خان و بمهاراو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح استعجال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفاي این نائرهٔ فساد نمایند - و درهمین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگي باجمعی کثیر از نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور رسیده غلبهٔ اهل توران سامع کوب مخالفان و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هردو برادر بقلع سلطنت و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ که ارسلامت روی و نیک سرشتي و رعیت پروری او در ذکر سلطنت خلد منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزبان قلم داده عهد و پیمان بحال داشتن بصوبهٔ مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبهٔ مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر بر خدمت مامورهٔ خود رفته سپاه زیاده نگاهداشته ببندوبست واقعی پرداخته در تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش و پرداخت زیردستان سعي موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ مقدمهٔ گردهر خود بصوبهٔ مالوا استقامت ورزیدهٔ ببندوبست شش صوبهٔ دکن و چهار صوبهٔ احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشهٔ حمیت که از عدم اطاعت او نیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامي که حسین علي خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بفیاد عازم حضور گردیده بعده که از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعهٔ ماندو صوبهٔ مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخدمت قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین وشیران بیشهٔ آن سر زمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فلک بکام هردو برادر گردید خواجم قلي خان تورانی را بقلعه داري ماندو مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعذر انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تعلل ورزید بعده که شکوهٔ مرحمت خان از نوشتهٔ خواجم قلی خان بسادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائي نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطهٔ خاص موروثي داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - ازانکه قلعهٔ رانا گده تعلق صوبهٔ مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مفسد پیشهٔ آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بنام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با فوج شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفته بعد تردد نمایان بزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیز شفیع جرائم او نگردید و فتح جنگ در بارهٔ او مراعات بزرگانه بکار برده اختیار بعضي بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و مرحمت خان در نسق صوبه داري و تنبیه مفسدان و گوشمال سرکشان قرار واقعي کوشیده چند موضع پرگنهٔ چند یري که مکان مقرري مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشتهٔ فتنه پژوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی در همان ایام نوشتهٔ حسین علی‌خان بنام فتح‌جنگ مشتمل برین رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن و اطراف آن مکان براي ماندن خود صوبهٔ مالوا مقرر نمایيم از چهار صوبهٔ اکبرآباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم ازانکه نظام الملك بهادر زیربار خرچ سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملك برانست از دست میرفت و از رسیدن دلاور علي خان که بعد تسخیر بوندی بموجب اشارهٔ حسین علي‌خان چنانچه بذکردر آمده با فوج خود و رفاقت راجه بهیم و راجه گجسنگه بسر زمین صوبهٔ مالوا لشکر کشیده باعث خرابي ملک و ضرر مالی و جانی سکنهٔ آنجا گردید ازین اطوار ناهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکالیف بیجا چند کلمهٔ راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانصب نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در مادهٔ آن بزرگ والا نژاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر بر خرابی و بی آبروئی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاري نیست و دل همه خانزادان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجراي احکام شرع نیست بمرتبهٔ اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائي نیت و حسن طینت و طریقهٔ کم آزاري او بر عالمي هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چارهٔ کار دران دانست که بحکم و من یتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاك حق را سرمایهٔ همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشاني و محمد متوصل خان نبیرهٔ سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعي از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یکهزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح مندسور که براي بندوبست و نسق آن ضلع پیشخانهٔ کوچ بر آمده بود باز مراجعت فرموده بلوجین آمده احمال و اثقال برداشته

بشهرت کوچ سرونج دو سه منزل رفته بموضع کایتهه نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکهٔ وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر درلشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن سهل انکاری نموده بسید دلاور علي خان برای تعاقت نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشتهٔ شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشتهٔ اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار قصور بود از مدت چند سال طریقهٔ سرکشي و مفسدي اختیار نموده پرگنات سیر حاصل نواح قصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر افراشته چندین کرت فوج صوبه داران را بلکه افواج شاه زادها را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کردهٔ جاگیر دار و صوبه‌دار و دیگر نوکران عمدهٔ پادشاهي را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخي تمام پیش آمده بود - و از راوی ثقه مسموع گردید که نوشتهٔ صاحب مداران ملک بر اشارهٔ ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داري دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکوهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابله نموده کشته فوج و خزانهٔ اورا بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج پرگنات بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیرجنگ نیز شروع بنگاهداشت سپاه نموده باهفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهونپي که از لاهور فاصلهٔ سی کروهي دارد هردو فوج بتفاوت سه کروهی نزدیک بهم رسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشي فوج دلیرجنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جاني خان و خواجه رحمت الله خویشان نبرد ازمای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عداوت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آغر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ سیر بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکهٔ آرا گردید و حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زادهٔ خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیرجنگ صف جنگ بیاراست همینکه صدای آمد و رفت گولهٔ جانستان و غرش بان آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان مستانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانهٔ شرر بار گذشته کار بر هراول

تفنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد و فوج همراه اورا بهزیمت آورد و حسین خان با دو سه هزار افغان یکه تاز بمقابلهٔ آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغرخان نیز تاب حملهٔ خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه و مغل‌زاده‌های تیرانداز از حکم‌اندازیکه تاز که درقدراندازي‌وشجاعت گوی مبقت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال‌آنها برخود واجب ولازم میدانست و از خود جدا نمي نمود مع برادران و پسر آغر خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمانه بخانهای کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن دوز نمودند هر تیریکه از شصت دلاوران بپرواز می آمد در سینهٔ پرکینهٔ افغانان زره پوش نا پدید میگشت و هر خدنگي که از خانهٔ کمان بهادران میجست از مهره پشت مخالفان میگذشت و اغرخان بر فیلبان بانگ مهیب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضهٔ کمان برده بهر تیر عدو دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افگند و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر انها تاخته بساط فراهم آمده سوار و پیادهٔ آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمي گردیدند و حسین خان از مقابل آن شیر بیشه شجاعت جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانست و دو دسته فوج گشته رو بدلیر جنگ و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

روهیلهاي رزم جو بپا مردي مغلان پلنگ خو حملهای صف ربا و چپقلشهاي مرد آزما نموده گرد ادبار روي مخالف را بسیلاب خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان تهور پیشه مقابل حملهٔ بهادران توران چنان استقامت ورزیده یورش نمود که اکثر از نوملازمان و همراهان دلیرجنگ تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان و دلاوران و فاکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان بر روي کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای داروگیر بچرخ برین رسید و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و فقیری شاه بهیک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان جان اورا از جان خود عزیز تر میدانست و در حوضهٔ فیل با خود ردیف ساخته بود از زخم تیر دلاوران توران پیش قدم مرید پاک اعتقادکشته‌گشته جهان را در چشم حسین‌خان درنفس واپسین تیره و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان‌نداشت‌و هر سو میدوید مبارزان از هُرطرف نشانهٔ تیر و گاولهٔ بندوق ساخته بودند و در همان‌حال‌شعلهٔ آتش در حوضهٔ سواری او زبانه کشید که‌سبب او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گولهٔ تفنگ بمدد باد آه ستم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهرحال بدان حال بدم تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر یك رعایت خلعت و اسپ و اضافه مبذول گردید و باغر خان تواضع فیل و شمشیر مع تجویز اضافهٔ پانصدي دوصد سوار نمود - بعد ازانکه خبر بسید عبد الله خان رسید هرچند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رفع بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مخفی نماند که بعد تسلط هردو برادر بر پادشاه شهید و مغلوب ساختن مغلان اول کسي که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمدد برش تیغ آبدار صاحب السیف والقلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دلیرجنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نربدا بر زبانها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نربدا بگذر اکبر پور هزاریهای قلعهٔ آسیر که خسرو نام چیلهٔ فرستادهٔ فتح جنگ خود را رسانده واسطهٔ پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدمي اقبال بامستقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه‌دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بسر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغي منجملهٔ طلب دوماهه باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خودرا با جمعي بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهاي فتح جنگ در آورد - و قلعهٔ ارک دار السرور برهانپور نیز بي‌آنکه شمشیر از غلاف و خون از بیني اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنازم

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت بارهه رسید قلعهٔ آسیر که از قلعهای مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصرهٔ سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعهٔ ارک برهان پور که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعي از مردم مشهور کشته و زخمي گردیدند بر قلعهٔ ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قراني اقبال طالع فتح جنگ استقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و سنان کشد هردو قلعهٔ منصوب بدارالسرور بتصرف آن بهادر فتح جنگ درآمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاري گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - ودیگر بوضوح انجامیدکه انورخان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر که از مرهتهاي نامی بود و جمعیت هردو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضي زمینداران اطراف بدو رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علي خان و مها راو بهیم سنگه پیهم تاکید برای زود

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه بمیان می آورد و انتظار خبر دلاور علی خان مي کشید و رتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صوبجات دکن بفتح جنگ‌بهادر وا گذارند مي کوشید و مي دانست که آخر این فساد مادهٔ وبال جان اوست و حسین علي خان راضي بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمي شد *

درین اولن از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبي کشمیري‌که از مدت با هنود کاوش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعي از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته‌نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیلهٔ بعضی روایت شرعي‌تکلیف‌نمود که هنود را از سوار شدن اسپ و پوشیدن جامه و بستن‌چیره و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ‌و غسل‌ایام مخصوص مانع آیند و درین باب سماجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتندکه آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در مادهٔ ذمیان‌همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هنود اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعي از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرساندند روزی مجلس رای نام از هنود معتبر کشمیر باجمعي بسیر سبزه و باغ رفته طعام ببرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نمود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود
را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانهٔ
مجلس رای و محلهٔ هنود آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها
پرداخت و جمعي از هنود و مسلمانان هرکه بر ممانعت می آمد
کشته و زخمی میگردید همچنان برسر خانهٔ میر احمد خان آمده
اطراف خانه فرو گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت
و تیرو تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بیحرمتي رساندند
و بعضي را کشتند و جمعي را زخمی و تاراج ساختند میر احمد
خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شرآنها نگشته
بصد حیله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت
فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشي و دیگر متصدیان سوار
شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم
آمده بمقابلهٔ احمد خان خود را رساندند و جمعي از عقب خان
مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و
هر دو طرف رستهٔ بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش
داده ازمقابل و از بالاي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و
خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجاست و
کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم درپیوست
و دران هنگامه سید ولی خواهر زادهٔ میر احمد خان و ذو الفقار
بیگ نائب چبوترهٔ کوتوالي با جمعي دیگر کشته و زخمی
گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش
رفتن نداشت تنگ ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خواري ازان تهلکه نجات یافت محبوب خان برسر محلهٔ هنود
رفته آنچه خانه باقي مانده بود سوخته و غارت نموده بار دیگر
برسر خانهٔ میر احمد خان آمده مجلس رای را با جمعي که
پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشیده گرفته گوش و بیني
آنها بریده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تناسل بعضي نموده مقید
ساختند و روز دیگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده
میر احمد خان را از نیابت صوبه داري معزول ساخته باني فتنه
و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده
مقرر نمودند که تا رسیدن نائب صوبه دار دیگر از حضور اجرای
احکام شرعي و تنقیح قضایا مینموده باشد و پنج ماه میر احمد
خان بیدخل و منزوي و دیندار خان حاکم مستقل بود در مسجد
نشسته در اجرای امور ملکي و معاملات می کوشید - بعد از رسیدن
خبر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عنایت الله خان
نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت
خان خوافي را که دیوان کشمیر بود بسبب همین هنگامه تغیر
فرمودند و اکثر متصدیان عمدهٔ کشمیر معاتب شدند - اواخر شوال
مومن خان که بسه کروهي کشمیر رسیده فرود آمد محبوب خان
که شرمندهٔ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با
خواجه عبد الله نام از متعینه و مشاهیر کشمیر داشت نزد او رفته
تکلیف نمود که رفاقت خواجهٔ مذکور جمعي از فضلا و اعیان
مشهور باستقبال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر درآرند ازانکه خمیر
سرشت مردم آن سرزمین از شرارت است و بحکم منتقم حقیقي

از مکافات اعمال او آنچه بر دیگر طائفهٔ مسلمین و هنود گذشته برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود که شمارا نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم وضرور است بعده همه برفاقت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانهٔ میر شاهور خان رفت بعد مکالمهٔ چند کلمه صاحب خانه ببهانهٔ شغل ضروری برخاست و جمعی از مردم محلهٔ چربیلی و کهکران که بخشی آنها را طلبیده در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجهٔ مذکور پنهان ساخته چشم براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب خان ریخته اول هر دو پسر خرد سال را که همیشه همراه او مولود خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پارهٔ نموده اورا بعذاب و عقوبت کشتند * بیت *

هر کسی آنچه میکند یابد * بد و نیکی که میکند یابد

روز دیگر جماعهٔ مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده بر سر محلهٔ چربیلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و دو روز جنگ درمیان بود آخر غالب آمده قریب دو سه هزار کس که دران محله جمع کثیر از مغلیهٔ مسافر نیز فرود آمده بودند مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت بردند و تا دو سه روز نائرهٔ فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه از خون ریزی و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه شنیده شده باحاطهٔ تحریر نیاوردن اولی بعد فراغ بر سر خانهٔ

قاضي و بخشي آمدند میر شاهور خان دست و پای لا حاصل زده در مکاني که پی نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضي بتغیر لباس بدر رفت و بناي خانهٔ اورا از پا در آورده خشت خشت حویلی را دست بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر میر احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبهٔ ایمن آباد که پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمیر طوعا و کرها بدار و مدار ساخت *

القصه آواخر شعبان بهر دو برادر خبر رسید که وسط ماه مذکور بعد رسیدن دلاور علي خان هفده هیجده کروهی برهانپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانهٔ جهان آشوب مقابل دلاور علی خان رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلاور علي خان تردد نمایان نموده با همه سرداران و همراهان نامي کشته گردید و تفصیل این اجمال آنکه بعده که عالم علي خان در خجسته بنیاد بر عبور نظام الملک بهادر از آب نربدا خبر یافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را که یکي از پیش آوردهاي سید عبد الله خان بود و حسین علی خان بدکن برده خدمات عمده فرموده بعده صوبه دار برهانپور ساخته بود و درینولا از برهانپور نزد عالم علي خان آمده مشیر و صاحب اختیار عالم علي خان گشته بود همراه رنبها بنالکر که از مرهتهاي نامی بود و وقت رسیدن حسین علی خان به برهانپور بقصد حضور باشارهٔ صاحبمداران راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقید ساخته بدار الخلافت همراه برد و ار خو

را از انجا بالتماس انورخان خلاص نموده بود براي بندوبست
برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست
که خار و خس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حملهٔ فیلان
شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبرد توانند شد همینکه
انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبهٔ فوج ظفراقبال
فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انورالله
خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست
برج و بارهٔ شهرپناه پرداخته تا رسیدن کومک محصور گردیده
بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همینکه مضرب
خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعهٔ آسیر رسید هزاریهای
قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند
رجوع آوردند طالب خان قلعهدار که درکمال عسرت بسر می برد
ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزبان
خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ درآمد و
محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته درسواد لعل باغ
نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و رندبها بذالکر که رفیق و میرشمشیر
انوور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
فتح‌نصیب پیوست - درین‌حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
براهم‌آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
فتح جنگ غالب آید شهر بحادثهٔ تاراج خواهد رفت صلاح کار
این است که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشي و و مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان متعینهٔ برهانپور و شیخ محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از شهر بر آمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان ملازمت فتح جنگ نموده از آفت بي آبروئی و تلف شدن جان و مال محفوظ گردید و بطریق نظربند براي مجرا نمودن و در دیوان نشستن ماذون گردید ـ و فتح جنگ بدلاسا و تسلی وضیع و شریف پرداخته موافق رویهٔ ذاتي که در کم آزاری و رعیت پروری داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدي از رعایا وضعفا و سکنهٔ آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که قصد من و منظور نظر من سوای خلاصي و استقلال پذیرفتن پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود ٭

و در همان ایام والدهٔ سیف الدین علي خان که از خجسته بنیاد بقصد رسیدن نزد پسر بمراد آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال خرد سال سیف الدین علي خان همراه داشت هرچند همراه آن ضعیفه بمرتبهٔ دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن آبرو گردید که راضي بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنان مهم عظیم اصلا طمع بتصرف مال او ننموده و متعرض حال
او نگشته بلکه محمد علي نام که از نزد آن ضعیفه پیغام براي آن
نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده
میوه از برای اطفال او فرستاده و دوصد سوار بدرقه همراه او داده تا
آب نربدا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علي خان بخشي حسین
علي خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم براجه
بوندی نمودن باحاطهٔ تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار
فراهم آورده بود و خبرهای مختلف ازو انتشار مي یافت از آب گذرهاندیا
رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهیهٔ مقابلهٔ خصم پرداخت
اگرچه عالم علي خان درین تدبیر بود که تاخبر نزدیک رسیدن
دلاور علي خان بگرد آوري فوج مرهته و نو نگاهداشت و فراهم
آوردن فوجداران عمدهٔ نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را
با فوج سنگین رساند و ازان طرف دلاور علي خان رسیده فوج
فتح جنگ را درمیان بگیرند و همه جماعه داران را منصب
سه هزاري و چهار هزاري و پنجهزاري وتوغ و علم و نوبت و فیل
تجویز وعطا نمود و بجذب قلوب وضیع وشریف لشکر و رعایت بحال
هریک مي پرداخت اما بحکم یضحک التقدیر علی التدبیر تقدیر
با تدبیر موافقت ننمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعموی
خود نوشته بود و محرر سوانح نقل آن بمطالعه درآورده بتحریر می آرد
که قریب هفت هزار سوار قدیمي و دو سه هزار سوار از فوجداران
و کومکیان نواح و متعینهٔ خجسته بنیاد باندازهٔ قلم آمده و زیاده
از شش هزار سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و مینماید

و فوج کومکي سرداران راجه ساهو و مرهتهای یکه تاز جانباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدانند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علي
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار معزول نادیر که از
حسین علی خان بمرتبهٔ اتم آزرده بود و اطاعت و رفاقت قبول
نمینمود اورا برعایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسپان و جواهر
چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرگهٔ مبارزان نامی
خود درآورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم‌علي‌خان
فتح جنگ که بقصد مقابلهٔ عالم علي خان از طرف لعل باغ سمت
غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علي خان اول دفع شر فوج
دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانهٔ قلعهٔ آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
نیز با لشکر آراسته بهمعنانی فتح و نصرت و بهمرکابي بخت و
دولت متوجه خصم گردید بعده که بفاصلهٔ دو سه کروه از رتن پور
تعلقهٔ راجه مکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد
رسیدند بتفاوت دو کروه از لشکر دلاور علی‌خان مضرب خیام گردید -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سپه سالار تا مقدور راضي
بریختن خون مسلمانان نبود پیغامهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خورداد ماه آلهی صفوف طرفین مستعد کارزار گردید و محمد غیاث خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغهٔ توپخانه و هردو برادر از جملهٔ جماعه‌داران عمدهٔ بیش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیادهٔ توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کار زار دیده هراول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلاوران رزم جو طرف یمین زینت افزای فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عموی فتح جنگ یالتمش مقرر کردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارثی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیرهٔ سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی درقول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلدهٔ برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خوستی و راو رنبها بنالکر با جمعیت پانصد سوار تولقمه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مست بادهٔ نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سر خوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعني و غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد فوج دلاور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر محرر اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان چون بخشي فوج بود و از احوال سرانجام و شجاعت تمام جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاع داشت از جملهٔ هفده هیجده هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشهٔ خوش اسپه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه و هندوستاني زایان جلادت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و هریکي ازان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمي دانست برفاقت سید شمشیر خان بني عم هر دو برادر صاحبمدار و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی که کار بمقابلهٔ بدسنگه هاره افتاد بعضي زمینداران و جماعه‌داران شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشته نموده با راجه بهیم که مدعي وطن بد سنگه و همه لشکرکشي برای مدد و رفاقت او بود و راجه گجسنگه نروری که از دو سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخت و تاراج بوندي کوشیدند بعده که متوجه مقابلهٔ نظام جنگ بهمعناني اجل گردیدند هر دو راجهٔ نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشهٔ کارزار دیدهٔ بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق وجان‌نثار دلاورعلي خان گشتند وسوای آن هر مالوا دوست محمد روهیله را که از افغانان جلادت پیشه و ثروت داران با نام و نشان گفته مي‌شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشهٔ رزم آزما و دلاوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر سي هزار سوار حساب نمایند بي لاف و گذاف اغراق بجاست معهذا پشتهٔ بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلاور علي خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیر خان را و بابر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیادهٔ برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکهٔ کار زار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشهٔ بارهه و راجپوتان جلادت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکهٔ کار زار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بي نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سر نو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش و تولقمه و طرح پرداخته فاتحهٔ استمداد همت بزرگان دین خوانده بمقابلهٔ خصم صف کار زار آراست ابتدا پیغام گولهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمدمي کوس و کرنای جرمي گوش مبارزان با نام و ننگ معرکهٔ جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلاوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعي دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکهٔ کار زار نهادند ازانکه مکان قلب حائل

هر دو فوج گردید در حملهٔ اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبهٔ
دلاوران بارهه بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوري را کار
فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از صدمات
گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان رهای و هوي جوانان خود نما رخ
فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتري رو بفرار آوردند و عوض خان
بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
کشاده باوجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می‌کوشید ودران
حالت سر رشتهٔ سرداري و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روي تیر آورده باز
بتلافي مي پرداخت و سرداران بارهه خصوص سید شیر خان و
بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده
نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از صدمهٔ فوج
اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ روئی
برداشت و عظمت خان جماعه‌دار عمدهٔ عوض خان پیاده شده شرط
جان فشاني بتقدیم رساند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
محمد متوسل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکهٔ جلادت باتفاق عوض
خان بهادر شیر نبرد مقابل آن برگشته بختان اجل رسیده رستمانه
قدم پیش نهاده بخانهای کمان درآمدند و بحملهاي مردانه و

چپقلشهاي بهادرانه سد راه سيلاب بلا گرديده صداي دار وگير
بچرخ برين رساندند * بيت *

ز برج كمان طائران خدنگ * پريدند بر روي مردان جنگ
نهان گشت از تير فرق عدو * بدان سان كه در زير برگش كدو

بعد زد و خورد بسيار و كوشش بى شمار كه مكرر فوجها غالب و مغلوب گرديدند آخركار از يورش و برش تيغ بهادران عرصهٔ وغا ودلاوران معركهٔ هيجا شيرخان و بابر خان كه از پيش قدمان فوج هراول خصم بودند از پا درآمدند و در همان گرمى دار وگير دلاور على خان كه دلاورانه فيل سواره مقابل فوج قول جمعيت كم مشاهده نموده بكمال جرأت رسيده بود گولهٔ بندق بدو رسيد وكار او ساخته شد و فوج بارهه و دوست محمد افغان زميندار روهيله رو بهزيمت گذاشتند راجه بهيم و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار ننموده بدستور تهور پيشگان جان سپار هند وستان با راجپوتان جان نثار از فيل و اسپان فرود آمدند و شمشير و سپر در دست گرفته حمله آور گرديده كار بر هراول و ديگر فوج تنگ آورده داد دلاورى ميدادند مرحمت خان بهادر صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط تهورى بكار برد كه هر دو راجپوت نامى بعد تردد نمايان كه جاي صد آفرين داشت با قريب چهار صد راجپوت ديگر و بعضي جماعه داران بارهه مجموع چهار و پنج هزار سوار و پياده علف تيغ و طعمهٔ تير و سنان مغلان شير نبرد گرديدند و صداي شاديانه و نفير فتح و نصرت از فوج نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند گرديد و از لشكر ظفر نصيب سواي بدخشى خان كه با چند نفر بى نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
بکار آمدند و دیگری از مردم نامي را اسیب جاني نرسید و عوض
خان بهادر و محمد غیاث خان با چندي از دلاوران زخم سرخروئي
برداشتند و بمرهم لطف و احسان عطاي اضافه و فیل و اسپ
زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
همرکاب تقسیم نمود باقي هرچه بدست هرکه افتاد باو معاف
فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بصیاه چاه مغرب درآمد و جابجا
لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلهٔ عظیم و شورش پر
آشوب از یک سمت لشکر بر خاست و جوق جوق مردم رو بگریز
آوردند ساعتي سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست
زنجیر گسیخته بی صاحب از جملهٔ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
آورده و از صدمهٔ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروي خیمه
محمد متوسل خان آن فیل خرابي کنان نمودار شد محمد متوسل خان
با تیر و کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر
بقبضهٔ کمان در آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی
آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پر سوفار ناپدید گردید و ازان صدمه آن
فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبانان سرکار فتح جنگ
رسیده بدام وکمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علي
خان بر تالاب هرتاله هفده کروهي برهان پور رسید فتح جنگ از
استماع این خبر محمد متوسل خان را باجمعیت سه هزار سوار
جهت کومک رعایا و محافظت بلدهٔ که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار مرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل کروه در یکروز طي نموده جریده خود را رسانیده به بنده و بسمت شهر و اطراف پورجات پرداخته خلائق را مطمئن ساخت و عالم علي خان از استماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلا متصور نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثر کشته شدن دلاور علی خان بسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند گاه اراده مي نمودند که هردو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت خاقان گردیده همراه بدکن برند گاه بنای مصلحت برین قرار میگرفت که حسین علي خان از رکاب خدیو زمان روانهٔ دکن گردد و سید عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانهٔ شاه‌جهان آباد شود - حسین‌علی خان بامرای رزم آزما طرف دکن کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ بافسون نامه و پیام التیام آمیز صوبه داری دکن باو واگذارند و پای صلح بمیان آورده بعد طابیدن قبائل بتلافي آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت راي قرار نمی‌گرفت و دو هر هفته و ماه بیشخانهٔ پادشاه و هردو برادر بسمت مختلف بر می‌آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه بردن و نگاهداشتن اعتماد الدولهٔ نظر برشجاعت و راي صائب او مقابل فساد وقت وسواس هراس آمیز در دل داشتند و در تدبیر کار مذبذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو صاحب مدار با محمد امین خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت *

ودرهمین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سي و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافت خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزلهٔ وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانها عالمي متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار و ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق وا رسیده و از کابلي دروازهٔ شمالی تا لعل دروازهٔ جنوبي رستهٔ بازار ها گردیده چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن نصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازهٔ شهر پناه و افتادن سه کنگرهٔ مسجد فتحپوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و دردلهای بعضی مردم وحشت بمرتبهٔ راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقي بود تا از یمن قدم مبارک خسرو زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافت گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامهٔ صدق بیان خواهد داد و دفع واهمهٔ همگي بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات سوانح غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیهٔ عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائي و الفت مسلماني بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثهٔ اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده باذن او یا بي اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نو مسلمه را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که اورا می خواست که بعقد در آورد بي آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند وقتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدي که مسلمانان نماز جمعه مي خواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبهٔ هجوم کفار جرأت ننمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داؤد خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهي نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندوي را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست بعقد در آورد یا در آورده بود واقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداري کفار همیشه می کوشید بلکه یکي از بتهاي کفار را مي پرستید شیخ درگاهي را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواري که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حوالهٔ

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داوُد خان بود استغاثهٔ او بجائي نرسید اما منتقم حقیقي بداد او رسید که بفاصلهٔ سهل ایام لاش داوُد خان را در همان محله و بازار تشهیر دادند *

القصه غرهٔ ذي قعده قرار یافته بود که پیشخانهٔ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امراي رزم آزما روانهٔ دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین آنجامید بمرتبهٔ زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روزکمر بسته مستعد کارزار بود - ازانکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افگن را که سابق باوجون زیر هر دو دندان فیل مست سواري خود آمدن و پیش قبضهٔ خنجر بر خرطوم و دهان آن بلاي سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او برآمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلد مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلد مکان و خلد منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باو نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بي نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر کشته شدن عالم علي خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول منسموع گردیده کلمهٔ چند ازان مي نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلاور علي خان دو سه هزار سوار غارت زدهٔ بارهه که از مقابل شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت دانسته بودند ازانجمله جمعي خود را نزد عالم علی خان وقتی رساندند که از شهرت رسیدن سید دلاور علی خان با سی هزار سوار از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول میکوشید و فوج مرهته با منهورخان هراول و قدري توپخانه ازکوتل فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر عالم علي خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان کامل عیارند تعین باید فرمود عالم علي خان در عالم غیرت تن بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلاور علي خان ببرهانپور رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علي خان تابوت دلاور علي خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان روانه ساخت و دو سه کلمهٔ نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مامون ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عموي خود و کار بخون ریزی دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد . فتح جنگ بعد اثبات حجت از سوادکنار بهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شانزده هفده کروهی غربی از برهانپور واقع شده رسیده
نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزدیک تالاب هرتاله که از
پورنا مسافت قریب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین
متعذر بود چند مقام نمودن ضرور گردید بعده فتح جنگ برای
تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو کروه طرف
برار کنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده کروه مائل سمت بالا پور تعلقهٔ
صوبهٔ برار خبر پایاب شنیده وسط ماه مبارک رمضان باتمام فوج
از آب عبور نمود چون درچنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهي
که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي
خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
مقابلهٔ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
باقی مردم بهیر که بعضي جا تا سینه و بعضي جا تا کمر آب
بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
بصوبهٔ مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج سپاه چند مقام بتصدیعهٔ
تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله وتصدیع برلشکر
فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
بالکل نمي رسید و دویم آنکه مرهتهاي ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تا راج نموده نمی‌گذاشتند که اصلا شتر وگاو بکهی تواند رفت
تا برسیدن رسد چه رسد و شوخي زیاده ازحد نموده دست بردهای
عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبهٔ گراني و کمیابي
غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سواي برگ درختان
که مع شاخهای نرم زیر سنگ کوبیده پیش چهار پایان‌میدان لاوگل
می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمي رسید و
جانور بسیارکه تا کمردر گل فرو رفته بود چون سوای باران چیزی‌دیگر
میسرنمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار
روپیه را یک دو آثار میسر می‌آمد و مردم بسیارکم حوصله برخاسته
راه خانهای خود اختیار نمودند - صداي طغیان آب نالها و فریاد
کسالهٔ سوار و پیادها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهتّه
اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقي می
نمودند همه آلام علاوهٔ همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه
تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین
ضمن پارهٔ باران فرصت داد ازانجا کوچ کرده سه کروهي بالا پور
نزدیک دیهي و یران فرود آمدند چون مرهتّهٔ بد کردار شوخی زیاده
مي‌نمود عوض‌خان بهادر ومحمد غیاث خان و رنبها بنالکر از لشکر
برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ درگرفت بعد زد
و خوردی که بمیان آمد مرهتّهٔ نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت
بسیار از مادیان و بهاله و چهتری بدست غازیان فوج اسلام افتاد
و سه چهار کروه تعاقب تیره بختان نموده مراجعت نمودند و
عید الفطر همانجا شدکاه و دانه دران منزل بقدر ضرور میسر آمد و

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاري لا وگل و لاغري گاوان توپ کشي همراه بردن متعذر بود دران سرزمین مدفون ساختند وازانجا کوچ نمودند و نزدیك بالاپور نزول واقع شده درانجا کاه و دانهٔ وافر میسر آمد وسه مقام براى آرام لشکر نموده پنجم شوال بهیر متصل قصبهٔ بالا پور گذاشته بتفاوت مسافت دوسه کروه مکان مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندي پرداختند محمد غیاث خان و محمد شاه داروغهٔ توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان آغری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندي از دلاوران جانب یمین که غایه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیرهٔ خان عالم که در همان نزدیکي از خجسته بنیاد خود را رسانیده رفیق گشته بود و تهور خان و جمعي دیگر از بهادران نامور نبرد آزماى ایران و توران و افغانان جلادت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج یلتمش قرار گرفتند و چندي از بهادران رزم آزما و ونبها بنالکر و انبوجی دیسمکهه پرگنهٔ سندیسر که رفیق آنها بودند چنداول و براي نگاهباني بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملك بهادر فتح جنگ که دیدهٔ جنگ دیدهٔ فلك دوار و چشم کهنه سوار روزکار در کمتر معرکهٔ کار زار چنان سپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل و فضل غالب کل مغلوب در حوضهٔ فیل گردون شکوه زینت افزاى

قول گردید و ازان طرف عالم علي خان باستظهار سي و پنجهزار سوار مرهته و غیره و بعضي همدمان مبارز پیشه و جماعه داران عمده که خود را رستم زمان میگرفتند مثل جوهر خان و محمدی بیگ که مدت بنیابت فوجداری گلشن آباد در جنگ مرهتها علم شهرت قزاقي و مردم آزاری و تاخت و تاراج پرگنات جاگیرداران و محال خالصهٔ شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریدهٔ کردار او کشیده بعلوفه سه صد روپیه در جرگهٔ جماعه‌داران سرکار خود در آورده بودند درینولا عالم علی‌خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج هزاري و نوبت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور متي خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زادها و سید ولي محمد و محمد اشرف نذرباري که جماعه‌داران قصباتی سپاهي پیشه بودند هر یکي را پنج هزاری نموده در استمالت و جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسپ و اسباب بخشیده با خود گرفته بود همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان رزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج ساخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعت پیشهٔ با نام و نشان موروثي بود مع آپا پندت دیوان او که اورا نیز از نبرد دید هاي بهادر دل می گرفت و میرزا علي که کار هاي نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم بارهه که بارها ازو نشهٔ بهادري مشاهدهٔ نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم‌که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما
ازانکه در ایام نیابت صوبه داري محمد آباد بیدر آنچه خفت و
ضرر جاني از ناگاه تاختن پسر خواندهٔ راجه ساهو باشارهٔ حسین‌علي
خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش
آمده با کمال ناخوشي مبلغ نقد ودوسه فیل بموجب اظهار
سید عبد الله خان که مکرر سر دیوان گلهٔ این معني نمود که
باوجود چنین مدد و اعانت آخرکار رفاقت نه‌نموده گرفته طوعا و کرها
رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زادهٔ داؤد خان که
خون عموی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در
باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائي
خان دیوان که غائبانه از فدویان فتح جنگ بود و محمد اشرف
خان بخشي دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان
مخاطب بشجاعت خان داروغهٔ توپخانه عالم علي خان و شمشیر
خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن‌آباد
و دیگر سرداران مرهته مثل سنتاجي سندیه و کهندوجي
ده‌پاریهٔ سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجي و غیره مرهتهای
نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که
همه خود را فدوی جان‌نثار حسین‌علی خان می‌گرفتند و جمعي
دیگر سرداران بارهه و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته
جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر
نموده و خود درقول جاگرفته غیاث الدین خان را در حوضهٔ فیل
بانخوت ردیف ساخته با توپخانهٔ جهان آشوب که چهارده پانزده

هزار سوار برق انداز قدر انداز کرنانگی عقب توپخانه صف آرا بودند ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی از هر دو طرف لشکر ها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل ازانکه عالم علي خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهرحال همینکه فوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و ولولهٔ غیرت فزاي کوس و کرنای رزم کوش مبارزان هر دو طرف را گرم دار و گیر ساخت و نالهٔ توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز تقویت بخش دل بهادران بانام و ننگ معرکهٔ جنگ گردید ابتدا دو سه گولهٔ فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده بی آنکه باحدي مضرت رساند خاک نشین گشت در جواب آن گولهٔ اول بارکه از توپخانهٔ عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن طرف رسید کنار حوضهٔ فیل سواري لطیف خان پنوار را چنان برداشت که حوضهٔ را ناگاه سر نگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل تمام در لشکر بارهه و دکنیان انداخت بعده تهور خان هراول با تهور پیشگان رزم جوی دیگر که هفده هیجده فیل سوار جانباز و چهارده پانزده هزار سوار با او بودند قبل ازانکه حجاب غبار دود توپخانهٔ شرر بار از میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه حمله آور گردیدند که پاي استقامت اکثر مردم بي حوصلهٔ لشکر مغلان لغزید بعد ازانکه عرصهٔ کارزار بر محمد شاه داروغهٔ توپخانه تنگ گردید موافق ضابطهٔ تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمعي از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پرروی کار آوردند درین حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه یافت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول که یک چشم از از سابق معیوب بود بچشم دویم سالم او نیز چشم زخم رسید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریه و جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمي گردیدند و باقي فوج رو بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهای کمان در آمده صدای دار وگیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد غریب بمیان آمد * بیت *

ز هردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد
فرو ریخت پیکان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوري را کار فرموده چنان جلو ریز خود را رساندند که بعضي همراهان رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر نصیب فتح جنگ تاخته حملهٔ رستمانه و کار زار مردانه برروي کار آورده و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیاورده هرطرف که مي تاختند آواز احسنت احسنت بر مي خواست و آنچه نهایت

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوري میداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگي بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نه ده مبارز پیشکان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضرکار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر مرد چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلبانی عالم علي خان می نمود او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ بردلان شير پيكار بباديهٔ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهتهٔ نابكار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفي فتح جنگ بغارت برد و فيل سواري عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم‌علي‌خان با زخمهاي‌خون‌چكان رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فرياد مي‌كرد كه رخ‌فيل برگشته من بر نگشته ام نقل مي نمايند چون تير تركشهاي آن شير بيشهٔ بارهه تمام شده بود تير هاي كه از دست دلاوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تير ها را از روي جلادت بچلدي تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلاوري ميداد تا آنكه از رسيدن زخمهاي پياپي نقد بي بهاي جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چندان تردد دران كار زار ازو بظهور آمد كه ختم دلاوري و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دوسال از مرحلهٔ عمر طي ننموده بود - مجموع هفده هيجده فيل‌سوار نامي باجمع كثير دران معركهٔ كار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي گرديدند - و امين خان و عمر خان و تركتاز خان و فدائي خان ديوان دكن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانهٔ فتح و نصرت نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجي صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

مرتبهٔ شجاعت و کوشش بود از هردو جانب بظهور می آمد

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چندین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار

دران گرمی دار و گیر که عالم‌علی‌خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان همسال و جوان باکمال جمال و آراستگی بود و در شجاعت گوی سبقت از بهادران همسال و اقران انداز می ربود مانند شیر عرصهٔ کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نه‌ده مبارز پیشگان فیل سوار نامور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند رساند و دران‌حالت باوجودیکه زخم‌گولی و تیر برداشته بود خود را برابر فیل سواران نامدار عالم علی‌خان رسانده هم نبرد گردیده داد مردی و دلاوری در مقابل حملهٔ خصم باوجود برداشتن زخم داده محضرکار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر مَر چو روز نبرد * کند کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پورهٔ تهور خان که فیلبانی عالم علي خان می نمود او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغهٔ توپخانهٔ دکن که در حوضهٔ فیل سواري عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولهٔ پردلان شير پيكار ببادیهٔ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهتهٔ نابكار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانهٔ اشرفی فتح جنگ بغارت برد و فيل سواری عالم علي خان تاب صدمهٔ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم‌علی‌خان با زخمهاي‌خون‌چكان رو طرف فوج‌فتح‌جنگ‌گردانده فرياد می‌كرد كه رخ‌فيل برگشته من برنگشته ام نقل می نمايند چون تير تركشهای آن شير بيشهٔ بارهه تمام شده بود تير هاى كه از دست دلاوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضهٔ او ميرسيد همان تير ها را از روی جلادت بچلدی تمام از بدن خود بر آورده بچلهٔ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ می انداخت و بدان حالت داد تهوری و دلاوري ميداد تا آنكه از رسيدن زخمهای پیاپی نقد بی بهای جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران كار زار ازو بظهور آمد كه ختم دلاوری و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دوسال از مرحلهٔ عمر طی ننموده بود - مجموع هفده هيجده فيل‌سوار نامی باجمع كثير دران معركهٔ كار زار رفيق سفر آخرت او گشتند و بسياري زخمي گرديدند - و امين خان و عمر خان و تركتاز خان وفدائي خان ديوان دكن و چند نفر ديگر از مردم نامی بعداز اتمام جنگ خودرا بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانه فتح و نصرت نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجی صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقي کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
نیز از فوج ظفر موج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیرهٔ حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود وشیخ نورالله با دو سه نفر دیگر غیر
مشهور آفت جاني رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان
و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
مردم نامی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی بر داشتند و بهمراهان
نامی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
بنیاد رسید قبایل حسین علی‌خان و وابستهای عالم علی خان
مضطر و مایوس گشته براي رفتن بقلعهٔ دولت آباد بقلعه دار
آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمي منصب و خسارت
زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی
حضرت شاه جهان قلعه داري آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده
بود قبیلهٔ آنهارا مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت -
بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر وتحقیق آنکه در
هردو جنگ همه سرداران بارهه بخاک هلاک افتادند و نیز بهمراهان
نامي نظام الملک بهادر سوای دو سه نفر بهیچ یک آسیب
نرسیده دست تاسف بهم ساییده گفتند که مگر همراهان نظام الملک
آب حیات خورده اند یا روئین تنند که از آفت تیغ و سنان
سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
گذشت باحاطهٔ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علي‌خان
که هر روز جوي خون از چشمهٔ چشم او جاري بود و آه پر حسرت

از دل پر درد او بر مي‌آید و نمي دانست که مآل حال خود درین زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفاوت یک هفته مکرر شنیده شد که قبائل حسین‌علی‌خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط مال محفوظ ماندند پارهٔ تسلی دل غم دیدهٔ حسین‌علي خان گردید - و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه‌دار حیدر آباد و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار سوار از حیدر اباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاقت بستند - حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علي‌خان درخدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب‌مدار فوج متوجه دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد و در فکر گرد آوري سپاه که تا لک سوار فراهم آرند افتادند و مصحوب سید محمد خان پسر اسد الله خان و دیگران زر و پروانه وقول برای طلب جماعه‌داران عمدهٔ بارهه وافغانان صاحب تومن روانه ساختند اما چون هنگامهٔ نوکري در سرکار هر دو برادر گرم گردیده بود و بامرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و اسپ خوب کمیاب بود و جماعه‌داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب طالع هردو صاحب مدار برفتن دکن راضي نمي شدند فوج خاطر خنواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رسیدن و فراهم آمدن مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندی نموده همراه خود گرفته با توپخانهٔ جهان آشوب و امرای کار طلب رزم آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آورد و خود امیر الامرا نیز دو کروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذي قعده خدمت میر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبي و کار فرمائي و اوضاع مختلف دیگر او در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم شمهٔ باحاطهٔ تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک هزار و سی و دو هجري پادشاه جوان بخت بهمعناني فتح و نصرت از سواد مستقرالخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه کروهی از شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا حصول رخصت رفاقت نمود - اما ازانکه برادر خرد بسبب همت و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار مي برد چندان تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان مجبور گردیده اطاعت می‌نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشتهٔ دیوانی و بخشیگری و صدارت بیست و دو صوبهٔ مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه با خود بگیرد و سررشتهٔ یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبهٔ اکبرآباد و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبهٔ دکن مفصل و از باقی

صوبجات یک حرفي همراه پادشاه نهند - و چون پانزدهم ذي‌قعده روز جلوس و جشن خدینو زمان بود سید عبدالله خان می‌خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد فراغ جشن رخصت حاصل نماید حسین علي خان راضي نشده از چهار کروهي مستقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور پادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن‌که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدمان با وفاق او میرسید و بهوای هوا خواهان پادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید دران مکان میمنت نشان (که فردوس مکاني بابر پادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیهٔ جلادت پیشه مقابل‌دولک سوار و پیادهٔ بیشمار و دو هزار فیل‌کوه پیکر و بیست و پنج راجهٔ نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوي ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میواتی را با چهار راجه عمده و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابله پرداخته هزیمت داده بمرتبهٔ کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده ازانجا کوچ بکوچ سمت جنوبی مرحله پیما گردید و از جملهٔ امرای قدیم حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان‌امیر خاني و صلابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذي قعده سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج کووهي اکبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش که مدت مرهون احسان و از پیش آوردهای سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده بسید عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطیر که سابق برای رفتن همراه حسین علی‌خان بار داده بودند پنجاه هزار روپیهٔ دیگر باظهار عسرت گرفته بشهرت آنکه خود را بلشکر پادشاهی میرسانم که در نفس الامر کلمهٔ راست بود مرخص‌گشت اما درمقابل شهرت رویهٔ هردو برادر و تقاضاي قومیت خود بمرتبهٔ نفرت ازان تکلیف داشت که آخر کار آنچه مرکوز خاطر او بود از پردهٔ غیب بعرصهٔ ظهور آمد بزبان خامهٔ تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است جمعی که نوکر و رفیق دیرینه و متصدي قدیم هر دو برادر خصوصا سید عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور و مشاهدهٔ سختی سلوك که با زبدهٔ دودمان تیمور مینمودند و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقلب القلوب بمرتبهٔ دل آنها را گردانده بود که اکثر بر زبان آنها جاري میگردید که اگرچه میدانیم درزوال دولت بارهه ما نیز پامال انواع حادثه خواهیم گردید معهذا آرزو داریم که بکوری چشم بدخواهان دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد بلکه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا از درگاه الهی مي نمودند و میگفتند که بقاي زندگاني هر دو برادر که فرزند ندارند معلوم اما وای برحال همه سادات بارهه

و نمیدانیم که از شامت اینها مآل کار اولاد ما بکجا خواهد رسید *

کشته شدن امیر الامرا حسین علي خان بهادر سپه سالار بارهه از تیغ مکافات روزگار

چون بر عقلاي عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس نمك کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت و بیناموسي و بی آبروئی ولي نعمت کوشید مآل کار بجزاي اعمال خویش رسید بلکه از روي تواریخ عهد پادشاهان سلف بظهور پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در بیحرمتي و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت کمربسته منتقم حقیقی اورا آخر کار بانواع خواری بپاداش اعمال او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار ازو بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری موروثی که قرنها از خوان دولت ولي نعمت پرورش یافته بدولت بي انتها رسیده باشند و از جزاي اعمال نیندیشیده خلاف طریقهٔ نمک حلال را شعار و سرمایهٔ مزید اعتبار خود ساخته باقسام بیباکی براي استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند بست و یقین که هرچه خواهند کشت همان خواهند درود- حاصل کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذي حجه بمنزل چهل کروهی شاه جهان آباد رسید پاسی از شب گذشته شتر سوار فرستادهٔ غیرت خان با شقهٔ خط رتن چند که در حالت اضطرار نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعهٔ غریب و تبیین این قصهٔ عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکي و مالي که سواي مردم بارهه و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متنفر بودند و شرفاي هردیار بخواري و بي اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علي خان قابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایفای وعده بجاآوردند کار خود را خواهد ساخت همیشه درفکر و تدبیر زوال دولت بارهه بود و بي مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرف میر محمد امین که از سادت ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاري والاشاهي پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدمت فوجداري هندون بیانه که از محال عمدهٔ صوبهٔ اکبرآباد است سپاه زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدد طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداري و تنبیه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان واقعی کوشیده اضافهٔ پانصدي گرفته درکارطلبي از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بلشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و رفیق جانباز گشته میر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
می‌شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت ازان میرش میخوانند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشیدی مشتمل برذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشهٔ
حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبهٔ در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والدهٔ پادشاه
و صدر النسا که دست گرفتهٔ سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت ننمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدومال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی
و پنج کروه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع
خود را به پیشخانهٔ حیدر قلی خان بهادر رسانید حسین علی خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی
سرگشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازهٔ
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان
داده اورا مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود
و شکوهٔ اعتماد الدوله نموده غافل بچستي و چابکي خنجر آبدار
بپهلوي او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگررا که رفیق خود
نموده بود او نیز سر شمیر بشکم او زد ظاهرا اصل ندارد و بهمان زخم
جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودي
نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زادهٔ مقتول می‌شد و پیاده همراه
پالکي میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و
بروایت ضعیف دیگر میرمشرف نیز خود را رسانده حربه برو انداخته
کار اورا باتمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته
جان بسلامت بدر برد و مغلها از هرطرف هجوم آورده نور الله خان را
کشته سر حسین علي‌خان بریده بطریق ارمغان نزد خدیو زمان بردند و
خواجه مقبول خان ناظرسادات دست و پا زده دو سه زخم کاری برداشت
که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب
حسین علي خان آنچه شرط فدویت و تهوری بود بجا آورده گریه‌کنان
با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم ازهم‌دریده تا نزدیک
تسبیح خانه رسیده از ضرب پیاپي گوله و تیر مغلان از پادر آمدند
و مصطفی خان بخشي محکم سنگه با جمعي دیگر از همراهان
محکم سنگه که همراه او بودند از شنیدن خبر خانه جنگي و شورش
با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بي اطلاع محکم سنگه
خود را بدروازهٔ گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف
دیگر مراچهٔ دیوان خاص را شکافته باشمشیر های برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تودد نمایان استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری بر داشته جان بسلامت بدر بردند و بعضی مردم توپخانهٔ حسین علی خان از اطراف گلال بار بزدن گلولهٔ تفنگ و رامچنگی پرداختند و عزت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان که بخانه آمده کمر وا نموده درفکر خبز خوردن بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی آنکه بگرد آوري سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلي خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قبضهٔ اقتدار رتن چند و دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هردو صاحبمدار که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل راي خود و شمشیر بارهه وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود می دانند و نمي دانند که جمعي که از مسافت بعیدهٔ هزار دو هزار کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتي و شمشیر و راي صائب مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پروردهٔ نمک خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بي اختیار دیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خار خار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل
آن شیر بیشهٔ حیدري می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می
ساخت همینکه نفضل حق و ارادهٔ منتقم حقیقي یاور طالع
پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه‌وار
پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
جانبازی بود چنانچه بزبان خامهٔ صدق‌بیان مفصل عنقریب جاری
می گردد در هر دو مصاف ازان زبدهٔ خاندان همت و نهمت
مردانه بعرصهٔ کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر
از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهنمونی حیدر قلي
خان بهادر و فرمودهٔ اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتي خود بیباکانه
و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک مراچهٔ محل که
پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
رسیده که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از
شنیدن خبر شورش ارادهٔ فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و
نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد
خاطر جمعي از شر مخالفان شال پیش روي خود انداخته
گستاخانه بمحل در آمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح
تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر
فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف دولتخانه فوج و جمعیت
جلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمهای خود

شتافته بودند واز گرم شدن صداي دار و گير بيشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش وار متفرق گشتند و فيلان واسپان پادشاهي و امرا را جابجا بمكان خود برده بودند وسواي محمد امين خان چين بهادر و قمر الدين خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعي از مردم توپخانه كه مجموع بصد و دو صد سوار نمي رسيدند در ركاب ظفر انجام حاضر نبودند حيدر قلي خان بهادر بتاكيد طلب فيلان و اسپان سواري و گرد آوري مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعيت معدود جان نثار كه در ركاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بي نفاق قمرالدين خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حملهٔ آن هژبر بيشه بارهه يعني عزت خان كه چون شير تير خورده غريو كنان و هرزه گويان بر فيل استقامت ورزيده داد تهوري و شجاعت مي داد پيش قدم گشتند و صداي دار و گير از هردو طرف بلند گرديد دلاوران بارهه بهادرانه پا بمعركهٔ كار زار گذاشته و مغلان شجاعت نشان توران و ايران از هرطرف رسيده بخانهاي كمان در آمده چپقلشهاي رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بر يكديگر در پيش قدمي سبقت ورزيده ترددات نمايان بكار بردند و فوج بارهه هر ساعت مي افزود و بعضي خانه زادان جان نثار ديگر نيز رسيده در ركاب ظفر اثر پيوستند و از هردو طرف بلا فاصله تگرگ و ژالهٔ گولهٔ تفنگ اجل و تير جان ستان مي باريد قمر الدين خان بهادر و حيدر قلي خان بهادر فيل جرأت پيش رانده دست بقبضهٔ كمان برده برفاقت برق اندازان حكم انداز حبش و روم و تير اندازان قدر انداز هر مرز و بوم كه براي چنين

روزها از خود جدا نمي نمود چنان هنگامهٔ رزم را گرم ساختند
که از شش جهت آواز احسنت احسنت بر خاست و تیر شست
عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلي خان رسیده بود که بعد
فراغ جنگ بدشواري بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان
بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهوري
و جان نثاري بتقدیم رسانده بهادرانه میکوشیدند و خسرو عدو مال
خود نیز تیر بر اعدا مي انداختند - در حالیکه تاراجیان دست
بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای
حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزي بر پرچم
پادشاه ذو الاقبال وزیدن گرفت و صمصام الدوله خان دوران بهادر
منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید
و ظفر خان طره باز از صدمهٔ هردو فوج دران موج بحر خونخوار
خود را نتوانست رساند درهمین آوان گولهٔ بندوق بعزت خان
که دو زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج
بارهه رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه
ابو المظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانهٔ فتح و نصرت بلند
آوازه گشت - و در همان هنگامه رستهاي بازار و صراف خانه و اکثر
کارخانجات حسین علی خان مع ارابهای خزانه که بمنزل رسیده
بود و مجموع بهمه جهت از کرور روپیه زیاد حساب مینمایند
بتاراج رفت و جواهر خانه و خزانه که عقب مانده بود از آفت
تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - واز هجوم افواج و مردم
بی سروپا که بغض هردو برادر در دل اینها بود بیحرمتي که برلاش

حسين علي خان آمد مفصل بتحرير آن نپرداختن اولی • بيت •

از دور نيفتد قدح تلخ مكافات
زهري كه چشيدن نتواني نچشاني

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصيب حيدر قلي خان بهادر بحكم
سنگه پيغام امان جان و آبرو و عنايت ظل سبحاني نموده نزد خود
طلبيده تسليم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاري از اصل
و اضافه كه آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود
و برتن چند كه از طرف اعتماد الدوله پيغام استمالت مكرر رسيد
بخيال محال بحال ماندن آبرو و جان از فيل غرور مستی فرود
آمده بر پالكی مايوسي سوار شده سمت دولتخانه روانه گرديد
جمعي از مغلان و لچهاي بازار و تماشائيان بيكار كه دل از همه
طوار نا هموار آن بد كردار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او
ريخته از پالكي برآورده چوب و مشت و لكد بسيار بران تبه كارزده
رخت بدن او بخفت تمام كشيده گرفتند و عريان ساختند بعده
كه بدين زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گريه و عجز كنان
التماس امان جان نمود محمد امين خان چين بهادر يكدست
رخت پوشيدن داده فرمود كه بطوق و زنجير در آرند • ع •

آنرا كه چنان كند چنين آيد پيش

راي سرومن داس نام قوم كايت كه از نوكران قديم و وكيل سيد
عبد الله خان بود نظر بر قابوبي وقت دران شورش ريش و بروت
تراشيده قشقهٔ خاكستر بر پيشاني كشيده خود را بصورت فقير
ساخته پارهٔ اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمهٔ آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علي خان خدمتکار مقرب حسین علي خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغهٔ داغ تصحیحهٔ فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دو سه روز از آفت تاراج و بی آبروئی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده ده پانزده روز مقید گردید و میرمشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافهٔ و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواري حسین علي خان را منظور داشته از قبول عنایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحاني در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سید عبدالله خان که مکرر سر دیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج ممنوع گردید که آخر باجمیر برده مدفون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثهٔ تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانهٔ دکن گردید - و غلام علي خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافت بفتحپور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبروئي محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبدالله خان

رساند - و نصرت یار خان که از سادات نامی بارهه گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطرداشت بموجب طلب حسین علي خان و رشتهٔ اتحاد که با صمصام الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامهٔ بر افتادن دولت بارهه روداد سه کروهی لشکر رسیده بوساطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزاری هشت هزارسوار دو اسپه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بصمصام الدوله مقرر کرده تسلیم اضافهٔ هزاری بر هفت هزاری و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغهٔ غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافهٔ هزاری هزار سوار مفتخر ساختند و حیدر قلي خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و یک اسپه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانیدند - و سعادت خان را از اصل و اضافهٔ پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطب بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنین ظفرخان بهادر و هریک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید والاشاهي موافق حسن تردد و جانفشانی که از انها بظهور آمده مورد عنایات بیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جاتکاه جهان دو چشم او تاریک گردید و بجز صبر چارهٔ کار ندید. با هزاران

غم و الم و دیدهٔ پرنم صرفه در توقف ندانسته متوجهٔ شاه جهان‌آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از انکه فوج اطراف بپادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگرویده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب‌دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان‌آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابران کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانهٔ سید عبد الله خان مي تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت مي بردند و هرچند فوج دلباخته را تعین مي نمودند فائده نمی بخشید و جمعي از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافلهٔ که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کار خانجات حسین علي خان که بسرای جهانه بفاصلهٔ دو سه کروه از لشکر سید عبدالله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کار خانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر سید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هردو برادر هر جا که خبر رسید رعایاي مالگذار و زمینداران مفسد پیشهٔ اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اخراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بیشتر رعایائی

پرگنات متصرف شدند و سید عبد الله خان براي بر آوردن یکي از پادشاه زادها شجاعت الله خان را با مرتضي خان روانهٔ دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علي خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود - آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامهٔ صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل ازانکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانهٔ اعتماد الدوله تعین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامهٔ محاصرهٔ اطراف حویلي محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خاني قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کوچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشتهٔ سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش با قبیله و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام پزنهٔ رتن چند پدشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدار البوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز عید قربان با دل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

سید عبد الله خان را برای تکلیف سلطنت بدر خانهٔ پسران جهاندار شاه فرستاد پسران جهاندار شاه درخانه برروی مرتضی خان و شجاعت الله خان بسته بعد ابرام و سماجت تمام اندرون طلبیده سبب آمدن پرسیده بر ارادهٔ آنها مطلع شده جواب درشت متضمن بر عدم‌قبول دادند و بروایت بعضي بعده‌که ازانجا مایوس گشته مراجعت نمودند نزد نیکو سیر نیز رفته همان جواب شنیدند بعد ازان نزد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان آمده بعرض غرض خود پرداختند و گفتند در قبول این التماس جان بخشي جمعي از سادات مي شود و بعدگفت و شنود بعضی کلمات سلطان محمد ابراهیم قبول نمود *

بر داشتن سلطان محمد ابراهیم را بسلطنت بطریق عاریت

یازدهم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو مطابق بیستم مهر ماه الهي سلطان محمد ابراهیم را بر تخت نشانده ملقب بابوالفتح ظهیر الدین محمد ابراهیم ساختند و سید عبد الله خان بتفاوت دو روز داخل شاه جهان آباد شده ملازمت محمد ابراهیم نمود و غازی الدین غالب جنگ را تسلیم هشت هزاری و خطاب امیر الامرا و خدمت میر بخشي فرمود و نجم الدین علي خان را بخشي دویم و سید صلابت خان را بخشی سوم و بادرم خان را بخشي چهارم مقرر نموده بر مراتب بي حاصل هر یک افزوده در استمالت امرا کوشید و جمعي که از عهد رفیع الدرجات بي‌منصب و محبوس و مایوس‌از ترقي بودند هرکدام را طلبیده تسلیم مناصب و عطاي مدد‌خرچ فرموده بیشتري‌را مامور براي

نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه سر سوار در ماهه بامداد مبلغ سي هزار چهل هزار روپیه نمود و بتسلي حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از بحال نمودن جاگیر که بعد از خبر جنگ نظام الملك بهادر تغیر نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سیف الله خان مغضوب قرابتی پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یومیه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظهٔ انجام کار بعذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول نه‌نمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سیف الله خان و اعتقاد خان تسلیم منصب نموده مبلغ برای مدد خرچ و نگاهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت ننمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهي نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدي و هزاری قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعده مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که سراسري درماهه پنجاه روپیه داشتند هشتاد روپیه مقرر نمودند باوجود اضافهٔ معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافهٔ مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر سپاه گردید چراکه در صورت بلاقید هشتاد روپیه مردم بي سر و پا و پواچ بار گیر جماعه داران که چهل پنجاه روپیه می یافتند سی و چهل روپیه بآنها اضافه نمائد

گردید و جمعي که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدني خوش اسپه و خوش براق بودند و بعد تگ و دو بسیار هفتاد هشتاد روپیه مي یافتند و بحسب ضرور بدان ساخته بودند ازان اضافه محروم ماندند - و بخشي فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتق چند علاوهٔ آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلي بسر مي‌برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بي‌آنکه امتیاز جوانان و اسپ خوب وبد بمیان آید نتوانست پرداخت وبی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسپ خوب و جوان قابل نوکري کم یاب بود و جمعي که اسپ دو صد سه صد روپیه بقرض سودي خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی‌نمودند و هرکه یابوی ناکاره بپانزده روپیه یا بیست روپیه خریده مي آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علي خان و دیگر صاحب رسالها ندای عام نمودند که هر که یابوي خرد و اسپ کهنهٔ لنگ بیارد صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوي ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنج روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ مي رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعي که اسپ خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسپ بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار مي نمودند در تمام رسالها قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سوای درماههٔ نوکران قدیم تجاوز نمود منجمله زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رايگان بخرج درآمد بهر حال بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال مادهٔ بيدماغي نوكران قديم و جديد سيد عبدالله خان گرديد - و هفدهم ماه ذي حجه همراه سلطان ابراهيم از دار الخلافت برآمده طرف عيدگاه فرود آمدند - دريذولا غلام علي خان از لشكر ظفر اثر و تهور علي خان از اكبرآباد خود را رساندند غلام علي خان را با نجابت علي خان كه برادر زاده و متبناي سيد عبد الله خان مي شد و در سن چهارده ساله بود براي بندوبست شهر و قلعه شاه جهان آباد با جمعيت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسيده بود كه پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسين علي خان به بندوبست افواج پرداخته بلا توقف كوچ نموده از راه راجپوتيه متوجه دار الخلافتند سيد عبد الله خان كوچ دويم و سوم طرف درگاه حضرت شاه قطب الدين قدس سره نمود بعد ازانكه خبر توجه حضرت خاقاني از راه اكبرآباد انتشار يافت آن سرگشتهٔ وادي حيرت نيز راه فريد آباد اختيار نموده در انتظار سيف الدين علي خان و شهامت خان و سيد محمد خان و ذوالفقار علي خان و ديگر فوج بارهه توقف كنان طي مراحل و منازل مي نمود - غرائب آن داشت كه با وجود اين همه زر بصرف آوردن وابستهاي خاص و پيشكاران و ناظران و محرران و ديگر تعلقه داران كه همراه سواري محل سلطان ابراهيم مقرر بودند بر اسپان بي زين سوار مي شدند - و در هر منزل جوق جوق از فوج بارهه و افغانان تومن دار و زمينداران فيل سوار آمده بلشكر سلطان محمد ابراهيم ملحق مي شدند همچنان از نوكران حسين علي خان كه در رسالهٔ پادشاهي نوكر شده يک ماهه

زر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرسانیدند و بمرتبه هنگامهٔ نوکری ماثر و رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داغ میشد بعده که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل فیول که از شاه جهان آباد سی و پنج کروه است رسید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علي خان که او را نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مامور نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پر از سادات بارهه که هر یك خود را برابر بیست سوار یکه‌تاز می گرفت و همه خود را بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ساله و اسپ و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان باخود آورد و می گفتند که روز مقابله پیش ازانکه کار بسرداران برسد بیک حملهٔ برق واربا شمشیرهای برهنه از توپخانهٔ شرر بار گذشته بفوج قول خواهیم رسید و باکثر اسپ و خلعت و خرج یک ماهه دادند و بسیاري از کم طالعي برامید وعده بعد فتح فقط مددخرج یافته پیاده همراه فیل سواري مقرر شدند القصه لغایت دهم محرم الحرام (١١٣٣) آنچه مسود اوراق از روی دفتر بخشي تحقیق و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار بقلم آمده بود که ازان جمله . شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جدید و جمعي از سائر و رسالهٔ قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقي موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چورامن نمک حرام و محکم سنگه و جمعی دیگر از جماعهٔ حسین علي خان و زمینداران اطراف رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده بود وقت سواري تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود و همان روز چورامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر که از لشکر پادشاهی قزاقي نموده پیش انداخته آورده بود بطریق ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدو پیوست سید عبد الله خان فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلي نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از ارابها خانه بخانه فراخوارقسمت از زر اندوخته و زر و مال رشوت و تعدي اجاره که رتن چند بر رعایاي بیچاره نموده برای چنان روز که بناکامي بصرف درآید جمع نموده بود بخرچ در آمد مردم سائر و رسالهٔ قدیم که دو ماهه پیشگي مي خواستند تا از طلب صرافان فارغ گشته سرانجام پوشش سرما و یراق وسازاسپ نمایند و بر وعدهٔ یک ماهه خوش دلی می دادند آخر ده روزه منجملهٔ طلب ماه محرم بجمعی که وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج زبدهٔ دودمان صاحب قران که حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر مقدور می کوشید چنانچه بر وقت کار کاری که از عملهٔ توپخانه بزبان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خامهٔ

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خیام لشکر ظفر انجام پادشاه والا مقام گردید امرای عظام و میر آتش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانهٔ جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج پادشاهي از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جي سنگه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با دو سه هزار سوار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیز خان روهیله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعي از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت بر افراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضي از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحة در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفتهاي هردو برادر که نوشتجات آنها بسید عبدالله خان میر سید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چورامن جات نابکار که از قدیم منجمله نمک بحرامان موروثی مشهور است و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتي بظهور آمده بود و هوا خواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار مي نمودند - و بسبب شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعي میر آتش نوشتجات و پیغام سید عبد الله خان بدان مفسد تبه کار

می رسید متضمن پرینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور
باورت‌خانه را آتش دهد یا کارهاي توپ کشي را قزاقي نموده
بفوج ما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت
جهد بکار مي برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داري میکوشید
که آن ناپکار کاري نتوانست ساخت * .

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله
خان و فتح یافتن

القصه حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و
ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هراول مقرر فرمودند و
سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و
صمصام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر
جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم
خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند
و قمر الدین خان بهادر و عظیم‌الله خان و طالع یار خان با جمعي
از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافگن
خان و هادی‌خان وتربیت خان با بعضی از فدویان جانباز در قول
و رکاب‌مبارک جاگرفتند و میر جمله و میر عنایت‌الله خان و ظفر
خان و اخلاص خان و راجه‌گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر بادیگر
بندهاي رزم جو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان
اسد علي خان و سیف الله خان و محامد خان و امین الدین خان
و جمعی دیگر از دلاوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و
فوج راجه دهیراج جا بجا بمدد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمهٔ محل زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتهنالهای عدوسوز و شتر نالهای شعله افروز و راهچنگیهای آتش نوروز با جوانان یکه تاز رزم آزمای جنگی آرایش داده عقب توپخانهٔ جهان‌آشوب ترتیب دادند - و جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب فوج بندی نجم‌الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از شجاعت پیشگان بارهه و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته بودند از چند شب بالای فیل شب بپایان میرسانیدند دوازدهم محرم الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله مانده بود مقام نموده بفوج بندي که از چند روز هرروز مقرر میشد و باز برهم میخورد پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام بموافقت دیگری راضی نمي شد چنانچه بایست ترتیب فوج دست راست و چپ انتظام نگرفت و هرکه هرجا خواست علم سر فوجی بر افراشت و بمتابعت دیگري سر فرود نمی آورد و سیف الدین علی خان و نجم الدین علي خان برادران سید عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهامت خان مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد النبي خان و مظفر خان و دیگر دلاوران بارهه که همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جا بجا جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیرم خان و نعمت الله خان و امیرخان و سید صلابت خان و عبد الغني خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهیله و دیندار خان و عبد القدیر خان و صبغة الله خان و غلام محي الدین خان و دلیر خان و شجاع خان پلوای و عبدالله خان ترین و افغانان تومن دار و زمیندارا ن فیل سوار و دیگر دلاوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان آن معرکه پردازد باطناب کلام می کشد زیاده از هفتاد فیل سوار دران صف کار زار یمین و یسار سلطان محمد ابراهیم و سید عبدالله خان معرکه آرا گردیدند و ابو الحسن خان بخشي سائر و سید علي خان بخشي رساله و هیرامن بخشی مردم بارهه با بیست و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جدید همرکاب آن سپه دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پیاده بودند و بمراتبهٔ بر تهوري و پایداری آنها اعتماد بود که هریک ازان پیاده رخ از فیل مست نخواهد تافت و اسپ از سوران یکه تاز خواهد ستاند و تا گوله و تیر قضا شه مات اجل نسازد قدم از بساط فراهم آمدهٔ همچشمان بیرون نخواهد گذاشت همراه سواري فیل خود مقرر نمود و شب سیزدهم قرار داد که بیشتر از دلاوران جانباز از ملاحظهٔ شب خون بر پشت فیلان شب بآخر رسانند - همان شب یک و نیم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مریخ صولت خورشید منزلت برآمده زحل صفت رجعت از بیت الشرف نموده روبخانهٔ هبوط خود آورده بسید عبد الله خان پیوسته باعث و بال و نکال خویش گردیدند - بعده که تیغ دودمهٔ آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق مشرق بر آورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان بادیهٔ غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب افسر و تخت بهمعنانی فتح و نصرت و همرکابی بخت و دولت با هزاران تاییدات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و جلال در برج حوضهٔ فیل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن چند را که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پلید او جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگی مورچال توپخانهٔ جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم بهمدمی زیر و بم واوله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهای هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسافت گوله رس مقابل بهمرسیدند پیغام و پیام گولهای جانستان و بانهای آتش فشان سامعه افروز مبازران با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشهٔ دو بالا افزود اما در دل وجان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژالهٔ گولهٔ اجل باریدن گرفت بمرتبهٔ تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که از بسیاری فوج و عدم تحقق کسی بحال کسی نمی پرداخت عار پیش قدمی فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبهٔ رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهرهٔ آهن و سرب سوزان از مهرهٔ پشت و اطراف سر و بازوی و پهلوي سرباران هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میرساند و دلاوران بارهه بارها مردانه قدم پیش گذاشته سینه را سپر بلا ساخته حملهٔ رستمانه مي‌آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات جنگ جو خصوصا نجم الدین علي خان بهادر که مورچال به پناه درختان بالاي تبهٔ کنار دیهه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم‌آزما مقابل توپخانهٔ آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر اعتصام دلیرانه معرکه آرا گردیده عرصهٔ تردد بر فوج پادشاهي تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضي دلباختگان خلل تمام پذرفت منصور جنگ و ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان بارهه خود را رسانده تردد بر روي کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روي کار آوردند و از صدمهٔ مبارزان صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیر چنگال فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مور چال درختان در تصرف فوج بارهه نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمهٔ مختصر براي بسر بردن شب استاده نمایند بازدانستند که در نصب نمودن خیمه و تعین مکان نشانهٔ حکم اندازان بیخطاي خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمهٔ نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابي

شب چهاردهٔ بر بساط پر وسعت زمین گستردهٔ گردید و چادر نیلگون شب از دریچهاي شش جهت پیش روي مبارزان فرو هشته شد ناصر جنگ در اهتمام پیش بردن توپها که گاوهاي توپ کشي را برخلاف دستور و اژگون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان ساخته بود پرداخته سعي بليغ مي نمود چه نویسم از صدمات گولهاي صف شکن فيل افگن توپهاي نامي که از دستیاري ترده میر آتش چه آتش تگرگ وژالهٔ بلا و گلولهٔ اجل برفوج بارهه مي باريد هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در مي آمد چندين فيل و فيل سوار را بوجد و رقص بلا مي آورد و هر صداي زهره شگاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر مي خاست زلزلهٔ آشوب قيامت دران دشت پر وحشت مي انداخت و هر نالهٔ رعد صدا که از ليلي سوخته آتش دوري در آرزوي وصال مجنون صفتان بزم رزم بلند ميگرديد رنگ از چهرهٔ عاشق پيشگان بانام و ننگ معركهٔ جنگ مي پريد و هر گولهٔ فيل ربا که از غازي خان صف شکن در رزمگاه سر فوجان بارهه میرسید صفهاي بهادران مقابل را از هم ميدريد و هر آواز و حشت افزاي شعله امروز که از شاه پسند بر مي خاست زمين و آسمان پر وسعت آن آشوب گاه را سيماب وار بيقرار مي ساخت و حيدر قلي خان بهادر مشت مشت زر سرخ و سفيد براي رو سفيدي خود نزد ولي نعمت در دست و دامن کار کنان توپخانه مي پاشيد و هردم و هرقدم از وعدهٔ ريزش انعام و پيغام وعده و وعيد تهديد انجاه مصحوب سزاولان تيزگام جذب قلوب عملهٔ توپخانه مي نمود و

آن واحد فرصت نمي داد و از توپهای کلان که در هیچ معرکهٔ کار زار زیاده از یک دو صدا بگوش نبرد آز مایان کهن سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باختگان میرسید که محاسبان تیز رقم از نگاه داشتن سررشته آن عاجز مي آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر محرر اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سنه هفتصد و هفتاد هجری.عهد محمد شاه بهمنی بسر کاري محمد خان رومي در ایام مهم راجهٔ بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چنان ترده بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بي نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار فوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهڑي شب از باریدن گولهای پیاپی بمرتبهٔ عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه‌داران صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گولهای جان ستان پناه ببهیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر بر آمده دشت پیمای سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری ازانها در راه بتاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمهٔ تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعهٔ اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جملهٔ لک سوار زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانهٔ شرر بار بر پشت فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه که کنار آب بتصرف جانبه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت میگردند و سوار و پیادهٔ هر دو طرف خود را بآب نمی توانست رساند سوای ماشه تفنگ خواب بچشم احدي آشنا نگردید و همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسر بردند و نزدیک بآخر شب گولهٔ فیل ربا بر حوضهٔ فیل سواري محکم سنگه رسید و محکم سنگه خود را بر پشت اسپ رسانده چنان برق کردار ازان معرکهٔ کارزار جسته جان بدر برد که مدتی ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه انجم و اورنگ آراي چهارم ترکش شعشعهٔ لمعان برکمر بسته سر از دریچهٔ مشرق بر آورد و علم زر فشان نور محمدی پرتو افگن آفاق گردید آن فرازندهٔ سریر فلک نظیر بآئین دولت میان صاحب قران و تاییدات آسماني که برای گرمی هنگامهٔ بزم رزم بمدد بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه پسند نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت نه پاس شب و روز که با سعادت‌کیشان رزم جوی رکاب زینت‌افزاي بودند حکم یورش

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علي خان با دیگر
سرداران بارهه قدم جرأت بیباکانه پیش گذاشت و دلاوران عقیدت
آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان بارهه حمله آور گردیدند
و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف
نهنگان دریاي غیرت و شیران بیشهٔ شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بیت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل اسپان برآمد شرار
غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست
خصوص بهادر معرکهٔ رزم صمصام الدوله بهادر منصور جنگ داد
تهوری داده چپقلشهاي مرد ربا بر روی کار آورد و درویش علی
خان داروغهٔ توپخانهٔ آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در
باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت
و نصرت یار خان که حملهای صف ربا نموده مقابل همچشمان
بارهه سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان
سعادت آئین، چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که
می تاخت صدای آفرین بر میخاست و شیر افگن خان شیر
صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود، چون شیرغران
خود را رسانده بر صف بارهه زده بسیاري را طعمهٔ تیغ و سنان
ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که
تمام شب آتشبار بود شهامت خان که عمدهٔ با نام و نشان لشکر
سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک
پسر و تهور علي خان که از تهور پیشگی مشهور بارهه خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زادهٔ قاضي میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکاني و غلام محي الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران بیش قرار طرف بارهه بود و پسر شجاع خان پلولي با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سواي دارغهٔ توپخانهٔ صمصام الدوله و عبد النبي خان داروغهٔ توپخانهٔ ناصر جنگ و میان رام منشي او و محمد جعفر نبیرهٔ حسین خان با چند نفر بینام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علي خان که گرمي بازار معرکهٔ فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری بر داشت و از رسیدن تیرهای جگر دوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلاوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علي خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکهٔ رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتي و شجاعت ارثی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چوڑامن جاٹهٔ نابکار مکرر بر سر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار گاو و شتر پرتل که بر پشتهٔ ریگ کنار آب جمنا از بیوقوفي پولج جمع شده بودند مع چند شتر بار لنگر خانهٔ و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبدالله خان غافل مقابل

بندهای رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی
بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد
انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندوقهای خاص بدفع آن
ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبد الله خان که با همراهان
رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه
را تقویت تازه بهمرسید باوجود استقامت صمصام الدوله و دیگر
بهادران اثر تزلزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت
حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش
از مشاهدهٔ آن نقدجان را برای نثار راه ولی نعمت برکف اخلاص
گذاشته مستانه وار متوجه خصم گشته خواستند که بر کمرگاه فوج
سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع
یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر
جنگ بخانهای کمان درآمدند و صدای برق اندازی بلند گردید -
دران گرمی دار و گیر سید علی خان برادر ابو المحسن خان
بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان
بر سر شیخ هتیلا داروغهٔ توپخانهٔ سید عبد الله خان که سرگرم
اهتمام توپخانه بود رسیده بزخمهای پیاپی از پا در آورد جماعهٔ از
راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک تردد گشته بودند لاش
اورا کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و
دیگر پردلان جانسپار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان
حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی
که آن سپه سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشهٔ هندوستان مینمایند خود را از فیل انداخته تردد رستمانه بکار برده بود و عالمي شرط انتهای تهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان بر گشته بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرازندهٔ لوای تیموری و فروزندهٔ چراغ دولت صاحب قرانی چنان عنان اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار بامید آنکه شاید جمعي از همراهان و بهادران بارهه شرط رفاقت آن روز بد بجا آورده از اسپان فرود آمده طریقه جان بازي بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضي جماعه‌داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهدهٔ آن حال باقی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذو الفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعي از تهور پیشگان بارهه و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبدالله خان را گذاشته راه شاه جهان‌آباد اختیار نمودند و گویند که سیف‌الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کار زار کشیده برادران را دران‌دشت پر بلاکه نمونهٔ کربلا گردیده بودگذاشته هفت هشت فیل از جملهٔ پانزده فیل‌که با خود داشت از دست تا راجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر پوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان‌جان که سیدم بدو مخاطب گردید و بسبب
ترحمی که حیدر قلي خان در بارهٔ او نمود زنده بدست آمد و بعد
مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهری
استقامت ورزیده پارهٔ بهیر که از تاراج جاتهه و مغلان مانده بود
پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شادیانهٔ فتح و نصرت
ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید
عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروي پادشاه
آورد از نظر شفقت که خاصهٔ خاندان تیموریه است و ازان بوي
امان جان بمشام هوش باختهٔ او رسید حوالهٔ حیدر قلي خان
نمودند و نجم الدین علي خان که از زخمهای کاري امید حیات
نداشت و سید علی خان بخشی رساله نیز با جمعي دیگر از
همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبي خان و دیگر
جمعی از نامداران بقصد امان بفوج ظفر موج خود را رساندند و
تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود
بضبط و گرد آوري آن پرداختند * بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش
خندهٔ شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر
نموده نزد پادشاه آوردند ازانکه حرکت او درآمدن و رفاقت نمودن باختیار
او نبود بنظر توجه و جان‌بخشي متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه
چهاردهم محرم الحرام که خبر زوال دولت بارهه و مقید شدن سید
عبدالله خان بدارالخلافت رسید مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاده از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سیدهٔ نجیبه بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشي را که نجم الدین علي خان محل اعتماد دانسته براي محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمهٔ محل نجم الدین علي خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظهٔ بیناموسي و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیهٔ نه ده سالهٔ نجم الدین علی خان را بخانهٔ یکی از مغنیهای میراثي سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهي گردید *

* بیت *

بکار آنچه داري چه گندم چه جو * که امروز کشت است فردا درو

آری که کرد که نیافت و که کشت که نه درود - عنایت الله خان را با بیوتات برای ضبط خانهٔ سید عبد الله خان و دیگر تبعه و لحقهٔ او بطریق ایلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه بی آنکه بعطای اضافهٔ منصب و ترقی مراتب امرا پردازند شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان بنیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرفي

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعهٔ ارک و شهرپناه برآمدند
غلام علی خان دران آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخته
جان و مال بسلامت بدر برد و نجابت علي خان که جوان سیزده
چهارده ساله پسر خوانده و برادر زادهٔ سید عبد الله خان و برادر
غلام علي خان بود بدست مردم پادشاهي گرفتار گردید و گرفته
بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستارهٔ هشم شانزدهم محرم از مکان
فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
بکوچهای طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
رسیده برای بعضي سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
و چندان سر سواري بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدام آن مکان میمنت
نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
و جان نشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکي را فراخور حسن
تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطاي فیل و جواهر که اگر بتعداد
تفصیل آن پردازد از سر رشتهٔ اختصار باز میماند مفتخر ساختند
و حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ را باضافهٔ هزاري بر شش
هزاری و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
شهر مزبور شهر را آئینه بندي نموده بدبدبهٔ فر سکندری شرف
نزول در قلعهٔ دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ، و آغر خان که از لاهور احرام

آن قبلهٔ عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرالمظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبهٔ اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندي یافتند - صبیهٔ نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحبهٔ زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر سید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلي خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات بارهه چندین ماجرا نگذشته رجوع آورد حیدر قلي خان بخدمت صاحبهٔ زمان رفته درین ماده ملتمس گردیده بسعی تمام از محل بر آورده بخانهٔ نجم الدین علي خان فرستاد - از زبان منهیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ بارادهٔ حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر هاي مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده براي بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از ذمیان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه و گردهر بهادر نظر بر هرجی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سکنهٔ اکثر پرگنات و بعضي بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جادهٔ اطاعت بیرون گذاشته گاوکشي از شهر و پرگنات تعلقهٔ خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر اباد را طلبداشته براي تنبیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زيادة طلبی ابا نمود بعده صمصام الدوله و قمر الدين خان بهادر و حيدر قلي‌خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هرکدام مهم اورا بعهدهٔ خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن ندانستند خصوص صمصام الدوله از ملاحظهٔ آنکه مبادا مهم بر طول انجامد و خزانهٔ پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده مادهٔ آشوب و فساد گردد راضي ببر آمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سنگه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست بر داشتن از صوبهٔ احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبهٔ اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیهٔ پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمهٔ آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم افروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بصر انجام جشن نمودند و در و دیوار و ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائي کار ولایت و کمخاب بیش بهاي احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهاي مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهاي اطراف دولتخانه بدستور مقرري که بعهدهٔ امرای سعادات فرجام تقسیم می یابد بسعي کار پردازان جلد دست چنان زینت اتمام گرفت که نمونهٔ قصر روضهٔ رضوان گردید و آنقدر انواع اقمشهٔ و الوان جنس بیش بهاي هند و روم و خطا و هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیرهٔ کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار سحر پرداز و مغنیان گلعذار خوش آواز بهمدمی چنگ و مردنگ و نی وچغانه و سهم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهرهٔ چنگی را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشهٔ می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند

طرب مي خورد و رو درکوچها کرد * ز بد مستي در هرخانه را کرد

خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - صمصام الدوله و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی بهادر و خان خانان مدار جمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنگه و گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هرکدام لک لک روپیه نذر گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهته را بصوبه داری عظیم آباد بقبول پیشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله حیدر قلي خان بهادر را صوبهٔ احمد آباد از تغیر اجیت سنگه و متصدي بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشی عطا فرموده نیابت صوبهٔ احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد معصوم شجاعت خاني صادر نمودند و قمرالدين خان را فوجداري سركار مراد آباد از تغير حيدر قلي خان بهادر ضميمهٔ خدمات حضور فرمودند و فوجداري سركار مكندره بنام عبدالرحيم خان مقرر گرديد - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسيده سعادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثاني ربيع الآخر محمد امين خان چين بهادر بآزار جسماني كه از چهار پنج روز زيادهٔ نكشيد ازين جهان فاني بدار القرار انتقال نمود و نيابت وزارت بعنايت الله خان مقرر فرمودند - چون مكرر فرمان عنايت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گرديده بود و اكثر امور ملكي و كار وزارت بر رسيدن آن امير با تدبير صاحب السيف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر كه از بندوبست افغانان سمت بيجاپور فراغ حاصل نموده بخجسته بنياد مراجعت نموده بود اواخر ذي الحجة الحرام احرام حضور بسته كوچ بكوچ متوجه دارالخلافت گرديد و عشر ثاني ربيع الآخر نزديک شاه جهان آباد رسيد باوجود آنكه منافقان برهمكار كلمات دور از وهم و خيال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنيده انگاشته بخشي الممالک صمصام الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بيست و دويم ربيع الآخر فتح جنگ داخل سواد حويلي دارالخلافت گشته شرف اندوز ملازمت گرديد و بسبب حاسدان درهم انداز كه شرح آن خالي از اطناب كلام نيست چند روز در كنكايش گذشت آخر كار پنجم شهر جمادي الاولى مطابق سوم فروردي ماه الهي سنه چهار جلوس موافق

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجري خلعت وزارت مع
خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بیش بها عطا فرمودند
اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ مي خواست که در
بندوبست وزارت و درانچه نیک نامي پادشاه و گرد آوري خزانه
بدون آنکه مادهٔ بد نامي ظل الله گردد کوشد بسبب مخل گشتن
بدهکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
مي رساندند و دخیل وزارت مي گردیدند میسر نمي آمد
خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرفن صاحب جوهر بود
و با خواجه خدمتکار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و
همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
مردم بنام پیشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در
بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
دور از خیال و توهم نظام الملک خاطرنشان پادشاه ساده لوح می نمود
چنانچه معزالدوله حیدر قلي خان که در خدمت میر آتشی استقلال
زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زباني در مقدمات مالی و ملکی
دخیل میگردید بعده که نظام الملک درین ماده اشارهٔ بخدمت پادشاه
نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معز الدوله را مانع
آمدند حیدرقلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقهٔ
صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
گذاشته وسط ماه جمادي الاخری روانهٔ احمد آباد گردید. و
بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بندهای بادشاهي و مقربان
حضور را بضبط خود در آورد. بعده که فریاد این معني مکرر

بعرض رسيد فرمان نصيحت آميز مشتمل بر منع ضبط جاگير مردم بنام او صادر گرديد فائده نه بخشيد تا آنكه جاگيرهاي حيدر قلي خان كه در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگيرهاي احمدآباد بضبط در آوردند - سيد عبد الله خان سلخ ذي الحجه ازين جهان فاني بروضهٔ جاوداني شتافت گويند مسموم ساختند اما غرائب درين ست كه باوجود آنكه از زبان مردم ثقه شنيده شد كه خديو زمان وقت سواري در مقابل سلطان محمد ابراهيم و سيد عبدالله خان با خدا عهد نموده بودند كه در صورت فتح و استقلال يافتن سلطنت هرچند از سيد تقصير عظيم واقع شود بقتل و استيصال او نكوشند و نظام الملك بهادر فتح جنگ نيز در رعايت سيد عبد الله خان ميكوشيد و هرگاه در خلا و ملا مذكور هردو برادر بميان مي آمد سيد عبد الله خان را بحسن صفت و بي تقصيري در مادهٔ فرخ سير ياد مي نمود و مقابل مدعيان ديگر در اصلاح ميكوشيد چنانچه هردو برادر را كه نمك بحرام و حرام نمك مينوشتند منع نموده بود حاشاكه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله ●

چون در ذكر بعضي مقدمات سادات قلم بشكوهٔ هردو برادر شهيد بلا اختيار جاري گشته و باصلاح آن نتوانست پرداخت در كفارهٔ آن دو سه كلمه از خوبي و حسن اخلاق و عدالت پروري و فيض رساني آن هر دو سپه سالار بارهه بزبان قلم صدق بيان ميدهد اگرچه آنچه از هردو برادر خصوص از سيد عبد الله خان در باب فرخ سير شهيد و اخذ رشوت و سختي اجارة و ديگر سلوكي كه باعث شكايت خلق گشته بود همه از شامت رتن چند ديوان كه

استقلال زیاده از حوصلهٔ خود یافته در ایذای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علي خان قبل از انکه بتعلقهٔ دکن مامور گردد در اخذ زر کارسازي نهایت نفرت داشت بعد مقرر شدن در دکن محکم‌چنگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند - اما هردو برادر در رعیت پروري و کم آزاری در حق کافهٔ آنام درین زمانه ممتاز بودند تمام سکنهٔ بلاد که خالي از مادهٔ عناد و غرض بودند از عمل سادات شاکی نبودند - و در فیض رساني و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان خصوص حسین علي خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و رسانیدن غلهٔ خام‌عالمي بفیض میرسید - در ایام گرانی خجسته‌بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و بیوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشتهٔ اوست اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل باني بنای خام جاری آن حوض دریا موج که در ایام تابستان از قلت آب سکنهٔ خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن بارهه نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهاي عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباري و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات ملا عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد مبلغ یک کرور و چند لک روپیه نقد و جنس ازو مانده بود و

باوجود داشتن وارث حیدر قلي خان متصدی بندر سورت باظهار
کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او
برداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام
گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبد الحی نام
پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر
رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه براي خلاص اموال خود
سواي مبلغ رتن چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت
حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضهٔ اقتدار او بود بطریق
پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب
دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند
طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه
در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال روداد آخر بر نفس سرکش
خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما
نیز درین باب سزاولي نموده همین وقت عبد الحی پسر عبد الغفور
را طلبیده تسلیم معافي اموال و عطاي خلعت و اسپ بدون آنکه
دام و درم خرچ شود و باحدي التجا باقي ماند بفرمائید - روزی
فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعي که فیل از محلهٔ
آنها میگذشت و مردم محله فراهم آمده سر فیلبان را شکسته فیل را
زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بي تقصیری خود
و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویهٔ
زمانه نظر بر مزاج گوئي زبان بشکوه وطعن مردم آن محله آشنا
ساختند حسین علي خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته به تنبیه نمودن او فرمود - و در احتیاط اوامر و نواهی نیز تقیه می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید صحیح النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی وشجاعت حیدری بهرهٔ تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که مادهٔ آمرزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هردو برادر هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد -

طائفهٔ از قوم جاتهه مشهور به پسران چورامن که در همان ایلم بجهنم و اصل گشته بود نواح اکبر اباد گدیهای مستحکم پر از مصالح جنگ داشتند و ذکر مفسدی و تمرد و قطاع الطریقی آن گروه بدسگال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و فرخ سیر شهید مجمل بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهوري و کار طلبي از مبارز پیشگان با نام و نشان گفته میشد
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور امد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهاي قلب
در استیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی سنگه
دهیراج را با چندی از امراي کار طلب مبارز پیشهٔ مغلیهٔ ایران
و توران و افغانان جلادت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانهٔ جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطاي دولك روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بدسگال تعین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کارطلب نیزآنچه
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار ازگدیها
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره مي زدند
و جمعي کثیر از هردو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یك و نیم ماه که کار بر محصوران یك‌دو گدهي تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند ازانها جدا شده براجه پیوسته رهنمائی استیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدهي از تسلط افواج پادشاهي آن گروه
بدفرجام مقام و ماوای اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند ، توپ و
غلهٔ بسیارگذاشته جان بسلامت بدر بردند و گدیها بتصرف بندهای

پادشاهي درآمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هرچند تجسس نموده بعضي مکانها را کاویدند هیچ اثري ظاهر نگردید - چون خبر ضبط جاگیر حیدرقلي خان اطراف دارالخلافت که بحیدرقلي خان رسید بحضور بعضي امراي مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر مراضبط نمودند از من نوکري و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معني براي حیدرقلي خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالش جاگیر داران و نافرماني حیدر قلي خان از حد تجاوز نمود صوبه داری احمد آباد از تغیر حیدر قلی خان بنام غازي الدین خان بهادر خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمهٔ صوبه داري دکن مقرر فرمودند و بعطاي جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراغ مهم جات نظام الملک را دوم ماه صفر المظفر سنه پنج جلوس براي بندوبست احمد آباد و تادیب حیدر قلی خان در صورت عدم اطاعت رخصت نمودند و اوائل صفر نظام الملک متوجه احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدر قلي خان که از راه سالوسی و چاپلوسي معذرت آمیز نوشته بود رسید همینکه فتح جنگ بکوچهاي پی در پی بسرحد مالوا رسید از خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدر قلی خان را بشدت تمام عارضهٔ جسماني رو داده وکار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد وملحق شدن عوض خان بهادر با افواج دکن و باجی راو و غیره مرهتهاي راجه ساهو واطاعت نمودن همراهان احمد آباد براي مقابلهٔ آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر روانهٔ دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که نزدیک بآب نربدا هفت هشت منزلي احمد آباد رسیده بود حامد خان بهادر عم خود را بنیابت صوبه داری احمد آباد مقرر ساخته خود اوائل جمادي الاخری مطابق وسط اسفندار ماه الهي بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقهٔ وزراي خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بست امور ملکي و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف کوشد از عناد و حسد برهمکاران حضور خصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهاي بیجا پادشاه را بد نام می ساخت و از منع نظام الملک باز نمي آمد و پادشاه نیز بدفع بدنامي خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر
فتح جنگ دفعهٔ ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دفعهٔ ثاني طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتي که از زبان راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف
محمود خان و خرابی زیاد بر سکنهٔ اصفهان آمدن و مقید
گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماس مع برادر و پسران
سلطان حسین از قلعهٔ اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر پیهم بعرض
محمد شاه پادشاه میرسید روزي نظام الملك بهادر باظهار خیرخواهی
بعرض رساند که اولا نام اجارهٔ محال خالصه که باعث خرابي و
ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش
جاري گشته از طریقه و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است -
سوم جزیه برکفار بدستورعهد خلد مکان جاری باید نمود - چهارم آنکه
چون در ایام فتور همایون پادشاه که ملک هندوستان بتصرف
شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتکاری و مهمان
پرستی واقعي بعد توجه همایون پادشاه طرف ایران بظهور آمده
اگر درین وقت براي دفع اذیت افغانان کومک فرمان روای ایران
نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد
گردید پادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور سازیم
فتح جنگ بعرض رساند هر یکی از بندهای کار طلب حضور که
بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر
خانه زاد را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهم کوشید
ازین مقوله چند کلمه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت
پادشاهي عرض نمود بعده که پادشاه براي این مصلحت کنکایش
با دیگر امرای حضور بمیان آورد قسمي از طرف نظام الملك بهادر
خاطر نشان پادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوي

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی‌نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - وازانکه آداب تسلیمات عنایات وآداب اطاعت پادشاه موافق رویهٔ سلطنت بالکل نمانده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرای حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقربان حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکوز خاطر او اصلا نبود خاطرنشان پادشاه نموده حقوق جان فشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبهٔ در حق نظام الملک بهادر بفکرهای فاسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنه شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دارالخلافت بر آمده بعذر تبدیل آب و هوا تا سی چهل کروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کنان و صید افگنان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شور بار انتشار مرهتهٔ بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبهٔ احمد آباد و مالوا که صوبهٔ اول بنام آن سپه سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابرین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبهٔ تعلقهٔ خود حاصل کرده از منزل سورون نام مکانی که کنار دریای گنگ از جملهٔ شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اجین نرسیده

بود که مرهته باستماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای نربدا بسمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه کردند - و نظام الملک تا نزدیکي بلدهٔ اوجین تعاقب نموده بعد استماع عبور این جماعه از دریاي نربدا معاودت نموده بپرگنهٔ سهور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پر نور گردد درین ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدر آباد که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تام خویش را وا نموده بود فتح جنگ برای او اضافهٔ دو هزاری بر چهار هزاری با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائي طلبید و ماهي و مراتب و پالکي جهالردار از خود تواضع نمود و براي پسران و رفقایش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رفیقان مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داري کل دکن بنام او مقرر شده از صوبهٔ حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه گردیده و عبد النبي خان و دایر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور صاحب فوج و دیگر فوجداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده عازم خجسته بنیاد گشته و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسورجنگ

که عمدهٔ فتح جنگ باو منسوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالي نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و درهمین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازي الدین خان بهادر فیروزجنگ خلف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغیر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر استقلال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین و بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بهمت دکن که فی الحقیقت ملك مفتوحهٔ آن سپه سالار با وقار بود و اولا از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعي و تردد هاي نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیا مرة اخري درهنگامي که سادات بارهه بر تمام سلطنت هندوستان و عمدهاي ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزلهٔ آلتمغاي خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوبست او در امور سلطنت و نسق دکن سرسبز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود ترددي که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفتهٔ دودمان تیموریه گردیده مکرر بزبان قلم داده متوجه شده از دریاي نربدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن متضمن بر عدم فسخ ارادهٔ خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف آنکه سراپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد دادن حقوق و مواثیق سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف خجسته بنیاد مي آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان برادر داود خان پنی و عبد الفتاح پسر عبد النبي خان و غالب خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتک و فوجداران عمدهٔ دیگر با جمعیت شایسته بدو پیوسته بودند و پیادهاي بیخطا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او مي افزود و این معني باعث خلل ملک و مادهٔ زیادتی فساد مرهته میگردید لهذا اواخر ذی قعده نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد بهمرکابي ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک بلده است مضرب خیام نمود و ازانجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود باز متواتر نامهای نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و خونریزی مسلمانان بمیان نیاید براي دفع شر که تمسک اتمام حجت باشد بموصی الیه می نوشت اما از جاذبهٔ هوای ریاست صوبه‌داری دکن مفید نیفتاد و گاه اراده میذمود که خود را بایلغار شبگیر مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهان مشیر مصلحت می نمود که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طي مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود درآورد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیر های خود برای سد راه لشکر ظفر موج بر کنار نالهٔ قلب گذاشت و برسر همان ناله میان تعین کرده‌های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با سردار آن گروه قتیل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت مراجعت نمودند - القصه نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز بقصد سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و ۰ یوم محرم الحرام اواخر شهریور ماه الهي نزدیک قصبهٔ شکرکهیره مضاف صوبهٔ برار که از خجسته بنیاد چهل کروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد - فوج بندي نظام الملک بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از طرف جد مادری با سپه سالار رشتهٔ قرابت داشت و از جملهٔ بهادران و شجاعان کار طلب گفته میشد مقرر نمود - و طالب محی الدین خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفرخان خویشگی جانب یسار زینت افزای فوج گشتند - و کنور چند بهادر پسر ستر سال بندیله که از سالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوقي از بندیلهای جنگ جوي ملازم سرکار همراه برقنداز خان میر آتش و عطایار خان داروغهٔ احشام و توپخانهٔ جنسی با توپهاي آتش بار در پیش فوج ظفر موج بهراولی آن مقدمة الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان
و خان عالم دکني و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان حارسی
با توپخانهٔ شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت صوبه داري دکن
همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله
رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد
غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت افزای فوج
ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعبد الرحیم خان که
عموی فتح جنگ میشد جانب برنغار مقرر گردید - و سید غضنفر
خان بخشي غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خود
را با جمعیت رسالهٔ او قریب هه صد نفر متعینهٔ برهان پور و
اورنگ اباد که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ
بودند و سرداری و غمخواري آنها بعهدهٔ سید غضنفرخان برهانپوری
بمناسبت هم وطنی ضمیمهٔ بخشیگری فیروز جنگ مقرر نموده بودند
با رهکلهاي شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعین
نمودند - و حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان مرحوم را با جمعیت
شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجي میان قول یسار فرمودند و
بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جملهٔ شجاعان جانباز
یکه تاز و سپاهي صف بر انداز بود ضمیمهٔ این فوج ساختند - و
حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیرهٔ سعد الله
خان مرحوم که دو سه قرابت قریبه با سپه سالار داشتند و اعتماد
کلي بر جان فشانی و کار طلبي هردو جوان بود بفاصلهٔ دو جریب
نزدیک قول جا دادند - و در یلتمش هوشدار خان را که بخطاب

ازثی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محتشم خان نبیرهٔ شیخ میرخوافي را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطاني دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحهٔ روزگار یادگار مانده با جمعي سردار فوج طرح دست راست و چپ مقررفرمودند - و خواجم قلی خان تورانی که ازشجاعان مشهور کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان افغان که از جماعه داران عمدهٔ بیش قرار و بخدمتِ نیابت قراول بیگي مامور بودند با جماعهٔ برادری قراولان و عملهٔ شکار و رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش فوج قول یلتمش قرار دادند و همهٔ اینها از راه حسن عقیدت و جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان و اهتدا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیك نظر خان بخشی سرکار ناصر جنگ و همت یارخان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغهٔ چوکی خاص و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابي فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان سرکار خود بسرداري فوج مرهته که باجی راو و غیره هفت هشت هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر فرمودند - و ازان طرف عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بندي پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان متصدی کرناتك حیدرآباد
با جمعیت شایسته رسیده خود را از جملهٔ عقیدت کیشان مبارز
پیشه میگرفت با حسین منورخان پسر خان‌زمان معروف بشیخ
نظام‌دکنی بشجاعت مشهور هراول قرارداده در عقب او محمد بیگ خان
خالوي خود را که سپاهی کهنهٔ تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
کرده ابراهیم‌خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناتك بیجاپور بشجاعت
مشهور بود با افغانان تومن‌دار عمدهٔ جنگ دیده با دو هزار سوار
افغان رفیق مبارز خان‌گشته بود و همچنین پسران دلیرخان میانه که
از بنکاپور باتفاق علی‌خان نامی‌که مدار المهام و متبنای دلیرخان
گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیرخان نیز او داشت
با جمعیت زیادهٔ از سوار و پیادهٔ کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
مسعود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند رفیق ساخته نزدیك قول
جا داده بود و خود با خان زمان پسرخان خانان بهادر شاهی
و منورخان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کارطلب رزم دیده بود و
میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکهٔ کار زار
گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلوئی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دو سه کروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن نالهٔ بسیار قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رسانده و قبل از دو پهر معرکهٔ جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعرصهٔ رزم گاه گذاشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پرو حشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزیده چه نویسم از زد و خوردی که دران کار زار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطاني که چنان سرداران نامی مشهور که قریب مي چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را رنجه دارم باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران فوج نظام الملک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نبائر خالدان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان وطالب محي الدین خان باشند و میدغضنفر خان ترددی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نبائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابلهٔ هردو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعي دیگر از منصبداران

برهانپوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنهٔ خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم شدن شمشیر میزدند ترددی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطهٔ بیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگریکي از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد - و از حملهای فوج دکنیان پای استقامت بعضی دلباختگان از جا لغزید و از صدمات پیاپي فوج خصم قریب سیزده چهارده فیل پاکهر و نشان و غیره ازمیان فوج فتح جنگ برگشتند حتي بهیر که بار کرده عقب فوج استاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهدهٔ برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب فتح جنگ گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعارضهٔ بیماري گردیده بجای فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادري و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود ازمشاهدهٔ بي استقلالي مردم بهیر مانع و سد راه آنها گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان و مسعود خان که با بیشتري از فیل سواران با نام و نشان از پا در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و حامد الله خان باجمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلبان سواری مبارزخان نیز از رسیدن زخمهای پیاپي ازبالای فیل افتاده بود و مبارزخان که کرتهٔ پرخون خود بصورت کفن پوشیده خود فیلباني می نمود از رسیدن زخمهاي کاري کار او نیز ساخته شد و صدای شادیانهٔ

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر
که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از
سه هزار نفر زیاده بتخمین درآمد و اسپ آن قدر از صدمهٔ
گولها بالاي هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطاني ديده
نشده - و از فوج فتح جنگ هواي رعايت خان که عمهٔ فتح جنگ
در خانهٔ او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت
گردید و سلیمان خان خویشگي بکار آمد و سید غضنفر خان از
رسیدن زخمهاي کاري بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر
مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبي نرسید - نظام الملک
بهادر فتح جنگ براي تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج
زخمیهای که باسیری در آمده بودند خصوص هردو پسر
مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف
مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هردو
زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای
کاري رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ
خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود
بعد دستگیر گردیدن روز دویم در گذشت ودیگر از عمدهای سرداران
افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمایان و صاحب تومنهای
مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان
دکني و بهادر خان و ابراهیم خان پني و عبد الفتاح خان پسر
ارشد عبدالنبي خان که في الحقیقت تمام صوبهٔ بیجاپور از مدت مدید
در تصرف آنهاست از جملهٔ فیل سواران نامي مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احمد خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره ذیل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طالب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمر نگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچهلی بندر و غیره اگرچه برای بیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمهٔ غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهتدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد متخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی مینمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علي خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود براي مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح و نصرت شدند - درین ضمن از نوشتهٔ سوانح نگار حیدرآباد که پی در پی رسید ظاهر گردید که قلعهٔ محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان صندل خان نام خواجه سرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدر آباد داشت قلعه را بساخت هزارها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجهٔ بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخي و فیروزي در حوالي حیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیام نموده بتعین عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان بامم خواجه احمد خان از وسواس و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود و همه وابستهٔ های مبارز خان داشت به پشت گرمیٔ قلعه و موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داري و قلعداري بنام خودها از حضور که در تمام صوبه مادهٔ فساد و شورش گردیده تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعداران و زمینداران اطراف نوشته فرستاده جا بجا فوج ها برای مدد قلعداران و زمینداران تعین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان بسعي تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود آنها را برای انگیختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش برپا کردند که عمل عمالان یکقلم برخاست و تحصیل بند شد و مسافرین و مترددین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد کاظم علی خان ولد حاجي منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب بود و فوجداریٔ نواح بهونگیر داشت با جمعي کشته گردید اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهرباني و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثي که خواجه احمد
خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز
خان نموده جاگیرهای سیرحاصل داده و همه وابسته های
مبارز خان را بانواع دستگیري نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله
نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با احشام از جانب خود
گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعي پرداخت درهمین ایام که
نظام الملک به بندوبست صوبهٔ حیدر آباد اشتغال داشت
انور الدین خان بهادر از دار الخلافة آمده ملازمت نمود نظام‌الملک
بهادر فتح جنگ رسیدن همچو بهادر کار طلب را فوز عظیم دانسته
مهربانیهای بسیار فرموده خدمت صوبه داري حیدرآباد مقرر کرد
و تنبیه و تادیب اشقیاي نواح حیدرآباد و مفسدان مقرري ضلع
میکاکل و غیره سرکارات بوجه احسن قرار واقعي نوعی نمود که از
انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان پرخار بظهور آمد و مبالغ
کلي که گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان
و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بوصول درآورد اگر ترددات
مالي و ملکي آن رستم زمان و تهمتن وقت مفصل بر نگارد از
سررشتهٔ اختصار دور مي‌افتد - چون نظام الملک بهادر فتح جنگ
همیشه مصروف فدویت بوده و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا
ازو بظهور نیامده درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه به تقاضای
مصلحت وقت که فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکه
سلطنت رفتهٔ خاندان تیموریه را از سرنو تازه ساخت سرمو
نافرماني بظهور نیامده بود فیل و جواهر و خطاب آصف جاهی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارز خان چوتهه موافق قرار داد سادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدیافتند زیاده از چوتهه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعهٔ حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعي حاصل نشد اما انچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان مي‌نگارد که درهر زمینیکه از افعال و کردار بنده های عاصي فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کارخانجات مکافات خانهٔ آفرینش اوست مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزول بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبهٔ احمدآباد که از جملهٔ بیست و یک صوبهٔ هندوستان طرف غربي معمورهبود بکمال آبادي و زرخیزي که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلي تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی‌نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد هر الا نه بیست ماه و بیست وپنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشهٔ بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوي مامون و از وفور ارزاني
غله و فواکه محظوظ زندگاني مي‌نمودند بعد از عهد شاه عالم هرسال
اثر گراني و ویراني آن صوبه و تسلط یافتن غنیم و رو دادن
ظلمهای عظیم مي‌افزود و بازیافت نمودن تخفیف دامی که
قریب سي چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف
ملک در اکثر پرگنات آن‌صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود
باوجود رویه کم‌آزاری که داشت دامهای تخفیف را باز یافت
و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه
افزود و آفت گراني و ظلم حکام علاوهٔ آن گردید و کار حاصل آن
صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه
بآن نمي‌رسد - و از ویراني وگراني و فتور غنیم که دران ضلع
روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان
صوبه دار احمدآباد نموده بود برسر سوختن هولي بردر خانه و
کوچهٔ مشترک که میان هنود و مسلمین واقع شده بود و موانع
آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هنود در تلافي آنکه مسلمانان
براي طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر
مسلمان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقوای ذبح
نمودند و فساد فریقین چنان شعلهٔ آتش برافروخت که بسبب
رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداري کفره میکوشید چندین
محله و رسته بازار و مال وافر سوخته‌گردید بلکه کار بسوختن در
قاضي کشید و تا دو سه روز چندین لکه روپیه را اقمشه و کتاب‌خانهٔ
صحافان بتاراج رفت و چند نفر سرگروه هردو طرف براي استغاثه

روانهٔ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز
محضری که داؤد خان بر تعدي مسلمانان نموده داده بود
جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضلای شهر رفته بودند
مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگذارش آمده بعده که
حیدرقلي‌خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه داري
احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدي او در ضبط نمودن
جاگیر منصبداران و جنگ و فسادی که با صفدر علي خان باني
نموده و جمعي از مردم مشهور مسلمین و هنود را سیاست ناحق
برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت
محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاري گشته - بعد ازان
که صوبه داري احمد آباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت
و حیدر قلي خان روانهٔ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم
قلي خان که از پیش آوردهای حیدر قلي‌خان بودند در احمدآباد
و رستم علي خان برادر سیوم شجاعت علي خان را در بندر سورت
به نیابت گذاشته روانهٔ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این
صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشي که از جماعداران عمده
کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار
احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان مفصل
گذارش آمده شش پسر داشت که هرکدام در شجاعت و تهوری
خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و سر نوشت هرسه برادر
بزیر تیغ آمدن از روز ازل انها شده بود ازانها یک پسر در صوبه
داري ابراهیم خان در جنگ گواي هاي مفسد شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان
در جنگ مفسد ان نواح جمونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری
سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر
که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها درتجویز اضافههای
نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومي
را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان
ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ
حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عموی نظام الملک
بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی
خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای
بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست
که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته
دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب
مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و
هر سه برادر همیشه نوج کشي و جنگ و فساد درمیان بود و
عمال چوتهه نمیدادند و صفدر خان بانی سوختهٔ سختی حیدرقلی
خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان
شتافته از سرکشی و صاحب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر
نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن
شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق
افتاد و شجاعت خان خودرا یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر
رساند و پای قتال و جدال از هردو طرف بمیان آمد وشجاعتخان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدرقلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و جیغه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند • مصرع •

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسرکوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جاي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نبود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهرگردید

چشید و یک برادر درصوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجداری سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجهٔ شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدرقلیخان پرداخت حال انها درتجویز اضافههای نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهیم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانهٔ حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عموی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات بر آمده بود از شنیدن خبر حامدخان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان نامرداران غنیم و هر سه برادر همیشه نوج کشی و جنگ و فساد درمیان بود و عمال چوتهه نمیدادند و صفدر خان بابي سوختهٔ سختی حیدرقلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم باستقبال حامد خان شتافته از سرکشی و صاحب داعیه بودن پسران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال انها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خودرا یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر رسانده پای قتال و جدال از هردو طرف بمیان آمد وشجاعت خان

کشته گردیده بعده ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید صفدرخان بابی که نزاع ته دلی بسبب حیدرقلیخان باین خاندان داشت بحسب ظاهر میانجي شده طرفین را فهمانده بانهه دهری گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی بمیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت فرموده خود کفیل بدقولی ان میگردد انرا بانهه دهری مینامند یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان بر بانهه دهری اعتماد نموده یکی از جماعداران معتبر دیگر را که از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده به بانهه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان اورا خلعت و جیغه داده مهربانی نموده در تسلیع او کوشیده مرخص ساخت بعد تفاوت یک هفته باغوای صفدرخان ورهنمائی دیگر برهم کاران حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند • مصرع •

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعداریکه میانجی شده ابراهیم قلي خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جاي محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار نتوانست نبود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او ازشهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا انکه سزاولان و محصلان حامد خان بهادر پیهم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولي با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسی او گردیدند و ان جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخري از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانهٔ دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بي محابه اندرون درآید چوبداران و جمعی دیگر که در در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق وا نموده با دو سه نفر بروند ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را هماجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلي خان باجمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی گردیدند تا انکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده درجست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدمات گولی و سنگ و کلوخ اطراف که باو رسید کشته گردید و سر او را بریده برلاش او جدا جدا بر سر دروازه‌ها آویختند و انچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجانب رسیدن ایام موعود افتاد و از انکه

در میان پیلوجی نا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله بمیان آمده بود و دخل واقعی نمی‌یافت دریفحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجي و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوي وقت را از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هرصورت برای او نقش دو شش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج نا سرداران مرهته کهنه (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک دریای مهي مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر اشکر طرفین کشته و زخمي گردیدند و آن روز شکست عظیم برفوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم‌علي‌خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود نه بقول مشهور پیلوجي را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علي‌خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود
میکشید تا انکه سزاولان و محصلان حامد خان بهادر پیهم برای طلب
او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولي با چهل تن که رفیق شفیق
روز بیکسی او گردیدند و ان جماعدار نیز با هفت هشت نفر
رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخري از همه
مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانهٔ
دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بي محابه اندرون درآید
چوبداران و جمعی دیگر که در در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق
وا نموده با دو سه نفر بروند ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق
نموده چند نفر را هماجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم
وا گذاشت حامد خان از ملاحظهٔ جلالت و جهالت او خود را از
دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان باجمعی که همراه بودند
چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رفقای او کشته و زخمی
گردیدند تا انکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را
اندرون محل رسانده درجست و جوی حامد خان پرداخت آخر
از صدمات گولی و سنگ و کلوخ اطراف که باو رسید کشته گردید
و سر او را بریده برلاش او جدا جدا برسر دروازهها آویختند و انچه
بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بسبب اختلاف قول
بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم
علي خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل ورگ
و ریشهٔ او جوش زدن گرفت و در تهیهٔ انتقام خون هر دو برادر و
برآمدن از بندر سورت بجاذبهٔ رسیدن ایام موعود افتاد و از انکه

در میان پیلوجی نا مردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتهه نواح بندر از مدت یکسال هنگامه فساد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله بمیان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت دریفحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجي و غیره وعدهٔ مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوي وقت را از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هرصورت برای او نقش دو شش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانهٔ آرسته و فوج نا سرداران مرهته کهته (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند بر آمد بعد رسیدن فوج های هردو طرف نزدیک دریای مهي مقابله و مقاتلهٔ عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمي گردیدند و آن روز شکست عظیم برفوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علي خان شادیانهٔ فتح نواخته به تفاوت یک دو کروه از حربگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود نه بقول مشهور پیلوجي را که ذخیرهٔ غبار سرکشی رستم علي خان در دل او بود طرف خود به پیغام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

(†) کنتهه

جنگ از سرنو نواخته پا بمعرکهٔ قتال گذاشت و ازین طرف رستم علي خان که بیشتر از مردم کارزار دیدهٔ قدیم الخدمت او کشته و زخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجي برسر بهیتر رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردي که از هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز مرهته فوج هردوطرف دست بغارت رسته بازار احمدآباد و دکاکین دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند- وآنچه از تاخت و تاراج غنیم و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنهٔ برودہ با اطراف آن و نواح دریای مهی چه نویسد که خون از چشم خامهٔ خونبار جاري میگردد و بعد ازانکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سربلند خان بصوبه داري احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را آصفجاه نزد خود طلبداشته و بعد رسیدن سربلندخان که بصوبه داری احمد آباد مامور گردید باآنکه فوج هفت هشت هزار سوار که اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانهٔ عظیم همراه داشت بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبهٔ مذکور به بندوبست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط کفار زیاده میگردید و نرخ غله رو بگراني گذاشت و سربلند خان در شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدي مقهوران چشم پوشي و اغماض بکاربرد به پیکار و تنبیه آنها که نزدیک بسي هزار سوار جمع شده بودند نمي توانست پرداخت و تا دروازهٔ شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگردید و بسیاری از بیوپاریان و اهل حرفه و کاسبان موالید سه‌گانه جلا وطن گردیده رو براه گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدي برساکنان و بیوپاریان و صرافان نامي گذشت چون مبلغ کلي طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر ضروري نگاهداشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع انها نبوده شده بود و جماعه‌داران برای تقاضای طلب خود هجوم آورده برسر پرخاش و شوخي پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع فساد سپاه برین مقرر شده‌بود که جماعه‌داران برات وجه طلب خود بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواستند نوشته میدادند و انها رفته بیوپاري و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود تحصیل می‌نمودند و پرگنهٔ بیرنگر که قصبهٔ معمورهٔ پر از تجار و قوم ناگران مشهور که لکها داد وستد مینمودند درانجا آباد بودند و ان قطعهٔ زمین از معمورهٔ های هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد و کان موالید سه‌گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بفریاد ساکنان انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه بادشاه رسید از تغییر سر بلند خان صوبه‌داري به ابهی سنگه راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سربلند خان دخل ندادہ میخواست بجنگ و پرخاش‌پیش‌آید آخر نتوانست لهذا چندان فرار نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب بادشاه گردید و تامدتي حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبي از طرف میر حاصلي و وفور فواکه و ارزاني اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اقمشهٔ

بيش بها كه براى تجار ربع مسكون و فرستادن تحف و هدايا براى سلاطين هفت اقليم آبروبخش هندوستان بود بمرتبهٔ ويران گشته كه تجار و بيشتري از اهل حرفه جلا وطن گرديده و ترك خانمان موروثي نموده باطراف رفته پراگنده شدند مگر باز فضل الهي بفرياد مظلومان برسد و سايهٔ توجه نظام الملك بهادر فتح جنگ آصفجاه بران ملك افگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادئ آن صوبه گردد *

باز بذكر بندوبست آصفجاه كه در صوبهٔ
فرخنده بنياد حيدرآباد نموده مي پردازد

هرجا كه مفسدان دارالحرب بود مثل زميندار بد اصل واگنكيرا كه براى تسخير قلعه و مسكن و ماواى تصديع و هرجي بر لشكر حضرت خلدمكان در ايام محاصره گذشته بر محل باحاطهٔ بيان در آمده و ديگر مفسدان نواح نو جر و پرگنات كوال و سركار ايلكندل و غيره كه در اكثر پرگنات از سركشي زمينداران و متمردى كوه نشينان عمل واقعي نبود در اندك مدت بتسخير و تصرف بهادران اسلام درآمد و خس و خاشاك كفر و ظلم اكثر جا ز دوده گرديد و برخلاف عهد صوبه داران سابق كه مدام درراهها از فتور و فساد رهزنان و تاخت و تاراج مرهته و زمينداران مفسد تردد مسافرين و مترددين متعذر بود راه ها بامن و آمان جارى گرديد و بدعت چوتهه غنيم كه از جاگير داران بانواع ظلم ميگرفت و سواى آن في صد ده روپيه بنام سرديسمكهي از زمينداران و رعايا بتحصيل مي آوردند و بدين وسيله كمايش داران بد عاقبت در هر هفته و ماه تغير و تبديل ميدانستند فرمايشهاى زيان از حوصلهٔ

رعایا مینمودند تصدیع و خفت بر حال عمال جاگیرداران جبر میگذشت آصفجاه چنان نمود که عوض از چوتهه صوبهٔ حیدرآباد نقد از خزانهٔ خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت سردیسمکهي که از رعایا میگرفتند معاف نموده پاي کمایشداران چوتهه و گماشتهای سردیسمکهی و راهداري که ازانها نیز اذیت تمام بر مسافرین و مترددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمهٔ از سوانح حضور لغایت سنه ۱۴ از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمهٔ از سوانح حضور می پردازد - خلعت و قلمدان وزارت از تغیر آصفجاه به قمرالدین خان بهادر عطافرمودند و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و فیل و جواهر برای آصفجاه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که از مشکوي محل خاص بهم رسیده زود ودیعت حیات نمودند حق سبحانه و تعالی شاخه فرزندی از بطن صبیهٔ محمد فرخ سیر کرامت نمود آنرا مسمی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان میرآتش که در خس‌خانه با زوجهٔ خود خوابیده بود از اثر شعلهٔ دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب بود وقت شب در خسخانه اتش درگرفت زوجهٔ او نیم سوخته جان بدربرد و چون اکثر اعضای حیدر قلي خان تا برآمدن از میان ان شعلهٔ آتش سوخته گردید هرچند در معالجه کوشیدند فائده نه بخشید تا جهانرا پدرود نمود *

از واقعهٔ صوبهٔ اجمیر بعرض رسید که ذونکر سنگه پسر راجه اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمدهر جان ستان پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود باوجود صغر سن و خواهر زادهٔ پسر بدهه سنگه وطندار بوندی که او نیز از هشت سال زیاده نداشت وسواس هراس آمیز از هردو داشت بکشتن هر دو امر نمود - جعفر خان عرف محمد هادي که چندگاه خطاب مرشد قلیخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگرفتهای امانت خان خوافي گفته میشد بصفت امانت و تدین که از بهترین صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئي و نجات دوجهاني است بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت در کار آنها که نشان عاقبت بخیری ارباب فطرت است حق سبحانه و تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داري ملک پروسعت زرخیز بنگاله نزدیك بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامي زندگاني نموده ودیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه بادشاه رسید بر واقعهٔ او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمي و عنایات لازمه صوبه داری بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داري مالوه به تغیر دیا بهادر بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند - حقیقت رفتن اصفهان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین در محاصرهٔ افغانان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید بسبب غلبهٔ افغانان و گراني غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید از شامت افعال خود ره نورد بادیهٔ عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن مي پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر نابدان قلعه باچند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگرجستان که وطن جد مادری او بود رسانده هرچند بگرد آوري لشکر که در مقابل خدمتگاری که از سلطان حسین درایام مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و پرخاش جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلاد سیر حاصل و بنادر مفتوحهٔ افغانان توانستند بر آوردند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوبجات ایران بر سه چهار صوبه افاغنه و رومی دست نیافته بودند و جمله دو شهر حاکم نشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل مادهٔ فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان مسموع گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلي خان حاکم انجا دست نیافت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهر زادهٔ او میشد بجای محمود خان در صفاهان جلوس نمود او نیز مکرر برسر مشهد فوج کشی فرمود فائدهٔ مترتب نگردید تا انکه اشرف خود با بیست و پنجهزار سوار جرار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برقنداز و یک تیرانداز نشسته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درینضمن شاهزاده طهماس بعد سر گردانیء هفت هشت سال و رسیدن

چندین صدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهته صوبهٔ هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آوان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و صحرا نشینان مبارز پیشهٔ اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن حاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماسپ رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از انها سپاه کارزار دیده و مبارز پیشهٔ گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانهٔ مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای ان از محصول پرگنات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلي فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - انچه از زبان راویان ثقهٔ ایران و خادمان و جاروب کشان ان درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی برون از احاطهٔ حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیدهٔ اهل ایران و حکم و بشارت امام علي رضا علیه السلام صرف ان خزانه امام مهدي آخر الزمان خواهند نمود سواي از فلوس سیاه و قماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی انچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هرسال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهار زریکه مطلوب میشد موافق حسن عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام علی رضا شده بر می‌آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بمهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - دریغ‌ولا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماس از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانهٔ امام با قبضهٔ کمان زمردین فام و زرهٔ مبارک که ملجای برامدن مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دوا خانهٔ آن زبدهٔ خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزهٔ طی گرفته سه شب و روز بالحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانهٔ فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابلهٔ اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حملهٔ اول چهار پنجهزار افغان طعمهٔ شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنهٔ خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماس زده بود کشته گردید و لاش اورا بعد جست و جوی بسیار از زیر لاشهای چند هزار افغان بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلی تجار و رعایای مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت بجاآوردند روانهٔ اصفهان گردید ـ نائب اشرف تاب مقاومت نیاورده رو بفرار گذاشت ـ بعد افغان کشي زیاده فوجها جا بجا برای اخراج افغان و فوج روم تعین نموده بعد مدت هشت و نه سال سریرآراي ملک موروثي گردید *

لغایت شروع سنه چهارده بتحریر مجملي از سوانح عهد محمد شاه بادشاه پرداخته ـ انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط بقاي حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تسطیر تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد



*

*



فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در اولین حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان (خوافي خان) واقع شده اند بترتیب حروف هجاء - اما نامهائیکه در یک صفحه مکرر آمده است عدد آن صفحه مکرر نوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد بهره‌گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا بر همگي حالات مرقومهٔ آن صفحه آگاهي یابند - و نیز چونکه قلعجات بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز مي‌شوند اسماء قلع و بحار را جداگانه ننوشتم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختم یکی برای مردمان و دیگری برای مواضع و غیره *

* والله المستعان فی الابتداء و الاستتباب - و الیه المرجع والمآب *

* حرف الف - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف باء - مردمان *

* مواضع وغیره *

مواضع وغیره

---

* حرف پے - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

* حرف تاء ـ مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف تے - موضع *

---

* حرف ثاء - مردمان *

---

* حرف جیم - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

حرف چ - مردمان

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف حاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف خاء - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف دال - مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ڈ - مواضع وغیره *

* حرف ذال - مردمان *

* حرف راء - مردمان *

---

* مواضع وغيره *

---

* حرف زاء - مردمان *

*** مواضع وغیره ***

*** حرف سین - مردمان ***

---

* مواضع وغیره *

حرف شین - مردمان

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف صاد - مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ضاد - مردمان *

* حرف طاء - مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ظاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف عین – مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف غین - مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف فاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

* حرف قاف - مردمان *

مواضع وغیره

---

* حرف کاف - مردمان *

(شف غدین)

*** حرف گاف - مردمان ***

*** مواضع وغیره ***

* حرف لام - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف میم - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف نون - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

* حرف واو - مردمان *

* حرف هاء - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

*** حرف یاء - مردمان ***

*** مواضع وغیرہ ***

باتمام رسید

فهرست مردمان و مواضع و قلعجات و آبهائیکه در دومین حصهٔ منتخب اللباب تصنیف خافي خان نظام الملکي واقع شده‌اند بترتیب حروف هجاء *

* حرف الف - مردمان *

۱۴۱ – ۱۴۲ – ۱۵۳ – ۱۵۵
۱۵۸ – ۱۶۰ – ۱۷۰ – ۱۷۱
۱۷۵ – ۱۷۶ – ۱۸۴ – ۱۸۵
۱۸۸ – ۱۸۹ – ۱۹۰ – ۲۰۱
۲۰۲ – ۲۰۳ – ۲۰۶ – ۲۰۷
۲۱۰ – ۲۱۱ – ۲۱۲ – ۲۱۳
۲۲۱ – ۲۲۲ – ۲۲۵ – ۲۲۹
۲۳۳ – ۲۳۶ – ۲۳۷ – ۲۴۱
۲۴۴ – ۲۴۷ – ۲۴۸ – ۲۵۰
۲۵۱ – ۲۵۲ – ۲۵۵ – ۲۵۶
۲۶۰ – ۲۶۱ – ۲۶۵ – ۲۶۶
۲۶۷ – ۲۶۸ – ۲۶۹ – ۲۷۰
۲۷۲ – ۲۷۵ – ۲۷۸ – ۲۷۹
۲۸۰ – ۲۸۱ – ۲۸۲ – ۲۸۵
۲۸۶ – ۲۸۹ – ۲۹۰ – ۲۹۲
۲۹۳ – ۲۹۴ – ۲۹۵ – ۲۹۷
۲۹۹ – ۳۰۰ – ۳۰۱ – ۳۱۳
۳۱۴ – ۳۱۶ – ۳۱۷ – ۳۱۹
۳۲۰ – ۳۲۱ – ۳۲۲ – ۳۲۴
۳۲۵ – ۳۲۶ – ۳۲۷ – ۳۲۸
۳۲۹ – ۳۳۰ – ۳۳۱ – ۳۳۲
۳۳۳ – ۳۳۴ – ۳۳۶ – ۳۳۸

۳۴۰ – ۳۴۲ – ۳۴۳ – ۳۴۷
۳۴۸ – ۳۵۴ – ۳۵۵ – ۳۵۷
۳۵۸ – ۳۶۰ – ۳۶۱ – ۳۶۲
۳۶۵ – ۳۶۶ – ۳۶۷ – ۳۶۹
۳۷۲ – ۳۷۳ – ۳۷۴ – ۳۷۵
۳۷۶ – ۳۷۷ – ۳۷۸ – ۳۷۹
۳۸۱ – ۳۸۲ – ۳۸۳ – ۳۸۷
۳۸۸ – ۳۸۹ – ۳۹۱ – ۳۹۲
۳۹۳ – ۳۹۴ – ۳۹۵ – ۳۹۷
۳۹۹ – ۴۰۲ – ۴۰۳ – ۴۰۶
۴۰۷ – ۴۰۹ – ۴۱۲ – ۴۱۳
۴۱۴ – ۴۱۶ – ۴۱۷ – ۴۲۰
۴۲۱ – ۴۲۳ – ۴۲۴ – ۴۲۷
۴۳۱ – ۴۳۳ – ۴۳۴ – ۴۳۵
۴۳۸ – ۴۳۹ – ۴۴۰ – ۴۴۲
۴۴۳ – ۴۴۴ – ۴۴۵ – ۴۴۸
۴۴۹ – ۴۵۱ – ۴۵۳ – ۴۵۵
۴۵۶ – ۴۵۸ – ۴۵۹ – ۴۶۱
۴۶۲ – ۴۶۷ – ۴۶۹ – ۴۷۵
۴۷۶ – ۴۷۷ – ۴۷۸ – ۴۷۹
۴۸۴ – ۴۸۵ – ۴۸۶ – ۴۸۸
۴۸۹ – ۴۹۷ – ۴۹۸ – ۴۹۹

---

* مواضع و غیره *

---

* حرف باء - مردمان *

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف بے - مردمان *

---

* مواضع و غیره *

٭ حرف تاء - مردمان ٭

---

* مواضع وغيره *

---

* حرف تي - مواضع وغيره *

---

* حرف ثاء - مردمان *

---

* حرف جيم - مردمان *

* مواضع وغیره *

* حرف چ - مردمان *

* مواضع وغیره *

---

* حرف حاء - مردمان *

---

* مواضع وغيره *

---

* حرف خاء - مردمان *

---

* مواضع و غیرہ *

---

* حرف دال - مردمان *

*** مواضع وغیرہ ***

---

* حرف ڈ – مردمان *

* مواضع وغيره *

* حرف ذال - مردمان *

* حرف راء - مردمان *

● حرف سین - مردمان ●

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف شین مردمان *

---

* مواضع وغیرہ *

*** حرف صاد - مردمان ***

---

* حرف ضاد - مردمان *

---

* حرف طاء - مردمان *

* مواضع و غیرہ *

* حرف غین – مردمان *

---

* مواضع وغيرة *

---

* حرف فا - مردمان *

مواضع وغیره

حرف قاف – مردان

---

* مواضع وغیره *

---

* حرف کاف - مردمان *

• مواضع و غيره •

* حرف گاف - مردمان *

• مواضع و غیرة •

• حرف میم ـ مردمان •

---

* مواضع وغیرہ *

---

* حرف نون - مردمان *

• حرف یاء - مردمان •

• مواضع وغیره •

باتمام رسید.



مصدر		صله		شاعر
دست رنج و دست مزد کسب، و پیشه، و مزد، و اجرت ۱۲ بهار				
موختن	بیاموز فرزند را دست رنج		اگر دست داری چو قارون بگنج	سعدی شیرازی
ردن	ز روچه رنجی که دست رنج تو خورد		گرگ پرورده را چه خواهی کرد	اوحدی کرمانی
ردن	به چو مردان دست کاری پیشه کردم		چو نیکان دست مزدی خویش خوردم	خسرو دهلوی
دسترس کنایه از امکان، و مقدور، و قدرت، و ثروت، بهار				
دن	مرا کاشکی بودی آن دسترس		که نگذاشتم حاجتی کس بکس	نظامی گنجوی
دستک دست بر دست زدن برای خواندن، و طلب کردن کسی، و باصطلاح ارباب نغمه آواز دادن بد و دست باصول، مقابل پاکوفتن ۱۲ بهار				
دن	دستک زدن			بهار
دن	بود در طرب صاحب دستگاه		ناستد ز دستک زدن هیچگاه	طغرای مشهدی
دستگاه و دستگه سرمایه که در قبض و تصرف کسی باشد ۱۲ بهار				
دن	ولی چه دست سخن آورم برت پیداست		که مور سوی سلیمان چه دستگاه برد	مسیح کاشی
یدن	امید بوسه هر دم دستگاهِ تازه میچینید		ز خط هر چند وقت آن دهان تنگ است میدانم	صائب اصفهانی
دن	این دستگه بیوسف مصری نداده اند	به	یک چشم حیرت است ز پا تا سر آئینه	ء
شتن	فروکوب مستانه راهِ سماع		که دارد دلم دستگاهِ سماع	ظهوری ترشیزی
ادن	بادشهیکه می نهد بادشهان عهد را		کسب گدائی درش دستگه تونگری	سلمان ساوجی

مصدر		صله		شاعر
نهادن ۱	درین چار سو چون نهم دستگاه	در	که ایمن نباشم ز دزدان راه	نظامی گنجوی
یافتن	توان ز فیض سخن یافت دستگاه دلم	از	که وسع خرمنی از جیب خوشه چین پیداست	حزین اصفهانی
دستگردان و بدست گردان چیزیکه به عاریت بگیرند ۱۲ بهار				
دادن	چون تهیدستی ز حد بگذشت سامان میدهند		گوهر غلطان صدف را دستگردان میدهند	مخلص کاشی
کردن	دستگردان نکنم بی رخ جانان ساغر		قرض بی وجه چو افتاد بلامی باشد	اشرف مازندرانی
گرفتن	گرفتم از کف ساقی پیالهٔ زرین		چو مفلسی که بگیرد بدستگردان زر	؍؍
گرفتن	دستگردان گرفتن			بهار
دستگیری کسی را دست گرفتن، و نواختن، ۱۲ بهار				
کردن	غرقهٔ دریای بی پایان هجران را اگر		دستگیری میکنی دریاب کاز سر گذشت	سلمان ساوجی
دستور اجازت، و رخصت ۱۲ بهار				
آمدن	چو دستور آمد بدستور شاه	به	که گیرد دو اسپه سوی روم راه	نظامی گنجوی
بستن ۲	امور ملک را دستور بندم		بتدبیر و بر آیم از که کمتر	سنجر کاشی
بخشیدن	تا نمازی نشود دیده من بنده باشک		عشق دستور نه بخشد که کنم در تو نگاه	اثیر اخسیکتی
دادن	گریهٔ شور بدستور کنم		گر دهد خندهٔ شیرین دستور	ظهوری ترشیزی
گرفتن	امشب ز یار رخصت آهی گرفته ایم		دستور عاجزانه نگاهی گرفته ایم	شفائی اصفهانی

مصطلح ۱ دستگاه نهادن، سرمایه دادن، و سرمایه گذاشتن ۱۲ بهار ۲ دستور بند، متصدی ۱۲ بهار